

۱۲۱ چشم انداز ایران

دوماهنامه سیاسی راهبردی
اردیبهشت و خرداد ۹۹
۱۲۸ صفحه، ۲۰۰۰۰ تومان

مجاهدین، مارکسیسم و مارکسیست‌های ایرانی؛ لطف‌الله میثمی
جنایت و بینامتنیت در پنج اپیزود؛ حمیدرضا عریضی، غلامرضا طالبی
سال‌هاست به کالاهای وارداتی بارانه می‌دهیم؛ علی سعدوندی
سایه کرونا و ابرهای تیره تحریم؛ احمد هاشمی
پاشنه‌ای که در همیشه بر آن می‌چرخد؛ مهدی فخرزاده
نقش «آب و غذا» در سقوط سرهنگ سرکش آفریقا؛ نقی آقالو

چشم انداز ایران

جان طبیعت بی‌جان گفتارهایی درباره جهان کرونایی



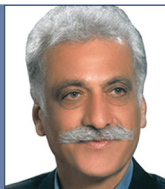
دوماهنامه سیاسی - راهبردی

اردیبهشت و خرداد ۹۹

قانون اساسی در بوته
آزمایش
گفت‌وگو با
محمد محمدی گرگانی



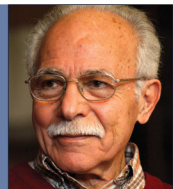
نوفل لوشاتو در صدر
اخبار جهان
احمد غضنفرپور



آقای قاضی اگر جای
من بودید
مهدی غنی



پناهگاهی به نام توحید
حبیب‌الله پیمان



۱۲۱

چشم انداز ایران

۱۲۱

بنا همبرگست مهربانان

دوماهنامه چشم انداز ایران

اردیبهشت و خرداد ۹۹

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

ویراستار: اکرم گشتاسبی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵ - ۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com



@cheshmandaziran



cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

آغازین

- جان طبیعت بی جان ۲ لطف الله میثمی
قانون اساسی در بوته آزمایش ۴ گفت‌وگوی لطف الله میثمی و محمد محمدی گرگانی
بر عزت، هاله و هدی چه گذشت؟ ۸
او راه خود را یابد! ۹ لطف الله میثمی
قاعده خنده‌ها ۱۰ مهدی فخرزاده

چشم انداز سیاست داخلی

- پناهگاهی به نام توحید ۱۲ گفت‌وگو با حبیب الله پیمان
یادداشت‌های کرونا ۱۸ عباس منوچهری
زیارتگاه‌های ایرانی و امریکایی ۲۲ محمد برقی
ما می‌توانیم ۲۳ محمدرضا هادی
آقای قاضی اگر جای من بودید! ۲۶ مهدی غنی
چشم‌ها و گوش‌ها ۳۰

چشم انداز اندیشه

- مجاهدین، مارکسیسم و مارکسیست‌های ایرانی ۳۴ لطف الله میثمی
حنیف‌نژاد از دو منظر ۴۰
جنایت و بینامتنیت در پنج اپیزود ۴۲ حمیدرضا عربی
عدالت در اسلام ۴۹ عبدالجواد فلاطوری
جست‌وجوی خدا؛ جست‌وجوی معنا در هستی ۵۴
از دریای معارف مولانا ۵۹ احمد کتابی

چشم انداز اقتصاد و توسعه

- سایه کرونا و ابرهای تیره تحریم؛ اقتصاد ایران در انتظار روزهای سخت ۶۰ احمد هاشمی
تعطیلی کسب‌وکارها؛ پیامد همه‌گیری ویروس کرونا ۶۲ طیبه سلمانی
سال‌هاست به کالاهای وارداتی یارانه می‌دهیم ۶۴ گفت‌وگو با علی سعدوندی
تأثیر تحریم‌ها بر صنعت و تولید ملی ۶۹ سعید صدقیانی
به نام بانک به کام بورس ۷۰ گفت‌وگو با احسان سلطانی
کرونا آتش زیر خاکستر صنعت مرغداری را شعله‌ور کرد ۷۲ یاسر فیض‌آبادی

چشم انداز جامعه

- زشت و زیبای کرونا ۷۴
فلسفیدن کرونا ۷۵ حمیدرضا عربی
فرصتی برای تغییر ۷۹ انسیه ابراهیمی
حمایت‌های رفاهی در شرایط بحران: نقش وزارت کار و رفاه اجتماعی چیست؟ ۸۳ افسانه شرکت
پاشنه‌ای که در همیشه بر آن می‌چرخد ۸۵ مهدی فخرزاده
دفاعیه‌ای برای صلح و همبستگی ۹۰ زینب احمدی
مصرف تظاهری طبقه ثروتمند و فساد طبقه متوسط در فضای مجازی ۹۱ امیرعلی مالکی

چشم انداز تاریخ

- امام و همراهان وارد نوفل‌لوشاتو شدند ۹۴ احمد غضنفرپور
صنعتگران جدید در دوره پهلوی ۹۸ گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی
تراژدی قانون‌گرایی در ایران ما ۱۰۳ مهدی غنی
پرواز ملکوتی دو رقصنده ۱۰۷ محمدرضا دادی‌زاده

چشم انداز سیاست خارجی

- صلح امریکا با طالبان در افغانستان ۱۱۰ گفت‌وگو با پیرمحمد ملازهی
فلسطین سرزمین خون و قیام ۱۱۵ گفت‌وگو با محمد احمدی
نقش «آب و غذا» در سقوط سرهنگ سرکش آفریقا ۱۲۰ نقی آقالو
ویروس کووید ۱۹ و کمک به ملی‌گرایان ۱۲۳ برگردان: رسول ازنیان

چشم انداز خوانندگان ۱۲۴



جان طبیعت بی جان



لطف‌الله میثمی

می‌گوید: مِمَّا حَطَبَاتِهِمْ أُعْرِقُوا یعنی قبل از اینکه آب‌های زیرزمینی جابه‌جا شده و از زمین آب بجوشد و باران سیل‌آسا هم به کمک آن بیاید و طوفانی ایجاد شود آن قوم در خطاهای خود غرق شدند. پس از این مرحله است که غرق در آب شدند و راه نجاتی را که برایشان فراهم شده بود نپذیرفتند. هر لحظه به ارتفاعات می‌رفتند و می‌گفتند ارتفاع کوه ما را حفظ می‌کند. به این کار دل خوش داشتند؛ اما در نهایت همه آن‌ها علاوه بر غرق در خطاهایشان غرق در آب هم شدند. «فَأَذِخُوا نَارًا فَلَمَّ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا»؛ آن قوم به علت استمرار در انکارگری در نهایت در طوفان غرق شدند و با حذف خدا از معادلات، یار و یابوری نیافتند.

برای درک محتوای تخریب محیط زیست توسط بشر ذکر مثالی بی‌مورد نیست. خانم سارا پلین در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ بنا بود معاون مک‌کین شود که مک‌کین رأی نیاورد. سارا پلین اوپاما را متهم کرد که می‌خواهد از پول مردم یک پروژه انرژی خورشیدی با ۲ میلیون اشتغال را تعریف کند. او می‌گفت این خیانت به بیت‌المال است، چرا که آمریکا ۷۵۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان دارد و می‌تواند با قدرت نظامی به منابع نفتی جهان دست یابد و نفت را ارزان وارد مملکت کرده تا به لحاظ انرژی تأمین شود.

امروزه دیگر عوارض گرمایش زمین بر همگان مشهود است، اما جریانی که در آمریکا در ۲۰۱۶ به رهبری ترامپ به قدرت رسید تمام دستاوردهای محیط زیست را واژگون کرد و تا جای ممکن معادن زغال‌سنگ، نفت سنگین و نفت و گاز شیل را فعال کرد. در برخورد با ویروس خطرناک کرونا هم دیدیم چقدر مسامحه کردند. این‌ها عوارضی است که بر طبیعت به ظاهر بی‌جان وارد می‌شود. طبیعی است وقتی طبیعت را بی‌جان تلقی کنیم فکر می‌کنیم هر بلایی سر آن بیاوریم واکنشی نخواهد داشت. واژه طبیعت بی‌جان از کجا وارد فرهنگ بشریت شده است؟ به نظر می‌رسد از قدیم‌الایام دوگانه ماده - معنا تأثیر زیادی در فکر بشر داشته است. به‌طوری که امور مادی امور پست و کار گِل تلقی می‌شود و امور معنوی ارزشمند، حتی در مدینه‌های فاضله گفته می‌شد برده، برده است و باید او را به کار پست گمارد اما برده‌دار به کار فکری، معنی‌دار و غیرمادی گمارده شود. در این مسیر جوامع طبقاتی پیدا و گسترش یافتند و چه بدبختی‌ها و تبعیض‌هایی برای بشریت به وجود آورد. طبیعت را هم یک مقوله مادی می‌پنداشتند. این در حالی است که طبیعت میلیاردها سال در حال تکامل بوده و اگر از دو عنصر ماده - انرژی تشکیل شده بود بایستی روند رو به افول و کهنوت را طی می‌کرد. ولی شاهد اراده‌ای هستیم که جهان را به تکامل سمت دار می‌برد؛ بنابراین طبیعت نمی‌تواند بی‌جان و بی‌روح باشد بلکه از سه عنصر ماده-انرژی-اراده تشکیل شده است. طبیعی است هر تخریبی که بر سر چنین طبیعتی وارد کنیم بدون واکنش نخواهد بود. طبیعت مانند یک توپ لاستیکی است که اگر جایی از آن را فشار دهیم در جای دیگر عکس‌العمل نشان می‌دهد. در راه انبیا به‌ویژه در آموزه‌های قرآن چیزی به نام دوگانه ماده-معنا و ماده بی‌روح و بی‌جان نداریم. پدیده‌ها همه آیه، نشانه و اسم الله هستند. همه‌شان حرکت تسییحی دارند: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر سال ۲۰۰۰، ال‌گور که معاون کلینتون بود یک میلیون بیشتر از رقیب خود، بوش پسر، رأی آورده بود. با تقلب در ایالت فلوریدا توسط جف بوش و با همکاری قوه قضائیه، بوش پسر به ریاست جمهوری رسید. ال‌گور ناامید نشد و به کار علمی شگفت‌انگیزی دست زد که پژوهش درباره گرمایش زمین بود. در سال ۲۰۰۷ ال‌گور همراه با مجمع بین‌المللی تغییرات آب‌وهوایی که یک هیئت بین‌دولتی در رابطه با تغییرات اقلیمی است برنده جایزه صلح نوبل شد. وی همچنین برای مستندش به نام یک حقیقت ناراحت‌کننده در باب اثر گلخانه‌ای و گرم شدن زمین موفق به دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم مستند شده است. گور با اینکه قدرت سیاسی نداشت، شواهد علمی کارهای او به‌حدی بود که جایگاه خود را در تمامی محافل علمی و سیاسی باز کرد. آن‌هایی که منافع بادآورده‌ای داشتند این دستاوردهای علمی را برتافتند و تا جایی که توانستند به تخریب طبیعت پرداختند و گازهای گلخانه‌ای ایجاد کردند. لایه اوزون که از پرتوهایی که به ضرر محیط زیست است جلوگیری می‌کرد، ضعیف شد و در بخش‌هایی حفره‌ای در آن ایجاد شد که این اشعه باعث آزار رساندن انسان‌ها و افزایش دمای زمین شد. افزایش دمای زمین باعث ذوب شدن یخ‌های قطبی و بالا آمدن آب دریا شده است. در سال‌های اخیر طوفان‌های کاترینا و مشابه آن در آمریکا چشمگیر بود و خسارت زیادی به بار آورد، اما درسی گرفته نشد. از یک سو با سوزاندن نفت‌های فسیلی و درختان جنگل‌ها و بریدن درخت و ساختن آپارتمان به آلودگی هوا و از سوی دیگر به از بین بردن اکسیژن تنفسی اقدام کردیم و محیط زیست را بیش از پیش تخریب نمودیم. در هیچ‌یک از این موارد به خطاهای خود جداً اعتراف نکردیم. گویا خطاپذیری که رمز پیشرفت بشریت بوده را فراموش کردیم. قوم نوح (ع) آموزه‌های حیات‌بخش و رهایی‌بخش نوح را برتافتند. این‌ها آن‌قدر غرق در خطاهای بینشی و روشی خود شدند که خداوند در آیه ۲۵ سوره نوح درباره آن‌ها

وَلَكِنْ لَا تَقْفُهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱ یعنی هیچ شیئی نیست که حرکت تسبیحی به سمت خدا نداشته باشد، ولی ما آن را درک نمی‌کنیم. مولوی در کتاب مثنوی در توشه‌گیری از همین آیه می‌گوید: جمله ذرات عالم در نهان / با تو می‌گویند روزان و شبان. ما سميعيم و بصيريم و هشيم / با شما نامحرمان ما خامشيم. هاتف اصفهانی می‌گوید: دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در درون بینی. پس بیایم به جای هم‌آوایی در طبیعت که در راه انبیا آمده، به بهانه استفاده از طبیعت، آن را تخریب نکنیم! در فرهنگ مذهبی خود داریم اگر آسیبی به پوست تنه درخت وارد کنیم دیه دارد. اگر زمین را سوراخ کنیم دیه دارد مگر اینکه منافع مردم دنبال شود؛ چاه آب یا قناتی دایر شود. در این فرهنگ، اگر یک مو از بدنمان بکنیم دیه دارد.



نداریم. اگر منافع ما اجازه نمی‌داد چشم‌مان باز و گوشمان شنوا شود آیا این تجربه چشم‌گیر کافی نیست که روند نابودی طبیعت را طی نکرده و با طبیعت هم‌آوا شویم؟

در ایران خودمان مصرف فرآورده‌های نفتی حدود ۲ میلیون بشکه در روز است که معادل مصرف نفت در چین با ۱/۵ میلیارد جمعیت است. چه در دوره شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی هرچه دل‌سوزان مملکت فریاد زدند تا ذخایر نفتی‌مان به پایان نرسیده به فکر تبدیل به انرژی‌های پاک

همچون انرژی خورشیدی، بادی و آبی باشیم، منجر به عزم ملی نشد. متأسفانه این ذخایر در حال طی کردن نیمه عمر دوم خود می‌باشند. هژمونی نفتی امریکا و تحریم‌های حداکثری بی‌رحمانه نفت کار را به جایی رسانده که اگر این تحریم‌ها لغو هم شوند ایران نقش تعیین‌کننده‌ای در صدور نفت نخواهد داشت. وضعیت جنگل‌ها، سفره‌های آب زیرزمینی، مخازن نفتی و آلودگی هوای تنفسی ما روشن بوده و درباره آن نوشته شده مطالب بسیاری نوشته شده است. پس بیایم دولت نفتی و اقتصاد نفتی را که موجب بدبختی، نازکی کار و ضخامت پول شده، رها کنیم و با آن خداحافظی کنیم و رسانانس جدیدی را با تولید اشتغال محور آغاز کنیم. دست‌به‌دست هم دهیم و با همبستگی و آشتی ملی این راه پرپرکت را تداوم دهیم. تا آنجا که امکان دارد به تولید و استفاده از انرژی‌های پاک بپردازیم.

چهل سال است چشم‌انداز ایران در این راه قلم زده است. باشد که طراحان اقتصادی مملکت کار سترگی در این راستا شروع کنند. ■

پی‌نوشت:

۱. سوره اسرا آیه ۴۴

در همین مدتی که بشریت درگیر ویروس کروناست مصرف روزانه نفت دنیا از ۱۰۰ میلیون بشکه به ۷۰ میلیون بشکه در روز کاهش یافته و طبیعت به این کاهش واکنش مثبت نشان داده و حفره لایه ازون کوچک‌تر شده. تأثیر مثبتی هم در محیط زیست بشریت گذاشته که می‌توان به راه‌های امیدوار بود. یقین کنیم بن‌بستی

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است»

حق اشتراك يك ساله

داخل کشور: ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال

خارج از کشور:

اروپا ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال

امریکا ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

قانون اساسی در بوته آزمایش

گفت‌وگوی لطف‌الله میثمی و محمد محمدی گرگانی

بخش دوم

از بابی ایمان از نظر حقوقی ممکن نیست زیرا به تفتیش عقیده و ورود به حریم خصوصی افراد منجر می‌شود. این رفتارها هم از نظر حقوقی در قانون اساسی منع شده است.

ما در یک دوره تاریخی هستیم و می‌خواهیم وارد یک دوره دیگر تاریخی شویم. رابطه میان انسان با خودش و انسان با خدا حوزه حقوق نیست، همان‌طور که قبلاً هم گفتیم اگر حقوق وارد این حوزه شود فاجعه رخ می‌دهد، چون مأمور دولت مأمور تشخیص ایمان افراد می‌شود. اگر بپذیریم که قانون و تصویب قانون یک مرحله تحول در تاریخ بشر است؛ یعنی پذیرفته‌ایم که باید عقل‌ها را روی هم بریزیم و نتیجه بگیریم و به آن نتیجه متعهد باشیم.

در گذشته هر فقهی فتوای خودش را می‌داد و هر مجتهدی اجتهاد خودش را می‌کرد و مقلدین هم به تقلید او عمل می‌کردند، اکنون دوران شکل‌گیری دولت-ملت است و هرکس داخل آن سرزمین است شهروند آن کشور است. اصطلاح امت تعبیر کسانی است که اعتقادات مشترک و رهبری مشترک دارند، اما مردم ایران لزوماً امت ایران و اسلام نیستند، بلکه افراد متفاوتی از ادیان مختلف هستند و حتی افرادی که اعتقاد دینی مشخصی ندارند در این خاک زندگی می‌کنند. امروز به این افراد شهروند می‌گوییم. پس اولین مسئله این است که نوشتن قانون اساسی فلسفه دارد. فلسفه‌اش این است که در میان ده‌ها برداشت و در میان تعارض و اختلافی که در منافع افراد هست، اکثریت نمایندگان مردم ششور کنند و بر یک مسئله توافق نمایند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، گفته شده قانونی که مجلس تصویب می‌کند باید با موازین اسلام تطبیق داده شود. حال این سؤال اساسی پیش می‌آید که این موازین و احکام اسلام چیست؟ نکته مهم این است که نقطه مشترکی در تفسیر موازین اسلام ندارند و میدان گفت‌وگو و بحث باز است، رشد اندیشه در گفت‌وگو و اختلاف نظر ممکن است. اصل ۴ قانون اساسی می‌گوید:

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

سؤال این است که آیا مبنای تشخیص شورای نگهبان برداشت فقهی خودشان است؟ در دهه شصت از فقهای شورای نگهبان سؤال کردند شما وقتی می‌گویید موازین اسلام یعنی کدام اسلام؟ آن‌ها هم جواب دادند موازین اسلام یعنی برداشت فقهی خودمان از اسلام، اما مسئله این است که آیا شورای نگهبان می‌تواند در مقام تفسیر قانون اساسی، اصلی از آن را نقض کند؟ اگر قانون اساسی نوشته نشده بود، فقهای شورای نگهبان مانند بقیه فقها حق داشتند نظرات و برداشت فقهی خودشان را از اسلام بگویند؛ یعنی مثلاً حقوق مسلم و غیر مسلم همان است که آن‌ها می‌گویند. آزادی‌های مربوط به مطبوعات و بیان همین است که آن‌ها می‌گویند و اسلام هم همین است!

طبق قانون اساسی جمهوری ایران اما تمام مراجع تصمیم‌گیری و رسمی کشور مستقیم و غیرمستقیم حاصل آرای عمومی مردم هستند، آیا شورای نگهبان

میثمی: در شماره پیش، درباره تفاوت‌های دید فقهی و حقوقی بسیار صحبت کردیم و در این شماره، قصد داریم به نقش شورای نگهبان در قانون اساسی بپردازیم. برای ورود به بحث یادآور می‌شوم آیت‌الله مؤمن یک هفته قبل از فوت به احمد آقای منتظری گفته بود من در قانون اساسی فقط اصل ۴ را قبول دارم. آیت‌الله محمد یزدی هم در خطبه نماز جمعه گفتند تک‌تک مواد قانون اساسی مشروط به اصل ۴ و اصل ۴ هم مشروط به موازین اسلامی و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط است. این فهم عملاً فهم حوزوی و مبتنی بر احکام فرعی و فردی است. به نظر می‌آید فهمی نیست که مبتنی بر احکام اجتماعی یا مواد قانون اساسی باشد که مقبولیت و مشروعیت دارند. این شبانه پیش می‌آید که اصلاً قانون اساسی داریم یا همه‌اش فهم شورای نگهبان است؟ در این زمینه ما در چشم‌انداز ایران با آیت‌الله منتظری مصاحبه کردیم. ایشان می‌گفت موجودیت شورای نگهبان از قانون اساسی و قوه مقننه نتیجه می‌شود و باید فهمشان هم مبتنی بر مواد قانون اساسی باشد که هم مشروعیت دارد هم مقبولیت. عده دیگر هم نیروهای تعیین‌کننده‌ای هستند که می‌گویند قانون اساسی سند برانداز است و هر حرکتی که روی مَر قانون اساسی انجام شود برانداز تلقی می‌شود. در تکمیل باید بگویم خود مقام رهبری در زمستان ۷۹ گفتند ما برانداز قانونی هم داریم. اگر قانون اساسی اجرا شود، انتخابات به تدریج کفه مردم را سنگین‌تر می‌کند و برای آن‌ها نگرانی به وجود می‌آورد. آن‌ها هم که به قانون اساسی انتقاد دارند دو دسته هستند: یک دسته دنبال اصلاحات بنیادی هستند؛ و دسته دیگر می‌گویند رژیم حقیقی آن‌قدر قدرت پیدا نکرده که در بازنگری، رژیم حقوقی مترقی‌تری داشته باشیم. در تجربه بازنگری سال ۶۸، قانون اساسی تقلیل پیدا کرد. من هم در این دسته هستم. کسانی که قانون اساسی را قبول ندارند با فقه فردی و نظارت استصوابی کارشان را ادامه می‌دهند. یک‌عده می‌گویند از قانون اساسی نمی‌توان نظارت استصوابی را درآورد. شورای نگهبان یک هویت قضائی ندارد که بتواند تأیید یا رد صلاحیت بکند. برخی هم مثل آقای نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، معتقدند با ساز و کار همین نظارت استصوابی هم، شورای نگهبان نمی‌تواند رد صلاحیت کند، چرا که به دادگاه انتخاباتی و هیئت‌منصفه نیاز دارد. گروهی دیگر هم مثل حزب اتحاد ملت به دنبال الغای قانون نظارت استصوابی هستند. درحالی‌که لغو این قانون طبق ترتیبات قانونی نیاز به لایحه یا طرح دارد که نه در مجلس موجود و نه در مجلس آینده چنین کاری نخواهد شد. مقام رهبری هم گفتند اگر می‌خواهید نظارت استصوابی لغو شود، لایحه و طرح بدهید... با این مقدمه وارد بحث شورای نگهبان بشویم.

محمدی گرگانی: نکته ابتدایی من همان است که در بخش اول گفت‌وگو مطرح کردیم؛ تفاوت بین حقوق و فقه، تفاوت بین حقوق و اخلاق، تفاوت بین حقوق و دین. رابطه بین فرد با خودش و خدا را ذیل حقوق نمی‌دانیم. به نظر من از اول انقلاب یکی از معضلات ما که یک دوره تاریخی است و باید آن را طی کنیم همین است که حوزه مذهب و حوزه رابطه با خدا را وارد حقوق کردند. مثلاً ایمان رئیس‌جمهور به خدا یا مؤمن بودن رئیس‌جمهور.



می‌تواند بگوید من این اصل را قبول ندارم و مردم صلاحیت قانون‌گذاری ندارند؟

و یا اصل ۵۶ قانون اساسی یک بنیاد فکری ارزشمند است که حتی مرحوم حمید عنایت معتقد بود اینکه قرآن می‌گوید انسان جانشین خداست در هیچ فلسفه قدیم انسان آن‌قدر اهمیت نداشته؛ یعنی در فلسفه یونان همچنین تلقی‌ای نداریم که انسان جانشین خداست.

طبق اصل ۵۶: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

میشمی: این انسان به ما هو انسان است؟

محمدی: این بحث پیش می‌آید انسانی که اخلاق مطرح می‌کند و انسانی که دین مطرح می‌کند با انسانی که حقوق معرفی می‌کند متفاوت هستند. انسانی که اخلاق و دین مطرح می‌کنند ممکن است فردی خودپرست، فاقد اخلاق و ریاکار باشد، اما حقوق این انسان را از حق شهروندی محروم نمی‌کند. سوءتفاهم اینجاست که وقتی می‌گوییم همه انسان‌ها از حقوق شهروندی برخوردارند یعنی همه انسان‌ها می‌توانند قاضی شوند، همه می‌توانند رئیس‌جمهور شوند. درحالی‌که هیچ‌جا دیناً چنین منطقی قابل قبول نیست. سخن بر سر حقوق مساوی است که انسان‌ها دارند. اگر کسی می‌خواهد قاضی شود باید شرایط قاضی شدن را داشته باشد.

میشمی: در قانون مشروطه شاه با دیگران فرق داشت اما در قانون اساسی انقلاب ولی فقیه و رئیس‌جمهور و سایر مردم با هم برابرند.

محمدی: بله، برمی‌گردم به این مطلب که تمام مراجع تصمیم‌گیری از نظر حقوقی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با رأی مردم انتخاب می‌شوند. پس مبنای قانون آرای عمومی مردم است. از طرفی انسان بر سرنوشت خویش حاکم است. این یک تحول در تاریخ بشر است. در تاریخ گذشته بشر شاید غیر از دوران یونان باستان، حتی قبل از دوران قرون‌وسطی در تمام دنیا، حاکم نماینده خدا تلقی می‌شد. حتی کوروش پادشاه ایرانی خودش را مأمور خدا می‌دانست که از طرف خدا آمده و رسالت پادشاهی را بر عهده گرفته. لاجرم این دید که قبل از انقلاب حاکم بود «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه» در مصر و چین و اروپا هم بود. در اروپا پاپ تاج را بر سر شاه و امپراتور می‌گذاشت. معنی این گذاشتن تاج توسط پاپ این بود که از این تاریخ به بعد من که نماینده مذهب هستم، تو را نماینده خدا در زمین تلقی می‌کنم. در ایران می‌گفتند پادشاه ظل‌الله است. در ادبیات ما فردوسی می‌نویسد:

«چو بر دین کند شهریار آفرین، برادر شود شهریار و دین /

نه بی‌تخت شاه‌یست دینی به پای، نه بی‌دین بود شهریار به‌جای /

دو دیباست یک در دگر بافته، برآورده پیش خرد تافته /

چنین پاسبانان یک‌دیگرند، تو گویی که در زیر یک چادرند /

چو دین را بود پادشا پاسبان، تو این هر دو را جز برادر مخوان.»

بنابراین این مسئله در تاریخ بشر بوده. در ایران مثلی بود که رؤس آن «خدا - شاه - مهین» بود. این مضمون حرف فردوسی است که نه بی‌تخت شاهی دین می‌ماند نه بی‌دین شهریار به‌جای می‌ماند. پادشاه پاسدار دین تلقی می‌شد چون نماینده خدا بود. اگر با این دید نگاه کنیم بشر در تاریخ این دوره‌ها را به فور گذرانده؛ اما پس از قرون‌وسطی تحولی در این برداشت به وجود آمد، دین‌داری مثل هابز و جان لاک گفتند ما خدا را قبول داریم اما نماینده خدا بر زمین را قبول نداریم. آن‌ها هزار سال تجربه قرون‌وسطی را داشتند و طی چند قرن کارهای بزرگ فکری شد و فلسفه و نظریه‌های جدید مطرح و پذیرفته شد که هیچ‌کس نماینده خدا بر زمین نیست.

بعد از قرون‌وسطی پذیرفته شد انسان بر سرنوشت خودش حاکم است؛ بنابراین تحت تأثیر این فضا در اصل ۳۵ متمم قانون اساسی مشروطه مطرح شده سلطنت ودیعه الهی است اما مردم آن را به شاه داده‌اند؛ اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مقام رهبری غیرمستقیم منتخب مردم است و حتی می‌تواند از طریق خبرگان رهبری عزل شود؛ یعنی از ابدی بودن و غیرقابل تغییر بودن رهبری سخنی به میان نیامده است.

می‌دانیم جمله «موهبت الهی است» را به اصرار محمدعلی شاه در قانون اساسی مشروطه گذاشتند، همین‌جا دوباره بحث مربوط پیامبران و رهبران معصوم شیعه را جدا کنیم که حوزه

بحث حقوق نیست، بنابراین هر مرجعی در قانون اساسی ایران که تصمیم‌گیر باید‌ها و نباید‌های مردم است، منتخب مردم است؛ چه رئیس‌جمهور، چه نمایندگان و شوراهای و چه مقام رهبری. این حرف در مورد پادشاهی و آن دیدگاه که شاه نماینده خداست اصلاً مطرح نبود. مردم نمی‌توانند کسی که نماینده خداست را عزل کنند. اگر این دیدگاه را به‌عنوان دیدگاهی تاریخی ببینیم وارد دوره تاریخی شده‌ایم که شیعه بعد از مدتی توانسته قدرت را در دست بگیرد. به قول مرحوم محمدباقر صدر مشکل شیعه این است که در طول تاریخ حاکم نبوده و برداشتی ذهنی از قدرت داشته و با تجربه تاریخی‌اش همراه نبوده. وقتی روحانیون به قدرت رسیدند متوجه شدند باید اجتهاد را تازه کنند و راه‌حل تازه دهند. بعد از پیروزی انقلاب مجمع تشخیص مصلحت درست شد. بسیاری از احکامی که در فقه قطعی و لازم‌الاجرا بود بنا بر مصلحت اجرا نشد! مثل احکام دست بردن و سنگسار. احکام دیگری را هم پذیرفتند مانند برخی حقوق زنان و شروطی گذاشتند که بخشی از حقوق زنان را بتواند تأمین کند.

میشمی: حتی تعطیلی حج و نماز هم از طرف امام مطرح شد.

محمدی: بنابراین یک تحول به وجود آمد. چون در عمل اجتماعی و سیاسی مبنای آرای مردم است درحالی‌که یک فیلسوف و متفکر بی‌اعتنا به آرای مردم نظر می‌دهد و تصمیم می‌گیرد. سیاست حوزه‌ای است که مبتنی بر آرای مردم است. قانون اساسی این مسئله را پذیرفته که شورا باید باشد.

یک سؤال دیگر جدی و مهم این است که وقتی صدها برداشت از اسلام مطرح است چرا برداشت شورای نگهبان و اسلام شورای نگهبان باید معتبر باشد؟ یعنی اعتبار رأی اکثریت (حداقل چهار نفر از شش نفر) شورای نگهبان از کجاست؟ بعضی از آقایان می‌گویند از اسلام است. مسئله این

است که مراجع تقلید و فقها و مجتهدین زیادی در ایران داریم چرا رأی و نظر آن‌ها معتبر نیستند؟ اگر بحث حقوقی کنیم کاملاً پیداست که اعتبار شورای نگهبان ناشی از مشروعیتی است که به خاطر رأی مردم به دست آورده‌اند؛ بنابراین اعتبار شورای نگهبان ناشی از یک قرارداد است که بین حکومت و مردم بسته شده و آن قانون اساسی است.

میثمی: یعنی موجودیت شورای نگهبان از قانون اساسی است و قانون اساسی هم به رأی مردم گذاشته شده.

محمدی: بله، سؤال مهم دیگر این است که، آیا شورای نگهبان می‌تواند از قانون اساسی تفسیری کند که خلاف نص قانون اساسی باشد؟ به لحاظ حقوقی قطعی می‌توانیم بگوییم خیر. مفسر متن قانون نمی‌تواند تفسیری کند که خلاف نص قانون باشد. مفسر نمی‌تواند تفسیری کند که خلاف محتوای قانون باشد. تفسیر زمانی معنا دارد که متن مبهم باشد. اگر متن صریح باشد جای تفسیر ندارد. مثلاً قانون اساسی صریحاً در اصل ۶ می‌گوید مبنای اداره امور کشور آرای عمومی مردم است، یعنی حتی نمی‌گوید مسلمانان.

میثمی: در قانونی که سال ۵۸ به فراندوم گذاشته شد اصل پنجم موسوم به ولایت فقیه هم مشروط بر هم بر مبنای پذیرش عامه مردم است.

محمدی: بله، پس اعتبار شورای نگهبان ناشی از متن قانون اساسی و قرارداد حکومت با مردم است. نکته مهم دیگر این است که طبق اصل پنجم قانون اساسی: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شیجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.»

در قانون اساسی ایران برای مقام رهبری از عناوینی متفاوت استفاده شده، مانند ولایت، ولایت فقیه، ولایت امر، امامت امت، رهبر. نکته مهم این است که در هر قانون به‌ویژه در قانون اساسی هر عنوانی باید تعریف خود را داشته و در سایر اصول قانون اساسی همه همان معنی و مقصود در نظر گرفته شده باشد، به‌عنوان مثال، امام امت چه ویژگی و چه اختیاراتی دارد؟ چه فرقی با ولایت امر دارد؟ چه تفاوتی با عنوان رهبر دارد؟ این مسئله باید در خود قانون مشخص شود، والا در خارج از قانون، هیچ تعریف مشترک و یکسانی در این موارد وجود ندارد. پس ناگزیریم اختیارات و وظایف تعابیری چون ولایت، ولایت فقیه، امامت امت، ولایت امر را به لحاظ حقوقی در اصل ۱۱۰ بدانیم؛ زیرا در قانون اساسی «اختیارات ولایت امر» نداریم بلکه «اختیارات رهبر» داریم. اگر قانون‌گذار ولایت امر را به معنای مفهومی خارج از متن صریح قانون اساسی ذکر کند اعتبار حقوقی ندارد. چون در یک متن قطعی مُتَجَز و عمومی به نام قانون، تعریف یک مسئله را به خارج از آن ارجاع داده

است. درحالی‌که در مورد تئوری «ولایت امر» میان متفکرین شیعه اتفاق نظر وجود ندارد؛ اگر واژه ولایت امر آمده نمی‌توانیم این‌طور استدلال کنیم همان‌طور که در تئوری ولایت فقیه آمده. اگر قانون‌گذار می‌خواست به لحاظ حقوقی ولایت فقیه را می‌آورد باید در فصل هشتم و در اصل ۱۱۰ اختیارات ولایت فقیه را ذکر می‌کرد؛ بنابراین این نتیجه را می‌گیریم که به لحاظ حقوقی ناگزیریم بگوییم اختیارات مقام رهبری همان است که در اصل ۱۱۰ آمده است.

اما در مواردی شورای نگهبان در مقام تفسیر، خارج از متن قانون اساسی یک مسئله را تفسیر نموده است، به‌عنوان مثال در تفسیر اصل ۱۷۵ قانون اساسی در مورد صداوسیما می‌گوید تشخیص موازین اسلام و مصالح کشور که ذیل اصل ۱۷۵ ذکر شده با رئیس سازمان صدا و سیماست، چرا؟ چون ایشان منصوب مقام رهبری هستند. این تفسیر خارج از متن قانون اساسی است، یعنی شورای نگهبان به اختیاراتی استناد می‌کند که در قانون اساسی نیامده است، روشن است که این تفسیر به نظر من حقوقی نیست. اگر قرار باشد مرجعی در صداوسیما تشخیص بدهد که امری مصلحت هست یا نیست و حق نقض قانون را داشته باشد، مثلاً رئیس‌جمهور صحبت کند و رئیس صدا و سیما تشخیص بدهند صحبت او نباید پخش شود، نوشتن قانون اساسی بی‌معنا می‌شود.

لذا این امر برخلاف اصل نوشتن قانون است که مرجعی را انتخاب کنیم و منبع تعریف اختیارات او را خارج از متن قانون بگذاریم.

حتی در اصل ۱۱۲ که مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام است، این مجمع نمی‌تواند مصوبه مجلس شورای اسلامی را تغییر بدهد و حتی پیشنهادی جدید مطرح کند، زیرا مجمع تشخیص مرجع قانون‌گذاری نیست، یعنی یا باید مصوبه مجلس را تصویب کند یا بگوید مصلحت نیست که اجرا کنید. در غیر این صورت ما یک مرجع قانون‌گذاری به‌طور موازی به نام مجمع تشخیص مصلحت درست کرده‌ایم، درحالی‌که در قانون اساسی فقط مجلس شورای اسلامی حق قانون‌گذاری دارد. دیگر اینکه چرا قانون‌گذار این حق را به مرجعی مهم به نام مجمع تشخیص نظام نداده؟ اما شورای نگهبان در مقام تفسیر قانون اساسی این حق را داشته باشد که به یک فرد که مقام اجرایی در صداوسیما است حق بدهد که برخلاف قانون یعنی به مصلحت تصمیم بگیرد و اجرا کند؟

نکته مهم دیگر این است که اگر در قانون، اصولی باشد که ممکن است با هم در تعارض باشند بنابراین چه باید کرد؟

مثلاً اگر در اصل ۵ و ۵۶ قانون اساسی تلقی تعارض باشد، طبق اصل ۵:

«در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر

و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شیجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.»

در اینجا این برداشت هست که نماینده خدا در زمین ولی عصر (ع) و جانشین او ولی امر و امام امت است.

از طرفی در اصل ۵۶ آمده است که:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.» طبق اصل ۵۶ انسان خلیفه و جانشین خدا در زمین است، اگر پرسیده شود کدام مبناست پاسخ چیست؟ فرض حقوقی مسئله این است که نویسندگان قانون اساسی تعارضی در آن نمی‌دیدند، لاجرم راهی جز جمع میان این دو اصل نیست.

نه قادریم بگوییم اصل پنج نباید باشد و نه می‌توانیم بگوییم اصل ۵۶ نباشد؛ یعنی با دو امر مواجهیم؛ یک برداشت تاریخی بخشی از متفکرین شیعه که حاکم نماینده خداست (اصل ۵) و یک تفکر که انسان نماینده خدا بر زمین است (اصل ۵۶). یک‌وقتی می‌گوییم یکی از این دو را انتخاب کنیم که عده‌ای بگویند جمهوریت و عده‌ای بگویند اسلامیت. به لحاظ حقوقی ناگزیریم بگوییم هم اصل ۵ قانون است و هم اصل ۵۶. این اصول باید توری باشند که در تعارض با هم قرار نگیرند. لاجرم اصل ۵ را با اصل ۱۱۰ جمع می‌کنیم و ولایت امر و امامت امت به لحاظ حقوقی یعنی همان عنوان رهبر. رهبر چه اختیاراتی دارد؟ اختیارات رهبر همان است که در اصل ۱۱۰ ذکر شده.

میثمی: آیا این تعدیل این‌طور انجام نشده که گفتند اصل ۵ در ایران مشروط به پذیرش عامه مردم است؟ یعنی با اصل ۶ هماهنگ کردند.

محمدی: این‌ها در قانون اساسی آمده اما در تفسیر شورای نگهبان در مواردی توری تفسیر شده که در محدوده قانون اساسی نیست. در قانون اساسی اصول صریحی داریم که روح قانون اساسی است. مثلاً در مقدمه قانون اساسی صریحاً ذکر شده «قانون اساسی تضمین‌گر نفعی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی است و در خط گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند.» در بند شش اصل سوم مطرح می‌کند: «نفعی هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی». در اصل سوم قانون اساسی هم می‌خوانیم: «مشارکت مردم به‌نحوی که خودشان تعیین‌کننده باشند.» حال اگر تفسیری از شورای نگهبان کنیم که به یک قشر فرهنگی حاکمیت کامل بدهد و نگذارد بقیه از حقوق مساوی برخوردار باشند به نظر این‌جانب با قانون اساسی در تعارض است.

نکته مهم دیگر این است که شورای نگهبان متعهد به کدام اسلام است؟ همان گونه که عرض کردم ده‌ها برداشت از اسلام وجود دارد، اسلام قانون اساسی یک اسلام توافق شده میان مردم ایران و حکومت است، بنابراین شورای نگهبان متعهد به اسلام قانون اساسی است؛ لذا شورای نگهبان نمی‌تواند تفسیری از اسلام بنماید که برخلاف نص اسلام قانون اساسی باشد.

پس اسلام شورای نگهبان، اسلام قانون اساسی است. اسلام قانون اساسی اسلامی است که مبنای اداره امور کشور است. هر مرجعی که در کشور تصمیم‌گیر اداره امور مردم است مستقیم یا غیرمستقیم پاسخگو و منتخب مردم است. حتی مقام رهبری هم پاسخگو و قابل عزل است. اگر این اسلام مرجع باشد شورای نگهبان نمی‌تواند از قانون اساسی تفسیری کند که خلاف این اسلام باشد. این اسلام میثاق و قرارداد است.

شاید گفته شود که اگر مردم در سال ۵۸ و ۶۸ با اطلاع به اینکه شورای نگهبان مرجع نهایی اسلام است حتی اگر ناقض قانون اساسی باشد به آن رأی داده‌اند و پذیرفته‌اند، پس بازهم رأی شورای نگهبان معتبر است اگرچه خلاف قانون اساسی باشد. در پاسخ باید گفت همان گونه که قبلاً عرض کردم در حقوق مفسر نمی‌تواند در مقام تفسیر نص را تغییر بدهد. مثلاً به‌عنوان تفسیر قانون اساسی اصل جمهوریت را خلاف اسلام بداند. این تغییر قانون اساسی است نه تفسیر آن. قانون اساسی خود مرجع تغییر و راه آن را در اصل ۱۷۷ پیش‌بینی نموده است. پس شورای نگهبان نمی‌تواند تفسیری کند که تغییر قانون اساسی باشد.

نکته بعد این است اصطلاح حقوقی داریم که برداشت خود را از آن در این مورد توضیح می‌دهم. در یک قرارداد نمی‌توان شرطی گذاشت که با اساس و محتوی قرارداد در تناقض باشد، اصطلاحاً می‌گویند: «شرط خلاف مقتضای عقد». فرض کنیم دو نفر عقد ازدواج دائم می‌بندند و قرار می‌شود که زن و شوهر بشوند، اگر شرط کنند که با هم محرم نشوند این عقد باطل است، یعنی نامش عقد دائم ازدواج نیست، در عقد ازدواج دائم فرض این است که زن و مرد به هم محرم شوند. می‌گویند این شرط خلاف مقتضای عقد است؛ و یا کسی مثلاً خانه‌ای را به دیگری بفروشد و شرط کند که طرف مالک آن نشود، فرض این است که در خرید و فروش خریدار مالکیت پیدا می‌کند.

قانون اساسی قرارداد میان ملت و حکومت است، و یا اسلام توافق شده میان مردم و حکومت است، حال آیا می‌توان با استناد به یک اصل از قانون اساسی مثلاً اصل ۴، اصل دیگر قانون اساسی را از اعتبار انداخت؟ و آن را بی‌خاصیت و بی‌معنا کرد؟ یا مثلاً با اینکه قانون اساسی به‌صراحت در اصل ۶ مبنای اداره امور کشور را آرای مردم می‌داند



بگوید جمهوریت خلاف اسلام است؟ این تفسیر از اصل ۴ برخلاف نص قانون اساسی و خلاف مقتضای قراردادی است که میان مردم و حکومت بسته شده است، و در این صورت نوشتن قانون اساسی بی‌معناست. جالب توجه است که در مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ این بحث آمده است که یکی از نمایندگان به نام حسن آیت به اعتراض می‌گوید اصل ۴ قانون اساسی می‌تواند کل قانون اساسی را از اثر بیندازد. می‌گوید کلمه «اطلاق» در اصل ۴ چه معنا دارد؟ بنابراین شورای نگهبان با استناد به این اصل هر موقع خواست می‌تواند با اصل دیگر قانون اساسی مخالفت کند؟ مرحوم آیت‌الله بهشتی موضوع را توضیح می‌دهد که منظور این نیست که شورای نگهبان چنین حقی را دارد، و یا شورای نگهبان می‌تواند خلاف نص قانون اساسی نظر بدهد، پس از آن آقای آیت می‌گوید من با توجه به توضیحات مرحوم بهشتی قبول کردم اصل ۴ تصویب شود، یعنی منظور قانون‌گذار هم بر اساس مشروح مذاکرات این نبوده است.

میشمی: مقام رهبری سه بار گفته‌اند قانون اساسی فصل الخطاب است.

محمدی: در این صورت نمی‌توان از قانون اساسی تفسیری کرد که مثلاً به رئیس صداوسیما اختیاری داده شود که به مجمع تشخیص مصلحت نظام در قانون اساسی داده نشده است. یا نمی‌توان به نظر این‌جانب قانون نظارت استصوابی بر اساس قانون اساسی تصویب نمود. این یعنی نادیده گرفتن تنوع فکری و فرهنگی که جزو طبیعت یک جامعه است و در اصول قانون اساسی مثل اصل ۳ نیز آمده است. اصطلاح ارزشمندی هست که می‌گویند: «الحقیقه بنت البیث» حقیقت زاییده بحث است، هیچ متفکری باسواد ادعا نمی‌کند که حرف من عین حرف خداست. در رساله مراجع تقلید هم معمولاً می‌نویسند ان‌شاءالله عمل به این رساله موجب ثواب باشد، لذا برداشت از مسائل اجتماعی به‌طور طبیعی متفاوت است.

نکته بعد این است که آیا در تاریخ نمونه‌ای سراغ داریم که توانسته باشند همه افکار مردم را یکدست

کنند؟ در انگلیس جمهوری خواهان در مجلس نماینده دارند و صریحاً می‌گویند هدف ما این است که سلطنت برچیده شود و جمهوری برقرار شود؛ یعنی براندازی قانونی هم به رسمیت شناخته شده است، چون در چارچوب قانون اختلاف نظر پذیرفته شده است.

نکته بعد این است که قانون نمی‌تواند متفاوت، پراکنده و غیرقطعی باشد. خاصیت اجرا در این است. ما در حوزه گفت‌وگو می‌توانیم اختلاف داشته باشیم بدون اینکه نتیجه قطعی بگیریم؛ اما در مقام قانون این کار عملی نیست. عبور از چراغ قرمز ممنوع است و نمی‌توانیم قانونی بنویسیم و بگوییم مثلاً برخی متفکرین مدعی هستند عبور از چراغ قرمز ممنوع نیست! چون قانون باید قطعی باشد مجبوریم تصمیم بگیریم. من قبل از رفتن به انگلیس باورم نمی‌شد دولت آنجا صدها برابر دولت در ایران اقتدار دارد. البته بین قدرت و اقتدار فرق است. قدرت وقتی است که مثلاً حکومت روی بازوی نظامی و امنیتی‌اش ایستاده باشد، اما اقتدار یعنی قدرتی ناشی از رأی و موافقت اکثریت مردم است؛ یعنی مردم پذیرفته‌اند قانون معتبر و محترم است حتی اگر با آن موافق نباشند. تکراراً می‌گویم که در دین چنین چیزی ممکن نیست و به لحاظ دینی من وقتی باور نداشتم باشم نمی‌توانم روزه بگیرم، اما مصوبات مجلس معمولاً با تعداد نصف به‌اضافه یک نمایندگان تصویب می‌شود، لذا با وجود آن معتبر است حتی آن‌ان که با آن مخالف است مکلف هستند بدان عمل نمایند؛ اما در دین مثلاً کسی که اعتقاد به نماز ندارد نماز نمی‌خواند؛ لذا اعتبار قانون نیاز به اعتقاد ندارد چون اعتقاد در حوزه حقوق نیست. حتی التزام به قانون هم حوزه حقوق نیست. در کشور مراجع رسمی قانون را مصوب کرده‌اند و لازم‌الاجرا و معتبر است؛ اما در دین اعتقاد شرط است؛ بنابراین مرحله رعایت و پذیرش قانون یک تحول فکری در تاریخ بشر است. پذیرفتن این مسئله که قانون را رعایت می‌کنم اگرچه با آن مخالف هستم. برای همین مأمور دولت نمی‌تواند مأمور اجرای فتوا باشد بلکه مأمور اجرای قانون است؛ قانونی که حاصل توافق اکثریت جامعه است. ■

پی‌نوشت:

۱. مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

بر عزت، هاله و هدی چه گذشت؟



نه سال از فاجعه غم‌انگیز تشییع جنازه و مراسم خاکسپاری مهندس عزت‌الله سحابی و در پی آن عروج شهادت‌گونه هاله سحابی و هدی صابر می‌گذرد. در طی این نه سال رجال زیادی ما را تنها گذاشتند؛ حسین شاه‌حسینی، مهندس کتیرایی، مهندس معین‌فر، دکتر یزدی، محمد بسته‌نگار، پروین بختیاری‌نژاد، اعظم طالقانی و عفت موسوی. در این مدت از فجایع سیل، زلزله و کرونا هم بی‌نصیب نماندیم که متأسفانه در پی آن بسیاری از هموطنانمان جان باختند. حوادث دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸، جان باختن سرنشینان هواپیما و شهادت سردار سلیمانی را هم داشتیم. آنچه نیاز شدید جامعه ماست همانا روحیه و روش خطاپذیری است که زنده‌یاد مهندس سحابی از این ویژگی بهره‌زیادی برده بود.

من نمی‌دانم چرا وقتی انبیسای اولوالعزم ما همچون موسی(ع) به خطای خود در قتل غیرعمد یک قبطی

اعتراف کرده و آن را عمل شیطان می‌داند و از خدا طلب غفران کرده و پاسخ مثبت می‌شنود، ما که خود را پیرو راه انبیا می‌دانیم ننگمان می‌شود که به خطای خود اعتراف کنیم. متأسفانه برخی می‌گویند چون ما احکام خدا را اجرا می‌کنیم اگر بپذیریم خطایی از ما سرزده، مردم هم به احکام هم به ما بی‌اعتماد می‌شوند. چرا ما به مهربان‌ترین مهربانان نمی‌اندیشیم که پس از خطا وقتی جنگ به ریسمان او می‌زنیم و طالب برگشت و توبه می‌شویم خداوند راضی‌تر خواهد شد؟ امروزه تجربه بشری و پیشرفت بشریت بر روی خطاپذیری بشر استوار شده و آن را تنگ و عار نمی‌داند. علامه محمدتقی جعفری چند سال بعد از پیروزی انقلاب گفتند وقت آن رسیده که روشنفکر و روحانی از خود انتقاد کرده و به خطاهای خود اعتراف کنند. چرا ما چنین چیزی نمی‌بینیم. مهندس سحابی به دلیل انسی که با قرآن و ائمه هدی داشت در این زمینه کم‌نظیر بود. او دلسوزانه می‌گفت وقتی جریان‌هایی سعی دارند بین شیعیان و اهل سنت قطب‌بندی ایجاد کنند و به این قطب‌بندی دامن بزنند و اینکه هم‌اکنون در سطح منطقه به یک تضاد جانکاهی تبدیل شده، چرا ما یک قطب‌بندی جدید شیعه با شیعه هم درست می‌کنیم و درحالی که ۷۰ درصد فقها ولایت‌فقیه را قبول ندارند شعار مرگ بر ضد ولایت‌فقیه را در نمازهای جمعه از ارکان نظام جمهوری اسلامی تبلیغ می‌کنیم. مهندس دلسوزانه می‌گفت تا کی ساده‌اندیش باشیم و درآمد نفت را درآمد حساب کنیم، درحالی که در برابر این ثمن‌بخش ثروت تجدیدنابذیری را از مملکت خارج می‌کنیم. او دلسوزانه می‌گفت به دلیل وجود مافیای ثروت و قدرت منافع کارگر و کارفرما در یک خط قرار دارد و اگر کارخانه نباشد، کارگران به لشکر بیکار تبدیل می‌شوند که می‌بینیم. به نظر می‌رسد ما تا وقتی به خطاها و ساده‌اندیشی‌هایمان اعتراف نکنیم توسعه و روی خوش نخواهیم دید. از این بابت جای مهندس سحابی خیلی خالی است که به ما هشدار بدهد و نهیب بزند.

اما به این همه دلسوزی‌هایش چگونه پاسخ داده شد؟ قرار بود روز ۱۰ خرداد ۹۰ با توافق وزارت اطلاعات از در منزلش در یک کوچه دورافتاده در لواسانات پیکر او ۵۰ متر تشییع شود که متأسفانه دیدیم با ضرب و شتم تشییع‌کنندگان، پیکر مهندس بر زمین افتاد و هاله دخترش درحالی که در یک دستش گل نرگس بود و در دست دیگرش عکس مهندس، در این ضرب و شتم‌ها بر زمین افتاد و عروج کرد و مهندس را تنها نگذاشت، هاله نیز با عزت رفت. هاله مهربان بود، بی‌نظیر بود و همه هموطنان را به دید یک انسان شهروند نگاه می‌کرد تا آنجا که به او توصیه می‌شد برای ریاست‌جمهوری آینده کسب صلاحیت کند چرا که هاله تجربه مصدق، پدربزرگ، پدرش، مهندس بازرگان، طالقانی و شرکت در جنگ را در خود نهاده کرده بود. خدا که هیچ مادری داغ فرزند نبیند که وقتی مادرش بر پیکر او حاضر شد گفت ما رأیت الا جمیلا.

هدی آن موقع در زندان اوین بود. حوادث او را سخت متأثر کرده بود. در اعتراض به این حوادث اعتصاب غذا کرد. درحالی که برای بازداشت او در خیابان همه‌چیز دست‌به‌دست هم داده بود، ولی موقع انتقال او از زندان به بیمارستان گفته می‌شد کارشناس پرونده در مسافرت است. در نهایت بدون هماهنگی با خانواده در بیمارستان مدرس بستری شد و در ۲۲ خرداد ۹۰ این فرهیخته ایرانی جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

هدی دردمند بود، درد دین، درد توده، درد آموزش و مقابله با جهل داشت. بر سر مزارش گفتم او مصداق این دو آیه قرآن بود: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج ۲۳) و «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۲۵)». او جزو کسانی است که دائم در پیوند با خدای خالق بوده و برای افراد محروم جامعه حقی معلومی در اموال خود قائل است و نه اینکه متنی بر آن‌ها بگذارد و این، بینش روش و منش او بود.

روحشان شاد، راهشان پر رهرو باد. ■

او راه خود را یافت

یادی از بزرگمرد مهدی تقوایی



لطف‌الله میثمی

در زندان عادل‌آباد شیراز
بودم که در ۱۲ خرداد

۵۲ شنبه سازمان مجاهدین معاون اداره مستشاری امریکا در ایران به نام سرهنگ هاوکینز را اعدام انقلابی کرده است و سه روز بعد هم بیانیه سازمان در این رابطه منتشر شد و دلایل این اعدام را ذکر کرده بودند. فشار ساواک بر زندانیان و همچنین کسانی که استعداد همکاری با مجاهدین را داشتند زیاد شد. در یکی از این روزها ساواک به منظور بازرسی به منزل حاج مهدی تقوایی واقع در خیابان غیائی رفت. وقتی حاج مهدی در را باز کرد متوجه شد که از جانب نیروهای امنیتی آمده‌اند. با صدای بلند رمز خود را اعلام کرد و به همسرش ناهیدخانم گفت چادرت را سر کن. رضا رضایی هم‌زمان در طبقه دوم خانه مشغول به کار بود. رضا از پنجره به پایین پریده و

با پای مصدوم می‌گریزد. رضا فکر می‌کند شاید خانه از طریق تعقیب و مراقبت ساواک لو رفته درحالی که یک بازرسی معمولی بوده است و به همین دلیل با دور شدن از خانه به زیر یک ماشین پارک‌شده رفته و با نارنجک خود را متلاشی می‌کند که به دست ساواک نیفتد. او در آن زمان رهبر سازمان بود. ساواکی‌ها حاج مهدی را دستگیر کرده و به‌طور طاقت‌فرسایی شکنجه می‌کنند که به‌عنوان قهرمان مقاومت زبانزد همه زندانیان می‌شود. او در دادگاه به حبس ابد محکوم می‌شود. مهدی تقوایی در سال ۵۷ با بقیه مجاهدین از زندان آزاد شد و با جریان رجوی همکاری می‌کرد. بعد از شروع کارهای مسلحانه در یکی از این روزها دختر خردسال او، سمیه، در یکی از خانه‌های جمعی توسط دادستانی انقلاب تهران دستگیر و نگهداری می‌شود. پس از چند سال سمیه مجبور به ازدواجی ناهماهنگ شد.

مهدی تقوایی علی‌رغم میلش با خانواده از ایران خارج شده و به فرانسه رفت. بر اساس کتاب خاطرات دکتر محمد محمدی گرگانی، تقوایی در زندان ندهایی به مطالب آموزشی مجاهدین داشت اما مسعود رجوی به دلایل تمرکز تشکیلاتی او را از این کار باز می‌دارد. او در خارج از کشور دست از عقاید خود برنداشت به‌ویژه در سال ۶۴ که رجوی با همسر ابریشمچی ازدواج کرد و نام آن را انقلاب ایدئولوژیک (بخوانید انقلاب صدا خفه‌کن) گذاشتند از جریان رجوی جدا شد. در این پروسه توهین‌های زیادی به او شد که انسان از گفتنش شرم دارد. مهدی تقوایی پس از جدایی به انگلستان رفت و راه جدید رهایی خود را گشود و به کارهای فرهنگی چون ترجمه کتاب‌های انگلیسی و عربی به فارسی دست زد و در این راه با پیگیری زیاد با آموختن زبان راه بسیار موفقی را طی کرد. سمیه بعد از مبتلا شدن به سرطان به خارج نزد پدرش رفت که

عمرش به درازا نکشید. مادرش ناهید خانم خوشحال بود که سمیه برای درمان به انگلستان رفته، اما دختر دیگرشان سوده در قرارگاه اشرف مانده بود و اجازه خروج به او نمی‌دادند تا اینکه او هم به سرطان مبتلا شد و رنج‌های فراوانی کشید تا اینکه مجبور شدند به او اجازه سفر بدهند. آرزوی مادرش این بود که سوده را در کنار خود و پدرش ببیند که به این آرزو رسید، ولی چیزی نگذشت که خود ناهید خانم هم به سرطان مبتلا شد و درگذشت. حاج مهدی بعد از درگذشت طاقت‌فرسای همسرش در کنار دخترش سوده که درمان شده بود به کارهای فرهنگی‌اش ادامه داد. او در تاریخ ۲۸ اسفند ۹۸ بر اثر ابتلا به مرض سرطان دار فانی را وداع گفت و سوده وارث تمام رنج‌های خواهر، مادر و پدرش شد. این سه در کنار هم در آرامگاهی در لندن با شرایط پروتکل بهداشتی بیماری کرونا و با شرکت اعضای خانواده به خاک سپرده شدند. از آنجا که این جانب در زندان قصر که بودم به سرکوب‌های رجوی مبتلا بودم و دوران زندان برای من و دوستانم زندان در زندان در زندان شده بود می‌دانم که رهایی حاج مهدی و ناهید و سوده از روابط سازمان رجوی - که مانند آن در ایران تاکنون دیده نشده - با چه مشکلاتی روبه‌رو بوده و در این راه تقریبی که به خدا پیدا کردند ستودنی بود.

من این درگذشت‌ها را به سوده، آمنه و عاطفه خانم تسلیت می‌گویم و امیدوارم که سوده خانم با همه مشکلاتی که پیش رو دارد راه فرهنگی پدرش را ادامه دهد و افتخار کند فرزند چنین پدری است. به امید این که کتاب‌های تقوایی در اختیار هموطنان عزیز قرار بگیرد. ■

پی‌نوشت:

۱. بعدها در زمستان ۵۲ که به مبارزه مخفی پیوستم از بهرام آرام شنیدم که رضا روی کتاب دفاعیات مجاهدین خیلی کار کرده بود و علاقه محسوسی به آن داشت.

قاعده خنده‌ها



عفت موسوی

هم فکر «اشرف دهقانی» گفته شده بود، برنامه فرار بزرگ اشرف دهقانی از زندان اوین است که توسط «عفت» خانم اجرا می‌شود؛ فراری که بزرگ‌ترین شکنجه‌گاه مبارزان با رژیم شاه را بی‌آبرو کرد. مرحوم «عفت» خانم خود بعدها دستگیر و شکنجه شد.

شور تغییر، وقتی با زندگی آمیخته می‌شود، زندگی را از روزمرگی و «خودشیفتگی» مدرن امروزی رها می‌کند. اینجاست که «دیگری» مفهوم و جایگاه پیدا می‌کند. مشارکت در سرنوشت اجتماعی، یعنی اینکه «خویش» تقلیل یابد تا «دیگری» تجلیل شود که هم از نگاه دینی دکتر گرگانی این چنین می‌توان برداشت کرد و از قضا این نگاه به زندگی، برآمده از همان خرده‌فرهنگی است که بارها با برجسب خشونت، تقبیح شده است. در این خرده‌فرهنگ، زندگی‌ها شباهت بسیاری به دیدگاه انسان‌ها داشت، چرا که زندگی در اوج خطر صورت می‌گرفت و این خرده‌فرهنگ، زندگی‌هایی شبیه ادعای مبارزان برای آن‌ها می‌ساخت. آن‌ها جان خودشان را در مسیر آرمان‌ها کف دست نهاده بودند. این مسیر، آرمان‌ها را باورپذیر و جریان‌ها را در دل جامعه و مردم جای می‌داد و شوری از این رویکرد و این سبک مواجهه با سیاست در مبارزان آن دوران وجود داشت که هنوز هم می‌توان در بخشی از بقایای آن‌ها این شور را دید. شوری که در نگاه «عفت» خانم وجود داشت را می‌توان امروز از لابه‌لای عکس‌هایی دید که در فقدانش منتشر می‌شود. سختی‌های فراوانی در زندگی این خانواده بوده اما در تمام تصویرهایی که این روزها از «عفت خانم» منتشر شده است، خنده‌ای بزرگ و عمیق خودنمایی می‌کند. عکس‌ها در بسیاری از مواقع راوی استننا هستند، ولی تمام کسانی که ایشان را می‌شناختند، می‌دانستند که این خنده‌ها نه استننا، بلکه قاعده‌ای استوار بر صورت ایشان بود. خنده‌هایی که پاسخی پرشور و رادیکال به سختی‌هایی بود که در مسیر زیست مسئولانه به جان کشیده بودند. خنده‌هایی مادرانه که مهربانی‌اش، نیاز امروز جهان بود. گویی از پس آن همه سخت‌کوشی، حتی بر مرگ هم که تنها درد بی‌درمان است، می‌خندد. ■

منبع:

محمد محمدی گرگانی، ۱۳۹۶، **خاطرات و تأملات در زندان شاه**، نشر نی.



مهدی فخرزاده

آفتاب عمر دولت مصدق که غروب کرد، گویی امید هم از جامعه آن روز ایران رخت برپست. مقاومت‌های پراکنده دانشگاه و گروه‌ها که میراث مصدق بودند نیز فرو خفت و یک دهه بعد، سرکوب خرداد ۴۲ بساط کانون‌های پراکنده مقاومت را جمع کرد. پهلوی دوم جایگاه خود را در معادلات جهان دوقطبی آن روزگار مشخص کرده بود؛ او نماینده قطب غربی جهان بیخ گوش قطب دیگری بود و با معادلات آن روز، باید تقویت می‌شد؛ اما گویی نفرین کودتای ۳۲، شاه را رها نکرده بود و

گوشه گوشه جامعه جنبش‌هایی در حال جان گرفتن بودند. بحث درباره مبارزات آن روزگار، بحثی مفصل است، اما این جنبش‌ها توانستند تبدیل به نوعی خرده‌فرهنگ شوند که نگاه ویژه‌ای به زندگی و انسان از دل آن بیرون می‌آید. این خرده‌فرهنگ را در معدود بازماندگان آن نسل می‌توان دید؛ زندگی برای دیگران شاید سرفصل مهم این خرده‌فرهنگ باشد. شاید تصویری که امروز از مبارزه در آن روزگار هست، این باشد که مبارزه به‌مثابه ترک تمام شئون عادی زندگی و تعلیق همه ساحت‌ها به نفع مبارزه است؛ اما حداقل یک نمونه وجود دارد که خلاف این قاعده کلی است و ثابت می‌کند هر چند مبارزه حرفه‌ای بود و در تمام زندگی جریان داشت، اما دیگر ساحت‌های زندگی زنده بود.

محمدی گرگانی قبل از ورود به سازمان ازدواج کرده بود و با همسر و بچه‌هایش وارد فاز مبارزه شده بود و حالا گرفتاری‌های بیشتری داشت؛ «شهریور ۱۳۵۰ کل تشکیلات به‌اصطلاح لو رفت. کادرهای فراوانی را هم‌زمان دستگیر کردند. احمد [رضایی] خبر داد که هر جا هستی مخفی شو، بلافاصله از اداره حقوقی سازمان مسکن بیرون آمدم. بعد شنیدم که مأمورین به آنجا رفته و قصد دستگیری مرا داشتند. احمد رضایی آمد و صحبت کرد که از این به بعد خودت انتخاب کن، مسئله جدی شده و هر روز کادرهایی جدید را می‌گیرند. یک راه این است که دست زن و بچه‌ها را بگیری و بروی در جایی زندگی کنی. راه دیگر همین است که در آن هستی. گفتم من هستم. زندگی تازه‌ای شروع شد، زندگی مخفیانه برای یک کارمند و مشاور حقوقی رسمی، با زن و دو دخترم. روزهای بسیار سختی بود» (محمدی گرگانی، ۱۳۹۶).

ایشان با همسرش مرحوم عفت موسوی که بنا به روایت خاطرات دکتر محمدی در فرآیندی سنتی با هم ازدواج کرده بودند وارد فاز مسلحانه شد. در واقع ایشان نه با یک عضو سازمان بلکه با کسی که قرار نبود در آن مدار از مبارزه باشد ازدواج کرده بود و بعد خانم موسوی او را در فاز نظامی همراهی کرده بود؛ اما چگونه این اتفاق می‌افتد؟ باز هم بنا به روایت خاطرات دکتر محمدی، «عفت» خانم تنها مسلسل سازمان را در قنداق دختر هجده ماهه‌اش «مهديه» پنهان کرده بود تا بتواند محل زندگی را تغییر دهند. چه عصری می‌تواند شرایط مبارزه در آن مدار را برای خانواده دکتر محمدی تبیین کند و از کودک هجده ماهه تا بزرگ خانواده به مبارزه مسلحانه بپیوندد؟ آنچه این روزها بارها گفته شد و البته متأسفانه پیش‌تر کمتر توسط دوستان

حسرم انداز سیاست داخلی



دوران کرونا شرایط و زیست خاصی را برای همه جوامع رقم زده است. در این دوران نقش کلیدی اقتصاد و نحوه مواجهه با بحران‌های موجود با توجه به اقتصاد نفتی و دو جناح سیاسی-قانونی، امنیتی-نظامی اهمیت خاصی یافته است. از سوی دیگر نقش جامعه مدنی خصوصاً پزشکان در سازمان‌دهی خود در طراحی سیستم آینده بر اساس حقیقت (آزادی برابری عدالت کار و تولید در برابر دلالی و خشونت و سلطه و جنگ) حائز اهمیت است. کرونا ویروسی است که با هم بودن انسان‌ها را بر نمی‌تابد، به عبارتی ضد زندگی مدنی است، از این جهت با عواملی در تاریخ شباهت دارد که تفرقه در بین مردم را شرط بقای خود می‌دانستند. کرونا و تفاسیر دینی از آن، همچنین تبیین چرایی آن از دیدگاه‌های فلسفی و رابطه پاندمی و اپیدمی در عملکرد قدرت‌ها و دولت‌ها موضوعاتی است که به آن پرداخته شده است. در انتها مروری بر عملکرد قاضی مرتضوی از نگاشته‌های دوران خانه‌نشینی سید مهدی غنی از مقالات خواندنی این بخش است.

پناهگاهی به نام توحید

حبیب‌الله پیمان



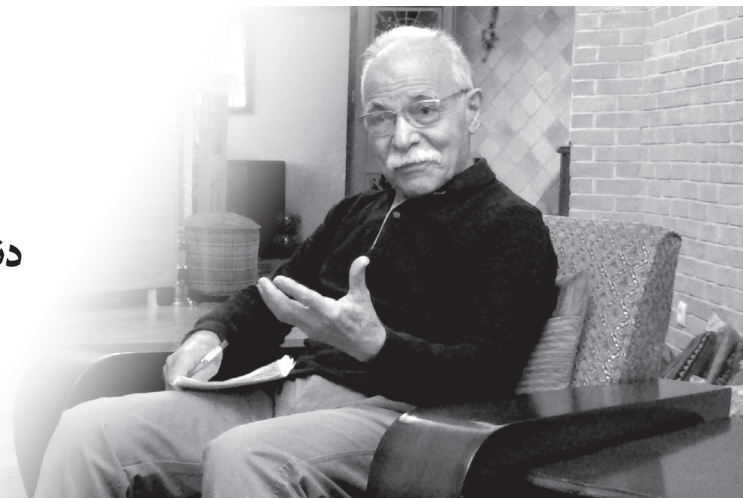
آقای قاضی اگر جای من بودید!

مهدی غنی



پناهگاهی به نام توحید

دنیای پس از کرونا در گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان



چشم‌انداز ایران: ویروس کرونا بیش از آنکه پیش‌بینی می‌شد بر مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جهان تأثیر داشت و چشم‌انداز مبهمی را برای بشریت ترسیم کرده است. در گفت‌وگو با دکتر حبیب‌الله پیمان ابعاد مختلف همه‌گیری بیماری کووید-۱۹ را واکاوی کرده‌ایم.

اجتماعی و نقش حمایتی دولت‌ها از طبقات کم‌درآمد بود. با این حال وجود احزاب نیرومند سوسیال‌دموکرات و اتحادیه‌های کارگری مستقل از دولت همانند سپر حفاظتی از منافع طبقات کم‌درآمد صیانت می‌کنند. این‌ها تبلور قدرت جامعه‌اند که به‌صورت نیروی سومی از شکاف بین قدرت بازار و قدرت دولت به سود مردم استفاده می‌کنند. متعاقب بحران مالی ۲۰۰۸ قدرت احزاب سوسیالیست افزایش یافت تا آنجا که در چندین کشور به قدرت سیاسی دست یافتند.

در ایران وضع متفاوت بوده و هست. با پیروزی انقلاب قدرت بخش خصوصی به‌شدت تنزل کرد و دولت عمده قدرت اقتصادی را در اختیار گرفت. بعد از جنگ به بهانه خصوصی‌سازی یک بخش نیمه‌خصوصی وابسته به کارگزاران دولتی (خصوصی) شکل گرفت و روزبه‌روز بر قدرت آن افزوده شد. در همین دوره (دولت سازندگی) بخش اقتصاد وابسته به نیروهای نظامی نطفه بست و به‌مرور توسعه یافت. به بیان دیگر ظرف سه دهه بخش اعظم اقتصاد کشور در کنترل دو بلوک قدرت سیاسی (قانونی) و نظامی، امنیتی قرار گرفت. آمیزش قدرت اقتصادی با دو قدرت سیاسی و نظامی، تضعیف روزافزون قدرت اجتماعی و جامعه‌مدنی را در پی داشت. شکاف بین بازار آزاد و قدرت دولتی به زیان قدرت جامعه (مردم) مسدود شد. میدان منازعه بین دولت و بازار آزاد به درون قلمرو حکمرانی بین دو بلوک قدرت - به تعبیر شما، قانونی، امنیتی، نظامی - منتقل شد. جامعه مدنی نه‌فقط توان و استقلال اقتصادی‌اش کاهش یافت، از تشکیل‌یابی و نهادسازی برای تبدیل شدن به قدرتی اثرگذار در دو حوزه سیاست و اقتصاد کشور محروم ماند؛ در نتیجه از ایفای نقش مستقل در اداره امور کشور بازماند. جامعه پزشکان و پرستاران هم مانند دیگر صنوف از استقلال تشکیلاتی و فعالیت صنفی آزاد بازداشته شده‌اند، به‌طوری‌که به‌رغم ادعای مقامات حکومتی به نقش حیاتی این صنف در مهار بحران کرونا، همچنان از دادن اختیارات کافی به آنان در این زمینه خودداری می‌شود.

ضمن گفت‌وگو با تعدادی از پزشکان متوجه اختلاف نظر آن‌ها با دولت بر سر راهبرد کنترل بیماری شدم. کادر پزشکی می‌خواهد بر اساس یافته‌های علمی و تخصصی عمل کند، اما دولت ملاحظاتی سیاسی و امنیتی و نیز مالی و اقتصادی را هم در نظر می‌گیرد. باید اجازه می‌دادند آن‌ها تشکل صنفی مستقل خود را داشته باشند و به نمایندگی از کل جامعه پزشکی و پرستاری ابتکار عمل را به دست گیرند و طرف مشورت دولت قرار گیرند. جامعه پزشکی ایران توان و صلاحیت کافی برای به عهده گرفتن مسئولیت

پیش از کرونا ما دو جناح در کشور می‌شناختیم: یک جناح سیاسی قانونی؛ و یک جناح امنیتی نظامی که در بیست و پنج سال گذشته با انتخابات‌های رفراندم‌گونه قوی‌تر و گسترده‌تر می‌شد. هم‌زمان جناح مقابل هم با انتصابات می‌شد قوی‌تر شده و بیم رودرویی این دو جناح همیشه وجود داشت. حالا در شرایط کرونا یک جناح سومی هم به‌وجود آمده که جناح جامعه پزشکان و مدیریت علمی و بهداشتی است و ستاد کرونا اکثراً از پزشکانی تشکیل شده که رنگ و بوی سیاسی هم دارند. شما سیر تحولات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

«هم‌اکنون جدا از دو قدرت سیاسی و امنیتی نظامی، قدرت تعیین‌کننده سومی هم که قدرت اقتصادی باشد وجود دارد. سهم هر طرف از این قدرت بیشتر باشد، قدرت مانور هم زیادت‌تر خواهد بود. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته که بخش خصوصی اقتصاد (بازار) قوی و مستقلی وجود دارد، اختیارات دولت‌ها برای مداخله در بازار بسیار محدود است. به‌عکس، در بیشتر موارد بازار قدرت سیاسی را زیر نفوذ و کنترل خود دارد. همراه با جهانی‌سازی اقتصاد، اختیارات دولت‌ها در امر اقتصاد محدودتر و بر قدرت بازار افزوده شد. دست‌های دولت‌ها برای اخذ مالیات بیشتر برای هزینه‌کردن در خدمات تأمین اجتماعی - آن‌گونه که در کشورهای اروپای شمالی و اسکاندیناوی تحت حکومت سوسیال‌دموکرات‌ها شاهد بودیم - بیش از پیش تنگ شد. شرط قبول عضویت این کشورها در اتحادیه اروپا کاهش مالیات‌ها و هزینه‌های تأمین

تأمین سلامت جامعه را دارد، بسیاری از آنان مشتاق ایفای نقش مؤثر در این زمینه هستند، اما مداخلات سیاسی ارکان دولت و وزرا این قدر زیاد است که اجازه انجام این مهم را به آنان نمی‌دهد. تا زمانی که انحصار و تمرکز دو قدرت سیاسی - اقتصادی از بین نرود و مدیریت و مالکیت این امور و منابع سرمایه به جامعه واگذار نشود، پایانی برای این آشفتگی‌ها و خسران‌های مادی و معنوی مرتب بر آن‌ها متصور نیست. با ممانعت از رشد جامعه مدنی و شکل‌گیری نهادهای خودگردان مردمی، مانع از افزایش قدرت «جامعه» و توسعه نهادها و کارآفرینان و بنگاه‌های تولیدی مستقل از بخش خصولتی می‌شود، تقویت نقش نهادها وابسته به دولت و نظامیان در مدیریت بحران، باعث شده است، به‌رغم ضرورتی که برای سپردن ابتکار عمل به نهادها و فعالان جامعه مدنی احساس می‌شود، موانع فعالیت مستقل از برابریان برداشته نشود و مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. مشکلی که باید در ذیل موانع موجود بر سر راه اصلاحات ساختاری مورد بررسی قرار گیرد. چرا آزادی عمل این مؤسسات در استفاده از رانت محفوظ مانده و از امتیازاتی مثل معافیت‌های مالیاتی و حقوق‌های نجومی همچنان بهره‌مند هستند و مشمول مبارزه با فساد نشده‌اند. گویی آگاهی از عوارض سوء خصوصی‌سازی، نظیر آنچه در ماجرای بحران دامن‌گیر نیشکر هفت‌تپه و هیکو به تعطیلی و بروز اعتراضات گسترده کارگری انجامید، برای پایان دادن به روند واگذاری منابع و مؤسسات عمومی به افراد حقیقی و حقوقی وابسته به دولتمردان کافی نبوده است. اگر قانون اساسی ملاک است، در کنار بخش دولتی و خصوصی، بخش اجتماعی (تعاونی) هم پیش‌بینی شده است، چرا این مؤسسات را به تعاونی‌های مستقل کارگران و کارکنان واگذار نمی‌کنند که گامی در راستای توسعه اجتماعی و اقتصادی هر دو به شمار می‌رود. چرا نباید مالکیت و مدیریت بنگاه‌های تولید مواد و کالاهای بهداشتی و درمانی به تعاونی‌های پزشکان، پرستاران و کارگران و کارکنان مؤسسات مزبور واگذار شود؟

از یک طرف ما یک سال است که تقریباً نفت نمی‌فروشیم و از آن طرف هم کرونا ضربه شدیدی به اقتصاد وارد

کرد، پس آن ساختار یک جایی باید واکنش نشان دهد چون موجودیتش را در خطر می‌بینید. از طرفی افزایش قیمت ارز هم باعث تحریک تولید داخلی شد چون واردات دیگر به‌صرفه نبود و ارزی هم برای واردات وجود نداشت. با همه این احوال شما فکر نمی‌کنید نزدیکی این دو طیف یک فرصت باشد؟ با توجه به اینکه الان مطالبه از بنیادها زیاد شده تا جایی که بنیاد مستضعفان آمد و گزارش داد که ما ۲ هزار میلیارد تومان مالیات دادیم و مطالبه بعدی این بود که بنیاد مگر متعلق به کیست؟ برای مردم است و کل درآمدش باید خرج مردم شود. به نظر شما این اتفاق باعث تقویت مطالبه‌گری نمی‌شود؟

«بخشی از صحبت من مربوط به پیش از وقوع این بحران است. تردید نیست که این بحران در صورت‌بندی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی چه در سطح جهانی و چه داخلی اثرات ماندگاری برجای می‌گذارد. بحث تغییرات جهانی به کنار، در داخل تا پیش از این، نیازهای مالی دولت عمدتاً از فروش نفت تأمین می‌شد. مالیات‌ها و درآمدهای ناشی از تولیدات

داخلی سهم ناچیزی در تأمین هزینه‌های عمومی و عمرانی داشته و دارند. پول نفت به جای رونق بخشیدن به تولید و ایجاد اشتغال، کاهش فقر و بیکاری و افزایش سطح رفاه عمومی، به رواج معاملات ارز و سکه، بورس‌بازی، خریدوفروش ملک و ساختمان و ساخت برج و فروشگاه‌ها و مراکز بزرگ تجاری کمک کرد.

این مناسبات تحت تأثیر بحران و کاهش درآمد حاصل از فروش نفت، قطعاً آسیب دیدند و خواه‌ناخواه دستخوش تغییر و تحول می‌شوند؛ اما حکمرانان دو حوزه اقتصاد و سیاست مراقب‌اند این آسیب را به حداقل برسانند و اجازه ندهند خلأ پدیدآمده توسط قدرت جامعه پر شود و خواست دموکراسی عمیق‌تر و مشارکت سیاسی همراه

با عدالت دموکراسی اجتماعی سوسیالیستی، عرصه را بر مناسبات سرمایه‌دارانه تئولیرال در اقتصاد و جامعه و اقتدارگرایی سیاسی تنگ کند. نمی‌خواهند اجازه دهند در غرب همانند

شرایط بعد از بحران ۱۹۳۰ که اقتصاد کینزی مقبولیت یافت، این بار هم دولت‌های رفاه بر سر کار آیند، یا طرفداران برابری و عدالت سوسیالیستی، در دو حوزه سیاست و اقتصاد نفوذ و اقتداری کسب کنند. ضرورت مدیریت بحران همراه با تضعیف اقتصاد بازار و افزایش شمار بیکاران و تهیدستان، مسئولیت دولت‌ها را سنگین کرده و دخالت بیشتر آن‌ها را در زندگی اقتصادی و حیات مدنی جامعه ناگزیر ساخته است، این امر دست کم در کوتاه‌مدت توازن قوا را میان دو بخش اقتصاد (تولیرال) و دولت به نفع این یکی تغییر می‌دهد؛ اما معلوم شده است که سرمایه‌داری خود در بحران‌ها بازسازی می‌کند، با ضربات اولیه ضعیف می‌شود، ولی زمانی که شوک بحران اثرات مخرب و تضعیف‌کننده خود را بر اعتبار و مشروعیت حکومت و قدرت مادی و تعادل روحی طبقات متوسط و فرودست جامعه برجای گذاشت با اتکا به توان مالی برای سرمایه‌گذاری و نفوذ و سیطره‌ای که بر حوزه سیاست دارند اجازه نمی‌دهند مردم و نهادهای مستقل، تعاونی‌های تولید و مصرف، اتحادیه‌های کارگران و کارکنان و انجمن‌های محلی با برخورداری از حمایت‌های مالی و تدارکاتی دولت‌ها رأساً و بر اساس نیازها و منافع عمومی مسئولیت امر بازسازی را به عهده گیرند. با اعمال نفوذ و حیل و مانع‌تراشی از عملی شدن این خواست جلوگیری می‌کنند و با عقد قرارداد امر بازسازی را به شرکت‌های بزرگ خصوصی واگذار می‌کنند و آن‌ها بازسازی را بی‌اعتنا به فرهنگ و نیازهای همگانی، و صرفاً بر اساس منافع خود و معیار سوددهی، با هزینه‌ای خیلی بیشتر از آنچه مردم خود قادر به انجامش بودند، به پایان می‌رسانند. محصولات این بازسازی با قیمت‌های سرسام‌آور به بازار عرضه می‌شود و از سه طبقه ثروتمند و متوسط و فقیر، گروه اول بی‌دردسر آنچه می‌خواهند به دست می‌آورند، افراد طبقه متوسط برای تأمین حداقل نیاز خود زیر بار قرض می‌روند و قربانی مطامع بانکداران و سرمایه‌داری مالی می‌شوند و طبقات زحمتکش و تهیدست، کارگران و یا بیکاران روزگارشان به‌مراتب تیره‌تر از قبل می‌شود.

تئوری راهبردی شوک‌درمانی ناثومی کلاین، در اصل متعلق به فریدمن، استاد اقتصاد تئولیرالی و مشاور پینوشه است. او بود که به پینوشه توصیه کرد آن کشتار عظیم از طرفداران دولت ملی و دموکرات آلوده را برای واردکردن شوک به جامعه به راه اندازد. با این هدف که هم نیروهای اجتماعی مخالف شرکت‌های فراملیتی سرکوب شوند و هم جامعه دچار فروپاشی ذهنی و روانی شده و هشپاری خود را از دست بدهد و درمانده و مستأصل تسلیم و پذیرای طرح‌هایی شود که با اجرای آن‌ها سلطه همه‌جانبه شرکت‌های وابسته به سرمایه‌داری تئولیرال بر تمامی شئون

” تردید نیست که این بحران در صورت‌بندی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی چه در سطح جهانی و چه داخلی اثرات ماندگاری برجای می‌گذارد. بحث تغییرات جهانی به کنار، در داخل تا پیش از این، نیازهای مالی دولت عمدتاً از فروش نفت تأمین می‌شد. مالیات‌ها و درآمدهای ناشی از تولیدات داخلی سهم ناچیزی در تأمین هزینه‌های عمومی و عمرانی داشته و دارند

اقتصادی، سیاسی اجتماعی و فرهنگی شیلی تحکیم می‌شد. گفته بود در کوتاه‌ترین زمان هولناک‌ترین ضربه را وارد کنید تا مردم به‌تازگی و ناتوان از انجام هر نوع مقاومت شوند. در حادثه سیل نیواورلئان خانه‌ها و اسباب زندگی مردم همه از بین رفت. صاحبانشان برای بازسازی خانه‌ها از دولت تقاضای وام کردند، اعمال نفوذ شرکت‌ها باعث شد به آن‌ها وام ندهند تا خود امر بازسازی را بر اساس منافع خود به عهده گیرند. یکی از شاگردان فریدمن تلویحاً گفته بود شوکی که باید با هزینه زیاد ایجاد می‌کردیم چون موهبتی خدادادی از آسمان بر سر مردم فرود آمد، حالا نوبت ماست که برویم رشته کار را به دست گیریم.

هشدارهای فوکویاما و کسینجر به سردمداران نظام سرمایه‌داری نسبت به پیامدهای بحران کرونا و دلگرمی‌هایی که مدام به ترامپ می‌دهند و از عملکردش در شیوه مقابله با آن دفاع می‌کنند، برای آن است که اولاً، از قرارگرفتن ابتکار عمل

در دست‌های سوسیالیست‌ها و جامعه‌گرایان و یا طرفداران دولت رفاه جلوگیری شود؛ ثانیاً، مؤسسات سرمایه‌داری پس از ضربه مادی و حیثیتی که در این ماجرا بر نظام نتولیرال وارد آمده است، برای بازتولید آن و ادامه سیطره خود بر اقتصاد و سیاست تشویق شوند و دست به کار شوند.

وضعیت در ایران متفاوت است. یک‌سری بنگاه‌ها مثل بنیاد مستضعفان منابع سرمایه‌ای - نقدی و تأسیساتی - قابل توجهی در اختیار دارند که جزء مایملک عمومی محسوب می‌شوند و از این منابع برای ایجاد و توسعه یک بخش اجتماعی، متمایز از دولتی و خصوصی و خصوصاً در اقتصاد استفاده می‌کنند. من دانش و نگاه کارشناسی به مسائل اقتصادی ندارم، همین اندازه می‌توان گفت که همانند اروپا دو گزینه در برابر ماست: یکی

اجتماعی کردن تدریجی مدیریت بنگاه‌های اقتصادی (سوسیال‌دموکراسی) متکی بر جامعه مدنی. این بخش تحت عنوان بخش تعاونی در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. شرایط عینی و ذهنی برای تحقق این گزینه به مراتب مساعدتر از گذشته است. اهمیت نقش نهادهای مدنی نظیر جامعه پزشکیان و پرستاران در صف مقدم مبارزه با بیماری و دیگر نهادهای مدنی در کمک به

مردم و بازسازی مناطق آسیب‌دیده از سیل و زلزله به‌خوبی شناخته شده است. توان مادی و تشکیلاتی بالفعل این نهادها ناچیز، ولی بالقوه قدرتمند است و اگر فرصت و آزادی فعالیت به آن‌ها داده شود و سهم شایسته‌ای از منابع مادی و سرمایه‌ای و علمی و فنی عمومی در دسترسشان قرار گیرد پایه‌های مناسبی برای ایجاد روابط و مناسباتی بر اساس دموکراسی شورایی و مشارکتی همراه با برابری و عدالت اجتماعی درون جامعه مدنی به شمار می‌روند؛ اما جامعه مدنی تحت تأثیر تحولات و حوادث نامطلوب سه دهه اخیر به شدت ضعیف شده و سازمان‌دهی نشده است، با این حال اگر موانع سیاسی و امنیتی مزاحم از سر راهشان برداشته شوند، توانایی و انگیزه کافی برای تشکیل‌یابی در نهادهای مختلف مدنی صنفی و یا تعاونی دارند تا در چارچوب آن‌ها به زیست مدنی خود سامانی دموکراتیک بر پایه عدالت و برابری بدهند؛ و گزینه دیگر این است که همه منابع و امکانات در دولت متمرکز

شود، و دولتی مقتدر و شامل و فراگیر شکل گیرد. تحقق این گزینه با توجه به نتایج انتخابات و احتمال یک‌پارچه شدن جریان‌های راست و محافظه‌کار و سیطره‌ای که بر بخش اعظم منابع دارند، چندان دور از انتظار به نظر نمی‌رسد.

با همه این احوال و ویروس ناشناخته کرونا با ظهور و گسترش غیرمنتظره خود آشوبی واقعی در تمامی وجوه ذهنی روانی، اجتماعی و اقتصادی مجموعه جامعه بشری درآفکنده و بسیاری از معادلات پذیرفته‌شده موجود را بر هم زده است و با قدرت یک طوفان مهیب ارکان نظامات پر قدرت کنونی اعم از دموکراسی‌های سرمایه‌داری صنعتی نتولیرال و رژیم‌های اقتدارگرای طبقاتی را به لرزه درآورده است. عجز دولت‌های برآمده از این نظامات در مهار سریع بحران

و پیامدهای اجتماعی اقتصادی آن، بر اعتبار و مشروعیت آن‌ها آسیب سختی وارد کرده است. آشوب در کنار صدمات و خسران‌هایی که به بار می‌آورد، با ایجاد تزلزل در ارکان نظام‌های موجود و سلب اعتبار و مقبولیت اجتماعی‌شان، باعث بروز بی‌نظمی در جامعه و رهایی نیروهای اجتماعی بسیاری از قید وابستگی به آن‌ها می‌شود. در یک جامعه آشوب‌زده، بر شدت

نامنی و نابسامانی‌های اجتماعی و به تبع آن فقر و بیکاری افزوده می‌شود و به تدریج همه چیز به حالت تعلیق درمی‌آید، تصمیمات و سیاست‌ها پی‌درپی تغییر می‌کنند، در نتیجه احساس بی‌ثباتی و ناامنی فراگیر می‌شود و جامعه مستعد پذیرش تغییرات دورانی می‌شود. این فعل و انفعالات خود به خودی فقط زمینه‌ساز تغییرند، تحقق آن مشروط و وابسته به نحوه بازیگری عامل انسانی است. از آنجا که شور و اشتیاق به زندگی پایان‌ناپذیر است و نامیرا شدن ریشه در جان آدمیان دارد، اراده‌ها و اذهان برای رهایی و ایجاد تغییر به کار می‌افتند، آفرینش ایده‌های راهگشا و به دنبال آن تعامل فکری و عملی میان نیروهای آزاد و خودآگاه تشدید می‌شوند. از درون همین کنش‌های معطوف به رهایی و تغییر فرآیند حقیقت شکل می‌گیرد و در گفتارهای آزادی، عدالت، برابری و توسعه تعین می‌یابند. تحقق چشم‌انداز پیش‌رو بستگی به قدرت و طرز عمل نیروهایی دارد که فرآیندهای حقیقت یعنی آزادی، عدالت، برابری، برادری، صلح و توسعه پایدار را به پیش می‌برند.

از کجا معلوم در این شرایط، آشوب اوضاع به سمت بربریت نرود و به سمت سوسیال‌دموکراسی برود؟

«» بربریت به معنای هرج و مرج دائمی یا آغاز دوره‌ای طولانی مدت از تشدید تخریب و خشونت و فقر و ستم طولانی مدت با توجه به واقعیت‌های موجود، محتمل به نظر نمی‌رسد؛ از یک سو انسان‌ها برای ادامه حیات خویش به صلح و آزادی و عدالت و برابری نیاز دارند. از سوی دیگر ضعف یا عملکرد نادرست نیروهای فعال در جامعه مدنی، بازسازی و تحکیم دوباره سلطه نیروهای حاکم بر بازار و حوزه سیاست را تسهیل می‌کند. وقتی در شوروی سابق آشوب در گرفت و یک تغییر دورانی فراگیر شد، تنها عاملی که فرصت پیش‌آمده برای تحقق چشم‌انداز آزادی، برابری و عدالت را از دسترس مردم دور ساخت، ضعف و سازمان‌نیافتگی نیروهای فعال در جامعه مدنی در اثر هفتاد سال سرکوب مدام بود. این فقدان باعث شد از درون آشوب، به تعبیر شما بربریت جدیدی توسط نهادهای امنیتی و سرکوبگر وابسته به ک.گ.ب شکل گیرد. امروزه هم پیش‌بینی اینکه در هریک از کشورهای درگیر بحران، از دل آشوب کرونا کدام‌یک از این دو گزینه تعین پیدا خواهند کرد بستگی به قدرت و ضعف کارکرد عوامل انسانی در جامعه‌های مدنی آن‌ها دارد. بر اساس این ضرورت راهبردی بود که متعاقب پیروزی انقلاب، جنبش مسلمانان مبارز ترمکز فعالیت در عرصه عمومی و جامعه مدنی با هدف کمک به ارتقای آگاهی جمعی و تشکیل‌یابی در نهادها و انجمن‌های محلی، شوراها و اتحادیه‌های صنفی و تعاونی را بر ورود

وقتی در شوروی سابق آشوب در گرفت و یک تغییر دورانی فراگیر شد، تنها عاملی که فرصت پیش‌آمده برای تحقق چشم‌انداز آزادی، برابری و عدالت را از دسترس مردم دور ساخت، ضعف و سازمان‌نیافتگی نیروهای فعال در جامعه مدنی در اثر هفتاد سال سرکوب مدام بود. این فقدان باعث شد از درون آشوب، به تعبیر شما بربریت جدیدی توسط نهادهای امنیتی و سرکوبگر وابسته به ک.گ.ب شکل گیرد



به حوزه قدرت سیاسی ترجیح داد، بی آنکه از نقد ساختار قدرت و تلاش در اصلاح و تغییر تکاملی آن غافل بماند. در پانزده سال اخیر هم پیوسته بر اهمیت راهبردی تأسیس و گسترش نهادها و همبستگی‌های دموکراتیک برابری خواه به عنوان بنیان‌های زیست دموکراتیک و عادلانه در جامعه پافشاری کرده‌ام، اما اکثر فعالان سیاسی ما همچنان بر ادامه راهبرد شکست خورده تسخیر قدرت، صرفاً به این دلیل که به نظر سریع و سهل‌الوصول به نظر می‌رسد، اصرار می‌ورزند.

این جامعه مدنی که خیلی نحیف بود، با وضعیت فعلی به محاق رفته است. از طرفی جامعه هم رو به ناامیدی حرکت می‌کند و مردم می‌گویند چقدر باید صبر کنیم تا شرایط تغییر کند؟ با این اوصاف فکر می‌کنید اصلاً جامعه مدنی بتواند به نهادسازی بپردازد؟

«به نظرم در سال‌های اخیر در این زمینه ابتکارت و اقدامات امیدبخشی صورت گرفته و تا حدودی هم در کمک به رفع نابسامانی‌های زیست محیطی، آموزش، توانمندسازی و ایجاد اشتغال به‌ویژه برای زنان و کودکان اثرگذار بوده‌اند. قطعاً این‌ها کافی نیستند. موانع بر سر راه زیاد است و اغلب، امیدی به اثربخش بودن فعالیت در این زمینه ندارند. برای هموارکردن راه، جامعه بیش از هر چیز نیازمند امید و امنیت نسبی است. مسئولیت آغاز راه را بیش از هرکس باید اهل اندیشه، سخن و قلم منتقد و مخالف وضع موجود بر عهده گیرند، به این شرط که اسیر این خیال خام نشوند که می‌توان در غیاب طیف گسترده‌ای از تشکلهای اجتماعی، صنفی و مدنی مستقل و صرفاً با برجسته کردن نقاط تیره و مصائب و ناکامی‌ها، مردم را برای یک رشته اقدامات رادیکال انقلابی بسیج کرده و به انجام یک رشته تغییرات دورانی تکاملی برانگیخت؛ توده پراکنده، مستأصل و خشمگین در بهترین حالت انتخابی جز شورش کور ندارد. برای دست زدن به اقدام سازنده باید نظرها را به فرصت‌ها، نقاط روشن و راه‌های عبور جلب کرد، درک درست و واقع‌بینانه‌ای از شرایط داشت و مانع از غلبه حس استیصال و نومیدی بر خود و غیر گردید.

پیش‌نیاز بعدی آزادی و امنیت نسبی است که در قانون اساسی پیش‌بینی و حق خدشه‌ناپذیر همه شهروندان شمرده شده است. این حقوق به‌تدریج و با فشار افکار عمومی و اشکال مختلف مقاومت مدنی قابل دستیابی‌اند. در ضمن نیروهای اجتماعی در فشار بر حکومت برای اصلاح تنها نیستند. مشاهده افزایش بی‌عدالتی و شکاف طبقاتی، عمق و گستردگی فساد ساختاری، طیف نسبتاً وسیعی از نسل جوان وفادار به نظام را زیر پرچم عدالت‌خواهی گرد آورده و به انتقاد از ظهور پدیده اشرافیت جدید

عمومی و نهادهای مدنی است؟

«اصلاح‌طلبان به دلیل اینکه با از دست دادن موقعیت پیشین در میان طبقه متوسط و در حاکمیت، هنوز حرف جدیدی زده‌اند و فاقد انسجام تشکیلاتی و گفتمان و راهبرد تازه‌اند، در کوتاه‌مدت شانس در پیش‌رو ندارند، مگر آنکه به نقد ریشه‌ای از مواضع و عملکرد گذشته پرداخته در رابطه‌شان با دو حوزه قدرت سیاسی و جامعه و مردم تجدیدنظر کنند. تا رسیدن به انسجام جدید، به جای سیاست صبر و انتظار، می‌توانند با رویکردی جامعه‌گرایانه و با توجه به وضعیت بد معیشتی مردم، برنامه‌هایی را برای ایجاد نهادهای مدنی و تعاونی‌های تولید و مصرف به‌منظور ایجاد اشتغال از طریق توسعه تولیدات خرد به اجرا گذارند. با این کار عرصه فعالیت اصلی آنان از حوزه حکومت به سپهر اجتماعی منتقل می‌شود و به جای تلاش برای در اختیار گرفتن یا سهم شدن در قدرت سیاسی، علاوه بر تقویت جامعه مدنی و کمک به توانمندسازی آنان در حفاظت از حقوق خود و خودگردانی امور خویش، پیوندهای خود را با نیروهای اجتماعی مستحکم سازند.

با حذف نامزدهای اصلاح‌طلب میانه‌رو در انتخابات مجلس یازدهم، جایگاه آنان در رقابت با محافظه‌کاران اقتدارگر به محافظه‌کاران لیبرال که شریک و حامی دولت‌اند واگذار می‌شود. این جریان راه‌حل مشکلات جامعه را صرفاً در تغییر معادلات درون حوزه قدرت سیاسی و سپردن امور به دولتمردان کهنه‌کار و سیاستمدار حرفه‌ای و مذاکره و عادی‌سازی رابطه با غرب می‌دانند و برای مردم حق و وظیفه‌ای جز ریختن آرای خود به نفع سیاستمداران نخبه نمی‌شناسند و سهمی در مالکیت و کنترل منابع سرمایه،

و فساد و بی‌عدالتی دامن‌گیر و سیاست‌های نولیبرالیستی حکومت برانگیخته است. آن‌ها بنیان نظری و شیوه راهبردی مشخصی برای تحقق این خواسته ارائه نداده‌اند و به نظر نمی‌رسد الگویی متفاوت از عدالت توزیعی تبار ستی خود در اختیار داشته باشند.

آشوب کرونا نقش حیاتی نیروها و نهادهای مدنی مستقل - به‌طور نمونه کادر پزشکی و پرستاری - را در مهار بحران‌ها به نمایش گذاشته و فرصت‌های قابل توجهی برای تشکلیابی و احیای قدرت اجتماعی در چارچوب کثیری از نهادهای همبستگی انسانی در برابر نیروهای فعال در جامعه مدنی گشوده است که اگر با هوشمندی به کار گرفته شوند به تقویت جامعه مدنی خواهد انجامید.

در نقش بی‌بدیل قدرت حکومت، هم در ایجاد بحران و هم مدیریت آن‌ها، و نیز در تقویت و یا تضعیف جامعه مدنی تردید نیست؛ لذا همچنان که به اصلاح ساختاری آن باید کوشید از چند و چون روابط و تعامل‌های سیاسی و اقتصادی درونی و تغییرات در گرایش‌ها و آرایش نیروهای آن نیز نباید غافل ماند. دوره یازدهم ریاست‌جمهوری با کاهش قدرت سیاسی و اعتبار و مقبولیت اجتماعی اصلاح‌طلبان همراه شد. به دنبال این تحولات جناح محافظه‌کار این جبهه از پیکره اصلی فاصله گرفت و به جناح مقابل (اصولگرایان) نزدیک شد. همگرایی بین این دو می‌تواند به یکپارچه شدن جریان غالب، گردش پول و سرمایه (قدرت اقتصادی) و پست‌های کلیدی در یک مدار بسته بینجامد.

آیا توصیه شما به نیروهای سیاسی تحول‌خواه فقط حضور در عرصه

مدیریت بنگاه‌ها و مشارکت سیاسی مستقیم و مؤثر و مدیریت امور جامعه برایشان قائل نیستند. امروز حیاتی‌ترین مسئله برای نیروهای مستقل این است که اجازه ندهند جامعه در این وضعیت باقی بماند. پیامبران همگی در جوامع بحران‌زده ظهور می‌کردند و به مردم یاد می‌دادند چگونه با همیشه شدن بر محور ارزش‌های حقیقت توحید در قالب نهادهای خودگردان، خویشستن را از آسیب بحران‌های معیشتی و فساد و سقوط اخلاقی حفظ کنند. با ترسیم چشم‌انداز یک جامعه سالم آرمانی از آنان می‌خواست و در عمل یاد می‌داد که از هم‌اکنون در مناسبات میان خود از همان الگوها پیروی کنند. سفینه نوح نماد همین همبستگی و راهبرد تربیت انسان‌های خودآگاه و مؤمن به اصول و ارزش‌های توحیدی - حقیقت، آزادی و عدالت و برابری - در بستر عمل‌رهای بخش بود. موسی نیز تحت هدایت وحی الهی، همین اصل راهبردی را راهنمای یهودیان در تلاششان برای رهایی از قید اسارت در زنجیر بردگی فرعون قرار داد. به آنان گفت خانه‌هایشان را روبرو و متصل به هم بسازید و آن‌ها را مرکز تجمع و معاضدت میان خود قرار دهید: «وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً». پیامبر اسلام هم که آمد همین‌طور بود. انواع سختی‌ها و فشارها را تحمل کرد، در شعب

ابی‌طالب، در مکه از سران قریش و همین‌طور در مدینه زمانی که در محاصره اشرف مکه بودند و اکثرآ از حداقل اسباب معیشت محروم بودند، بین آن‌ها عقد برادری بست. با این کار همه در داشته‌های یکدیگر شریک و متکفل زندگی یکدیگر شدند.

امروز هم ما باید از مردم خواست و کمکشان کرد که به جای امید بستن به حکومت‌ها به خودشان متکی شوند و با تشکل‌یابی در نهادهای داوطلبانه مدنی و با همکاری و یاری به یکدیگر در برابر بحران معیشت، آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی، دست‌اندازی ارباب قدرت و ثروت به حقوق خود و تخریب و تملک محیط زیست و منابع و ثروت‌های عمومی محافظت کنند. در این زمینه، میدان عمل مثبت و رهایی‌بخش وسیعی در برابر

فعالان اجتماعی و سیاسی و ازجمله اصلاح‌طلبان گسترده است. به شرطی که اولویت آنان و نقطه عزیمتشان برای ایجاد تغییر در جامعه تسخیر یا سهم شدن در قدرت حکومتی نباشد، بلکه

قدرت را در جامعه و در ایجاد همبستگی‌های آزاد، دموکراتیک برابری‌خواه انسانی بچینند.

اگر بخشی از نیروها هم در قدرت باشند باعث می‌شود جامعه مدنی را تقویت و حمایت کنند.

«من حرف شما را تأیید می‌کنم. اینکه گفتم جامعه مدنی به معنی نفی اهمیت و نقش دولت در اصلاح و تحول جامعه نیست و یک دولت مستقل ملی نماینده مردم قطعاً ضروری است. معتقد نیستم که اگر فرصتی برای حضور آزاد نمایندگان واقعی مردم در ارکان نظام باشد و بتوان از طریق تصویب قوانین مناسب اصلاحات ساختاری را به پیش برد و حقوق تضحیح شده مردم را به آنان بازگرداند، نباید استفاده کرد، اما این رویکرد بدون اتکا به یک جامعه مدنی قوی سازمان‌یافته ابر می‌ماند. در دموکراسی‌های جدید، دولت‌ها حزبی‌اند و احزاب سیاسی برآمده از تشکل‌های صنفی و نهادهای مدنی‌اند. مثلاً حزب سبزها در آلمان از درون نهاد و جنبش نیرومند مدنی مدافع محیط زیست در عرصه عمل سیاسی ظهور کرد. به همین دلیل مجبورند برنامه‌های اعلام شده در انتخابات را که بر اساس خواسته‌های اتحادیه‌ها و نیروهای حامی خود در جامعه مدنی تنظیم شده است دنبال کنند و پاسخگویی اقدامات خود در برابر آن‌ها باشند. در اینجا نه احزاب به معنای واقعی حزب و برآمده از درون جامعه هستند و نه نمایندگان منتخب خود را مکلف به پاسخ‌گویی به موکلان خود می‌دانند. رأی‌دهندگان هم در نبود تشکل‌های اصیل صنفی و مدنی به ندرت با آگاهی و اطمینان از اینکه نمایندگان منتخب خواسته‌های آنان را نمایندگی خواهند کرد به آن‌ها رأی می‌دهند.

تأثیر کرونا را بر سیر اندیشه بشری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

«در مواجهه با آشوب کرونا و بحران‌های قبل و پیامدهای بعد از آن، نباید از اهمیت نقش اندیشه‌های توحیدی غافل ماند. به تحولات پیش‌رو نظری بیندازیم؛ یکی فرآیند جهانی‌سازی اقتصاد سرمایه‌دارانه تئولیرال؛ دوم، تجدید حیات گرایش‌های ناسیونالیستی؛ سوم، رشد جنبش‌ها و احزاب سوسیالیستی. بخشی از مردمی که از جهانی‌سازی

تئولیرالیسم آسیب دیده‌اند به‌ویژه در اروپا و امریکا به سمت یکی از دو نوع ناسیونالیسم، دموکراتیک و یا فاشیستی و نژادگرا روی آورده‌اند. یک نمود آن را در مخالفت با پذیرش مهاجران گریزان از خشونت جنگ و گرسنگی در خاورمیانه و شمال آفریقا و اعمال خشونت علیه آن‌ها و دیگر ملیت‌ها نمود پیدا کرد. نزاع و خشونت‌های فرقه‌گرایانه مذهبی یکی دو دهه اخیر خصوصت‌ها را تشدید و بهانه بیشتری برای مداخله و استیلاجویی، غارت ثروت‌های ملی و انهدام زیرساخت‌های اقتصادی و فرهنگی در اختیار دولت‌های و نهادهای سرمایه‌داری تئولیرال قرار داده است. جنبش‌های سوسیالیسم دموکراتیک در سال‌های اخیر پیشرفت‌های چشمگیر داشته و ایده جامعه‌گرایی در برابر فردگرایی لیبرالیسم مقبولیت بیشتری به دست آورده است. با این حال، این جنبش هنوز با موانع و مشکلات عدیده‌ای روبروست. ملیت، قوم‌گرایی و جماعت‌گرایی در اشکال گوناگون قومی، مذهبی و فرهنگی در کنار کارکرد مثبت حفاظتی‌شان در برابر مطماع استعماری و امپراتوری سرمایه‌داری و یا استبداد و خودکامگی، مستعد تبدیل شدن به مانعی در برابر وحدت ملی، یا ابزاری در دست‌های خودکامگان محلی و قدرت‌های سلطه‌طلب جهانی برای مشتعل کردن آتش نزاع‌های فرقه‌گرایانه قومی و مذهبی در محدوده‌های داخلی و منطقه‌ای بوده است. چاره این معضل از بین بردن تنوع فرهنگی و قومی یا گرایش‌های مختلف مذهبی نیست، باید به جای اختلافات بر نقاط اشتراک تأکید کرد؛ نگرش توحیدی با رویکرد وحدت‌گرایانه و انسانی و اصالت دادن به ارزش‌های عام و فراگیری مثل حقیقت، آزادی، عدالت و برابری چتری می‌گشاید که افراد همه اقوام و ملیت‌ها و پیروان همه مذاهب و مسلک‌ها می‌توانند با حفظ ویژگی‌های فرهنگی و هویتی خود در کنار هم در صلح و آزادی و برابری زندگی کنند و متفقاً برای پیشرفت هماهنگ جامعه بشری بکوشند و در برابر قدرت‌های مطلقه فردی و گروهی، برتری‌طلبی و سلطه‌جویی نژادی و فرقه‌ای و استثمار و استیلاطلبی سرمایه‌داری متحداً مقاومت کنند.

رسالت اصلی همه انبیا ابلاغ دین واحد یگانه‌پرستی بود و اصول و ارزش‌های بنیادین حقیقت، آزادی، برابری و صلح و دوستی، نه مذاهب مختلف، این‌ها بعداً به وجود آمدند. در همان آغاز خشونت‌های مذهبی در منطقه در مقاله‌ای نوشتم امروزه به جای تأکید بر شریعت و برجسته کردن هویت مذهبی، بیش از هر چیز به احیای اندیشه توحیدی (همان دین واحد ابراهیمی) نیاز است، به تجدید دعوت خدا از پیروان همه مذاهب و شرایع برای اتحاد بر محور اصول و ارزش‌های عام و انسانی توحیدی؛

امروز حیاتی‌ترین مسئله برای نیروهای مستقل این است که اجازه ندهند جامعه در این وضعیت باقی بماند. پیامبران همگی در جوامع بحران‌زده ظهور می‌کردند و به مردم یاد می‌دادند چگونه با همیشه شدن بر محور ارزش‌های حقیقت توحید در قالب نهادهای خودگردان، خویشستن را از آسیب بحران‌های معیشتی و فساد و سقوط اخلاقی حفظ کنند

«تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ»؛^۱ جز خدا هیچ چیز و هیچ کس را معبود نگیریم، شریک و هم‌تراز وی قرار ندهیم و بعضی افراد و گروه‌ها را از میان خود ارباب و سرور خویش قرار ندهیم. بحران کرونا باعث کند شدن روند جهانی‌سازی شده است، این امر ناسیونالیست‌های افراطی و نژادگرایان را شاد و تئولیرال‌ها و صاحبان شرکت‌های فراملیتی را افسرده کرده است. اکنون ملت‌ها و اقوام منطقه بعد از سال‌ها تحمل خشونت، خونریزی، ویرانی و آوارگی، و فقر و بیکاری ناشی از خصومت‌های فرقه‌ای و مداخلات قدرت‌های جهانی، تشنه صلح، امنیت، عدالت، رفاه و آزادی‌اند، دعوت به «دین» واحد توحیدی، به جای هژمونی مذهبی، زمینه ذهنی و عاطفی اتحاد و همبستگی برای پیشرفت و مقاومت در برابر تجاوز و زیاده‌خواهی را از جانب هر قدرتی باشد فراهم می‌آورد.

ما که خود را وارث آیین ابراهیم می‌دانیم و خدایمان همان خدای ابراهیم و موسی و عیسی است، چرا نباید به جای تبلیغ مذهب و دامن زدن به اختلافات و خصومت‌ها، دعوت به توحید ناب نکنیم؟

اینکه دکتر شریعتی بحث مذهب علیه مذهب را مطرح کرد به نظر شما کار درستی بود؟

«در یک جمله بخواهم بگویم، شریعتی درست شروع کرد، غلط ادامه داد، و چون تصمیم به اصلاح مسیر گرفت، ناگهان دیر شده بود. با این توضیح که پیش از برگشت به ایران، تا مرز درگیر شدن در مبارزه مسلحانه پیش رفت، اما کوتاه زمانی بعد تغییر رأی داد و با

تصمیم به شروع یک برنامه فکری مبتنی بر عزم وطن کرد و اسلام‌شناسی را در مشهد در همان چارچوب و مسیری درست آغاز کرد، بعد به ارشاد آمد و تحت تأثیر فضای مبارزه مسلحانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در تهران، در صدد پردازش یک ایدئولوژی انقلابی با قدرت بسیج‌کنندگی بالا با استفاده از سنن، تاریخ، نمادها و شعائر و نظریه امامت شیعه امامیه برآمد. تغییر مسیر از اسلام به‌مثابه دین توحیدی به یکی از مذاهب متفرع از آن، با حواشی و عوارض فکری و سیاسی اجتماعی پرهزینه‌ای همراه شد. بعد که سرکوب‌ها شدت گرفت، درهای حسینه

مسدود و امواج مبارزه مسلحانه فروکش کرد. در ادامه شریعتی با ایراد سخنرانی زیر عنوان «عرفان، برابری و آزادی» نشان داد در صدد بازگشت به ادامه راهی است که با اسلام‌شناسی مشهود آغاز شد که به نظر می‌رسد تصمیمی دیرهنگام بود.

شریعتی که با نهضت خدایپرستان سوسیالیست و آموزه‌های محمد نخب‌آغاز کرده بود و ترجمه ابوذریعه جوده السحار را با همین عنوان منتشر کرد، می‌باید همان پروژه دین و توحید را پی می‌گرفت. به مقوله مذهب و شریعت که امری متکثر، مدنی و ماب‌الاختلاف میان فرق مذهبی بود، ورود نمی‌کرد. در آن صورت اندیشه‌اش در میان جوامع مسلمان و غیرمسلمان بازتاب گسترده‌تری پیدا می‌کرد و دستمایه هم‌نوایی بین فرق مختلف اسلامی قرار می‌گرفت. چنان‌که در صفوف خدایپرستان سوسیالیست، در شیراز و فارس که من بودم، افرادی از اهل تسنن و یهودی و ارمنی نیز عضویت داشتند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که افراد زیادی به‌ویژه از میان جوانان و دانشجویان تحت تأثیر معرفی نادرست و بیگانه با علم و عقل و دین حنیف، هرچند از «مذهب» خاص فاصله گرفته‌اند، ولی باور به خدای یگانه را رها نکرده‌اند.

می‌توان گفت نگاه بی‌مبالات بشر به طبیعت باعث شیوع این بیماری شده است، حال آنکه در این میان شاهد رواج خرافات هستیم.

«بله. متأسفانه هنوز هم بسیاری همه‌گیری کرونا و مشابه آن را بلای طبیعی و بعضاً عذاب الهی توصیف می‌کنند و معدودی هم از روی جهالت یا فریبکاری و به قصد جلب منفعت

برای مردمی که دچار هراس و اضطراب شده‌اند اعمالی خرافی را تجویز می‌کنند و عده‌ای هم مغرضانه برای بدنام کردن اسلام این مسئله را در بوق و کرنا جار می‌زنند، حال آنکه هیچ ربطی به دین ندارد. از نگاه قرآن منشأ عذاب الهی اعمال بد خود فرد است که بازتابش او را دچار محرومیت و معلولیت ذهنی و روانی و انزوا از مردم و حسرت و ندامت دردناکی می‌نماید.

عامل اصلی انتشار ویروس کرونا در محیط‌های زیست انسانی فعالیت‌های تجاری سودآوری است که توسط شرکت‌های فراملیتی در اعماق جنگل‌ها صورت می‌گیرد و باعث تخریب زیستگاه‌های حیواناتی می‌شود که

میزبان انواعی از ویروس‌ها و میکروارگانیسم‌ها هستند. چنان‌که در موارد دیگر سبب آلودگی هوا، آب و خاک، تخریب لایه اوزون و یا افزایش گرمایش زمین شده و بیماری‌ها و زیان‌های وسیعی پدید آورده است. قرآن در یک هزار و پانصد سال پیش همین معنا را یادآور شده است آنجا که می‌گوید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۲، در آیه دیگری خطاب به پیامبر می‌گوید هر خوبی که به تو می‌رسد از جانب خداست و هر بدی که به تو برسد از جانب خود است، چرا خدا در حق مخلوق جز خیر و نیکی نمی‌خواهد. شر و بدی زاینده اعمال خود انسان است. تجاوز به حریم‌های زندگی چه در طبیعت و چه در جامعه، طبق سنت‌های الهی بی‌پاسخ نمی‌ماند، خسران و عذاب‌های ناشی از آن‌ها نه تنها متجاوزان، بلکه دامن کسانی را هم فرامی‌گیرد که برای جلوگیری از تجاوز اقدامی نکردند؛ «وَأَنْتُمْ فِتْنَةٌ لَا تَصْبِرُونَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»^۳

اینکه گفته می‌شود بحران کرونا باعث تقویت جریان‌های فاشیستی به‌خصوص در اروپا می‌شوند خیلی دور از ذهن هم نیست، زیرا از یک سو، شرکت‌های تجاری و تولیدی فراملیتی که عامل اصلی بروز این نوع بحران‌ها هستند حاضر به مشارکت در تأمین هزینه‌های سنگین مهار بیماری نیستند، به‌خصوص که اغلب به علت تعطیلی اجباری دچار زیان‌های هنگفت مالی نیز می‌شوند. ناگزیر دولت‌ها تأمین هزینه و مدیریت متمرکز مهار بیماری و پرداخت حق‌بیمه‌های بیکاری و کمک‌هزینه به خانواده‌های کم‌درآمد و جبران خسارت‌ها را بر عهده می‌گیرند. مضافاً به اینکه در مقابله با این بحران به دلایل مختلف همکاری بین‌المللی شکل نگرفت و دولت‌ها در این مبارزه مورد حمایت قرار نگرفتند که هیچ، اختلاف نظر و رقابت در عمل هم پدید آمد. جمعیت مهاجر و شهروندان بیگانه‌تبار نیز از سوی محافل راست افراطی مزاحم و مقصر قلمداد شدند. به‌زودی معلوم شد مهار ویروس بدون برقراری محدودیت‌ها و انضباط سخت ممکن نیست. این همه بر اقتدار دولت‌ها افزوده و به لحاظ نظری و تبلیغاتی امتیازی برای جریان‌های فاشیستی، ناسیونالیست‌های افراطی و حامیان ایده دولت مقتدر محسوب می‌شود. همین سوءفهم‌ها و کج‌اندیشی‌ها موجب شده است دو گروه آرزوی داشتن دیکتاتورهای مثل رضاشاه بکنند. خطر روی کار آمدن دولت‌های فاشیست و اقتدارگرا در جوامع پوپولیستی که جامعه مدنی در آن‌ها ضعیف است خیلی بیشتر است. ■

پی‌نوشت:

۱. آل‌عمران آیه ۶۴
۲. روم آیه ۴۱
۳. انفال آیه ۲۵

یادداشت‌های کرونایی^۱



عباس منوچهری

۱. کرونا در «شهر»

برای ارسطو، و نیز فارابی، «شهر-کشور» همانا فضای با هم زیستن آدمی است؛ به عبارت دیگر در شهر بودن نحوه بودن و زیستن انسان است. ارسطو (و مانند او خواجه نصیر طوسی) اصول اخلاقی خود را بر همین اساس می‌سازد و عرضه می‌کند. ارسطو بر اساس «مدنی بودن» انسان، دوستی مدنی را که همانا «خواستن خیر دیگری به خاطر خود اوست»، «بهترین نحوه زیستن برای آدمیان می‌داند؛ یعنی در دوستی مدنی خیر (تو) و (من) متقابلاً خواسته می‌شود. شاید به همین معناست که شریعتی گفته است «دوستی از عشق برتر است.»

اما اگر انسان چنان است و خوبی در زندگی چنین آسان دست‌یافتنی است، پس چرا بشر در تاریخ این همه رنج دیده و بلاکشیده است. آیا متفکران و خیرخواهان به خطا رفته‌اند یا خطا کارانی مهار بشریت را به اختیار گرفته‌اند؟ یا چه‌بسا اگر نبودند خیرخواهان و اینارگرانی که یا به صلیب‌های آشکار و پنهان کشیدندشان یا دهانشان را دوخته‌اند یا جسم و جانسان را سوخته‌اند، وضع بشر از این هم بدتر می‌بود. طبیعت این روزها به ما می‌گویند تهدید اصلی کرونا برای بشر سرعت شیوع آن است و لذا راه پیشگیری از آن «دوری از هم دیگر» است. بدین ترتیب می‌توان گفت کرونا ویروسی است که «با هم بودن انسان‌ها» را بر نمی‌تابد و برای نابودی آدم‌ها در میان آن‌ها تکثیر می‌شود و عمل می‌کند. شاید به همین جهت است که بر حیوانات تأثیری ندارد؛ یعنی کرونا ویروسی ضد انسانی و به همان معنا ضد مدنی است. به این معنا کرونا یک عامل بیماری‌زای ضد زندگی مدنی است، بیش از آنکه ضد حیات جسمانی باشد. این قضیه می‌تواند آدمی را به صرفت بیندازد که بپرسد آیا میان کرونا از یک سو با عواملی که در تاریخ تفرقه انداختن میان مردم و مردمان را «شرط لازم برای بقای خود کرده‌اند» و از سوی دیگر باعث رنج و مصیبت بسیاری برای بشر بوده‌اند، شباهتی وجود دارد یا خیر.

هابرماس، فیلسوف نامی اخلاق گفت‌وگو، از نهادهای قدرت و ثروت به‌عنوان دو ستون سلطه نام می‌برد که با مخدوش کردن سیستماتیک ارتباطات انسانی به‌وسیله ابزار اقناعی بر جهان زیست مشترک مسلط می‌شوند و بهره خود را می‌برند. از طرف دیگر، مثلث کرونایی، زر و زور و تزویر، را علی شریعتی چونان سه عامل ضد انسانی و به همان معنا ضد مدنی معرفی می‌کند. در اصالت سودطلبی سرمایه‌داری، در تزویر تحجر، و در زورمحوری به‌جای محوریت خرد نیک، چیزی جز نابودگی به بار نمی‌آید، درحالی‌که «بودن» و خوب زیستن همانا با دیگران بودن است و خیر یکدیگر خواستن. حتی آنگاه که از هم ظاهراً دورند و موقتاً «تنها».

۲. «کرونازدگی» و کرونایی که هنوز نیامده!

کرونا پیش از آغاز سومین دهه قرن بیست و یکم با بشر بود. کرونا را می‌توان خلف آنچه فیلسوف نامدار آلمانی، مارتین هایدگر، گشتل^۱ نامیده است، دانست. هایدگر این نام را به تأسی از ماکس وبر، جامعه‌شناس نامی آلمان، به کار برده بود. وبر در پایان قرن نوزدهم نسبت به ظهور قفس آهنین (قفسی به‌سختی فولاد)^۲ که در هیئت سازمان‌های مدرن حکومتی و ظهور شرکت‌های چندملیتی و بوروکراسی‌های فرسایشی متجسم می‌شود، هشدار داده بود. درستی پیش‌بینی او ابتدا در وقوع جنگ اول جهانی، و سپس تا به امروز در صورت‌های مختلف، از جمله جهانی شدن سازمان‌های قدرت‌مدار و ثروت نشان داده شده است. مارتین هایدگر هم از گشتل به‌عنوان چیزی که شاید بتوان قفس فولادین با آلیاژ سرمایه و علم و تکنولوژی نامید سخن گفته است. واژه‌ای که از نظر دستوری حالت اسم مفعولی دارد و «مقهور شدن» و «بزه‌سازی آدم و عالم» در آن نهفته. جنگ دوم «جهانی» و استفاده از بمب اتم در هیروشیما و ناکازاکی فقط نمایشی از گشتل بوده است. به کار بردن تسلیحات شیمیایی و تولید کالاهای زیان‌بار برای آدم و عالم، اما مفید برای تئولیرالیسم غربی و شرقی، تداوم گشتل بوده است. به این معنا، گشتل برآمده از اتحاد سرمایه و علم و تکنولوژی است و «تک‌ساحتی شدن انسان»، که هربرت مارکوزه از آن سخن گفته، یکی از تجلیات تاریخی آن است. از دیگر وجوه و نتایج استقرار گشتل، نابودی محیط زیست بشر است که با استخراج منابع طبیعت برای پروژه‌های سرمایه‌داری جهانی تحت لوای پیشرفت انجام می‌گیرد؛ نابودی جنگل‌های آمازون و جنگل‌ها در دیگر کشورها نمونه‌هایی از این «پروژه‌ها» هستند. به تبع غلبه گشتلی بر طبیعت است که حفره در لایه اوزون ایجاد شده و آب و خاک آلوده شده است. اسلحه شیمیایی و اتمی اجزای گشتل‌اند که انسان‌های بی‌گناه و «طبیعت بی‌جان» را به بدترین شکل ممکن نابود می‌کند. طبیعت اما بنا به سرشت خود دفاع می‌کند؛ طبیعت قانون دارد، مثل تن انسان سیستم دفاعی-امنیتی دارد. چه‌بسا که ویروس‌ها، که در آرامش زیست می‌کنند و با گشتل مورد تهاجم قرار گرفته‌اند با جهش در تلاش برای امکان بقا چنان می‌کنند که شاهد آنیم.



هایدگر

مرحوم علامه در المیزان در تفسیر سوره روم آیه ۴۱ می‌گوید: «این آیه به ظاهر لفظش عام است، و مخصوص به یک زمان و یا یک مکان و یا یک واقعه نیست و در نتیجه مراد از «بَرّ و بحر» همان معنای معروف است که شامل همه روی زمین می‌شود؛ و مراد از فساد در زمین، مصائب و بلاهایی عمومی است مانند زلزله، نیامدن باران، قحطی، مرض‌های مسری». وی می‌افزاید: «بما کسبت ایدی الناس - یعنی این فساد در زمین، بر اثر اعمال مردم است.» در همین ارتباط علامه قبل از تفسیر این آیه، در جلد دو المیزان در تفسیر آیه ۲۰۵ سوره بقره نیز بر نقش تعیین‌کننده اعمال بشر در ایجاد بلاها روی زمین تأکید نموده است: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسَادَةَ (۲۰۵) به قول علامه: «بلکه مراد از این فساد، فساد تشریعی است، یعنی آن فسادی که دست بشر پدید می‌آورد». در این تفاسیر از نقش شرک و مشرکان در این میان نام برده شده است؛ اما مگر مشرکان غیر از به قول شریعی، صاحبان زر و زور و تزویر بودند.

قربانیان اصلی فساد روی زمین اما همیشه فقیرشدگان‌اند. همان‌هایی که تنولیرالایسم حتی فقر و فلاکت را هم تقصیر خود آن‌ها می‌داند؛ چنانچه «نوزیک» پدر فکری تنولیرالایسم گفته است: «ما فقر نداریم، فقیر داریم؛ یعنی کسانی که خودشان مسئول فقرشان هستند.» البته پیش از نوزیک، بنام، پدر فکری فایده‌گرایی، یا همان «اصالت سود و لذت» گفته بود که «جامعه چیز موهومی است»؛ سخنی که خانم تاجر نخست‌وزیر محافظه‌کار انگلیس تکرار

نه به علل طبیعی، بلکه به دلایل بشری، یعنی در نتیجه اعمال بشری. این تاریخ، مقارن است با ۱۸۷۰ میلادی یعنی زمانه جنگ داخلی در امریکا (۱۸۶۱-۱۸۶۵). دلیل جنگ این بود که برده، کارگر مجانی در کشتزارهای پنبه بود. شمالی‌ها نیروی کار می‌خواستند و چشمشان به نیروی بردگان جنوب بود که با کار بی‌مزد و مواجب برای جنوبی‌های برده‌دار توازن اقتصادی میان شمال و جنوب را بر هم زده بودند. زمین‌داران جنوب غذای شمال را می‌دادند، اما به قیمتی که شمالی‌ها آن را با وجود برده در فرآیند تولید جنوب برای خود

منصفانه نمی‌دانستند؛ پس «یا لغو برده‌داری یا جنگ». اولین نتیجه این جنگ قطع صادرات پنبه امریکا بود. در این اثنا، فئودال‌های ایرانی، رعیت ایرانی را که با حداقل قوت خود از زمین برای زمین‌داران کار می‌کردند، مجبور کردند پنبه بکارند تا آن‌ها به بازار جهانی صادر کنند. در نتیجه غلات و حبوبات در ایران کمیاب شد و قحطی و مرضی به بار آمد. رعیت هم دیگر همان قوت لایموت را نداشت و قربانی اصلی این تجاری‌سازی منحوس شد. اپیدمی یا همان فراگیری فقر و بیماری و مرگ برای «فرودستان»، اما سود بسیار بالا برای بالادستی‌های صادرکننده پنبه ایرانی به بازار جهانی داشت. مشابه همین وضعیت را در سال‌های ۱۳۲۰ و ورود نیروهای متفقین به ایران می‌بینیم.

آینده‌پژوهان که برای آینده جهان سناریو می‌نوشتند ولی تا دو ماه پیش در خواب هم سناریویی که «طبیعت» برای بشر نوشته بود را نمی‌دیدند، خوب است که به یک سناریو احتمالی هم بیندیشند و آن اینکه که اگر نظام مسلط گشتل همچنان برقرار باشد که هست و بَرّ و بحر طبیعت و هر آنچه در قفس او نمی‌گنجد را مثل قهرمان تجزیه می‌کند و به هوا بفرستد، ممکن است ویروس جدیدی که بسیار ویرانگرتر است بشر را به بن‌بست و استیصال بکشد یا شاید این بار نیز، به قول شریعی، با «به سر عقل آمدن سرمایه‌داری» کشتی‌بانان را سیاستی دگر آید.

۳. کرونازدگی و امکان عقل پاسرمایه‌داری

ماکس وبر، برخلاف کارل مارکس، بر این نظر بوده است که «روحیه سرمایه‌داری» مولود «اخلاق پروتستانی» است؛ اخلاقی که طبق آموزه‌های کالون، رهبر پروتستان‌های ژنو، مشیت و اختیار (یا قضا و قدر) را با هم تلفیق کرد. بنا به نظر کالون، خداوند از پیش رستگاران را انتخاب کرده است و اعمال مؤمنان تأثیری در انتخاب آن‌ها ندارد؛ اما به گفته کالون، یک نشانه برگزیدگان خداوند این است که در این دنیا خلاق و تولیدکننده ثروت‌اند، بدون اینکه از آن برای لذت شخصی استفاده کنند؛ البته چون کالون می‌افزاید که ضرورتاً هر آنتروپرونی از رستگاران نیست، مؤمنان کالونی به تکاپو افتادند تا شاید با موفقیت اقتصادی و تولید ثروت به خودشان نشان داده شود که احتمالاً در زمره برگزیدگان‌اند. تاریخ نشان

می‌دهد که این آنتروپرونها اول پرهیزگاران تولید ثروت می‌کردند، اما به قول وبر بعداً ردای پرهیزگاری را کنار گذاشتند و به فایده و لذت و مصرف، به هر قیمتی، پرداختند. امروزه هم می‌بینیم که تنولیرالایسم نژادپرست و نمونه‌های شبیه‌سازی شده آن در گوشه و کنار دنیا، رسالت آنتروپرونها را که ردای پرهیزگاری را دور انداختند، طبیعت خدا و بنندگان او را به صورت‌های مختلف برای اهداف ثروت‌اندوزی خویش نابود و استثمار می‌کنند.

شاید گفته شود که همیشه اپیدمی در تاریخ بوده است و با سرمایه تکنولوژیک خشن مدرن ربطی نداشته. شاید این‌طور بوده است، اما مواردی هم در تاریخ بوده است که رابطه اپیدمی و پاندمی را با عملکرد قدرت‌های زمانه نشان می‌دهد. چهل و پنج سال قبل از مشروطه، یعنی در ۱۲۵۰ شمسی، در ایران قحطی و بیماری ظاهر شد؛ اما

تاریخ نشان می‌دهد که این آنتروپرونها اول پرهیزگاران تولید ثروت می‌کردند، اما به قول وبر بعداً ردای پرهیزگاری را کنار گذاشتند و به فایده و لذت و مصرف، به هر قیمتی، پرداختند



کرد. خانم تاچر، سندیکا‌های کارگری را نابود کرد و در نتیجه، منجستر شهر صنعتی انگلستان بالاترین نرخ خودکشی و اعتیاد را پیدا کرد. البته خانم تاچر نتوانست همچون اسلاف خود بسا نابود کردن چیزی در جایی دیگری از دنیا، مثل نابود کردن نساجی هندوستان و کاشان ایران، کاری برای کارگران انگلیسی انجام دهد؛ اما به هاید اقتصاددان اتریشی که مشاور وی بود لقب سر داد.

۴. متافیزیک و کرونا

یکی از آشفتگی‌های مفهومی در جامعه علمی ما عدم تمایزگذاری میان «متافیزیک» به معنی امر غیرفیزیکی و احیاناً ماورائی، از یک سو، و «متافیزیک» به معنی نوعی اندیشه‌ورزی در مواجهه با امر واقع، از سوی دیگر، است. در متافیزیک به عنوان روش اندیشیدن، «واقعیت» آن است که در ذهن بشر ساخته می‌شود، نه آنچه در عالم بیرون. در نقد همین نگاه بود که پدیدارشناسی ادموند هوسرل با اصل «بازگشت به خود چیزها»^۸ آغاز شد.

روی باسکر، متفکر هندی‌الاصل، با بهره‌گیری از هستی‌شناسی هایدگر، رئالیسم انتقادی را پایه‌گذاری کرد. وی سه سطح برای وجود هر پدیده‌ای قائل شد: داده‌ای^۹ ایده‌ای^{۱۰}، وجودی^{۱۱}. اکنون سؤال این است که پدیده کرونا چیست؟ اگر به مختصات صوری - داده‌ای آن پردازیم، کار ویروس‌شناسان را انجام داده‌ایم؛ یعنی کار دانش‌های پوزیتیویستی. سطح ایده‌ای، اما به ساختن گزاره‌های درست از کرونا می‌پردازد که روش فلسفه تحلیلی نوع بارز آن است، یعنی می‌گوید «گزاره‌های معنا‌دار تجلی‌گاه چیستی» کرونا هستند؛ اما در سطح آنتولوژیک از این پرسیده می‌شود که «وجود کرونا به چه معناست».

بیل گیتس حدود پنج سال پیش در مونیخ سخنرانی داشت و بروز چیزی مثل کرونا را پیش‌بینی کرد؛ اما دغدغه اصلی او این بود که نظام درمانی در دنیا آماده نیست و باید آماده شود. گویی این پاندمی امری طبیعی است و لذا ریشه‌یابی نیاز ندارد. این نگاه، نگاه متافیزیکی به پدیده‌هایی چون کروناست که کرونا و امثال آن را یک فکت، یک داده طبیعی، می‌داند و به عوامل پدیدآورنده آن اعتنایی نمی‌کند.

اما، تبارشناسی میشل فوکو، که از رابطه قدرت و دانش گفته است، روایت دیگری از کرونا را تمهید می‌کند. همان‌طور که به قول فوکو، «کلینیک» و «تیمارستان» و «قانون کیفری» بر اساس تعریف‌های داده‌شده از «انسان سالم» توسط دانش‌های مسلط، با بیمار مواجه می‌شوند، اکنون نظام‌های قدرت و ثروت هم به همین شکل با ویروس کرونا مواجه می‌شوند. اگر در نظام کیفری مدرن، به قول فوکو، به جای جرم، مثلاً دزدی، به مجرم می‌پردازد و مجرم

تکنولوژی مدرن از یک سو تسلیحات مخوف و کالاهای مصرفی م تولید می‌کند و از سوی دیگر بحران زباله اتمی یا زباله «خانگی» ایجاد می‌کند؛ و کجا بهتر از همین طبیعت برای دامپینگ آن‌ها.

خوب است «مکتب تحلیلی»^{۱۳} به ما بگوید با این اوصاف چه گزاره‌ای در مورد این فکت‌ها گویای حقیقت است.

۵. از کرونا می‌لرزم، پس هستم!

دکارت بنیان‌گذار اصالت سوژگی، یا همان مرجع شناخت بودن ذهن بشری، می‌گوید: «فکر می‌کنم پس هستم». بر این اساس دکارت برای «عالم» بیرون فقط تا آنجا که موضوع شناخت ذهن باشد موضوعیت قائل بود. وی حتی برای تن خود هم اعتباری قائل نبود. وی وجود خدا را نیز با همین دستگاه ذهنی تأیید می‌کرد. پس از دکارت، لاپلاس، فیزیکدان بزرگ قرن هیجدهم و معلم ناپلئون، در پاسخ به وی در اشاره به گفته ولتر که «خدا هست»، گفت: «من نیازی به این فرضیه ندارم. این فرضیه همه چیز را توضیح می‌دهد، اما اجازه پیش‌بینی هیچ چیزی را نمی‌دهد.» کارل مارکس، با همین رویکرد در انتقاد به سوسیالیست‌های آرمان‌گرا می‌گفت: «برای من سوسیالیسم یک آرمان نیست. سوسیالیسم من علمی است، من وقوع انقلاب سوسیالیستی را پیش‌بینی می‌کنم» اما، برخلاف پیش‌بینی مارکس، انقلاب پرولتاریایی هیچ‌گاه به وقوع نپیوست، لافاقل تاکنون. شاید، به قول شریعتی، «به خاطر سر عقل آمدن سرمایه‌داری».

در اواخر قرن نوزدهم زمینه‌های جنگ اول در نتیجه ناکارآمدی مناسبات اقتصادی در سرمایه‌داری جهانی، که کارل پولانی در دگرگونی بزرگ از آن می‌گوید، فراهم آمد. در هر دو جنگ «جهانی» کارگران اروپایی و بعد هم امریکایی و کامی‌کازه‌های ژاپنی در مقابل هم ایستادند و برخلاف ماتریالیسم تاریخی که در پیش‌بینی‌هایش از اتحاد کارگران سخن گفته

را «موجودی ناسالم» می‌داند، ویروس کرونا هم خودش مقصر است، مثل آنچه نوزیک در مورد «فقیر» گفته بود. عجیب نیست که بنتام، پدر فکری فایده‌گرایی و راهنمای دستیابی به «خوشبختی» در نظام سرمایه‌داری، زندان‌های پان آپتیک - تمام‌نما - را برای زیر نظر گرفتن مجرمان طراحی کرد. امروزه اما، اخلاف او در نتیجه پاندمی کرونا زیر نظر پزشکان نفس می‌کشند؛ اما، نگاه پان آپتیکی - بنتامی به پاندمی کرونا در نهایت نوعی رد گم کردن است، کاری که دستگاه‌های جاسوسی مخوف دنیا به عنوان Disinformation انجام می‌دهند؛ اما، می‌شود به معنای کرونا، آن‌گونه که فوکو گفت نیز پرداخت.

● فوکو خود را وامدار پدیدارشناسی هایدگر می‌داند، پدیدارشناسی که با نگاه هستی‌شناسانه، یا همان سطح سوم باسکر، از پیش ظهور چنین ویروس‌هایی را در نتیجه کاری که بشر مدرن با طبیعت کرده است، همان‌طور که با مجنون و مجرم و فقیر کرده است، پیش‌بینی کرده است. هایدگر «گشتل»، یا همان چیدمان‌گری و مقهورسازی آدم و عالم توسط سرمایه و تکنولوژی، را «تقدیر» تاریخی متافیزیک و علوم طبیعی که به قول شریعتی، بیکن بنیان‌گذار آن به دنبال قدرت و نه حقیقت بود، می‌داند؛ یعنی دانشی که چیزها را ابژه ذهن خود می‌سازد و با تکنولوژی و سنتز برای مصرف هر چه بیشتر، اسلحه و کالا می‌سازد و بعد هم ضیاع‌تاش را به خورد همان طبیعتی که خانه مواد اولیه کالاها بود، می‌دهد. ماجرای کرونا و جان دادن غنی و فقیر بیش از غنی، و مجرمان در اثر «بیماری کرونا» یادآور ماجرای شهر اعیان^{۱۲} است که در دهه ۷۰ میلادی متوجه شدند که کودکان در نتیجه دامپینگ‌های شیمیایی سرطان می‌گیرند. هایدگر با هرمنوتیک ژرف‌کاو خود، اراده معطوف به قدرت در سیستم گشتل را «معنای» چیستی کرونا می‌داند. اندیشه‌ورزی متافیزیکی - نیهیلیستی تصرف‌گر فیزیک / طبیعت است نه فهم‌کننده آن. در نتیجه،

بود، فرودستان برای سروران خود، که در رقابت اقتصادی-سیاسی بودند، در درون مرزهای ناسیونالیستی خود متحد شدند و علیه یکدیگر جنگیدند و کشته شدند.

انیشستین با «نسبیت» پیش‌بینی علمی بر اثر قوانین نیوتی یا لاپلاسی را واژگون کرد و هاینریش موقیعت‌مندی را وارد قوانین فیزیک کرد. همین موقیعت‌مندی یا به قول هایدگر، «در عالم بودگی» انسان است که بر اساس آن هایدگر در مقابل اصل «من شناسانده»^{۱۴} دکارتی، دازاین^{۱۵} را مطرح کرد که به انگلیسی آن را existence ترجمه کرده‌اند. البته در زبان آلمانی دازاین به معنی زندگی به کار می‌رفته و اکنون هم به کار می‌رود. در بطن این واژه «بودن- در عالم زندگی»

نهفته است. «بودن» اما نمی‌تواند پس از چیزی «باشد». آدمی اول هست می‌یابد سپس هر آنچه از عهده او برای زیستن برمی‌آید انجام دهد، از جمله اندیشیدن؛ بنابراین می‌توان گفت: «من چون هستم، پس فکر می‌کنم، نه بالعکس». اگر این درست باشد، هر آدمی که ابتدا به ساکن درآمدنش نقشی نداشته- جبر تاریخ- دو راه دارد یا در تبعیت از دستگاه‌های مسلط (همان که هابرماس در نظام‌های سرمایه‌داری بوروکراتیک آن را «ایدئولوژی» می‌نامد) فقط مصرف‌کننده هر آنچه به خورد او می‌دهند باشد،

یا از «معنای بودن خویش بی‌رسد و از چگونه به باید بودن خود». هایدگر این پرسش را به جای حیرت متافیزیک- فلسفی قرار می‌دهد و بنیان‌های اخلاقیات زیستمانی و روان‌درمانی آگزیستانسیال را پی می‌ریزد.

ارسطو «حیرت» را آغاز اندیشیدن می‌داند. انیشستین هم برخلاف فیزیکدانان سلف، پاسکال، از «حیرت» در مواجهه با عالم سخن گفته. عطار شاعر اثر شکوهمند منطق‌الطیر، که مولوی خود را مدیون او و سنایی می‌داند، از «حیرت» به‌عنوان ششمین مرحله در سلوک عرفانی سخن می‌گوید. شفیع کدکنی، بزرگ میراث‌دار ابوسعید و عطار در زمانه ما، قول ابونصر سراج در باب «حیرت» را این‌گونه آورده است: «حیرت حالتی است که بر قلب عارف وارد می‌شود، آنگاه که او به تأمل و حضور و تفکر می‌پردازد و این حالت عارف را از تأمل و تفکر بازمی‌دارد.»

وقتی عده‌ای به دیدار هراکلیت، متفکر بزرگ

پیشاسقراط، رفته بودند وی را دیدند کنار یک بخاری ایستاده است. متحیر از وی در این باب پرسیدند. گفت آخر خدا (یان) همه‌جا هستند؛ یعنی، به قول هایدگر مهم این است که شما چگونه به عالم پیرامون خود می‌نگرید، آنگاه معنای بودنی‌ها برای شما متجلی می‌شود. کما اینکه معنی واژه یونانی «حقیقت» برای هراکلیت «تجلی» یا همان aletheia بود. از «تجلی» در عرفان ایرانی برای مخاطب انسان برای سخن خداوند گفته می‌شود. در تجلی‌انگاری حقیقت، تفکر می‌شود «سخن هستی انسان». لذاست که از سهراب سپهری می‌شنویم: چشم‌ها را باید شست؛ جور دیگری باید دید. به این معنا، باید از شنیدن صدای تبلیغات کالاهای مصرفی، اعم از اقتصادی، سیاسی، «فرهنگی»، عبور کرد، و با سخن از معنای بودن گفتن و شنیدن، و نیز با شنیدن و گفتن از آنچه انسان، بنا به امکان‌های منحصر به فرد خود در عالم در کنار دیگر چیزها و دیگرانی که عالم او را با او تکمیل می‌کنند، می‌تواند باشد، عالم دیگری را بخواهد.

هراکلیت اما، پیش‌بینی نکرد که روزی متفکرانی بعد از وی در تاریخ، دنیا و هر آنچه در آن است همچون ماده‌ای برای مطالعه اقتصادی و سیاسی می‌بینند و بعد هم با موشک و بمب لرزه بر جان کودک و کهنسال می‌اندازند و در حمله به طبیعت، کرونا را تمهید می‌کنند و بر تن پیر و جوان، پزشک و بیمار می‌اندازند. حیرت کردن اما، می‌تواند با پرسش از معنای بودن پاسخ بگیرد؛ بقول پروین اعتصامی شاعره دردمند:

آزاده کس نگفت ترا، تا که خاطر
گاهی اسیر آز و گهی بسته هواست
جمشید ساخت جام جهان‌بین از آن سبب
کگه نبود ازین که جهان جام خودنماست
گر فکر برتری کنی و بر پری بشوق
بینی که در کجایی و اندر سرت چه‌است
اعمی است گر بدیده معیث بنگری
آن کو خطا نمود و ندانست کان خطاست
دهقان تویی بمزرع ملک وجود خویش
کار تو همچو غله و ایام آسیاست
سر، بی چراغ عقل گرفتار تیرگی است
تن بی وجود روح، پراکنده چون هباست
در آسمان علم، عمل برترین پراست
در کشور وجود، هنر بهترین غناست

در فرودستان برای سروران خود، که در رقابت اقتصادی-سیاسی بودند، در درون مرزهای ناسیونالیستی خود متحد شدند و علیه یکدیگر جنگیدند و کشته شدند.

بازارگان شدستی و کالات هیچ نیست
در حیرت کم نام تو بازارگان چراست
با دانش است فخر، نه با ثروت و عمار
تتها هنر تفاوت انسان و چارپاست

در پاسخ به همین پرسش «چگونه بودن» علی شریعتی از «عرفان برابری آزادی» می‌گوید. سخنی که برخی آن را «بی‌منا» می‌انگارند! تا «مبنا» چه باشد و «معنا» چه.

سخن آخر

به قول یکی از شارحان هایدگر، آنچه هایدگر درباره زندگی در دوران «گشتل»، یعنی زمانه ما، دنیای ما و سرنوشت ما می‌گوید این است که ما در شرایط اضطراری هستیم و اینکه تأمل در باب محاصره‌ای^{۱۶} که در زمانه سلطه جهان‌گستر که جهان ما را به شدت تهدید می‌کند یک ضرورت تاریخی برای بشر است. ما اکنون نیازمند تفسیر پدیدارشناسی از توان انسانی برای ادراک و رهایی هستیم؛ یعنی نیازمند دیدن معنای «بودن» بودنی‌ها، نه «دیدن» بودنی‌ها برای تسخیر آن‌ها از معنای بودنشان؛ چنان‌که نیچه می‌گوید: برادران من گوش کنید به ندای تن سالم: ندایی که صادقانه و خالص است...؛ و از معنای زمین می‌گوید. ■

پی‌نوشت:

- این یادداشت‌ها در فاصله زمانی ۱۴ اسفند ۹۸ تا ۲۸ فروردین ۹۹ نوشته شده‌اند. بیشتر خصوصیت تأملی دارند تا پژوهشی؛ لذا کاستی‌های خاص خود را نیز دارند.
 - Gestell/enframing
 - stahlhartes Gehzue
 - Terminator
 - «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند، فساد و تباهی نمودار شده است تا [خدا] کيفراً برخی از آنچه را انجام داده‌اند به آنان بچشانند، باشد که [از گناه و طغیان] برگردند. (ترجمه آیات از سایت دانشنامه اسلامی است.)
 - و از مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا تو را خوش آید، و برای اینکه چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است خدا را بر آنچه در دل دارد شاهد می‌گیرد، درحالی که سرسخت‌ترین دشمنان است.
 - و هنگامی که [چنین دشمن سرسختی] قدرت و حکومتی یابد، می‌کوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد، و زراعت و نسل را نابود کند؛ و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد.
 - Zu den Sachen Selbst
 - factual
 - actual
 - ontological
 - Love Canal
 - Analytic school
 - Cogito
 - Dasein
 - epokhe
۱۷. فردریک نیچه، در چنین گفت زرتشت.

هراکلیت اما، پیش‌بینی نکرد که روزی متفکرانی بعد از وی در تاریخ، دنیا و هر آنچه در آن است همچون ماده‌ای برای مطالعه اقتصادی و سیاسی می‌بینند و بعد هم با موشک و بمب لرزه بر جان کودک و کهنسال می‌اندازند و در حمله به طبیعت، کرونا را تمهید می‌کنند و بر تن پیر و جوان، پزشک و بیمار می‌اندازند

زیارتگاه‌های ایرانی و امریکایی



زیارتگاه در ایران

وقتی زائران اصرار به زیارت حرم‌های مقدس چون حضرت معصومه در قم و امام رضا در مشهد را داشتند، مقامات دولتی شهر در اثر فشار افکار عمومی خواستار بستن این حرم‌ها شدند، اما تولید این حرم‌ها حاضر به بستن آن حرم‌ها نشدند. حجت‌الاسلام سعیدی، تولید حرم حضرت معصومه که منسوب آیت‌الله خامنه‌ای است، حتی حاضر نشد نمازجمعه‌اش را تعطیل کند در عکس‌العمل این سرسختی و بی‌مبالاتی موج



محمد برقی

دینی بر سر کار بود که مردم آن را از چشم دولتی ببینند که هرگونه مراسم دینی را وسیله‌ای برای نشان دادن قدرت سیاسی خود کند و نه حکومتی دوپارچه که هر بخش آن، این ماجرا را تبدیل به چماق سیاسی برای کوبیدن بر سر رقیب کند و نه ده‌ها رسانه مزدور، که با یک کلاغ و چهل کلاغ کردن از آن وسیله‌ای بسازند برای سرکوب حکومتی که از آن متفرند و در نتیجه ساختن جوی که رسانه‌های مردمی چون تلگرام و واتس‌آپ و اینستاگرام را تحریک کند تا هرکس خشم خود را از حکومت در آن خالی کند. محل‌هایی که هرکس آزاد است آزادانه و بی‌مسئولیت هر اتهامی بزند و هر شایعه بی‌اساسی را نشر دهد. همچنین مردم با مقایسه ایران با کشورهای خیالی و پاک و منظم در دیگر نقاط جهان، ایران را جزو عقب‌مانده‌ترین کشورها معرفی کند. شواهدی که علاوه بر آنکه گزینشی است اکثر آن واقعیت ندارد. تصورات ایده‌آلی از بهترین‌های جهان که نشان می‌دهد حکومت ایران ناکارآمدترین و فاسدترین حکومت جهان است و مردم آن خرافه‌پرست‌ترین و متحجرترین مردم جهان.

پرده‌ها که بالا رفت و اخبار از دیگر کشورهای جهان که رسید، کم‌کم مردم متوجه شدند این شوق به زیارت رفتن، و بی‌توجهی به شیوع این ویروس کشنده، ویژه ایران نیست. تنها نوع زیارتگاه در غرب متفاوت است. در ایران زیارت اماکن مقدسی است که قرن‌ها احترام و توسل به آن در این فرهنگ ریشه دوانیده، و مردمی واقعاً به آن باور دارند، ولی در کشورهای دیگر فستیوال‌ها و مکان‌های توریستی و بارها و رستوران‌های در کنارشان زیارتگاه‌های آن جماعت است. اگر مردم ما در مراسم مذهبی و تشییع جنازه‌ها تجمع می‌کنند و از آن آرامش خاطر می‌گیرند، در بسیاری از این کشورها مسابقات ورزشی و هواداری از یک تیم ورزشی همان نقش را ایفا می‌کند. تنها دین ستیزان متعصب و تنگ‌نظر هستند که آن زوار را متحجر و آن توریست‌ها، یا طرفداران تیم‌های ورزشی را متجدد می‌خوانند. طرفدارانی که در اوج شیوع کرونا چندین ده هزار نفر آنان، استادیوم‌های ورزشی را برای تشویق تیمشان استادیوم پر کردند.

اینکه انگیزه گردهمایی‌ها باورهای دینی یا تفریح و لذت بردن از زندگی باشد در نتیجه فرقی نمی‌کند و سخن آخر را علم می‌گوید. مراعات نکردن دستورات پزشکی در همه این جوامع فاجعه به بار می‌آورد. زائران اماکن مقدس همان‌قدر مبتلا می‌شوند که تماشاگران در استادیوم‌ها و سرخوشان در فستیوال‌ها. ■

اعتراض در بیشتر شهرها برخاست. وسایل ارتباط جمعی که از عربستان و اسرائیل و امریکا تأمین می‌شوند هم این نارضایتی‌ها را صدها برابر کرده و به گوش تمام جهان رسانیدند. تا جایی که کمتر گزارشی در مورد ایران در روزنامه‌های پرتیراژ معتبر جهان است که گزارش این امر بخشی از هر گزارششان نباشد. نارضایتی بسیار از حاکمان دینی، خود بستر مناسبی برای پخش این خبر شد و نشانی از بی‌کفایتی و تحجر فکری حاکمان و نمادی از عقب‌ماندگی ذهن مذهبیون، به‌ویژه طرفداران حکومت که بخش متجدد جامعه آنان را افرادی ناآگاه و عقب‌مانده‌ای می‌داند. مذهبیونی که در منجلاب سنت دست‌وپا می‌زنند و مانع پیشرفت فکری جامعه و رسیدن ایران به قافله جوامع مدرن و متجدد جهان هستند.

زیارتگاه در امریکا

چند روز پیش شهردار شهر اورلئان در پاسخ خبرنگارانی که سؤال داشتند چرا مرگ در اثر کرونا در این شهر به‌طور استثنایی همچنان بالاست، گفت: همان‌طور که همه می‌دانید در ماه فوریه، فستیوال بزرگ «ماردی گراس» در این شهر، که سنت فرانسوی دارد، برگزار می‌شود. هرساله صدها هزار نفر از سراسر امریکا و جهان برای شراکت در این فستیوال به این شهر می‌آیند. چند روزی می‌نوشند و می‌رقصند و نه تنها در بارها و رستوران‌ها پای کوبی می‌کنند، بلکه در طول روز هم در خیابان‌ها جشن‌ها و برنامه‌های دیدنی دارند. در آن ایام مردم چنان آزادند که حتی انواع روابط جنسی که در کمتر جایی آزاد است در اینجا آشکارا و با بوق و کرنا انجام می‌شود. امسال روز اصلی آن ۲۵ فوریه بود که مصادف شد با شیوع کرونا و خطر تشکیل اجتماعات؛ لذا شهروندان و مقامات چندین جلسه داشتند که تصمیم بگیرند برگزاری آن فستیوال را لغو کنند یا طبق سنت همیشگی آن را با شکوه هرچه بیشتر برگزار کنند. رأی نهایی بر اجرای آن شد. به این دلیل که بیشتر کاسبی‌های این شهر وابسته به تفریحات و آمدن توریست‌هاست و این فستیوال میلیون‌ها دلار درآمد برای همه مشاغل و همچنین میلیون‌ها دلار درآمد مالیاتی برای دولت دارد. درآمد سرشاری که شهر به‌سختی حاضر به چشم‌پوشی از آن است. فستیوال برگزار شد و با خود هزاران هزار مردم مبتلا به کرونا بر جای گذاشت و حال شهر با امکانات محدودش قادر به پیشگیری از این فاجعه نیست. مصیبت‌بارتر آنکه هزاران فرد مبتلا این ویروس را با خود به سراسر کشور و جهان بردند؛ اما از کسی صدایی بلند نشد و هیچ رسانه‌ای با آب‌وتاب آن را نشان خودخواهی آن مردم، بی‌کفایتی دولت و تحجر فکری جامعه نخواند، زیرا نه مثل ایران حکومتی

ما می‌توانیم

در این مقاله سعی داریم نشان دهیم گرچه مشکلات اقتصادی ریشه در مشکلات سیاسی دارد، اما معضلات سیاسی نیز ریشه در مشکلات فرهنگی ما مردم داشته: ۱- عدم انجام درست وظایف شغلی خود؛ ۲- ناآگاهی به خاطر عدم مطالعه کافی کتاب؛ ۳- تقدم منافع شخصی خود بر منافع ملی؛ ۴- عدم همدلی، همبستگی و اعتماد اجتماعی؛ ۵- عدم ایجاد گروه‌های کوچک؛ ۶- فقدان ارتباط نزدیک و زبان مشترک بین مردم و نخبگان همگی موجب بروز بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی-اجتماعی ایران امروز ما شده است؛ بنابراین مشکل ما فقط یک مشکل سیاسی نیست که راهکار سیاسی داشته باشد. چنان‌که تاکنون نیز با فعالیت‌ها و روش‌های سیاسی از رفع آن عاجز بوده‌ایم، بلکه مشکل عمیق، ریشه‌دار و در واقع فرهنگی است و بنابراین راهکار عبور از آن نیز فرهنگی می‌باشد. کار فرهنگی گرچه زمان‌بر است ولی پایدار و برگشت‌ناپذیر است. در اینجا از بلایی که خودمان و نخبگانمان با فرافکنی و انداختن همه تقصیرات به گردن حاکمیت بر سر خودمان آورده‌ایم، پرده برداشته و راهکاری پیشنهاد شده امیدبخش اما واقع‌گرایانه که هریک از ما در صورت تلاش برای انجام آن می‌تواند بدون نیاز به انقلاب و تحمل هزینه‌های بالای اعتراضات عمومی، به اصلاح کشورش امیدوار باشد.

آسیب‌شناسی



محمد رضا هادی

و اسلامیت گذاشت اکنون در هر چهار حوزه با مشکل جدی مواجه شده است؟! تاریخ آزمایشگاه بررسی و تحلیل مسائل اجتماعی است. در دوره معاصر و حاضر نیز به همین روال عده‌ای برای کسب قدرت و منافع نامشروع خود دور هم جمع شده‌اند و یک باند سیاسی تشکیل داده و با برنامه‌ریزی کم‌کم در قدرت نفوذ کرده و شروع به حذف رقیب کرده و در نهایت حاکمیت را به دست گرفته‌اند و در این راه با عوام‌فریبی مخصوصاً با ظاهر دینی مردم را فریفته و با بالا بردن هزینه برای منتقدان، آن‌ها نیز ترجیح داده‌اند در کنار نظاره‌گر اوضاع باشند. ما مردم نیز با بی‌تفاوتی صرفاً ناظر این جریان بوده‌ایم و منفعل در برابر قدرت حاکمه فقط مشغول گذران زندگی روزمره خود بوده‌ایم و چند نفر نخبه دلسوزی هم که ندایی سر می‌دادند در نطفه خفه می‌شدند. اکنون نیز که ما متحمل ضررهای ناشی از این بی‌تفاوتی خود شده‌ایم ناله و ناسزا سر داده‌ایم که چه شد که این وضعیت به وجود آمد؟! در اینجا به‌خوبی به نقش منفعلانه خود ما مردم در برابر حاکمیت پی می‌بریم. در این شرایط یأس و ناامیدی مردم فقط به انتقادهای کلامی آن‌هم در صحبت‌های زودگذر در محل کار تا کسی یا در جمع‌های محدود دوستان، خانواده و آشنایان و یا در گروه‌های فضای مجازی بسنده کرده و ساعت‌ها از زمان مفید خود را در ارسال جملات، فیلم‌ها و طنزهای منتقدانه خود در گروه‌های فضای مجازی سپری می‌کنیم که پس از مدتی که می‌بینیم حاکمیت کار خود را می‌کند و به انتقادات واقعی نمی‌گذارد، نسبت به بی‌اثری کم اثر بودن این راه پی می‌بریم و از این کار هم خسته شده و بیشتر به دامن یأس و ناامیدی پناه می‌بریم و دچار یک تسلسل و دور باطلی می‌گردیم؛ البته معتمد باید از تنها وسیله اطلاع‌رسانی در توقیف مطبوعات و نبود رسانه‌های آزاد حداکثر استفاده را کرد، اما استفاده‌ای با کارکرد و راندمان مطلوب که به اصلاح وضعیت کشور منجر شود، نه فقط تریبون انتقاد صرف از حاکمیت با اثربخشی حداقلی.

چنین به نظر می‌رسد خود این انتقادات یک معضل در راه توسعه آزادی و رشد کشور شده‌اند می‌پرسید چگونه؟ چون که من منتقد به همین انتقاد راضی شده و فکر می‌کنم وظیفه ملی-دینی خود را انجام داده‌ام و دیگر وظیفه‌ای ندارم و حال حاکمیت باید فرمایشات بنده را عمل کند یا از منافع خود بگذرد یا

حرف‌های روزمره ما در بین دوستان آشنایان در تاکسی، مهمانی، محل کار گلایه از گرانی، تورم، اختلاس، سوءمدیریت و خلاصه مشکلات اقتصادی جامعه است و علت آن را نیز ناکارآمدی و فساد مسئولان و وابسته‌های آنان می‌دانیم. در تجربه توسعه کشورهای چون ژاپن، کره جنوبی و مالزی نقش مدیریت سالم و کارآمد به‌وضوح مشخص است؛ اما در ایران با وجود مسائلی همچون نحوه خاصی از نظارت استصوابی شورای نگهبان و نفوذ نهادهای نظامی و انتصابی بر نهادهای به‌اصطلاح انتخابی قوای مجریه و مقننه به اصلاح ساختار سیاسی و انتخاب مدیران لایق و غیروابسته که هم‌متشان فقط منافع ملی کشور باشد نه قدرت طلبی نمی‌توان امیدوار بود. بی‌توجهی نسبت به مخالفان و سرکوب منتقدان در سالیان اخیر نیز مؤید این روال است. ظاهراً به بن‌بست عملی و نظری رسیده‌ایم پس چه باید کرد؟ انقلاب و شورش یا انفعال آن مرگ تدریجی یک ملت را به همراه دارد یا انتظار و امیدوار ماندن به معجزه یا یک منجی؟

برای علاج درد اول باید علت و ریشه آن را شناخت؛ یعنی معضل را آسیب‌شناسی کرد و از معلول به علت رسید تا بتوان به درمان ریشه‌ای آن پرداخت و گرنه علاج‌ها و مسکن‌های موضعی ما را از نعمت درد که عامل آگاهی از یک فاجعه عمیق و پنهان است غافل می‌کنند و فقط به عمیق‌تر شدن بیماری و علاج ناپذیری آن کمک می‌کنند و وقتی متوجه می‌شویم که دیگر خیلی دیر شده و بیماری سراسر وجودمان را گرفته و مرگ در انتظارمان است. دردها و بیماری‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم دقیقاً همانند دردها و بیماری‌های جسمی و شاید حادث از آن هستند.

برای یافتن ریشه مشکلات بهترین راه گذاشتن علامت سؤال و پرسیدن یک چرا در مقابل هر جواب تا رسیدن به جواب اصلی است یعنی همان روش تحلیلی یا دیالکتیک افلاطونی؛ بنابراین الآن سؤال این است که چه شد که یک انقلاب که شعار و آرمانش را چهار اصل استقلال، آزادی، جمهوری

داوطلبانه کنار برود و اداره کشور را بدهد به دست دلسوزان متخصص! چه خیال خامی! ولی خودم در کارم، خانواده‌ام، جامعه‌ام چه کاری برای کشورم می‌کنم که انتظار اصلاح اوضاع کشورم را دارم؟

درواقع ما هم در هر دو حوزه نظری و عملی معضل داریم. ابتدا از لحاظ نظری و اعتقادی باید به این باور برسیم که معضل اصلی جامعه ما سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه فقر فرهنگی است. در حوزه عملی هم تنها راهکار مؤثر شروع از خود است و پرداخت هزینه برای اصلاح خود، خانواده، محله، شهر و در نهایت جامعه و کشور خودمان می‌باشد.



بله ناآگاهی و بی‌تفاوتی یکایک ما نسبت به سرنوشت کشورمان در این سالیان دراز بوده که ما را به این روز انداخته است و صد افسوس که از این امر بدیهی مغفول ماندیم و فقط مشکل را در جایی دیگر جست‌وجو می‌کنیم. با توجه به تحلیل بالا و زندگی در چنین جامعه‌ای، راهکارهایی به نظر می‌رسد می‌تواند باعث خروج کشور از این بن‌بست فعلی گردد که متکی بر توانایی و همت و فعالیت تک‌تک خود ما باشد نه امید به تغییر نظام حاکم. امیدوارم که این راهکارها که آسان ولی در عین حال سخت هستند مورد توجه واقع گردند. چرا آسان، چون در اختیار خود من هستند و لازم نیست کار سختی چون تغییر حاکمیت را انجام دهم و چرا سخت، چون باید از خودم شروع کنم و نمی‌توانم مثل همیشه مسئولیت را بر گردن دیگران بیندازم و خود را آزاد و رها کنم.

۱- تعهد شغلی (درستکاری):

یکی از مسائل مهم این است که متأسفانه به خاطر فشارهای اقتصادی و فقر فرهنگی و اعتقادی، عده‌ای از ما مردم نسبت به مسئولیت خود نسبت به انجام وظایف شغلی خود در جامعه به نحو مطلوب و رضایت‌بخش مشتریانمان کوتاهی و گاه‌ا سوءاستفاده کرده‌ایم. وضع قوانین غلط و عدم نظارت کافی حاکمیت نیز شاید به خاطر افتادن ما در دام درگیر شدن به خود می‌باشد. این مسئله ضمن هدر دادن منابع کشور موجب ایجاد حس بی‌اعتمادی اجتماعی و کاهش شدید سرمایه اجتماعی است که موتور محرک تحولات اجتماعی و توسعه کشور می‌باشد؛ بنابراین باید آگاه باشیم که رشد کشور موجودی در آسمان‌ها نیست که یک حکومت

ناراضی اما تسلیم که یا غر می‌زنند یا هر از گاهی در اثر فشارهای اقتصادی اعتراضی کرده و سرکوب می‌شوند و بعد در لانه‌های خود می‌خزند.

در چنین شرایطی تنها راهکاری که به نظر می‌رسد هم ممکن و هم مطلوب باشد شروع کردن به مطالعه کتب روشنگر و افزایش آگاهی درست و عمیق خود نسبت به جامعه، تاریخ، سیاست، دین، فرهنگ، مدرنیسم و مقولاتی از این دست می‌باشد. درک این نکته که بدیهی به نظر می‌رسد، اما مغفول مانده است که همه مصائبی که بر سرمان آمده ناشی از عدم آگاهی درست ما نسبت به مسائل مختلفمان و عدم تلاش و صرف هزینه برای رفع آن بوده است؛ بنابراین لازم است هرکدام از ما که ادعای دلسوزی دارد به میدان بیاید و نهضت کتابخوانی راه‌اندازی نمایم و به‌جای صرف وقت در انتقادهای سطحی و متهم کردن حاکمیت به خود رجوع کنیم که عامل همه موفقیت‌ها و شکست‌ها خود ما هستیم.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد / آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

۳- مسئولیت‌شناسی در برابر منافع ملی:

مسئله مهم دیگر در موفقیت یک حرکت اجتماعی، مسئولیت‌شناسی یکایک افراد جامعه در برابر منافع ملی کشورشان می‌باشد. هرکدام از ما باید حس وطن‌دوستی را در خود پیروانیم و شروع‌کننده این حرکت باشیم و منتظر دیگری نشینیم و هزینه‌های احتمالی این کار را هم جزء هزینه‌هایی حساب بکنیم که یکایک ما باید برای رشد جامعه بپردازیم. مشکل ما باور نداشتن عمیق به لزوم حفظ منافع ملی به‌عنوان محور اساسی فعالیت‌های فردی و اجتماعی مان می‌باشد. متأسفانه به خاطر نبود آگاهی کافی و فشارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ما منافع شخصی خود را بر منافع ملی ترجیح داده‌ایم و نتیجه آن این وضعیت کشور شده است. این مسئله نه‌تنها برای مدیران کشور بلکه در مورد کارمندان و کارگران در بخش‌های دولتی و خصوصی، فعالان حوزه‌های مختلف اقتصادی و کسبه به‌وضوح نمایان است. در کشورهای پیشرفته نهادینه شدن این باور در بین سطوح مختلف جامعه موتور محرک توسعه و رفاه آنان بوده است.

۴- همدلی و مهربانی

مسئله مهم دیگر استحکام مودت، مهربانی و همدلی بین آحاد افراد جامعه است. در شرایط سخت سیاسی و اقتصادی فعلی که روابط افراد سرد و تیره شده، تقویت روحیه خود و اطرافیانمان و دادن روحیه امید و تلاش و حمایت از همدیگر امری واجب است؛ زیرا تا افراد جامعه از انگیزه و شور و نشاط کافی برخوردار نباشند حتی نسبت به انجام امور کاری و شخصی خود نیز بی‌انگیزه‌اند، چه برسد به امور فرهنگی و اجتماعی. این گذشت‌ها، مهربانی‌ها و

شایسته آن را برای ما در روی زمین به ارمغان بیاورد، بلکه مولود فعالیت و تلاش و از خودگذشتگی تک‌تک ما خواهد بود.

اگر به تاریخ توسعه کشورهای غربی و توسعه‌یافته چون ژاپن، کره جنوبی، چین و مالزی نگاهی بیندازیم می‌بینیم که توسعه آن‌ها مرهون تلاش شبانه‌روزی مردم آن کشورها بوده است. البته مدیریت درست لازم است، اما هرگز کافی نیست. در صورت آمدن بهترین حاکمیت هم شاهد اصلاح اساسی اوضاع کشور نخواهیم بود چرا که برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح، موقع اجرا به نیروهای اجرایی درست نیاز دارد. درواقع باید اصلاح را از خود شروع کنیم و هزینه‌های مادی و غیرمادی آن را با کمال میل بپذیریم و گرنه صرف انتظار یک منجی معجزه‌گر، خیالی عبث و ناشی از راحت‌طلبی ما خواهد بود که یک عادت فرهنگی مضموم ماست

که صدمات زیادی هم در طول تاریخ از این ضعف خود خورده‌ایم.

۲- افزایش آگاهی از راه کتابخوانی

این نحوه نگرش منفعلانه ما که به عملکرد منفعلانه‌مان نیز منجر شده ریشه در آگاهی اندک ما دارد و این نیز سابقه تاریخی دارد و مولود این دوره نیست. سیاستمداران باهوش با درک عمیق این خلأ فرهنگی با برنامه‌ریزی حساب‌شده به کمک اندیشمندان و جامعه‌شناسان اجیرشده خود جهت تداوم، گسترش و بهره‌برداری از این خلأ

فرهنگی - اجتماعی برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری‌های کلانی کرده‌اند و حاصل آن را نیز چیده‌اند: **هلت**

”
معضل اصلی جامعه ما سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه فقر فرهنگی است. در حوزه عملی هم تنها راهکار مؤثر شروع از خود است و پرداخت هزینه برای اصلاح خود، خانواده، محله، شهر و در نهایت جامعه و کشور خودمان می‌باشد

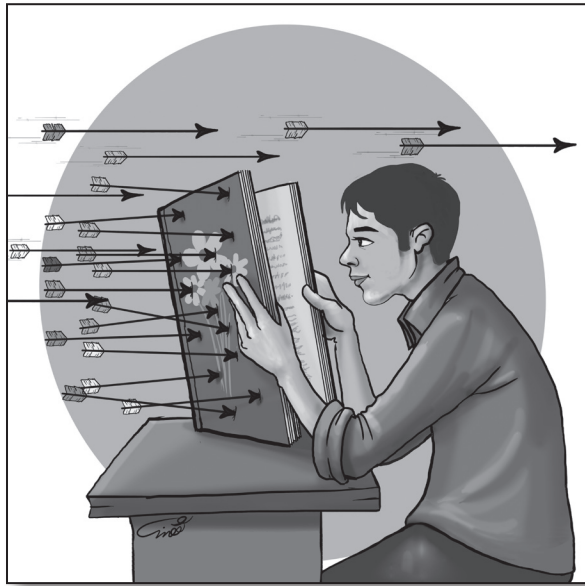
همدلی و اتحاد برانگیزاننده دیگران خواهد بود و موجب موجی خواهد شد که انرژی و انگیزه لازم برای طی راه دشوار اصلاح فرهنگی به وجود خواهد آورد که گرچه جوابدهی آن زمان بر اما اساسی و پایدار است.

در این بین حمایت مادی و معنوی از روشنفکران و نجیبانی که تمام یا حتی قسمتی از دغدغه خود را برای جامعه صرف می نمایند و احتمالاً از طرف حاکمیت نیز در تنگنای مختلف قرار داده شده اند امری است مهم. همین عدم حمایت‌های ما از این قشر بوده که باعث شده اصلاحات لازم به درستی پیش نروند و الان دچار این همه نابسامانی شده ایم. نمی شود ما بدون پرداخت هزینه‌های مادی و غیرمادی همیشه منتظر باشیم عده‌ای دلسوخته هزینه‌های گزاف مقابله با

حاکمیت را بدهند و ما فقط منتظر نشستن سر سفره آماده آبادانی ایران باشیم چیزی که تقریباً تا به حال به خاطر همین عدم حمایت از یکدیگر انجام نشده و خساراتش را هم داریم می بینیم.

۵- تشکیل گروه‌های کوچک

اما انجام اقدامات پنج گانه فوق گرچه عزم و انگیزه شخصی را طلب می کند اما تجربه نشان داده که کار جمعی به انسان انگیزه و تعهد کافی را به ادامه راه می دهد. گرچه به نظر بنده به دلایل سیاسی متأسفانه نظام آموزشی ما برعکس کشورهای پیشرفته کار گروهی آموزش داده نشده است! و به ما القا شده است که ما ایرانی‌ها یاد نگرفته ایم کار گروهی کنیم چنان که در ورزش‌های انفرادی خیلی موفق‌تر از ورزش‌های جمعی هستیم. حال که امکان تشکیل گروه‌های قانونی بزرگ‌تر مثل احزاب، تشکلهای مردم‌نهاد و سندیکاهای کاری وجود ندارد هر کدام از ما باید در بین خانواده، دوستان، آشنایان، همکاران و همفکران اقدام به راه‌اندازی گروه‌های کوچک مخصوصاً حول محور کتابخوانی نماییم. در این راه گرچه باید از فضای مجازی نیز استفاده کرده اما به هیچ وجه نباید به آن بسنده کرد چرا که جلسات و دیدارهای حضوری (در شرایط غیرکروناوی) انرژی‌های مثبتی را در بین افراد گروه جاری و ساری می سازد که فضای مجازی از آن محروم است. این گروه‌ها در قالب امور فکری-اجتماعی، هنری، ورزشی، تفریحی، کاری، محلی، جنسیتی، قومیتی، خانوادگی، هم کلاسی‌های قدیم و فعلی، دوستان و خلاصه تحت هر عنوان و بهانه‌ای می‌تواند شکل گیرد. همچنین باید توجه کرد که نبود این گونه ارتباطات در جامعه به سلامت اجتماعی و روانی ما آسیب وارد کرده و انگیزه‌ها و روحیه تحولات فردی را هم از ما گرفته است. در این گروه‌ها از وجود نجیبان و افراد دلسوز، علاقه‌مند، فرهیخته در اطراف خود باید کمال استفاده را نمود. همچنین از نیروی جوانان حداکثر استفاده را کرد، چرا که آنان



مردم تعامل نزدیک داشته باشند و نقش رهبری فکری خود در جامعه را عملاً ایفا کنند. در این صورت است که مردم آنان را از جنس خود و همدرد خود دانسته و در صورت بروز محدودیت‌هایی برای آن‌ها به میدان آمده و هزینه پرداخت کرده و فضای لازم برای گسترش افکار روشنی‌بخش و رهائی‌بخش نجیبان را ایجاد خواهند کرد. البته در این کار باید دقیقاً مثل بازی شطرنج، حرکات حساب‌شده و واقع‌بینانه انجام شود. از طرف دیگر نجیبان با پشتیبانی مردمی اکنون می‌توانند وارد تعامل و گفت‌وگو با لایه معقول‌تر و معتدل حاکمیت شده و با لابی‌گری‌های خود بخشی از جریان متصلب را متقاعد به همراهی با مردم و اصلاح تدریجی ساختار متصلب خود نمایند تا حاکمیت نیز مقبولیت نسبی لازم را پیدا کرده و از هزینه‌های سنگین حرکت‌های تند اجتماعی که خوشایند

هیچ کس مگر دشمنان داخلی و خارجی کشور نیست دوری گزیند.

باید به وظیفه ملی و نقش افراد تأثیرگذار جامعه همچون هنرمندان و مجریان محبوب، ورزشکاران، اساتید حوزه و دانشگاه، کارآفرینان و صاحبان کسب‌وکارهای بزرگ، سلب‌ریتی‌های متعهد، امنای محلات و مساجد و خلاصه همه دلسوزانی که دغدغه نجات کشور را دارند تأکید کرد که به میدان آیند و در این راستا هر کس در حد توان خود برای کشورش نقش ایفا کند تا در آینده‌ای نزدیک شاهد حل مشکلات کشورش باشد که لذت و محبوبیتی از این بالاتر نیست و مردم فهیم ما نشان داده‌اند چگونه قدردان چنین افرادی هستند که در موقع سختی نه گشایش و آسایش به فریادشان رسیده‌اند.

سخن آخر اینکه باز هم تأکید می‌کنم وضعیت فعلی ما نتیجه کوتاهی خود ماست و به جای انتقاد به وضع موجود باید در جهت اصلاح آن حرکت کرد. انجام موارد هفت گانه فوق راه‌های برون‌رفت از این بن‌بست فعلی هستند. کوتاهی و ضعف در انجام هریک از این موارد می‌تواند به ناکارایی این حرکت عظیم اجتماعی منجر شود. در هریک از این موارد نقش و ارتباط تنگاتنگ بین نجیبان و مردم اهمیت حیاتی دارد. ما باید کتب روشنگر را خود بخوانیم و به دیگران هدیه دهیم و در راه تشکیل گروه‌های کوچک و همدلی و اتحاد با همدیگر بدون فوت وقت همت گماریم که بسیار زمان از دست داده‌ایم و ایران به یاری یکایک ما نیاز دارد.

امید است این سرزمین کهن همچون مقاطع گذشته تاریخی مثل حمله اعراب، مغولان و افغان‌ها همانند ققنوس از خاکستر آتش خود برخیزد و با آزادی در سپهر جهانی به پرواز درآید و همه ما طعم زندگی آزاد، آباد و پیشرفته را که نتیجه زحمت و تلاش ما غیور مردان و زنان این کهن دیار است در آینده‌ای نزدیک بچشیم و به جشن و پای کوبی این جشن ملی بپردازیم. به امید خدا. ■

هم انگیزه لازم را دارند و هم نیازمند نقش‌آفرینی در تحول اطراف خود هستند تا از اصلاح کشور مأیوس نشوند و در دام بی‌تفاوتی نیفتند و یا جذب گروه‌های سوءاستفاده‌گر نشوند و راه کمال خود و جامعه خود را به نحو درستی طی کنند.

۶- ارتباط نجیبان با مردم

در اینجا لازم است به نقش نجیبان و روشنفکران در جامعه اشاره کرد. متأسفانه اکثر روشنفکران ما با مطالعه کتب متفکران غربی به بازتشریح افکار در جامعه آن‌هم در بین قشر خاصی از جوانان مبادرت ورزیده‌اند و ضمن ضرورت بومی‌سازی و متناسب‌سازی مفاهیم مدرنیته و توسعه و ترویج آن در بین توده‌های مردم، کمکی به رشد آگاهی عمومی نیز نشده است. در اینجا سست که باید داستان ملا و معلم در روستا و نقشه زیرکانه ملای روستا برای بیرون راندن معلم را بازخوانی کرد. این داستان نشان‌دهنده تلقی تندروانه جریان مسلط از مردم جامعه خود و نحوه تأثیرگذاری بر آن‌ها و حفظ قدرت و نفوذ و منافع خود در بین آن‌هاست. موردی که نجیبان و روشنفکران ما از آن غافل بوده‌اند و به بهانه‌های مختلف میدان را به رقیب واگذار کرده‌اند و فقط در محافل محدود و محدود روشنفکری خود از ناآگاهی توده‌ها و عدم همراهی و حمایت آنان در برابر حاکمیت و جریان سنتی که قوی‌تر از حاکمیت هم عمل می‌کنند، شکایت و گلایه می‌کنند. در صورتی که روشنفکر باید بتواند همانند دکتر شریعتی به زبان مردم سخن بگوید و راه‌حل برون‌رفت از معضلات جامعه خود را به درستی و ذکاوت شناسایی و راهکارهای عملی و ممکن را برای آن به جامعه ارائه نماید. دکتر شریعتی به همین روش توانست در بین مردم و جوانان جایگاه و به دنبال آن نفوذ کلام پیدا کند و در روند فکری-سیاسی جامعه تأثیرگذار باشد.

روشنفکران در این شرایط جهت جبران غفلت تاریخی خود باید بیایند در وسط میدان و عملاً با

آقای قاضی اگر جای من بودید!



مهدی غنی

بود. جرمش این بود که درباره آیت‌الله منتظری مطلب می‌نوشت. مهندس میثمی از راه‌های گوناگون تلاش کرده بود به پرونده‌اش رسیدگی کنند، اما به جایی نرسیده بود. آن روز که بنا بود دادگاه رسیدگی باشد، به جای تهدید برای ایشان فرصتی به شمار می‌رفت که می‌توانست از حق خود دفاع کند. اسم دادگاه ویژه آمد، ماجرای آن هم شنیدنی است. سال ۱۳۷۲ پس از انتشار هفتاد و دومین شماره نشریه راه مجاهد ریاست وقت دادگاه ویژه روحانیت، حکم توقیف نشریه را صادر کرد و هم‌زمان منزل مسکونی مرحومه حاج‌خانم میثمی، مادر مهندس، را هم پلمپ کردند. به دادگاه مراجعه کردیم که اینجا منزل مسکونی مادر ایشان است و دو اتاق طبقه فوقانی در اختیار مهندس است. کل وسایل نشریه هم یک کارتون ملزومات است؛ اما فرمودند چون امکان تفکیک نیست، کل منزل پلمپ می‌شود.

پس از نامه‌نگاری‌ها و پیگیری‌ها، سرانجام ریاست دادگاه ویژه پذیرفت که دیداری صورت گیرد. در آنجا مشخص شد که مشکل اصلی درج مطالب درباره آیت‌الله منتظری است. هرچه گفته شد که این مطالب مخالف هیچ‌یک از قوانین جاری نیست و حتی در چارچوب آخرین نامه منتشر شده امام خمینی به آیت‌الله منتظری و عمل به توصیه ایشان است که گفته بودند باید از علم و فقاقت آیت‌الله منتظری استفاده شود فایده‌ای نبخشید؛ البته ایشان برخوردی محترمانه داشت و با مهندس میثمی درباره مباحث فکری روز و مسائل مختلف به بحث پرداخت و نهاری هم ما را میهمان کرد.

دادخواهی از وزارت ارشاد و دیدار با وزیر محترم آقای لاریجانی گرچه دلگرم‌کننده بود، اما نتیجه عملی نداشت. آقای پورنجاتی، معاونت وقت وزارتخانه، هم تنها راه را مراجعه به همان دادگاه ویژه دانستند و گفتند هیچ‌کس دیگر صلاحیت رسیدگی به پرونده‌های دادگاه ویژه را ندارد. نامه تظلم خواهی به سایر مراجع قانونی از دادگاه ویژه هم به همان‌جا ارجاع داده می‌شد. مقامات قضائی گفتند که هیچ نهادی صلاحیت رسیدگی به تظلمات از آن دادگاه را جز خودش ندارد. کشف و هضم چنین پدیده‌ای که نهادی به هیچ‌کس پاسخگو نباشد، بسیار دردناک بود و حتی برخی مقامات قضائی نیز از اینکه نهادی خودش داور خودش باشد اظهارشکفتی می‌کردند.

زمانی گذشت و ریاست دادگاه ویژه تغییر کرد. آقای محسنی ریاست جدید، برخوردی قانونی با مسئله کردند و گفتند پرونده را به دادگاه مطبوعات ارجاع می‌دهیم هرچه آنجا تصمیم گرفتند عمل شود. اینجا بود که سر و کار به جناب مرتضوی افتاد. سرانجام سال ۱۳۷۶ مصلحت بر رسیدگی افتاد. در دادگاه جز ایشان و دو منشی و من و آقای میثمی کسی نبود. (طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی) نه از هیئت منصفه خبری بود و نه دادگاه علنی، قاضی هم معلوم بود سرش شلوغ است و هم‌زمان به پرونده‌های مختلف سر می‌زد. سرانجام که نوبت ما شد رو کردند به ما و خطاب به مهندس میثمی گفتند خوب حالا می‌خواهی چه کنی؟ شما نباید درباره آقای منتظری مطلب می‌نوشتی. مهندس هم شروع به پاسخ کرد، درحالی که معلوم بود جناب قاضی چندان

این روزها که کرونا این کوچک‌ترین موجود زنده، زندگی بشر را روی کره خاکی به مخاطره انداخته و همه را از فقیر و غنی و رئیس و مرئوس به حصر خانگی کشانده، یاد جمله‌ای از حضرت امیر (ع) در خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه افتادم که به پارانسان توصیه می‌کند: «فَاسْتَبْرُوا فِي بُيُوتِكُمْ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ التَّوْبَةُ مِنَ وِرَائِكُمْ»... در خانه‌های خود پنهان شوید، روابط را اصلاح کنید و توبه پیش‌روی شماست...

البته آن خانه‌نشینی که ایشان گفته‌اند یک حرکت اختیاری و آگاهانه است که در خلوت و دور از هیاهو، گذشته را بررسی کنی، خطاها را بشناسی و اصلاح کنی، اما این خانه‌نشینی کرونایی توفیقی اجباری و ناخواسته است. به هر حال همین خانه‌نشینی موجب شد مروری بر اتفاقات گذشته و درگذشتگان داشته باشم. سال گذشته با درگذشت باورنکردنی مرحومه اعظم خانم طالقانی روبه‌رو شدیم که خاطره‌های زیادی را یادآور شد. از سوی دیگر با تغییراتی که در قوه قضائیه صورت گرفته و اقداماتی که در حال انجام است یاد قاضی مرتضوی افتادم و آنچه با آن مرحومه و دیگران روا داشت. گرچه ایشان نیازی به بازنگری و عبرت‌آموزی از گذشته ندارد، فکر می‌کنم مروری بر آن مسائل شاید تنبیهی برای ما و دیگران باشد؛ البته بر این باورم که قضات خداترس و شریفی هستند که دل برای این مرز و بوم و ملت می‌سوزانند و ریشه عدالت را در جان خود نخشکانده‌اند. از آنان دعوت می‌کنم به قضاوت درباره گوشه‌ای از آنچه بر این قوم رفته بنشینند و اصلاح این نهاد را جدی بگیرند. قضائیان که همواره درباره دیگران به قضاوت نشسته‌اند، دمی هم در آن سوی کرسی قضاوت بنشینند و بازتاب آنچه واقع شده را در ذهن دیگری مشاهده کنند.

از توقیف تا رفع آن

اولین بار که در برابر جناب قاضی مرتضوی قرار گرفتم سال ۷۶ بود، همراه با آقای میثمی روبه‌روی ایشان نشستیم. چهار سال قبل از آن نشریه به حکم دادگاه ویژه روحانیت توقیف شده



حاصله این بحث‌ها را ندارد و مشغول رتق و فتق امور جاری است. ایشان با قطع صحبت آقای میثمی گفت من کاری ندارم، الان باید تعهد بدهی که دیگر از این مطالب نمی‌نویسی تا من به پرونده‌ات رسیدگی کنم و کمکت کنم. بعد به من رو کرد و پرسید می‌تواند چیزی بنویسد؟ گفتم خنثی شاید خوانا نباشد. گفت یک کاغذ بردار و بنویس که من اشتباه کردم از آقای منتظری مطلب نوشتم و تعهد می‌دهم از این به بعد هیچ اسمی از ایشان در نشریه نبرم و دفاع نکنم. بعد این را بده ایشان زیرش امضا کند.

منشی دادگاه هم به امر ایشان کاغذ و خودکاری به من داد. با آقای مهندس صحبت کردیم که چه بنویسیم و چه ننویسیم. اصل بر این بود که کاری خلاف قانون نکنیم. در دوازده سالی هم که نشریه منتشر شده بود، هیچ اخطار و توبیخ قانونی در مورد آن صورت نگرفته بود. مهندس هم در صحبت در گوشی گفت ما که قبول نداریم خلاف قانون عمل کرده‌ایم. مطالب مربوط به آقای منتظری هم تخلف نبود، نمی‌توانیم اظهار پیشیمانی کنیم؛ بنابراین روی کاغذ نوشتیم: ما در نشریه تاکنون همواره در چارچوب قانون اساسی و قوانین مصوب عمل کرده‌ایم و هیچ کاری خلاف قانون نکرده‌ایم و از این به بعد هم به همان رویه عمل خواهیم کرد. مهندس هم ذیل مطلب را امضا کرد.

کاغذ را به جناب قاضی دادم و منتظر بودم که ایشان آن را پاره کند و بگوید این به درد نمی‌خورد و باید درباره آقای منتظری تعهد

بدهید. با کمال تعجب دیدم ایشان بدون اینکه مطالعه کند آن را به منشی سمت چپش داد و گفت بگذار داخل پرونده. سپس رو به ما گفت بروید، من نشریه‌ات را آزاد می‌کنم. به منشی هم دستوری داد که گویا حکمش را بنویسد.

چندی بعد نشریه رفع توقیف شد؛ اما من ماندم با چندین سؤال بی‌پاسخ. اگر جرمی صورت نگرفته و نشریه می‌تواند طبق روال گذشته به فعالیت خود ادامه دهد، این چهار سال چه حکمی پیدا می‌کند؟ این همه وقت و نیرویی که صرف شد و عمری که مثل باد گذشت برای چه بود؟ اگر قاضی حکم به عدالت می‌دهد و دستوری صادر می‌کند، چطور هیچ دقت نمی‌کند و متن نوشته

متهم را نخوانده، حکم می‌دهد! اگر هم از جای دیگر به ایشان گفته‌اند پرونده را مختومه کن، این چه قضاوتی است. چطور یک نهادی که با

نمی‌رسید. با تلفن به افراد مختلف دریافت که فقط ما نیستیم و نشریات زیادی شبانه توقیف شده‌اند.

معلوم شد قاضی مرتضوی با استناد به یک قانون مصوب هجده سال قبل از پیروزی انقلاب، حکم توقیف تعداد زیادی نشریه را صادر کرده است که به **تعطیلی فله‌ای مطبوعات** شهرت یافت.

استناد ایشان به قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۹ بود. کمتر کسی تا آن زمان نام این قانون را شنیده بود و بعد از آن هم گمان نکنم اهل قلم به آن رجوع کرده باشند. این قانون درباره «مجرمین خطرناکی» است که یک بار جرم (جنحه یا جنایت) مرتکب شده‌اند و بیم آن می‌رود دوباره آن جرائم را تکرار کرده و امنیت جامعه را به خطر اندازند. در ماده یک همین قانون صراحت دارد که «صدور حکم اقدام تأمینی از طرف دادگاه وقتی جایز است که کسی مرتکب جرم گردیده باشد». لذا این قانون دادگستری را موظف می‌کرد اقدامات لازم برای تأمین امنیت مردم را انجام دهند. مجرمان خطرناک را محدود کند و تحت کنترل درآورد. برای انجام این مهم مهلتی تعیین کرده بود که مراکز و اماکنی که برای نگهداری این مجرمان لازم است ساخته شود. مثلاً دیوانگان را به بیمارستان بفرستند، یا معترضان خطرناک و توزیع کنندگان مواد مخدر را به مراکز ترک اعزام کنند یا به نقاط دور تبعید کنند و...

نمی‌دانم قاضی مرتضوی با چه تحلیل و انگیزه‌ای برای توقیف مطبوعات، به این قانون مصوب دوره شاهنشاهی متمسک شد! آیا نمی‌دانست متن این قانون چیست؟ آیا نمی‌دانست مدیران مطبوعات، نویسندگان و روزنامه‌نگاران را ذیل عنوان «مجرمان خطرناک» معرفی کردن، چه تبعاتی دارد؟ آیا چنین حرکتی موجب تقویت و اعتبار نظام خواهد بود؟

تعطیل کردن این تعداد نشریه در یک شب خودش مسئله بود، ولی استناد و توجیه قانونی آن معضل

جان و مال و حیثیت افراد سر و کار دارد، خودش مرجع رسیدگی به تخلفات خودش است؟ از قضاوت‌های حضرت امیر و الگو قرار دادن ایشان گذشتیم، مگر هدف اولیه انقلاب مشروطه از تشکیل عدلیه این نبود که نهاد قدرت را پاسخگو کنند و همه در برابر قانون مساوی باشند؟

اما نهادهی که به این‌گونه شبهات و پرسش‌ها پاسخ دهد، هنوز تشکیل نشده بود و پرسشگر خود باید پاسخ‌دهنده باشد.

هم‌زمان با نشریه، نشریه پیام هاجر به مدیرمسئولی خانم اعظم طالقانی هم به همان اتهام درج مطالب آیت‌الله منتظری توقیف شده بود. خانم طالقانی

هم برای رفع اتهام، تلاش فراوانی کرد. حتی به دیدار عالی‌ترین مقامات کشور هم رفت و سرانجام نشریه ایشان هم بدون برگزاری دادگاهی رفع توقیف شد.

اقدامات تأمینی

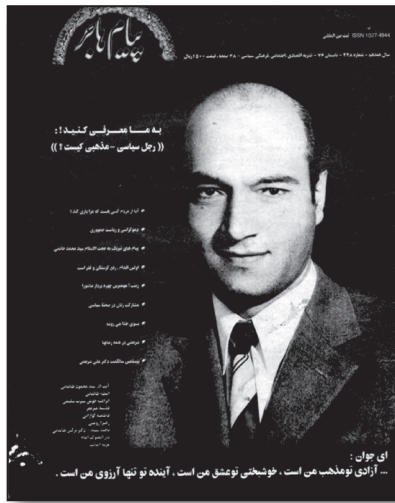
سه سال گذشت. سال ۱۳۷۹ سردبیر هفته‌نامه پیام هاجر به مدیریت مرحومه اعظم خانم طالقانی بودم. نیمه‌شبی در اردیبهشت‌ماه در دفتر نشریه مشغول صفحه‌آرایی بودیم که صبح‌لی اوت آن را به لیتوگرافی و چاپخانه برسانیم. حکمی آوردند که قاضی مرتضوی نشریه را توقیف کرده است. نگاهی به کارکنان محدود نشریه انداختم. مثل زلزله‌زدگانی که آوار بر سرشان فروریخته، اندوهی عمیق همراه با استرس

از آینده شغلی، در چهره تک‌تکشان آشکار بود. اعظم خانم سخت برآشفته که این موقع شب چه زمان حکم دادن است؟ اما دستش به جایی

”
نمی‌دانم قاضی مرتضوی با چه تحلیل و انگیزه‌ای برای توقیف مطبوعات، به این قانون مصوب دوره شاهنشاهی متمسک شد! آیا نمی‌دانست متن این قانون چیست؟ آیا نمی‌دانست مدیران مطبوعات، نویسندگان و روزنامه‌نگاران را ذیل عنوان «مجرمان خطرناک» معرفی کردن، چه تبعاتی دارد؟ آیا چنین حرکتی موجب تقویت و اعتبار نظام خواهد بود؟

دیگری ایجاد کرد. چگونه حکومتی اهل قلم و نخبگان جامعه خود را مجرمی در ردیف دیوانگان و جانبدار می‌شمارد، که باید از تکرار جرائم آن‌ها جلوگیری شود، درحالی‌که قاچاقچی‌ها، توزیع کنندگان مواد مخدر، قمه‌کشان و سارقان سابقه‌دار و... آزادانه در حال فعالیت بودند و قانون اقدامات تأمینی که اختصاص به آن‌ها داشت در مورد آن‌ها اعمال نمی‌شد.

آیا آقای قاضی نمی‌توانست با استناد به قانون مطبوعات مصوب مجلس شورای اسلامی، یا قوانین دیگر جمهوری اسلامی، با اتهاماتی مثل تشویش اذهان عمومی یا نشر اکاذیب که رایج بود، به توقیف مطبوعات مبادرت ورزد؟ بنابراین استناد به قانون اقدامات تأمینی واقعاً شبهه‌برانگیز بود.



حتی رجوع به متن همان قانون اقدامات تأمینی هم حکم جناب قاضی را توجیه نمی‌کرد. چون بنا بر متن قانون، اقدامات تأمینی پس از اثبات جرم طرف و بیم از تکرار آن معنی داشت؛ یعنی این نشریات باید ابتدا اتهاماتشان مشخص می‌شد و به دادگاه معرفی می‌شدند، چنانچه در دادگاه جرم آن‌ها ثابت می‌شد، بعد اقدامات تأمینی معنی پیدا می‌کرد. درحالی‌که همه این‌ها با مجوز قانونی جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند و با جانی و سارق و قاچاقچی که اساساً فعالیتشان غیرقانونی است تفاوت ماهوی داشتند.

آیا قاضی محترم با این نوع قضاوت می‌خواست نظام جمهوری اسلامی را در جهان سربلند و استوار کند و نمی‌دانست این عمل در کارنامه جمهوری اسلامی و در پیشگاه تاریخ همچنان مورد سؤال خواهد بود. واقعاً انگیزه آقای مرتضوی از بستن مطبوعات اگر تقویت نظام و ممانعت از تضعیف آن بود، این شیوه بستن که بیش از همه تضعیف نظام و لطمه به حیثیت آن در افکار عمومی داخلی و خارجی را در پی داشت.

من که خانم طالقانی را می‌شناختم، زحمات و مصیبت‌هایی را که قبل و بعد از انقلاب برای پیشبرد اهداف انقلاب متحمل شده بود می‌دانستم و دلسوزی‌ها و خدماتش را دیده بودم چطور می‌توانستم او را با مجرمان خطرناک مقایسه کنم؟ سایر مدیران و دست‌اندرکاران مطبوعات توقیف شده هم اشخاص محترمی بودند که این قضاوت در موردشان بسیار غیرعادلانه بود. با سوابقی که از جناب قاضی می‌دانستم، که اساساً قابل مقایسه با خانم طالقانی نبود، پذیرش این داوری بسیار دشوارتر بود.

با این همه شاهد بودم از آن تاریخ خانم طالقانی

کشور باقی است. در تیرماه سال ۱۳۸۲ ناگهان خبر آمد که یک خبرنگار ایرانی کانادایی به نام زهرا کاظمی پس از چند روز بازداشت در زندان جان سپرده است. پزشک قانونی اعلام کرد که اصابت یک جسم سخت به سر ایشان باعث مرگ شده است. خانم کاظمی تبعه دولت کانادا بود و از همین رو این دولت به خونخواهی برخاست و وارد این پرونده شد. مسئله ابعاد بین‌المللی پیدا کرد. کانادا خواستار مجازات عاملان این جنایت شدند. هر روز که می‌گذشت مسئله ابعاد جدیدی پیدا می‌کرد. با توضیحات معاونت وزارت ارشاد و مدیرکل مطبوعاتی مشخص شد که وزارت ارشاد برای این خانم مجوز خبرنگاری صادر کرده است. ایشان هم در مقابل زندان اوین مشغول عکاسی بوده که دستگیر می‌شود.

پس از چند روز خبر می‌آید که ایشان در زندان درگذشته است. ابتدا اظهارات ضد و نقیض مقامات مربوطه مطرح شد که بیشتر افکار عمومی را جریحه‌دار کرد. اینکه این جسم سخت چه بوده و چگونه با جمجمه ایشان برخورد کرده سوزهای شد که رسانه‌ها روی آن مطلب و کاریکاتور و تحلیل‌های زیادی نوشتند. هرکس از زاویه‌ای به این مسئله ورود پیدا می‌کرد.

تا آن زمان روابط ما با دولت کانادا نسبتاً خوب بود و ایرانیانی در آنجا مقیم بودند و مرادوات دوجانبه داشتیم؛ اما این مسئله این روابط را تحت الشعاع قرار داده بود. از طرفی مشخص نبودن عامل اصلی ماجرا و حواله دادن نهادهای مربوطه به یکدیگر، باعث شده بود که همه نیروهای امنیتی و انتظامی کشور در این ماجرا زیرسؤال بروند.

برای من این سؤال پیش آمد که اساساً عکس گرفتن از ساختمان یا جمعیت جلو زندان اوین چه اهمیتی دارد که نظام این همه برای آن باید هزینه بدهد. بر فرض که این خانم چند عکس می‌گرفت و در یک رسانه‌ای هم منعکس می‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟

نمی‌دانم تا چه حد مسئولان امر متوجه ابعاد این موضوع بودند، ولی این واقعه فقط قتل یک نفر نبود، حاشیه‌های آن هم مشکلات زیادی به بار می‌آورد. از جمله خانواده‌هایی که فرزندان یا همسران یا وابستگانشان در زندان بودند از این مسئله احساس ناامنی کردند. خانم طالقانی می‌گفت این خانواده‌ها به من می‌گویند از کجا معلوم روزی دیگر خبر نیاید که زندانی ما در زندان از بین رفته است. کسی هم که پاسخگو نیست. ایشان با ناراحتی می‌گفت من چه جوابی دارم به آن‌ها بدهم؟

از همین رو ایشان تصمیم گرفت نسبت به این پرونده عکس‌العمل نشان دهد. می‌گفت اگر واقعه خانم کاظمی یک حادثه ناخواسته و اتفاقی بوده، خوب کسی که این خطا از او سر زده معرفی کنند و مسئولیتش را بپذیرد تا بقیه احساس نکنند که داخل زندان هرکس هرکاری می‌تواند انجام دهد. به این ترتیب خانواده‌ها احساس

به کرات پیگیر شد که چرا دادگاهی تشکیل نمی‌شود تا به پرونده نشریه پیام هاجر رسیدگی کند و تکلیف آن را مشخص نماید. ایشان همواره می‌پرسید جرم ما چه بود که تعطیل کردید. گفته می‌شد نوبت رسیدگی نرسیده است.

اگر شما جای من بودید، این سؤال بی‌پاسخ ذهنتان را آزار نمی‌داد که اگر قوه قضاوت و نیروی رسیدگی به پرونده‌های مطبوعاتی را ندارد، چرا آن‌ها را توقیف می‌کنند؟ اگر مثل ماجرای قبلی، بعد از چند سال معلوم شود جرمی واقع نشده، زمان تلف شده را چه کسی جبران می‌کند؟

بعد از چند سال این سو و آن‌سو دودن، سرانجام به خانم طالقانی اطلاع دادند به فلان دادگاه مراجعه کنید. همراه ایشان به دادگاه مربوطه رفتم. قاضی محترمی بود و خیلی به ایشان احترام گذاشت و اظهار شرمندگی کرد که ایشان در جایگاه متهم قرار گیرد. قرار شد پرونده را بخوانیم و دفاعیه‌ای تنظیم کنیم و ایشان سپس تصمیم بگیرد.

پس از مدتی این کار انجام شد؛ اما باز هم از حکم و رسیدگی خبری نشد. سیزده سال گذشت و هیچ دادگاهی برای این مجرم خطرناک! تشکیل نشد. سرانجام ایشان از رسیدگی به این پرونده ناامید شد و تقاضای امتیاز نشریه‌ای دیگر را نمود که به نام پیام ابراهیم در سال ۱۳۹۳ منتشر شد؛ اما این زمان جناب مرتضوی به خاطر ماجرای کهریزک و پرونده‌های دیگر، خود در مقام متهم قرار گرفته و تحت مراقبت و قضاوت بود.

جسم سخت

اما یک واقعه دیگر در بین این سال‌ها به وقوع پیوست که بسیار تأمل‌برانگیز شد و به اعتبار و حیثیت نظام لطمه بزرگی زد و هنوز سایه آن بر سر

”
اگر قوه قضاوت و نیروی رسیدگی به پرونده‌های مطبوعاتی را ندارد، چرا آن‌ها را توقیف می‌کنند؟ اگر مثل ماجرای قبلی، بعد از چند سال معلوم شود جرمی واقع نشده، زمان تلف شده را چه کسی جبران می‌کند؟

امنیت می‌کنند. یک روز دیدیم ایشان به صورت انفرادی رفته است جلو زندان اوین و یک پلاکارد هم دستش گرفته است که روی آن نوشته: چگونه نگران امنیت جانی زندانیان باشیم؟ عده‌ای از خبرنگاران هم در آنجا با ایشان مصاحبه کردند. از جمله خبرگزاری ایسنا در ۲۱ مرداد ۸۲ این ماجرا را گزارش کرد.

این ماجرا را گزارش کرد. نمی‌دانم چطور مسئولان وقت به این مسئله فکر نکردند که اگر این مسئله یک خطای غیر عمد بوده، خیلی ساده‌تر و کم‌هزینه‌تر می‌شد آن را جمع کرد تا به مسئله پرهزینه‌ای برای نظام و کشور تبدیل نشود. با توجه به تجارب گذشته به عقل ناقص من می‌رسید اینکه کسی یا جریانی از درون نظام می‌خواهد برای کشور مسئله درست کند.

با خودم فکر کردم تازه پانزده سال از پایان جنگ ایران و عراق گذشته است و بسیاری رزمندگان جبهه‌ها زنده و حاضرند. همه به خاطر داریم که در طول جنگ چقدر آدم از گوشه و کنار کشور، برای حفظ مملکت و دفاع از انقلاب در جبهه‌ها جانشان را فدا کردند. درحالی که خطایی هم مرتکب نشده بودند و به نظام و حکومت هم بدهکار نبودند. اکنون چطور در این ماجرای خانم کاظمی که حیثیت و اعتبار نظام و منافع کشور به مخاطره افتاده است، آقای مرتضوی یا همکارانش هیچ کدام حاضر نمی‌شوند داوطلبانه این خطا را برعهده بگیرند و پیشمرگ شوند تا نظام و کشور به مخاطره نیفتد و اعتبارش مخدوش

نشود؟ مگر جان و زندگی آن‌ها از شهدا و جانبازان دفاع مقدس، ارزشمندتر است؟ چگونه حاضر می‌شوند برای اینکه چند صبحی دیگر پست و مقام خودشان را حفظ کنند، آبروی نظام در مجامع بین‌المللی و حقوقی و افکار عمومی خدشه‌دار شود و اعتماد عمومی به قوه قضائیه سلب شود!

بعدها دیدم مدیرکل مطبوعات وزارت ارشاد در زمان حادثه، آقای محمدحسین خوشوقت که از افراد موثق نهاد رهبری و مسئولان نظام بودند و در مورد رسیدگی به مسئله مسئولیتی داشتند، در مورد آقای مرتضوی دادستان وقت همین داوری را داشت: ایشان

به حرف ما گوش نداد و دچار مخصمه‌ای شد که فقط تلاشش نجات خویش از این مخصمه بود. او کاری به حواشی و عواقب آن برای ایران و خانواده خانم زهراکاظمی نداشت. (خبرگزاری انتخاب)

علی‌رغم همه این مسائل، زور دولت کانادا، نمایندگان مجلس و دولت وقت هم نتوانست موقعیت آقای دادستان را تغییر دهد. دادگاه‌هایی که برای رسیدگی به موضوع تشکیل شد هم به جایی نرسید و آقای مرتضوی در مسند خود چند صبحی دیگر برقرار ماند.

کهریزک

رسیدیم به انتخابات سال ۱۳۸۸ و ماجراهای آن. اینکه نقش دادستان وقت در اختلافات انتخاباتی چه بود و آیا درست است که ایشان قبل از برگزاری انتخابات، حکم دستگیری برخی افراد را صادر کرده بود یا نه و عملکرد ایشان در پست‌هایی که در دولت آقای احمدی‌نژاد گرفت بگذریم، که خود حکایتی قابل بررسی است و گویا پرونده‌هایی در حال رسیدگی دارد، اما ماجرای کهریزک که پیش آمد و تناقضاتی که مطرح شد، دوباره گذشته‌ها را زنده کرد. باز در برابر خون‌هایی که به ناحق ریخته شده بود و کارهایی که در زندان کهریزک اتفاق افتاده بود و حیثیت نظام را هدف قرار داده بود، هیچ کس حاضر نمی‌شد مسئولیت بپذیرد. مسئولان مربوطه هر کدام دیگری را نشانه می‌رفتند. حتی اوائل گفته شد اینان بر اثر بیماری مننژیت درگذشته‌اند. کشته شدن دو پزشک مربوط به این ماجرا هم بر ابعاد ماجرا افزود. باز هم آن پرسش‌های ماجرای خانم کاظمی زنده شد. به فکرم رسید موضوع را مطرح کنم، شاید این تذکر تلنگری باشد و تغییری ایجاد شود. یادداشتی با عنوان

«آن‌که روی مین رفت و آن‌که مین کاشت» نوشتم که در روزنامه اعتماد ۲۸ بهمن ۱۳۸۸ چاپ شد. در آن نوشته یادی از جبهه‌های جنگ شده بود که در برابر مین‌هایی که کاشته شده بود تا مانع پیشرفت رزمندگان شود، کسانی داوطلبانه در معابر جلودار می‌شدند و روی مین می‌رفتند تا راه را برای رزمندگان دیگر باز کنند:

«در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم در زندان‌ها اتفاقاتی افتاده که حیثیت نظام اسلامی و کیان انقلاب اسلامی را به خطر انداخته است. در یک مورد که به قتل یک ایرانی تبعه کانادا

انجامید، روابط حسنه دو کشور لطمه‌ای جدی خورد و پیامدهای سوء آن را هنوز ملت تحمل می‌کنند؛ اما با گذشت چند سال از آن واقعه هیچ کس از مقامات مربوطه حاضر نشد مسئولیت این جنایت را بر عهده گرفته و با

فداکردن خود چهره نظام اسلامی را از لوٹ آن پاک کند.

اخیراً نیز اعمال زشتی در کهریزک به وقوع پیوست که با اطلاع رهبری از آن، دستور پیگیری مسئله صادر شد. مجلس شورای اسلامی گزارشی ناتمام از آن ارائه کرد. این وقایع بیش از هر چیز حیثیت و آبروی نظام و انقلاب را به خطر انداخت؛ اما هیچ کس پیدا نشد که برای حفظ نظام از پست و مقام خود بگذرد و مسئولیت این خطاهای آشکار را بر عهده بگیرد و چهره نظام را از این پلیدی‌ها پاک کند.

به راستی چرا دیگر کسی داوطلب نمی‌شود روی مین برود، و برای حفظ نظام اسلامی و بقای آن خود را فدا کند؟ مگر اینان که سال‌هاست پست و مقام‌های مربوطه را در انحصار خود دارند، برای حفظ نظام دست به این اقدامات زنده‌اند؟ چگونه اکنون راضی می‌شوند نظام را لکه‌دار کنند و آبروی آن را فدای حفظ خود و مقام خود کنند؟ تفاوت آن‌ها با کسانی که به تضعیف نظام متهم می‌شوند چیست؟

مگر آنان که بی هیچ تقصیر و کوتاهی در انجام مسئولیت، با تکه‌تکه شدن خود، بقای نظام را تضمین کردند و امنیتی فراهم کردند تا مدیران امروز با خیال راحت صندلی‌ها و پست‌ها را اشغال کنند، چه از این مسئولان کمتر داشتند؟ هرچند باید از پیشگاه آن شهیدان برای چنین قیاسی بی‌مورد پوزش خواست. آنان نه مدعی بودند و نه خطاکار و نه حتی متهم به قصور و کوتاهی. برخی که ادعایشان گوش فلک را کر کرده است کاش یک جو از آن غیرت را به میراث برده بودند. کسی که سال‌ها به بهانه حفظ نظام، نویسندگان و روزنامه‌نگاران را به اتهام تضعیف نظام و تشویش اذهان عمومی به مجازات محکوم می‌کرد، چگونه برای حفظ نظامی که همه مال و مقامش را از آن دارد حاضر نیست هیچ هزینه‌ای بپردازد؟

مسئولان مربوطه حتی در صورت بی‌گناهی، چرا به شکرانه این جاه و مقامی که به بهای خون آن شهیدان نصیبشان شد به آنان تاسی نمی‌کنند؟ چرا به جای اینکه فداکاری کنند و داوطلبانه خطاها را بر عهده بگیرند و نظام و انقلاب را تیره کنند، با وجود اتهام، از خود سلب مسئولیت کرده و جنایات برملا شده را به ناکجاآباد حواله می‌دهند؟ درحالی که مین‌ها را اینان خود بر سر راه نظام کاشته‌اند.»

چند سال بعد دفاعیات آقای مرتضوی را در دادگاه دیدم، با کمال شگفتی ایشان اولین قاضی را پیامبر (ص) و سپس حضرت امیر(ع) معرفی کرده بود و خود را ادامه‌دهنده راه آنان که همواره حفظ نظام را از اوجب واجبات می‌شمرده است. یاد احمدآقا دوست همبند قدیمی افتادم که می‌گفت کلمات ناموسی دارند که اگر آن‌ها را نابه‌جا به کار بریم، به ناموشان خیانت کرده‌ایم. ■

به راستی چرا دیگر کسی داوطلب نمی‌شود روی مین برود، و برای حفظ نظام اسلامی و بقای آن خود را فدا کند؟ مگر اینان که سال‌هاست پست و مقام‌های مربوطه را در انحصار خود دارند، برای حفظ نظام دست به این اقدامات زنده‌اند؟ چگونه اکنون راضی می‌شوند نظام را لکه‌دار کنند و حیثیت و آبروی آن را فدای حفظ خود و مقام خود کنند؟

چشم‌ها و گوش‌ها

چشم‌انداز بورس

به دنبال میانگین میزان بازده ۱۸۰ درصدی بازار بورس در سال گذشته، تعداد متقاضیان خرید سهام، در روزهای آغازین سال جدید، بیشتر و با ورود بخشی از نقدینگی به این بازار، تور آن، گرم‌تر از قبل شده است. در نتیجه، به تعبیر چارلز کیندلبرگر در کتاب معتبر جنون، هراس، سقوط، تب خرید، تحت تأثیر ذهنیت اجتماعی شکل گرفته خیلی بالاست. گرم‌تر شدن بازار بورس با بحثی به نام «هدایت نقدینگی» نیز مرتبط است که سال گذشته مطرح شد و در سال جدید با کاهش میزان سود سپرده‌ها، عرضه اولیه سهام شستا، عرضه اولیه سهام سه صندوق قابل معامله و همین‌طور سهام عدالت و عرصه‌های اولیه بعدی، معنا پیدا می‌کند.

هدایت نقدینگی به سوی بازار سهام، چند اثر دارد:

۱. به جذب سریع‌تر سهام اولیه و تأمین مالی شرکت‌های مادری چون شستا و صندوق‌ها کمک می‌کند. از این طریق، می‌تواند مشکلات مالی این شرکت‌ها و دولت را تا حدی که منابع جذب می‌شوند حل کند؛ بنابراین، از این محل، انتظار رشد کم‌تر پایه پولی و نقدینگی و در تحلیل نهایی تورم می‌رود؛
۲. با جذب نقدینگی، مانع از رشد بیشتر نرخ دلار می‌شود. از این محل نیز انتظار رشد کم‌تر تورم وارداتی و متناسب با سهم آن، شاخص کل تورم، می‌رود؛
۳. زمینه را در طرف تقاضا، برای انتشار و عرضه اوراق قرضه دولتی نیز فراهم می‌کند.

بنابراین، دولت از آن حمایت و با سیاست‌های مذکور، آن را عملیاتی می‌کند. در سوی دیگر، به تعبیر اصل اولیه اقتصاد، هیچ چیزی بدون از دست دادن چیز دیگری به دست نمی‌آید. یا به تعبیر ضرب‌المثل انگلیسی، ناهار مجانی وجود ندارد؛ بنابراین، رونق بیش از اندازه بورس، نمی‌تواند بدون هزینه‌های بالقوه باشد.

۱. به استناد شواهد تاریخی معتبر مرتبط با بازارهای مالی جمع‌آوری شده در کتاب جنون، هراس، سقوط، بازار بورس مانند فواره آب است. در پس هر پرشی، سقوطی وجود دارد. دیر و زود دارد، ولی سوخت‌وسوز ندارد. جنون خرید با هدف کسب سود، موجب افزایش قیمت می‌شود. هراس ناشی از کاهش قیمت موجب عرضه سهام و افت و سقوط بی‌دری قیمت می‌شود.

اینکه در چه زمانی چنین اتفاقی امکان وقوع دارد، دقیقاً قابل تعیین نیست. ولی افزایش بیش از اندازه قیمت، قطع به یقین، سقوطی هم خواهد داشت؛

۲. قانون ظروف مرتبه می‌گوید بازارها به هم وصل‌اند، یا باید انتظار افزایش نرخ ارز و طلا و قیمت ملک را در آینده، در حد و حدود میزان بازده بورس

داشت، یا اینکه این میزان رشد بورس لاجرم باید با رشدی منفی همراه شود؛
۳. حفظ گرمی بازار بورس مستلزم عملکرد قوی بخش واقعی اقتصاد به خصوص شرکت‌ها و صندوق‌های عرضه‌کننده سهام است. اگر ارزش حال میزان سودی که به هر سهم در آینده تعلق خواهد گرفت کمتر از قیمت خرید یا کم‌تر از میزان سود در بازارهای دیگر باشد، در این صورت صف‌های خرید به صف‌های فروش تبدیل خواهد شد؛

۴. اگر در سال گذشته، به دلیل افزایش نرخ دلار و تجدید ارزیابی دارایی‌های شرکت‌ها و همین‌طور تراز مالی قوی شرکت‌های صادراتی پتروشیمی و نفتی و فلزی، انتظار افزایش قیمت شاخص کل سهام می‌رفت، این انتظار با توجه به تحریم این شرکت‌ها و در نتیجه احتمال کاهش صادرات آن‌ها نمی‌رود؛ بنابراین، افزایش تند شاخص سهام منطقی به نظر نمی‌رسد؛

۵. یک دلیل رونق بازار بورس ترکیب نقدینگی وارد شده برحسب شخصیت‌های حقیقی و حقوقی است. دومی وزن بالایی دارد و بنابراین با ورود به بازار، تور آن را بیشتر گرم می‌کند. مالکیت‌های تودرتو یا ضرب‌دری شرکت‌ها به علاوه قدرت مالی مؤسسات و شرکت‌های عمومی، نقش مهمی در این میان دارند. نوع مالکیت کمک می‌کند تقاضا برای سهام به صورت اهرمی (با مسامحه) ظاهر بشود. اما، در تحلیل نهایی، آنچه طول عمر چنین بازی را تعیین می‌کند ترازهای مالی شرکت‌ها در آینده است. اگر ناچار از فروش دارایی سهامی برای پوشش مخارج بشوند، بورس سقوط خواهد کرد؛

۶. یکی از اهداف دولت در سال جاری فروش اموال عمومی مازاد از جمله زمین و ملک است. اگر قیمت این دارایی‌ها برای ایجاد جذابیت پایین باشد، تبدیل سهام به مستغلات دور از انتظار نخواهد بود.

با این توضیحات مختصر:

۱. با توجه به تمایل دولت برای تأمین مالی شرکت‌های مادر از طریق عرضه سهام و همین‌طور پوشش کسری بودجه از طریق عرضه آینده اوراق قرضه، انتظار می‌رود مکانیسم ایجاد جذابیت از طریق تقاضاهای اهرمی فعال بماند؛ بنابراین، ریسک رشد منفی شاخص کل سهام، فعلاً وجود ندارد؛

۲. اما با طولانی شدن زمان، این ریسک ظاهر و رفته‌رفته بیش‌تر خواهد شد. چراکه از سویی با توجه به میزان تورم نمی‌توان نرخ سود بانکی را دوباره کاهش داد و از سویی دیگر ممکن است عملکرد واقعی شرکت‌ها اجازه درگیر شدن در تقاضاهای اهرمی برای سهام یکدیگر را ندهند. همین‌طور، واگذاری دارایی‌های مستغلاتی دولت هم هست.

علی دینی‌ترکمانی
(۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۹)

فاجعه نقدینگی سیال

اخیراً دکتر احمد توکلی در گفت‌وگو با همشهری آنلاین در مورد سپرده‌های بانکی مطرح کرد ۴ دهم درصد از مردم ایران ۵۲ درصد سپرده‌های بانکی را دارند بقیه مردم تنها صاحب ۴۸ درصد سپرده‌های بانکی هستند. از سویی ۱۶ درصد درآمد ناخالص ملی ما هم سود همین سپرده‌هاست. اگر سردار قالیباف در مناظره‌های سال ۹۶ اختلاف طبقاتی ۴ درصد در مقابل ۹۶ درصد را مطرح کرد، این عدد که نشان‌دهنده اختلاف شدید طبقاتی است به ۴ دهم درصد رسیده است. متأسفانه حاکمیت انباشت نقدینگی سیال نه می‌تواند

پشتوانه‌ای برای صنعت باشد که اتفاقاً ضد صنعت است و نه می‌تواند پشتوانه تجارت ملی باشد که ضد تجارت هم هست و می‌تواند با خرید و فروش پول و حاکمیت مونیترایسم حتی در روند نیم‌بند صنعت و تجارت ما هم کارشکنی کند. نمونه کوچکی از این حاکمیت، مؤسسات مالی و اعتباری بدون مجوز بود که روحانی با آن‌ها درافتاد و واکنش آن‌ها تظاهرات ضد دولتی دی‌ماه ۹۶ بود. این مؤسسات تمامی پول‌های مردم را بالا کشیدند و این بار صندوق ذخیره ملی قربانی شد. درحالی‌که **أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**، خدا در لحظه بین مرد و قلبش داور می‌کند، بنابراین جایگاه قضا در کشور ما کجاست؟

به پوتین مشورت دادند می‌توانیم کاهش قیمت را تحمل کنیم، اما اجازه نمی‌دهیم با کاهش تولید ما آمریکا نفت خود را جایگزین کرده و به هژمونی تمام‌عیار برسد. صنعت نفت و تجارت نفت در چنین وضعیتی دچار رکود شد پیدایش ویروس کرونا هم این روند رکود را مضاعف کرد. مصرف نفت جهان از ۱۰۰ میلیون بشکه در روز به ۷۰ میلیون کاهش یافت و قیمت نفت سبک منفی شد. چون ذخایر استراتژیک نفت هم کاملاً پر شده بود. حال آیا با این رکود مضاعف بازار نفت، توقف تولید در آمریکا و ضربه سنگینی که به هژمونی نفت آمریکا وارد شد باز هم باید شاهد حاکمیت دلار باشیم یا این حاکمیت لرزان شده است؟ اخیراً پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، در یک گفت‌وگو مطرح کرده اگر آمریکا اصرار دارد ارز جهانی دلار باشد و دلار بر تمامی معاملات حاکم باشد چرا اجازه نمی‌دهد ایران از معاملات دلاری بهره‌مند شود؟ او اشاره کرده اگر کشورهایی چون ایران نخواهند با دلار کار کنند چه ضرورتی دارد تحریم شده و از معاملات بانکی دلاری محروم شوند؟ به نظر می‌رسد صحبت‌های پوتین گامی در جهت لرزان کردن دلار باشد. این موضوعی است که در پساکرونا باید به آن توجه نمود. کشورهای جهان سوم با دست دادن به هم می‌توانند این حاکمیت کاغذی و تورم‌زا را از بین ببرند و جهان تک ارزی به چند ارزی تبدیل شود.

قراردادهای خرید خود در هفته اول ماه مه ۲۰۲۰ و تجدید آن با قرارداد ماه ژوئیه ۲۰۲۰ و همچنین افزایش نگرانی در خصوص تکمیل ظرفیت انبار ذخیره‌سازی نفت در کوشینگ به دنبال تشدید مازاد عرضه نفت در آمریکا، به تدریج قیمت قراردادهای آتی نفت خام ماه ژوئن ۲۰۲۰ نیز در هفته‌های آینده به شدت کاهش پیدا کند. با توجه به روند تکمیل ظرفیت ذخیره‌سازی نفت در آمریکا انتظار می‌رود نوسان قیمت نفت خام در هفته‌های آینده به شدت افزایش داشته باشد. با توجه به اینکه ظرفیت کمی برای انبار نفت وجود دارد به تدریج باید منتظر توقف تولید نفت از چاه‌های نفت در آمریکا برای برقراری تعادل جدید بر اساس مکانیسم‌های بازار باشیم.

هم‌زمان با منفی شدن قیمت قراردادهای آتی نفت دبیو. تی. آی برای سررسید ماه مه ۲۰۲۰، شاهد آن بودیم که قیمت نقدی برخی از انواع نفت خام در آمریکا و کانادا نیز تکررمنی و منفی شده‌اند. منفی شدن این نفت خام‌ها به این معناست که تولیدکنندگان برای انتقال و ذخیره‌سازی نفت خام تولیدی خود باید به افرادی برای ارائه این خدمات (مشابه انتقال و معدوم کردن زباله برای شهروندان) هزینه پرداخت کنند. علت تکررمنی یا منفی شدن قیمت نفت در برخی از مناطق آمریکا و کانادا را باید در دو موضوع جست‌وجو کرد:

الف: نفت خام‌هایی مانند نفت خام دبیو. تی. آی در میدلند و قیمت نفت خام WCS در کانادا از میادینی تولید می‌شوند که «محصور در خشکی» هستند. به‌عنوان مثال تولید نفت دبیو. تی. آی در میدلند ۵۰۰ مایل تا خلیج مکزیک فاصله دارد و تولیدکنندگان این منطقه برای انتقال نفت خام تولیدی خود به انبارهای نفت در خلیج مکزیک باید هزینه‌های لجستیک انتقال به این مراکز که انبارهای نفتی در آن واقع شده است را بپردازند.

ب: هزینه توقف تولید نفت برای یک تولیدکننده متوسط نفت در آمریکا در حدود ۲۰-۴۰ هزار دلار در هر سال برآورد می‌شود، این در حالی است که هزینه ادامه تولید در شرایطی که قیمت فروش ۱۰ دلار از هزینه نهایی تولید هر بشکه کمتر باشد در هر ماه برابر ۶۰۰ دلار و هر سال ۷۲۰۰ دلار است.

با توجه به موارد فوق تولیدکنندگان همچنان به تولید نفت غیراقتصادی ادامه داده و حاضرند نفت خام تولیدی خود را با قیمت منفی به فروش برسانند. گفتنی است قیمت نفت خام‌هایی مانند نفت خام برنت که در نزدیکی دریای شمال تولید می‌شود در مدت اخیر از ۲۰ دلار در هر بشکه کمتر نشده که به هزینه نهایی تولید این نوع از نفت خام نیز بسیار نزدیک است. پیش‌بینی می‌شود قیمت این نوع نفت خام‌ها که در نزدیکی دریا و آب‌های آزاد هستند در همین محدوده باقی بمانند. بنابراین نفت خام‌هایی که حتی هزینه‌های تولید بیشتری داشته اما دسترسی ساده‌تری به دریا و زیرساخت‌های ذخیره‌سازی دارند دارای موقعیت بهتری نسبت به نفت خام‌های دارای هزینه تولید کمتر اما محصور در خشکی (مانند نفت خام آمریکا و کانادا) هستند. پیش‌بینی می‌شود تداوم این شرایط باعث شود تولیدکنندگان نفت در میادین محصور در خشکی به تدریج تولید نفت از چاه‌های خود را متوقف کنند و این موضوع به‌ویژه در آمریکا و کانادا و امریکای لاتین باعث ضربه زدن به ظرفیت تولید نفت در این مناطق تا مرز ۵ میلیون بشکه در روز خواهد شد.

خبرگان صنعت نفت: ک. الف

دولت نیکسون در آمریکا دلارهای کاغذی زیادی چاپ می‌کرد. درحالی که پشتوانه دلار طلا بود. هر اونس طلا معادل ۳۲ دلار بود. قبل از سال ۱۳۵۱ شمسی (۱۹۷۲ م) شارل دوگل درصد برآمد دلارهای خود را به طلا تبدیل کند. دولت نیکسون با او مخالفت کرد و قرارداد برتون وودز را یک طرفه لغو کرد. بدین معنا که پشتوانه طلا از دلار حذف شد. تا سال‌ها بعد هر اونس طلا به ۲ هزار دلار هم رسید و حالا هم حدود ۱۷۰۰ دلار است. گفته می‌شود بعد از لغو قرارداد برتون وودز آمریکا در قبال تعهدی که به عربستان داد مبنی بر تضمین سلطنت و امنیت سعودی آن‌ها متقابلاً تعهد کردند معاملات نفتی با دلار انجام شود. حال این که دلار نفتی چه بلایی بر سر کشورهای نفت‌خیز آورده بماند. در این سال‌ها آمریکا با دستیابی به نفت و گاز شیل در صدد هژمونی نفتی برآمد و تولید نفت خود را با افزایش‌هایی به ۱۹/۵ میلیون بشکه در روز رساند. در پی فشارهای آمریکا اوپک به رهبری عربستان دو بار تولید نفت خود را کاهش و روسیه هم در اوپک پلاس از عربستان تبعیت نمود. بار سوم که قرار بود اوپک به رهبری عربستان یک میلیون بشکه و روسیه نیم میلیون بشکه از تولیدات خود کاهش دهد روسیه مخالفت کرد و علت این بود که شرکت‌های نفتی روسیه

بررسی دلایل منفی شدن قیمت نفت در آمریکا

قیمت قراردادهای آتی نفت دبیو. تی. آی با سررسید یک ماه در ماه مه ۲۰۲۰ در بازار نایمکس در روز دوشنبه ۱۸ دلار در هر بشکه باز شد و نهایتاً قیمت بسته شدن این بازار برابر (۳۷/۶-) دلار در هر بشکه بود. این نخستین بار در تاریخ بازار بورس نیویورک بود که قیمت‌های آتی نفت منفی می‌شود. اگرچه این سقوط قیمت‌های آتی نفت یکی از عوارض مازاد عرضه بزرگ موجود در بازار نفت و محدودیت ظرفیت انبار ذخیره‌سازی است، اما به‌طور دقیق‌تر باید آن را به محدودیت‌های موجود برای معامله‌های آتی کالاهاى خام پیش از تاریخ سررسید (Expiration date) نسبت داد.

مالکان قراردادهای آتی نفت خام دبیو. تی. آی در بازار نایمکس برای سررسید ماه مه ۲۰۲۰ به‌طور معمول مایل اند قبل از سررسید شدن آن در ۲۱ آوریل ۲۰۲۰ Expiration date این قرارداد را در بازار بفروشند و اصطلاحاً موضع خود را ببندند. این معامله‌گران معمولاً در روز بعد که قراردادهای آتی نفت خام دبیو. تی. آی برای سررسید ماه ژوئن باز می‌شود، اقدام به خرید مجدد این قرارداد می‌کنند. این استراتژی معامله‌گران در بازارهای آتی نفت تمدید قرارداد (Rollover) نامیده می‌شود. هدف معامله‌گران از بستن موضع خرید خود پیش از سررسید این است که در صورت عدم توان فروش قرارداد خرید تا زمان سررسید (۲۱ آوریل)، قراردادهای آتی مذکور در اصطلاح فیزیکی می‌شود و دارنده آن متعهد است که در ماه مه ۲۰۲۰ نفت خام تعیین شده در قرارداد را به‌صورت فیزیکی تحویل گرفته و انبار کند. در شرایط کنونی بر اساس آمارهای موجود، انبار ذخیره‌سازی نفت کوشینگ تا ۱۷ آوریل در حدود ۷۷ درصد تکمیل بوده و با توجه به میزان افزایش سطح ذخیره‌سازی در دو هفته پیش از آن، انتظار می‌رود انبار کوشینگ در هفته اول ماه مه ۲۰۲۰ به‌طور کامل تکمیل شود. با توجه به این محدودیت در ذخیره‌سازی نفت در ماه مه، قراردادهای خرید آتی نفت دبیو. تی. آی برای سررسید ماه مه ۲۰۲۰ در بازار نفت با نزدیک شدن به سررسید (۲۱ آوریل) و افزایش احتمال فیزیکی شدن، خریداری را در بازار نداشته و دارندگان آن‌ها برای اجتناب از اجبار به تحویل فیزیکی و پرداخت هزینه‌های زیاد برای انبارکردن آن حاضر شده‌اند هر طور شده از این قراردادها رهایی پیدا کنند و لذا قیمت قراردادهای آتی نفت دبیو. تی. آی برای سررسید ماه مه ۲۰۲۰ در ۲۰ آوریل به شدت سقوط کرد و وارد قلمرو منفی شد. البته باید توجه داشت که بسیاری از معامله‌گران که دارای موضع خرید برای این نوع از قراردادهای آتی نفت دبیو. تی. آی بودند با درک ریسک موجود در هفته‌های قبل موضع خود را بسته بودند و لذا حجم قراردادهای خرید برای نفت دبیو. تی. آی در سررسید ماه مه ۲۰۲۰ به‌طور معناداری کاسته شده بود و تنها ۱۰۰ هزار قرارداد با سقوط قیمتی مذکور مواجه شدند. این میزان از قرارداد خرید آتی‌های نفت یک‌دهم از کل قراردادهای خرید آتی نفت خام دبیو. تی. آی برای سررسید ماه ژوئن ۲۰۲۰ است.

در حال حاضر قراردادهای آتی نفت خام دبیو. تی. آی برای سررسید ماه ژوئن ۲۰۲۰ تبدیل به قرارداد ضرب‌الاجل (Prompt) شده که در ۱۹ ماه مه ۲۰۲۰ به سررسید خواهد رسید. در روز ۲۰ آوریل ارزش این قرارداد ۴/۶ دلار در هر بشکه کاهش داشت و به ۲۰/۴۳ دلار در هر بشکه رسید. انتظار می‌رود به دلیل تلاش معامله‌گران برای فروش

نقش فزاینده اسرائیل در امریکا

اسرائیل قبلاً روی همه دولت‌های امریکا اعم از دموکرات یا جمهوریخواه تأثیرگذار بود اما در عین حال در مواردی مثل برجام شاهد بودیم که نتانیاهو مخالف بود اما اوایما در مقابل او ایستاد. نتانیاهو حتی یک ساعت در کنگره امریکا علیه اوایما و برجام صحبت کرد اما اوایما زیر بار نرفت. سعودی‌ها مخالف برجام بودند اما اوایما مقابل ایشان هم ایستاد؛ اما ترامپ نه تنها تسلیم شد بلکه در دوران ترامپ شاهد یک پدیده جدید هستیم که نتانیاهو رسماً اعلام می‌کند من به ترامپ گفتم از برجام خارج شود و سیاست حداکثری و تحریم را اجرا کن و سپاه پاسداران را در لیست سازمان‌های تروریستی بگذار. این پدیده استننا در تاریخ سیاست خارجی امریکاست که نخست‌وزیر اسرائیل رسماً به دنیا اعلام می‌کند که رئیس‌جمهور امریکا دستورات من را اجرا می‌کند.

مصاحبه حسین موسویان با شبکه تلویزیون صحرا

دخالت روسیه در انتخابات امریکا

کمیته اطلاعاتی سنای امریکا بر مبنای تحقیقات هر دو حزب حاکم یعنی دموکرات و جمهوریخواه که این تحقیقات مبتنی بر تحقیقات ۱۶ نهاد اطلاعاتی امریکاست بیانیه‌ای صادر کرد که روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ امریکا نقش داشته. چندین کتاب در این باره آماده شده که فقط بخش کوچکی در این اطلاعیه آمده است. ناظران سیاسی معتقدند که هردو حزب باور داشتند که روسیه دخالت‌هایی در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ داشته، ولی مصلحت نمی‌دانستند آن را اعلام کنند. چراکه اعتماد عمومی مردم امریکا نسبت به انتخابات خدشه‌بردار می‌شود. حال چه شده که جمهوری خواهان که در برابر افشای این امر مقاومت می‌کردند حاضر شدند چنین اطلاعیه‌ای بدهند؟ به نظر می‌رسد مطالب در این مورد به قدری در رسانه‌ها درز کرده بود که مقاومت در برابر افشا به بی‌اعتمادی مردم نسبت به جمهوریخواهان می‌انجامد؟

داریوش همایون و تسخیر سفارت امریکا

آخرین سمت داریوش همایون در رژیم پهلوی وزارت اطلاعات و جهانگردی بود. وی که روزنامه‌نگاری حرفه‌ای بود نقش زیادی در حزب رستاخیز داشت. روزنامه آیدنگان را هم اداره می‌کرد. بعد از انتشار مقاله با نام نویسنده رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات و واکنش‌هایی که در روحانیت شکل گرفت فشار زیادی برای بازداشت او انجام شد. بالاخره در دولت شریف امامی او و عده زیادی از سران نظام از جمله هویدا بازداشت شدند. در جریان انقلاب توانست از زندان فرار کند و تا یک سال و نیم بعد از انقلاب مخفی بود. در گفت‌وگوهای پروژه تاریخ شفاهی هاروارد توضیح داد علت ماندن او در ایران این بود که فکر می‌کرد افراد دانشگاهی و مخالف و حتی دولت موقت با آیت‌الله خمینی به مخالفت برمی‌خیزند و اوضاع تغییر می‌کند. وقتی شاهد حمله دانشجویان خط امام به سفارت امریکا بود و امام خمینی این حمله را تأیید کرد و به انقلاب دوم معروف شد، به نظر او تمامی مخالفان از جمله چپ‌ها خلع سلاح شدند و جمهوری اسلامی ایران تثبیت شد. پس از آن داریوش همایون از مرز ترکیه به خارج از ایران رفت.

همایون در این گفت‌وگوهای شفاهی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را تأیید می‌کند، ولی معتقد است شاه همه کسانی که تاج‌بخش او شدند را کنار زد. بدین‌سان از رژیم شاه فاصله گرفت. شاه احزاب خودساخته ملیون و مردم را منحل کرد و در سال ۳۹ بسیار به سقوط نزدیک شده بود. با آمدن کارتر شاه در ایران اصلاحات ارضی را شروع کرد و همایون از این اصلاحات حمایت می‌کرد. گفته می‌شد کمیسیون سیاسی جبهه ملی در سال ۴۰ چند بار برای حضور در کمیسیون از او دعوت به عمل آورده بود. همایون می‌گوید وقتی به زندان افتادیم و با نگهبانان و زندانبانان ارتباط گرفتیم و از وضعیت معیشت سؤال کردیم فهمیدیم چه اشتباهاتی کرده بودیم. او می‌گوید نامه رشیدی مطلق را به دستور خود شاه در روزنامه اطلاعات چاپ کردند و من قربانی آن شدم. بدین‌سان دیکتاتوری شاه را نقد می‌کند. او می‌گوید شاه با یک حلقه ۱۰-۱۵ نفری غیرقابل دسترس (untouchable) کار می‌کرد که منشأ تمامی مشکلات شده بودند. از یکسو می‌خواست مردم از طریق حزب مشارکت داشته باشند اما از سوی دیگر خودش تمام تصمیمات را بگیرد. همایون همچون اردشیر زاهدی در اواخر عمرش به این نتیجه رسید که براندازی جمهوری اسلامی ایران مانند فروپاشی شوروی افتادن به دام مافیا، تجزیه و هرج‌ومرج است.

فرش قرمز برای طالبان در حاشیه صلح طالبان افغانستان و امریکا

اخیراً امریکا به ریاست جمهوری ترامپ قرارداد صلحی با طالبان افغانستان بسته است که ضمن تأیید روش حکومتی آن‌ها یعنی امارت اسلامی درواقع جامعه مدنی جمهوری اسلامی افغانستان و قانون اساسی آن را به ثمن بخشی فروخته است. با توجه به اینکه از بدو اشغال افغانستان تاکنون ۲۵۰۰ از سربازان و افسران امریکایی به دست طالبان کشته شده‌اند و با توجه به عملکرد آن‌ها علیه زنان، دختران و مدارس و قانون اساسی و قانون‌گرایی چه ضرورتی بوده که تا این حد به آن‌ها امتیاز داده است؟ به طوری که صاحب‌نظران دچار حیرت شده‌اند! امریکا، عربستان، پاکستان و انگلستان چهار قدرتی بودند که القاعده و طالبان را در افغانستان تقویت کردند و حتی خانم بی نظیر بوتو در تلویزیون اعتراف کرد تنها ما نبودیم و بلکه امریکا و انگلستان و عربستان هم در ایجاد طالبان نقش داشتند.

واقعیت این است که نه تنها حضور امریکا در افغانستان به بن‌بست رسیده و کاری پیش نمی‌رود، بلکه اصلی‌ترین انگیزه ترامپ انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ امریکاست که با حرکت‌های ضد جنگ خود را مدافع صلح نشان می‌دهد. این به چه قیمتی است؟ به نظر می‌رسد پیام مهمی که پهن کردن این فرش قرمز برای طالبان داشت این است که بالاخره با عملیات مسلحانه طالبان و ضربه زدن به منافع امریکا بود که امریکا تن به معاهده داد و

موجودیت آن‌ها را به رسمیت شناخت. آیا این کار پیامی جز این امر دارد که هر کشور و ملتی که با امریکا مشکل دارد تنها راه، مبارزه مسلحانه درازمدت است؟ درنهایت هم نتیجه کوتاه آمدن امریکاست. آیا «قدرت و دیگر هیچ» بدآموزی این معاهده نیست؟ آیا این پیام به حوثی‌های یمن این مجوز را نمی‌دهد که تنها با به کار بردن زور است که باید عربستان به اشغال خود خاتمه دهد؟ آیا اگر آن‌ها حمله به پالایشگاه‌های آرامکو را انجام نداده بودند و عملیات دیگری را ساماندهی نمی‌کردند عربستان حاضر بود اسمی از آتش بس و صلح ببرد؟ در شرایطی که کنگره امریکا، اروپا و سازمان ملل مخالف این جنگ هستند تنها ترامپ با حمایت عربستان از این جنگ دفاع می‌کند. آیا این‌ها کافی نیست که حوثی‌ها خود را حق‌پنداشته و مجوزی ادامه مبارزات آن‌ها باشد؟ پس فلسطینی‌ها هم حق دارند دست به اسلحه و مبارزه مسلحانه بزنند و طبق این فرمول کسی نمی‌تواند آن‌ها را تروریست بنامند. آیا اگر به پادگان‌های امریکا در عراق حملات موشکی نمی‌شد آن‌ها حاضر بودند از دوازده پایگاهی که در اختیار دارند به سه پایگاه بسنده کرده و بقیه را ترک کنند؟ چرا طبق قراردادی که با دولت عراق داشتند در روز موعود کلیه نیروهای نظامی خود را از عراق خارج نکردند. طنز روزگار در این است که امریکا خود از یکسو به ملت‌ها و کشورهای جهان سوم می‌آموزد باید با اشغال مقابله کرد و از سوی دیگر رزمندگان و مقابله‌گران را تروریست می‌نامد. باید به این سردرگمی‌ها و عدم شفافیت‌ها پایان داد.

حسرم انداز اندیشه

مجاهدین، مارکسیسم و مارکسیست‌های ایرانی

لطف‌الله میثمی به مناسبت چهل‌ونهمین سالگشت شهادت
بینان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق ایران به موضع مجاهدین
در برابر مارکسیسم و رابطه تعاملی آن‌ها با مارکسیست‌های
ایرانی پرداخته که برای ارزیابی نقش مجاهدین و نقد و
بررسی آن‌ها در تاریخ معاصر قابل‌توجه است.

«حنیف‌نژاد از دو منظر» به جمع‌آوری دیدگاه‌های دکتر محمد محمدی
گرگانی و مهندس بهمن بازرگان پرداخته است.
حمیدرضا عریضی و غلامرضا طالبی در مقاله تحقیقی به بررسی
جنایت‌هایی پرداخته‌اند که از نظر بعضی به قهرمانی شبیه است و
قهرمانی‌هایی که از دیدگاه بعضی خیانت و جنایت به شمار می‌رود؛
نظیر کشتن شریف‌واقی که نیروهای مذهبی مبارز، آن را جنایت و
بخشی از مارکسیست‌های مبارز از جمله جریان تقی شهرام، آن را عمل
قهرمانانه تلقی کردند.

دکتر سید محمدباقر تلغری‌زاده در بیست‌وسومین سالگشت رحلت
پروفسور عبدالجواد فلاطوری به ترجمه سخنرانی ایشان درباره عدالت
پرداخته که تقدیم خوانندگان می‌گردد. این سخنرانی در سال ۱۳۶۳
انجام شده است.

گفت‌وگوی فرامرز معتمدزفولی با دکتر مقصود فراستخواه درباره
الله و دنیای مدرن را در این شماره چشم‌انداز ایران می‌خوانید.
فراستخواه مطرح می‌کند که خدا را نه می‌شود اثبات کرد، نه وصف.
بلکه خدا گمشده انسان است و رابطه وجودی با انسان دارد.

مجاهدین، مارکسیسم و
مارکسیست‌های ایرانی
لطف‌الله میثمی



جست‌وجوی خدا؛ جست‌وجوی
معنا در هستی

مقصود فراستخواه



مجاهدین، مارکسیسم و مارکسیست‌های ایرانی

در آستانه چهل‌ونهمین سالگشت شهادت بنیان‌گذاران مجاهدین هستیم. در طول این سال‌ها، برداشت‌های مختلفی از آموزش‌ها و عملکرد این رهروان شده است. برای نمونه اینکه مجاهدین بنیان‌گذار التقاطی بودند و با مارکسیسم و مارکسیست‌های ایرانی مرزبندی مشخص نداشتند و به همین دلیل آنچه در سال ۱۳۵۴ اتفاق افتاد و به بیانیه تغییر ایدئولوژی موسوم شد ادامه همان مسیر بنیان‌گذاران بوده است. از آنجا که در معرض تجربه آن‌ها بودم بر آن شدم تا آنچه دیده‌ام یا شنیده‌ام یا در من نهادینه شده را به رشته تحریر درآورم. باشد تا مورد ارزیابی و برخورد فعال هموطنان عزیز قرار بگیرد. در شماره‌های آینده بیشتر در این باره نوشته خواهد شد. این نوشته در اردیبهشت سال ۹۸ تهیه شده است، ولی تا امروز امکان انتشار نداشت.

لطف‌الله میثمی

۱. کتاب اصول مقدماتی فلسفه

کتاب اصول مقدماتی فلسفه تألیف ژرژ پلینتر به فارسی ترجمه شده بود و یکی از منابع مطالعاتی مارکسیست‌های ایرانی بود و از سال‌های ۴۴ به بعد و به‌ویژه پس از ۴۷ جزو مطالعات رسمی سازمان مجاهدین قرار گرفت. مطالعه این کتاب بدین گونه بود که اعضا همراه با مسئول این کتاب را می‌خواندند و حدود ۲۰ سؤال از عضو پرسیده می‌شد که بایستی این سؤالات را جواب می‌داد. عضو با خواندن این کتاب با مبانی مارکسیست‌های ایرانی آشنا می‌شد ضمن اینکه نقد و بررسی مارکسیسم در ذهن او انجام می‌گرفت. احساسی که بعد از خواندن کتاب داشتیم این بود که اسلام و معارف اسلامی حرف‌هایی بیشتر از مارکسیسم دارند. من به اتفاق مهدی فیروزیان این کتاب را با استادی شهید علی میهن‌دوست خواندیم و به سؤالات جواب دادیم. یادم هست در شهریور ۵۰ وقتی در زیرزمین اوین شکنجه می‌شدم سربازجوی ساواک حسین زاده بلوف می‌زد و می‌گفت چرا کتاب ژرژ پلینتر را خواندی؟

۲. نه دگماتیسم چپ، نه دگماتیسم راست

ابتدای انقلاب کتاب شیوه‌های محمدآقا توسط شرکت صمدیه در دو جلد منتشر شد. در این کتاب سعی شده بود شیوه‌های محمد حنیف‌نژاد به‌سادگی شرح داده شود. یکی از این شیوه‌ها که به شعار سیاسی تبدیل شد این بود که محمدآقا تأکید داشت در برابر حرکت اسیل ملی جامعه، دو جریان مهم به‌صورت مانع عمل کردند و ضربه کاری زدند. یکی

از این‌ها دگماتیسم راست و دیگری دگماتیسم چپ است. منظور از دگماتیسم راست تفکراتی نظیر ضد بهائیت و بخشی از جریانات سنتی و منظور از دگماتیسم چپ تفکرات اصالت ابزاری حزب توده بود که طبقات را در پنج دوره تاریخی بر اساس اصالت ابزار بررسی می‌کردند و با اشتباهاتی نظیر برخورد با میرزا کوچک خان و مصدق روبه‌رو شدند که ضربات جبران‌ناپذیری زدند. آموزش‌های مجاهدین سرشار از اصالت انسان حق‌طلب به‌جای اصالت ابزار دگماتیسم چپ بود. حنیف‌نژاد و بنیان‌گذاران در بستر تاریخ به‌جای تکامل ابزار تولید، تکامل انسان مکتب مبارز و مولد را مطرح می‌کردند. جمله معروف حنیف‌نژاد این بود که تاریخ کارخانه آدم‌سازی است. به هر حال شعار «نه به دگماتیسم چپ و نه به دگماتیسم راست بلکه اسلام راهنمای عمل» یکی از شعارهای سیاسی بود که اعضای مجاهدین با خود حمل می‌کردند. به نظر من آنچه در بیانیه تغییر ایدئولوژی در سال ۵۴ دنبال می‌شد نشئت گرفته از اصالت ابزار بود که جریان زیر فشار امپریالیسم از طریق کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب‌های ۴۲، خرده‌بورژوازی سنتی در حال اضمحلال نامیده شد و آن خشونت‌ها و برادرکشی شکل گرفت. (رجوع شود به تازیانه تکامل، ۱۳۵۹، شرکت صمدیه)

۳. جهان سه عنصری

همان‌طور که می‌دانیم دو کتاب ارزشمند راه طی شده و ذره بی‌انتها نوشته مهندس بازرگان از منابع آموزشی مجاهدین بودند. حنیف‌نژاد معتقد بود عصاره حرکت مهندس بازرگان تا سال ۴۴ کتاب ذره بی‌انتهاست که در زندان نوشته بود. به‌شدت به این کتاب هم علاقه داشت. بر مبنای کتاب راه طی شده یکی از آموزش‌های اساسی مجاهدین به نام راه انبیا راه بشر تدوین شد. مهندس بازرگان در ملاقاتی که در سال ۴۷ با حنیف‌نژاد و سعید محسن داشت دیده بود این‌ها در سه سطح مقدماتی، متوسط و عالی سؤالی از راه طی شده درآورده‌اند و جواب‌هایی هم به آن سؤالات داده شده بود. ایشان ضمن تشکر از زحمات بچه‌ها گفته بود شما شاگردهایی بودید که حالا استاد هستید. ای کاش تراب حق‌شناس یا دوستانش این دستاوردها را منتشر می‌کردند، چراکه تمام نسخ آموزشی در خارج از کشور وجود داشت. کل آموزش‌های مهندس بازرگان بنا بر قرائت حنیف‌نژاد از این دو کتاب، مقابله مؤدبانه و مکتبی و علمی با آموزش‌های



ماتریالیستی و جوابی به دکتر ارانی بود؛ البته بدون اینکه از او اسمی ببرد. مارکسیست‌ها تکامل مادی جهان را مطرح می‌کردند و این دو کتاب با قرائت حنیف‌نژاد جوابی بود به تکامل مادی جهان. یک عضو مجاهد با خواندن کتاب ذره بی‌انتها به این نتیجه می‌رسید که جهان با دو عنصر ماده و انرژی مشمول آنتروپی یا انحطاط انرژی یا افول خواهد شد. در صورتی که در تکامل سمت و سویی را می‌بینیم که جهت‌دار و رو به توسعه است، نتیجه گرفته می‌شد که اراده‌ای در پس این جهان هست که جهان را به سوی تکامل سمت‌دار و هدف‌دار می‌برد و به جای جهان دو عنصری مرکب از ماده - انرژی، جهان سه عنصری مرکب از ماده - انرژی - اراده مطرح می‌شد. این مطلب در جزوه تبیین جهان که توسط مجاهدین آماده شده بود توضیح داده شد و به عنوان دستاورد فلسفی مجاهدین تلقی می‌شد. معمولاً عضوی که این سیر را طی می‌کرد در برابر تکامل مادی جهان آب‌بندی می‌شد و محکم کاری خوبی بود و اگر با هر کسی که گرایش‌های چپ و مارکسیستی داشت این بحث را می‌کرد آن فرد را قانع می‌کرد. من خودم نمونه‌هایی از آن را یادم هست. مسعود رجوی در اتاق چهل نفره اوین در سال ۵۰ می‌گفت من با پرویز پویان دائماً بحث می‌کردم. نقد مارکسیسم مسعود

شعار استثمار انسان از انسان در آموزش‌های مجاهدین این بود که به جهان‌بینی الهی وصل بود و یک استدلال توحیدی در کارنامه خود داشت. می‌بینیم در تمامی دنیا و فرودگاه‌ها و ترمینال‌ها دستگاه توزین دقیق وجود دارد و این اصل به صورت اصل متعارف تبدیل شده و در حقوق بشر آمده. انبیا برای جا انداختن این مسئله خیلی تلاش و اندیشه ورزی کردند و استدلال آورده‌اند. این شعار را مارکسیست‌ها هم می‌دادند اما ویژگی بچه‌های مذهبی در این بود که علاوه بر استثمار انسان از انسان دیگر، استثمار انسان از خود انسان هم مطرح بود. در شرایط رژیم ستم‌شاهی، مجاهدین توانستند ۲۰۰ کادر تربیت کنند که به دود سیگار و مشروب و ... آلوده نبودند. سیگار کشیدن استثمار انسان از خود است، همین‌طور مشروب خوردن. فحشا هم استثمار انسان از دیگری است، بهره‌کشی از انسان‌ها در مزارع و کارگاه‌های صنعتی نوع دیگری از استثمار انسان از انسان‌هاست.

در سال ۵۲ من با شهید محمدعلی رجایی یکی از دوستانش کار می‌کردم. آن موقع مخفی بودم و این دو علنی بودند. پادم است در باغ برادر آقای رجایی در کرج کار آموزشی می‌کردیم و این مطلب مطرح شد که در انجمن اسلامی مهندسین یک نفر به سوره مطففین و به استثمار انسان از انسان استناد کرده بود. یکی از مسئولان انجمن گفته بود این همان حرف‌های توده‌ای‌هاست و این حرف را در انجمن نزنید. دکتر بهشتی هم تریبون را به دست گرفته بود و گفته بود این استدلال به لحاظ گرامری و صرف و نحوی درست است و حرف طالقانی را تأیید کرده بود. علاوه بر اینکه استثمار انسان از انسان توسط مفسر کبیری چون طالقانی و دکتر بهشتی تأیید شده بود این اصل قوام بیشتری هم در آموزش‌های ما پیدا کرد. (رجوع شود به «استثمار مضاعف»، اثر سعید محسن)

۵. استثمار نفتی یا استثمار مضاعف

استثمار نفتی و درک ظریف آن توسط

نه‌تنها مارکسیست نمی‌شد بلکه آن‌قدر توانایی داشت که از کسانی که گرایش مارکسیستی دارند عضوگیری و استفاده کند. این اعتراف مهمی است. در جای دیگر به این توانایی اشاره تفصیلی خواهد شد. (به نظریه راهبردی حلقه مفقوده - حلقه واسط رجوع شود)

۴. نفی استثمار انسان از انسان

نفی استثمار انسان از انسان از ارکان ارزش‌های آموزشی مجاهدین بود. به این معنا که استثمار کننده ظالم و استثمارشده مظلوم تلقی می‌شد. در آموزش‌های جاری آن زمان و این زمان

«باخدا»، مؤمن تلقی شده و «بی‌خدا»، کافر نامیده می‌شود. مسئله اساسی فلسفه و دین رایج آن زمان، «بود و نبود» یا «هستی و نیستی» بود. مجاهدین این معادله را به هم زدند و رابطه انسان با خدا و استثمار انسان از انسان و بهره‌کشی را مطرح کردند. این مسئله یک نقطه عطف فلسفی با خود به همراه داشت. هرچند دانش فلسفی نداشتیم اما ملهم از آموزه‌های قرآن و طالقانی از قرآن بودیم. مرحوم طالقانی در تفسیر سوره مطففین می‌گفت وقتی شما کم‌فروشی می‌کنید یا از قیمت یک کالا کم می‌کنید استثمار انسان از انسان است و استدلالش هم خیلی محکم است. سوره بقره و سوره‌های آخر قرآن توسط مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن توشه‌گیری شده بود و مجاهدین هم این را مطالعه کرده بودند و هم در این مسئله پخته شده بودند. سعید محسن روی این خیلی تأکید داشت و می‌گفت وقتی شما توی سر قیمت قالی می‌زنید در واقع استثمار آن دخترانی است که این قالی را می‌بافند و سرخی صورت خود را به سرخی قالی تبدیل می‌کنند. ویژگی

”
**بهمین بازگانی معتقد
 بوده حنیف‌نژاد نیاز
 نداشت سازمان را
 به صورت جبهه درآورد،
 اگر زنده بود نه‌تنها
 مارکسیست نمی‌شد
 بلکه آن قدر توانایی
 داشت که از کسانی که
 گرایش مارکسیستی
 دارند عضوگیری و
 استفاده کند**

رجوی از موضع رو کم کردن خیلی قوی بود. رجوی در بحث‌های چهارساعته در برابر شهید بیژن جزنی هم کم نمی‌آورد.

بعدها استدلال فوق با کمی تغییر به صورت «برهان مخروط تکامل» درآمد که نشان می‌داد از آنجا که ماده معادل است با زمان بنابراین تکامل مادی جهان بایستی مبدأ زمانی داشته باشد و جهان را محدود تلقی کند که جوابی برای این بود. در همان سال ۵۳ وقتی این برهان را برای بهرام آرام گفتم او به تأمل پرداخت و

رنگ و رویش سرخ شد. (رجوع شود به جلد دوم و سوم خاطرات این جانب) این احساس برتری نسبت به مارکسیسم بود که کسانی که گرایش چپ داشتند ولی صادق بودند و ملی فکر می‌کردند عضوگیری می‌شدند و در پروسه آموزش‌های سازمان قرار می‌گرفتند و نگرانی هم در این باره نبود. در این باره بایستی به سخنان مهندس بهمین بازگانی در مراسم رونمایی کتاب خاطرات دکتر محمدی گرگانی اشاره کرد که معتقد بوده حنیف‌نژاد نیاز نداشت سازمان را به صورت جبهه درآورد، اگر زنده بود

بنیان‌گذاران و نارسایی مارکسیسم در این مورد یکی از مواردی بود که به ما آموزش داده می‌شد. در آن زمان فرامی‌تافت‌های نفتی مطرح می‌کردند هزینه تولید یک بشکه نفت در زمین ۱۰-۱۵ سنت و در دریا ۲۰-۳۰ سنت است. در حالی که در آن زمان کمپانی‌های نفتی هر بشکه نفت را یک دلار و ۸۱ سنت یا نزدیک دو دلار از ایران می‌خریدند؛ بنابراین این گونه قلمداد می‌شد که ظاهراً ایران در حال استثمار کمپانی‌های نفت است در حالی که کاری هم روی نفت انجام نداده. بنیان‌گذاران به‌ویژه سعید محسن که در این زمینه تخصص کافی داشت می‌گفت شاه برای صدور نفت مجبور بود ژاندارم خلیج فارس شود و این ژاندارمی را تا اقیانوس هند گسترش بدهد. در ظفار لشکرکشی کردند چراکه رزمندگان ظفار امنیت صدور نفت از خلیج فارس را مخدوش کرده بودند. همچنین شاه با اسرائیل در برابر فلسطین همکاری داشت. سعید محسن استدلال می‌کرد شاه باید برای حفاظت نفت، کل درآمد نفت را خرج خرید اسلحه از غرب و سرکوب کارگران و نیروهای مولد و نیروهای مبارز بکند. سعید محسن این را

«استثمار مضاعف» می‌نامید

و جزوه‌ای صد صفحه در حد یک رساله در این باره نوشته شد. اصل جزوه به دست ساواک افتاد ولی بعد از انقلاب تلاش‌هایی شد که درصدی از جزوه احیا شود. اگر اصل جزوه به دست آید خدمت بزرگی به معارف بشری است. من در سال ۴۹ که برای شرکت در دوره نامه‌نگاری فنی به لندن رفته بودم با مارکسیست‌ها و تروتسکیست‌ها بحث داشتم و این سؤال را مطرح می‌کردم و مسئله حفاظت از نفت را توضیح می‌دادم که جوابی نداشتند و برایشان تازگی داشت. در آن چند روز اقامت در لندن مهمان دکتر قنادیان بودم. در جریان تاریخ ایران می‌بینم مارکسیست‌ها استثمار صدور نفت خام را متوجه نمی‌شدند. پالایشگاه چون کارگر داشت ارزش اضافی در آنجا برایشان مطرح بود و اعتصاب راه می‌انداختند. به نظر من درک عمیقی که بنیان‌گذاران از اسلام و قرائت طالقانی داشتند آن‌ها را قادر کرده بود به این ظرایف برسند که حتی مارکسیست‌های ایرانی با سابقه رزمندگی‌شان به این حد از درک و فهم نرسیده بودند.

۶. دیالکتیک در برابر فیکسیسم

یکی دیگر از محورهای آموزش‌های مجاهدین پذیرش تضاد و دیالکتیک در برابر تناقض و فیکسیسم بود. یادم است اولین باری که علی میهن‌دوست به من و فیروزیان آموزش می‌داد می‌گفت اگر ما دیالکتیک را قبول کردیم این یک دیالکتیک فلسفی نیست بلکه دیالکتیک محصول علم است و در دانشگاه‌های اروپا هم این دیالکتیک را درس می‌دهند. خیلی ساده می‌گفت اصل اول آن حرکت است که بدیهی است که همه چیز در حال حرکت است. اصل دوم تغییر کمی و کیفی است که مثال می‌زد آب تغییرات تدریجی را طی می‌کند و در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید. سوم اصل تأثیر متقابل است که ماه روی زمین اثر می‌گذارد و جزر و مد می‌شود و نیوتن هم آن را به‌صورت فرمول درآورده. سعید محسن می‌گفت ما بحث تضاد را از توشه‌گیری آقای طالقانی در سوره فجر در پرتوی از قرآن الهام گرفتیم و به‌قدری این بحث طالقانی عمیق بود که از ایشان پرسیدیم قبل از این نوشته، تضاد مائو را خوانده بودید؟ ایشان هم جواب داده بود که نخوانده بوده.

بنیان‌گذاران که تضاد را پذیرفتند می‌گفتند چهار اصل دیالکتیک در بحث تضاد قابل تبیین است. تضاد دو وجه دارد و هر وجه آن حرکت و تغییر کمی و کیفی دارد و دو وجه تضاد روی هم تأثیر متقابل دارند. این کنش و واکنش ادامه دارد و وقتی جهشی رخ بدهد پروسه عوض می‌شود. نکته‌ای که بنیان‌گذاران در کتاب تضاد مائو دیده بودند تمایزی بود که با بحث تضاد و دیالکتیک استالین داشت. بدین معنا که مائو گفته بود «قانون تضاد» قانون اتحاد اضداد است و مبارزه اضداد، فرع بر اتحاد اضداد است. در حالی که استالین معتقد بود قانون تضاد قانون نزاع و تناقض اضداد است و این اصل است. خودم در سال ۵۲ یک روز از صبح تا ظهر با آقای طالقانی گفت‌وگو داشتم و گفتم مائو این نظر را درباره تضاد دارد و می‌گوید تا اضداد با هم نزدیک نباشند و اتحاد نداشته باشند نمی‌توانند گلاویز شوند. آن مرحوم گفتند این مطالب توحیدی‌چطور در کتاب تضاد مائو آمده؟ از کنفسیوس آموخته یا از بودا؟ بنیان‌گذاران به این نکته توجه کردند که بحث تضاد صرفاً

یک بحث فلسفی در چین نبود، بلکه می‌حتمی راهبردی هم بود و مائو خودبه‌خودی دنبال الگوی استالین و نظام شوروی نرفت. چینی‌ها همان ابتدا هم که دنبال الگوی شوروی رفتند ۹۰ درصد پایگاه‌های شهری و روستایی‌شان را از دست دادند و به این نتیجه رسیدند که چین جامعه دهقانی است و به‌طور مقطعی و موقت کمونیست‌های چین اتحاد با بورژوازی ملی را هم پذیرفتند. من نمی‌دانستم علت اینکه مائو قانون تضاد را قانون اتحاد اضداد می‌داند از نگاه راهبردی است که واقعیت‌ها به آن‌ها تحمیل کرده و در فلسفه وارد کرده یا اساساً بسترسازی فلسفی داشتند و در آن به اتحاد اضداد و به دنبال آن اتحاد طبقات رسیده‌اند. این مثال را برای این آوردم که بدینم بنیان‌گذاران کتاب‌های موجود در زمان خودشان را حلاجی کرده بودند و به نکاتی دست یافتند که شاید ۹۰ درصد مارکسیست‌ها توجهی نکرده بودند. برای نمونه به جمله «استعداد لایتنانی معرفت‌طلبی انسان» که مائو در کتاب تضاد آورده بود تأکید می‌شد. حنیف‌نژاد می‌گفت از مائو نظرش را راجع به خدا پرسیدند گفت ممکن است روزی خدا کشف شود و نمی‌توانیم آن را رد کنیم. حنیف می‌گفت این برخورد علمی با خداست که اگر مارکسیست‌های دیگر هم این‌گونه با خدا برخورد کرده بودند قطب‌بندی‌ها کمتر می‌شد. مجاهدین نقدی هم به جمله «جهان چیزی جز ماده متحرک نیست» داشتند که در کتاب مائو آمده بود. جواب آن را با جهان سه عنصری ماده - انرژی - اراده می‌دادند. گرایشی که مجاهدین به مائو داشتند ناشی از تعامل با آثار او بود.

مائو معتقد بود انقلاب را انقلابیون دانند و انقلاب شوروی را انقلابیون شوروی و انقلاب چین را انقلابیون چینی؛ بنابراین دلیل ندارد در یک جامعه دهقانی چون چین مانند جامعه پیشاصنعتی روسیه عمل شود و به همین دلیل بود که تئورسین‌های استالینیستی می‌گفتند مائو آمپریست و تجربه‌گرا شده و دست از دکتترین مارکسیستی برداشته. علت این تعامل هم این است که مجاهدین اشتغال راهبردی داشتند و مسئله، راهبرد هدایت خودمان و مردم ایران به سمت خط‌مشی مناسب در ایران بود. در شناخت مجاهدین آمده دیالکتیک در برابر فیکسیسم است و منظور از فیکسیسم هم مسائلی بود که در یونان و منطق ارسطو و فلسفه ثبات طرح شده. البته در جلد اول و دوم و سوم خاطراتم سیر تحول سازمان در مورد دیالکتیک آمده است. به‌طور خلاصه آنچه ما از دیالکتیک استالین می‌فهمیدیم تناقض بود که دو وجه تضاد همدیگر را نفی می‌کنند و از دیالکتیک مائو می‌فهمیدیم دو وجه تضاد می‌توانند در کنار هم وجود داشته باشند و ضمن اینکه وجود دارند با هم مبارزه کنند؛ یعنی

مائو معتقد بود انقلاب را انقلابیون دانند و انقلاب شوروی را انقلابیون شوروی و انقلاب چین را انقلابیون چینی؛ بنابراین دلیل ندارد در یک جامعه دهقانی چون چین مانند جامعه پیشاصنعتی روسیه عمل شود و به همین دلیل بود که تئورسین‌های استالینیستی می‌گفتند مائو آمپریست و تجربه‌گرا شده و دست از دکتترین مارکسیستی برداشته



۹. طبقه و تغییر طبقه

یکی از اختلافات بنیان‌گذاران با مارکسیست‌ها بر سر نظریه طبقات (Class Theory) بود. آن‌ها انسان را به طبقه محدود می‌کردند. مثلاً طبقه فئودال، طبقه سرمایه‌دار، طبقه خرده‌بورژوازی چپ یا طبقه کارگر. در حالی که بنیان‌گذاران می‌گفتند انسان می‌تواند تغییر طبقه بدهد. انسان با ویژگی پایدار بی‌نهایت‌طلبی و خداجویی می‌تواند حدود طبقاتی را بشکند. این مطلبی بود که در سال ۵۲ مرحوم طالقانی هم به آن خیلی استناد می‌کرد و تأکید داشت. طنزی وجود داشت که در آن زمان چون لای نخست‌وزیر چین هنگام ملاقات با خروشچف به او گفته بود ما هر دو به طبقه خودمان خیانت کردیم؛ تو کارگر بودی و تغییر طبقه دادی و من هم فئودال بودم و به طبقه خودم خیانت کردم. نمونه دیگر اینکه حزب توده در ایران سعی داشت نام مصدق‌السلطنه را بیشتر جا بیندازد و او را فئودال و عامل امپریالیسم آمریکا نام ببرد. در حالی که مصدق انسانی بود که تغییر طبقه داده بود و حدود خودش را شکسته بود و احیاکننده و مجری قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود. نتیجه اینکه اصالت با تغییر طبقه است نه طبقه. مثالی در قرآن هست که حضرت موسی در جوانی وقتی از کاخ فرعون به شهر می‌رود می‌بیند دو نفر با هم دعوا می‌کنند. یکی از آن‌ها قبطی و دیگری سبطی است. قبطی طرفدار فرعون بود و سبطی هم از بنی‌اسرائیل بود. به نظر می‌آید موسی جوان با دانش طبقاتی خودش، قبطی را ظالم و سبطی را مظلوم تلقی کرد و مشتکی به گردن قبطی کوبید که به‌طور غیرعمد در جا کشته شد، در حالی که مقصر سبطی بود. موسی بعداً این عمل خود را از جانب شیطان خواند و از خدا طلب غفران کرد.

۱۰. مطالعه متون در دسترس

آنچه مسلم است بنیان‌گذاران تمام کتاب‌های مارکسیستی را مطالعه نکرده بودند. تا مقداری که مطالعه کرده بودند به نظر من حلاجی و درک کرده بودند که مطالب چیست و نسبت به مطالب انتقاد هم داشتند، ولی مهم این است که درباره مارکسیست‌های ایرانی تا جایی که اطلاع داشتند درست عمل کردند؛ حتی بسیاری از مارکسیست‌های ایرانی آن مقدار از کتاب‌های مارکسیستی که بنیان‌گذاران خوانده بودند را نخوانده بودند و این پدیده‌ای بود که در زندان با آن روبه‌رو شدیم. مجاهدین علاوه بر مطالعه انقلاب چین و کوبا و شوروی می‌دانستند مارکسیست‌های ایرانی چه می‌گویند و عملکردشان را در مسئله جنگل، سلطنت رضا شاه و نهضت ملی بررسی کرده بودند. بعد از ضربه شهریور سال ۵۰، دانش مستقیمی نسبت به موج جدید مارکسیست‌های ایرانی پیدا کردیم. پس از انقلاب مارکسیست‌های ایرانی اعتراف

سیر باشند و به‌طور مستمر «تغییر طبقه» دهند. البته بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۲ مارکسیست‌ها سعی دارند واژه توده را توسعه و به همه طبقات همچون کارمندان تسری بدهند. همچنین برخی از آن‌ها به دست‌نوشته‌های مارکس و نظریات جدید تکامل استناد می‌کنند که تا وقتی انسان صاحب دو دست نشد نتوانست ابزار بسازد و تلویحاً انسان را مقدم بر ابزار می‌دانند که بایستی حضور و لحاظ کردن آن در پنج دوره تاریخ دیده شود.

۸. اصالت انسان و پیدایش طبقات

یکی از آموزش‌های مجاهدین همان اصالت انسان بود و اینکه انسان جایگاه خودش را در کل هستی پیدا کند که این مطلب در کتاب شناخت محمدآقا آمده. او می‌گفت تاریخ کارخانه آدم‌سازی است در حالی که مارکسیست‌ها تکامل را در تکامل ابزار تولید می‌دانستند. در هر یک از پنج دوره تاریخ موضع انسان را در برابر ابزار تعریف می‌کردند؛ یعنی جایگاه انسان فرع بر ابزار بود و تکامل انسان هم فرع بر تکامل ابزار بود. برای مثال در ارتش می‌گفتند توپ ۱۰۶، پنج خدمه انسانی دارد؛ یعنی اصل ابزار بود و پنج انسان بایستی به این ابزار خدمت کنند. این تیزبینی بنیان‌گذاران به فهم عمیق قرآنی آن‌ها مربوط می‌شد و به مرزبندی با مارکسیسم و مارکسیست‌های ایرانی هم می‌انجامید. برای نمونه اینکه در جامعه اولیه که وفور نعمت بود چگونه طبقه پیدا شد. حنیف‌نژاد در کتاب شناخت مطلبی با این عبارت دارد که در جامعه اولیه همه کار می‌کردند و تولید بر مصرف فزونی گرفت؛ بنابراین انسان «بی‌نهایت‌طلب» در قالب انحرافی «فزون‌طلبی» تولید اضافی را به انحصار خود درآورد. این اولین انحصار و پیدایش طبقات در تاریخ بود. این نوع‌آوری خاص بنیان‌گذاران بود.

اتحاد اضداد بر مبارزه اضداد اولویت دارد. این مطلبی بود که به مسائل راهبردی ایران نزدیک بود. مجاهدین معتقد بودند تضاد عمده، تضاد همه طبقات با امپریالیسم است و تضاد اصلی تضاد خلق و سرمایه‌داری است. تضاد فرعی هم تضاد نیروهای مکتبی با بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی چپ است. در برابر امپریالیسم نیروهای اصیل اتحاد با خرده‌بورژوازی چپ و بورژوازی ملی داشتند. این چیزی بود که چپ‌های ابزارگرا اگر هم در شعار می‌گفتند اما در عمل به آن دل ندادند بودند و به کار نمی‌گرفتند. مثال ترور محمدصادق فاتح یزدی صاحب کارخانه «جهان‌پیت» در تابستان سال ۵۳ توسط چریک‌های فدایی بود که در مراسم ختم او کارگران هم شرکت کرده بودند و می‌گفتند این ترور کار ساواک است. در همین راستا مجاهدین روی حرکت جوهری ملاحظه‌را توجه داشتند. (به گفت‌وگویی من با محمدعلی رجایی در جلد دوم خاطرات رجوع شود)

در تفسیر پرتوی از قرآن در بخش صراط مستقیم طالقانی مکانیسم پیشرفت و تکامل جهان را این‌گونه مطرح می‌کند که اگر با تئوری تطبیق و تطابق داروین و لامارک بخواهیم تکامل را تبیین کنیم به ارتجاع برمی‌گردیم و مثال می‌زند اگر شیء متکاملی بخواهد با محیطش تطابق کند ارتجاع است؛ بنابراین نشان می‌دهد چگونه تکامل شکل می‌گیرد و حرکت جوهری را مطرح می‌کند. خداوند پیوند و ارتباطی با شیء دارد و این اشتداد وجود است که حرکت را بالا می‌برد و محیط را تغییر داده و حد شیء را می‌شکند. اعراض را هم به دنبال خودش می‌کشاند. دستاوردهای حرکت جوهری بعداً در کتاب مکتب، راهنمای عمل (شرکت صمدیه) آمده و نیاز به بحث مستقل دارد. بحث آغازین این کتاب در همان آموزش‌های بنیان‌گذاران بود.

۷. علت رویکرد به کتاب‌های مارکسیستی

● سعید محسن در سال ۵۰ در زندان اوین به من می‌گفت علت اینکه ما به مطالعات مارکسیستی روی آوردیم الهام از قرآن بود. بدین معنا که خطاب خداوند در قرآن به توده‌هاست (ناس) و می‌دیدیم مارکس هم خطاب به توده‌ها دارد و نه به قدرتمندان. هم‌چنین می‌گفت مارکسیست‌ها برای تاریخ جهت قائل‌اند، البته قادر نیستند با کمک دیالکتیک طبیعت، این جهت را در تاریخ تبیین کنند؛ اما ما معتقدیم اراده خدا بر سمت‌داری و جهت‌داری طبیعت و تاریخ قرار گرفته؛ هم در وجه جهت‌داری مزیت‌هایی نسبت به مارکسیسم داریم و هم در وجه خطاب به توده‌ها. مارکسیست‌ها معمولاً خطاب به بخشی از توده دارند مثلاً کارگر و دهقان. اسلام توده‌ها را محدود به کارگر و دهقان نمی‌کند. مخاطب کسانی هستند که خودشان را مخاطب خدا و سمت‌داری تکامل قرار داده و تسلیم این

می کردند آن زمان به دست نوشته های مارکس دسترسی نداشتند و دوران مطالعات خود را به قیل و بعد از انقلاب تقسیم می کردند.

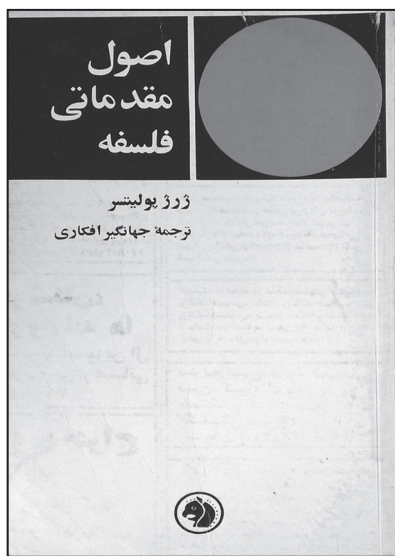
۱۱. مالکیت

یکی دیگر از آموزه های مجاهدین بحث مالکیت بود. می دانیم مارکسیست ها به مالکیت عمومی وسایل تولید معتقد بودند و مذهبی ها را به مالکیت خصوصی و سودجویی متهم می کردند، در حالی که بنیان گذاران می گفتند اگر مارکسیست ها مالکیت عمومی را قبول دارند آنچه در قرآن آمده خدامالکی است و ما در اندیشه خود تصور مالکیت را قبول نداریم. کالاها را امانت می دانیم که یک دو روزی بهر روزی دست ماست و باید این امانت را به خوبی مدیریت کنیم و به قرانت حنیف نژاد شکر آن را به جا آوریم. ما احساس مترقی تری نسبت به مارکسیست ها داشتیم و می گفتیم مالکیت را قبول نداریم و خدامالکی را قبول داریم و آن ها مالکیت عمومی را قبول دارند. به همین دلیل در مذاکراتی که در سال ۶۳ دوستان نهضت مجاهدین با آقای عسگر اولادی داشتند ایشان می گفت شما افراد مؤمن و صادقی هستید ولی به لحاظ اقتصادی مارکسیست هستید چون به مالکیت خصوصی و مالکیت عمومی اصالت نمی دادیم و خدامالکی برای ما اصالت داشت؛ یعنی در هر مقطعی حاکمیت سیاسی جامعه است که حد مالکیت اعتباری را تعیین می کند و این موضوعی است که در روند تکامل اجتماعی باید بررسی شود.

۱۲. تبیین مبارزه مسلحانه

یکی از موارد اختلاف مجاهدین و مارکسیست ها تبیین مبارزه مسلحانه بود. اولاً وقتی بحث مبارزه مسلحانه در ایران می شود با قیاس مع الفارق آن را به امریکای لاتین نسبت می دهند و به چریک جدا از توده! در واقع به نظر من این کم عنایتی آشکاری به جریان مبارزه مسلحانه ایران است. جریان مبارزه مسلحانه ای که مجاهدین به آن شکل دادند. بحث فعلی من این است که مبارزه مسلحانه با مارکسیسم قابل تبیین نبود. نه حزب توده که

خود را پدر مارکسیست های ایران می دانست مبارزه مسلحانه را قبول داشت و نه مائوئیست ها و طرفداران انقلاب چین. سازمان انقلابی حزب توده مبارزه مسلحانه را قبول داشتند و بخش زیادی از آن ها تسلیم نظریه «سه جهان» شدند و راه همکاری با ساواک و رژیم شاهنشاهی را در پیش گرفتند. یک بار هم یکی از آن ها



(سیروس نهندی) ضمن همکاری با ساواک بسیاری از طرفداران چپ مبارزه مسلحانه را سازمان دهی کرد و تحویل ساواک داد. بیژن جزنی در سال ۵۲ «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» مسعود احمدزاده را به «تاکتیک محور» تبدیل کرد. در سال ۵۲ معتقد شده بود مارکسیست ها به دنبال خرده بورژوازی چپ افتادند. هر چه می گذشت در بین فداییان هم منتقدان مبارزه مسلحانه بیشتر می شد. در سال ۵۶ سازمان فداییان مبارزه مسلحانه را رد کرد. چندی بعد تراب حق شناس و تقی شهرام که در سال ۵۴ بیانیه تغییر ایدئولوژی را امضا کرده بودند شدیداً مبارزه مسلحانه را رد کردند و گفتند از اشتباهات فاحش ما مارکسیست ها بوده و آن را یک فاجعه تلقی کردند. (خاطرات محمد تقی شهرام و نوشته های تراب حق شناس) مارکسیست ها معتقد بودند تضاد ذاتی شیء است و در مرحله بعد می گفتند عینیت شیء ایران است و بعد هم طبقه کارگر در ایران. در مرحله بعد هم می گفتند طبقه کارگر بایستی مبارزات صنفی خودش را طی کند و بعد سیاسی و بعداً نظامی بشود. در حالی که

حالا در مرحله صنفی هم نیست. (رجوع شود به تجربه و گزارش اینجانب از محافل کارگری در جلد دوم خاطرات) بدین سان مبارزه مسلحانه را رد می کردند. مجاهدین مبارزه مسلحانه را از شرایط ویژه ایران استخراج کرده بودند؛ یعنی از کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب قیام ۳۰ تیر و ۱۵ خرداد نتیجه گرفته بودند. به لحاظ

جهانی هم الگوی چین، شوروی و امریکای لاتین را قبول نداشتند. بلکه تاحدی از انقلاب الجزایر و مبارزات فلسطین الهام گرفته بودند که مشابهت بیشتری با ایران داشت؛ آن هم نه از خط مشی آن ها بلکه از تجربیاتشان. آموزش های نظامی خودشان را هم در پایگاه فلسطین دیده بودند. مسئول پایگاه به بدیع زادگان گفته بود با این همه کوهستان که در ایران دارید چرا در کوهستان نمی جنگید؟ شهید بدیع زادگان گفته بود ویژگی ایران متفاوت است. دیگر اینکه جدا از توده هم نبودند و این بحث مستقلی می طلبد. مبارزه مسلحانه در ایران متکی به طبقاتی بود که در پی کودتای ۲۸ مرداد و زیر فشار چکمه های امپریالیستی در حال اضمحلال بودند. بدین سان در برابر این فشار و سرکوب و اضمحلال مقاومت هایی می کردند، کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد را برتافتند و نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند. بعد از آن جبهه ملی دوم و نهضت آزادی تشکیل شدند و نهضت روحانیت شکل گرفت. ۱۵ خرداد و دستگیری آیت الله خمینی و سران نهضت آزادی، حرکت های مسلحانه در موتلفه و حزب اسلامی ملل و جاما و بعد هم مجاهدین و فدایی ها شکل گرفتند. آنچه مسلم است مبارزه مسلحانه پاسخی بود به فشارهای استبداد وابسته به امپریالیسم. حاملان این پاسخ هم عمدتاً بورژوازی ملی و خرده بورژوازی چپ بود. خاستگاه طبقاتی اعضای فدایی ها هم همین طور بود. اشتباه شهرام در این بود که در یک اتاق در بسته فکر می کرد که سازمان تغییر ایدئولوژی یافته شان نماینده همه خلق ایران هستند و بچه های مذهبی نماینده خرده بورژوازی چپ هستند. چون خرده بورژوازی چپ در حال اضمحلال است پس با یک فشار مختصر، روشنفکر آن (شریف واقفی، صمدیه و یقینی) را هم می تواند نابود کند تا دیگر نتوانند به تشکیلی دست یابند. من مسلم می دانم تحلیل آن ها از خرده بورژوازی کاملاً غلط بود. در حالی که در واقع جریان اصلی بود و هر چه فشارهای امپریالیسم بر آن ها بیشتر می شد مقاومتش هم بیشتر شد و به عمق بیشتری از اسلام دست می یافتند.

۱۳. نظر به حلقه مفقوده، حلقه واسط

بنیان گذاران مجاهدین در سال ۴۷ و حتی زودتر به این نتیجه رسیده بودند که در ایران سه نیروی مبارز وجود داشت. جریان ملی، جریان مارکسیست و جریان مذهبی. در هر سه نیرو نارسایی هایی در مبارزه هم می دیدند. نیروی مذهبی که عمدتاً سنتی بوده و به فقه ناکافی رایج تکیه داشت. مجاهدین معتقد بودند این جریان قرآن، سنت، عقل و اجماع را قبول دارند و می توان از طریق قرآن، نهج البلاغه و حرکت امام حسین این ها را تعالی داد که همین کار هم شد. در واقع خطشان حذف نبود بلکه دینی

و تعالی بخش بود. به طوری که برخی از عناصر روحانی یا عضو بودند یا با مجاهدین همکاری نزدیک داشتند و یا عمدتاً از مجاهدین حمایت می کردند و تا ترور شمس آبادی در سال ۵۵ هیچ آخوندی علیه مجاهدین صحبتی نکرد. در مورد مبارزات مارکسیستی می گفتند اینها اشتباه کردند از راه فلسفه وارد مسائل ایران شدند و باید از راه ارزش اضافی وارد می شدند و به کار اصالت می دادند (نه سرمایه) و تولید اشتغال محور را تقویت می کردند. در مورد مبارزات ملی هم نارسایی هایی را می دیدند و می گفتند فراقیری ندارند و نمی توانند دربرگیرنده همه طبقات باشند. حتماً هم به مکتب راهنمای عمل نیاز دارند. می گفتند یک حلقه مفقوده هست که این سه جریان را به هم پیوند می دهد و علاوه بر آن تعالی هم می دهد. سعی کردند خودشان با کسب صلاحیت، چنین حلقه واسطی بشوند و عملاً هم به طور نسبی شدند و می گفتند ما می توانیم مارکسیست ها را با اندیشه مالکیت و چیزهای

مختلف که برشمردیم تعالی بدهیم. می توانیم سنتی ها را هم با قرآن و نهج البلاغه و راه حسین تعالی بدهیم و نیروهای ملی را هم با راه و رسم دکتر مصدق. با اتکا به نظریه حلقه واسط به یک هژمونی قرآنی رسیدند که قرآن و نهج البلاغه و راه حسین فرآیند همه نیروها بود و مترقی تر از همه، جریانات و اقشار را هم جذب کرده بودند. از جبهه ملی گرفته تا نهضت آزادی و روحانیت و طرفداران دکتر شریعی و حتی حجتیه؛ آن هم در شرایط فاشیسم و خفقان. فرخ نگهدار در سال ۶۴ مقاله ای در کیهان هوایی نوشته بود که اگر ضربه سال ۵۴ رخ نداد بود مجاهدین می توانستند یک الگوی فرآگیر بشوند. بعد از شهریور ۵۰ و بعد از دستگیری های اولیه و ثانویه، ثابتی به یکی از بنیان گذاران گفته بود مگر ما دیوانه ایم که شما را اعدام کنیم؟ از خون شما هزاران چریک سبز می شود ولی در نهایت به این نتیجه رسیدند که مجاهدین با نظریه فراقیرشان می توانند تبدیل به الگو شوند

و خطری جدی برای حاکمیت باشند. به همین دلیل علی رغم حمایت مراجع، بنیان گذاران را اعدام کردند. نکته ضروری اینکه در بحث استثمار مضاعف

باید درباره چهار منحنی توضیح داده شود. شاید در مورد نظریه حلقه مفقوده و واسط بشود گفت همان طور که بهمین بازرگانی گفته است مجاهدین نه مارکسیست بودند و نه مذهبی. شاید اضافه کنم نه ملی. برای اینکه مارکسیست سنتی نبودند، به عملکرد مارکسیست های ایرانی نقد داشتند و حتی نظریه پویان را هم نقد می کردند. به اینکه ما با شهادت خود شهید شدن را یاد مردم بدهیم نقد داشتند. به حزب توده و مانوئیست ها هم نقد داشتند. به آن صورت مسلمان هم نبودند چون می خواستند با کمک قرآن و نهج البلاغه فقه سنتی و آموزش های رایج فقهی را تعالی بدهند و افراد ظاهرین نمی توانستند این را درک کنند. انجمن های اسلامی دانشجویان نیز در سال ۳۹ ضرورت وجودی خود را دو مؤلفه می دانستند. یکی قرآن مداری و دیگری احکام اجتماعی قرآن مانند جهاد، امر به معروف و... که در حوزه های علمیه جزو آموزش ها نبود. (رجوع

شود به مقاله «یادی از یادآوران عرصه روش مندی»، چشم انداز ایران، شماره ۳۷) مجاهدین ملی مصطلح هم نبودند چون خط نهضت مقاومت ملی و مصدق را قبول داشتند. درحالی که ملیون از مصدق کمی دور شده بودند و به نهضت کاذب نزدیک شده بودند. نهضتی که می گفت نه اسمی از شاه برید نه مصدق و نه نفت. ملیون به این نهضت نزدیک شده بودند و حنیف نژاد دنیال راه حل ملی بود و اینکه در مبارزه درازمدت اگر پیروز شدیم مثل انقلاب الجزایر برای خرید اسلحه به کشورهای غربی وابسته نشویم. گفتی است زنده یاد عبدالرضا نیک بین که رابطه دوستی ما هیچ گاه قطع نشده بود یکی از روزهایی که به دفتر نشریه آمد، ضمن صحبت های گوناگون به نظریه «حلقه مفقوده واسط» (چشم انداز ایران شماره ۱۹) اشاره کرد و گفت این نظریه برای ما خیلی اهمیت داشت.

۱۴. تعامل سازنده

مجاهدین با آموزش های جاری اعم از آنچه در سنت آمده یا آنچه در مارکسیسم بود تعامل داشتند. متأسفانه برخی تعامل را با التقاط یکی می دانند. حنیف نژاد می گفت ما با هویتی

که داریم در برخورد با دیگر مکاتب، برخی از عناصر آن را جذب و حتی هضم می کنیم؛ برخی را هم دفع می کنیم. امروزه هم برخی تعامل سازنده با تجربه بشری و دنیا را محکوم می کنند و می گویند مگر می شود نتیجه دعوی حق و باطل، برد-برد باشد؟! در این زمینه بحث مستقلی خواهیم کرد.

۱۵. راه خدا و راه تکامل

مجاهدین راه خدا و راه تکامل سمت دار را مطرح می کردند. حنیف نژاد می گفت ما صرفاً ضد امپریالیسم و ضد سلطنت نیستیم، بلکه این ها را مانع راه تکامل می دانیم. خط مشی اصلی ما رشد و گسترش تکامل به سوی خداوند است. در هر حال اگر این موانع هم از بین رفتند ما راه ایجابی خود را دنبال می کنیم و به دام ضدیت نمی افتیم. (رجوع شود به مقاله «آیا از ضدیت به جایی می رسیم؟» چشم انداز ایران شماره ۱۱۴) در همین راستا بود که قرآن را راهنمای عمل قرار داده بودند و تفاسیری از قرآن و شش جلد نهج البلاغه ارائه کردند. هم چنین کتاب راه حسین را تدوین کردند که مورد استقبال مردم به ویژه جامعه مذهبی قرار گرفت. سعی داشتند خط مشی خود را با توجه به شرایط زمانی و مکانی ایران از دل مکتب استخراج کنند. این راه به مشکلاتی خورد؛ نظیر درک ناکافی از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه که بعدها جزو ضرورت های تحقیقاتی درآمد و کتاب های دینامیزم قرآن و زمان در متن دین نوشته شد. در سال های ۵۲ تا ۵۴ نیاز بچه های مجاهد این بود که بدانند قرآن نوشته محمد (ص) است یا از جانب خدا به ایشان وحی شده. همچنین نیاز داشتند تأثیر خداوند و امام زمان را در خط مشی بدانند. می خواستند بدانند خدای غیرمادی چگونه به ماده کانال می زند. می خواستند بدانند اگر ارسطو معتقد است تمامی گزاره ها بایستی به اولیات او برگردند تا اعتبار پیدا کنند و تأویل شوند و اگر مارکس می گوید تمام گزاره ها باید به ماده ازلی - ابدی ارجاع شود تا اعتبار پیدا کند، بنابراین ما که مسلمانیم و خدای خالق را مبنای فلسفه خود می دانیم چگونه و با چه مکانیسمی می توان تأویل گزاره ها را به خداوند انجام داد تا اعتبار پیدا کنند. این ها سؤالاتی بود که علی رغم جان به کفی برای آن ها مطرح بود و آموزش های جاری را برای چنین مبارزاتی کشش ناپذیر می دانست. ما این سؤالات را سؤالاتی که گروه مخفی تلقی نمی کردیم بلکه سؤالاتی است که برای جنبش های اسلامی هم اکنون نیز مطرح است. از آنجا که در آن مقطع برای آن سؤالات جاندار جوابی نبود، عده ای ساده اندیشی کرده و به مکاتب موجود تن دادند و به چپ و راست افتادند. در این باره توضیحات زیادی هست که نیاز به مطلب مستقل دارد. ■

”
مجاهدین با آموزش های جاری اعم از آنچه در سنت آمده یا آنچه در مارکسیسم بود تعامل داشتند. متأسفانه برخی تعامل را با التقاط یکی می دانند. حنیف نژاد می گفت ما با هویتی که داریم در برخورد با دیگر مکاتب، برخی از عناصر آن را جذب و حتی هضم می کنیم؛ برخی را هم دفع می کنیم. امروزه هم برخی تعامل سازنده با تجربه بشری و دنیا را محکوم می کنند و می گویند مگر می شود نتیجه دعوی حق و باطل، برد-برد باشد؟! در این زمینه بحث مستقلی خواهیم کرد

حنیف نژاد از دو منظر

مهندس بهمن بازرگانی از اعضا و جزو کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران بود که خاطرات خود را در چشم‌انداز ایران (شماره ۱۰۲ اسفند ۹۵ و فروردین ۹۶ تا شماره ۱۱۶ تیر و مرداد ۹۸) منتشر کرد. در همین مدت دکتر محمد محمدی گرگانی از دیگر کادرهای سازمان خاطرات خود با نام خاطرات و تأملات در زندان شاه (چاپ اول سال ۹۶، نشر نی) را منتشر کرد. تصمیم گرفتیم ویژگی‌های پایدار حنیف نژاد از این دو منظر را با توجه به خاطرات ایشان منتشر کنیم؛ البته بهتر بود این بررسی از چندین منظر باشد و جا دارد این کار صورت پذیرد.

محمد محمدی گرگانی

قبل از او رفتن سازمان در گروهی بودم که حنیف نژاد مسئول آن بود. این را به‌طور قطع نمی‌دانم و فقط با حدس می‌گویم که این گروه از جمله کارهایش رابطه با قطب‌ها و قشر دو بود.

خاطره مهم و نکته جالب این بود که یکی از دوستان پیشنهاد کرده بود که می‌توان شاه را در خیابان شاهرضا ترور کرد. این خبر را احمد رضایی داد. حنیف گفته بود خوب شاه ترور شود، دیگری شاه می‌شود. بعد حنیف گفته بود که در جریان جمعه سیاه در اردن (که ۵۰۰۰ فلسطینی در اردن به‌وسیله ملک حسین قتل‌عام شدند) یکی از مبارزان به یاسر عرفات خبر داده بود من در جایی هستم که می‌توانم کاخ ملک حسین را به توپ بیندم و همه را از شر او راحت کنم. عرفات گفته بود اولاً ما اردنی نیستیم که درباره پادشاه کشور تصمیم بگیریم. ثانیاً پادشاه اردن کشته شود دیگری پادشاه می‌شود (خاطرات و تأملات در زندان شاه، ص ۹۰ و ۹۱).

در سال ۵۲ به دلیل علاقه بیشتری به قرآن و نهج البلاغه داشتم. اکثر اوقات با مصطفی خوشدل صحبت می‌کردیم... می‌گفت محمد جان! من خیلی می‌ترسم. مسعود راه بدی در پیش گرفته. حنیف این‌طور نبود. مسعود در سازمان مهره چینی می‌کند. محاسبه می‌کند که خط خودش را تقویت کند... (خاطرات و تأملات در زندان شاه، ص ۲۵۶).

شب چهارم خرداد ۵۱ بود. ساعت دو بعد از نیمه‌شب (در سلول اوین) بیدار بودم. از ترس بازجوها و برخی نگهبان‌ها، بیشتر شب‌ها و نیمه‌شب نماز و دعا و صحیفه می‌خواندم. روزها می‌ترسیدم نگهبان‌ها این‌ها را گزارش کنند. همه را نمی‌شناختم. باید احتیاط می‌کردم... می‌خواستم سحری بخورم. ساعت دو بود که دیدم توی همان بندی که من بودم صدای تکبیر آمد. این صداها دقیقاً توی گوش و ذهن من هست، با من زندگی می‌کنند. کسی فریاد کشید، عین جملاتی است که دقیقاً نقل می‌کنم. فریادم زد: «اشهد ان لا اله الا الله، درود بر اسلام، زنده‌باد قرآن، مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر شاه، درود بر ملت ایران»، صدای مرحوم حنیف و دیگر بچه‌هایی بود که برای اعدام می‌بردند. کاملاً معلوم بود که نگهبان را دستش را می‌گذاشت روی دهان کسی که فریاد می‌زد. من حنیف را دیده بودم، واقعاً عاشق حنیف بودم. الان هم معتقدم شخصیت و مقام و ارزش و کار حنیف برای ما درس است. به سادگی‌ها نمی‌شود از مقام حنیف گذشت. کسی نمی‌تواند فکر کند با گرفتن یک اشکالی از حنیف، حالا از او بهتر شده. همیشه یک مشاور بود. در نخستین دیداری که با او داشتم احساس کردم آدم خودساخته و باارزشی است که قادر است خیلی تحولات بزرگ در جامعه به وجود بیاورد. بر آدم اثر می‌گذاشت. خبر داشتم که بچه‌ها را برای

اعدام می‌برند. بلندبلند و بی‌اختیار گریه می‌کردم... (خاطرات و تأملات زندان شاه، ص ۱۸۶).

در سال ۱۳۵۴ برای اعدام ۹ نفر از کادرهای چریک‌های فدایی و مجاهدین در زندان (اوین) اعتراض شد. نکته خیلی مهم درباره برخوردهای طالقانی با مجاهدین تحلیل از سازمان مجاهدین بود. وقتی با ایشان صحبت می‌کردم، عین جملاتش در مورد حنیف این بود: محمد آقا (حنیف نژاد) حیف شد اعدام شد. حقش بود می‌ماند محمد آقا. حتی می‌گفت بهتر بود شما ۱۵ نفر از افرادتان را می‌دادید و محمد را نمی‌گذاشتید اعدام شود. می‌گفت من واقعاً به محمد آقا علاقه‌مند بودم و او واقعاً آدم استثنائی بود. طالقانی می‌گفت حنیف نژاد یک بار با فردی صحبت می‌کرد او را عوض می‌کرد (خاطرات و تأملات در زندان شاه، صفحه ۳۶۴).

بهمن بازرگانی

سال ۴۴ فعالیت‌های نهضت آزادی کم شده بود. من در همان سال ۴۴ از طریق ناصر صادق با حنیف نژاد آشنا شدم، رفتیم خانه ناصر سماواتی. ناصر مهندس برق بود. به خانه او که می‌رفتیم محمد حنیف نژاد مسئول آموزش من و ناصر سماواتی و حسین روحانی (که از رهبران سازمان مائوئیستی پیکار شد) بود. حسین روحانی آن موقع ریش داشت خیلی هم مذهبی بود. دلیل مقاومت حسین روحانی را می‌دانم، ریش زدن را گناه می‌شمرد. دلیل اصرار حنیف فکر می‌کنم این بود که حسین انگشت‌نما نشود. آن موقع بیش از ۹۰ درصد جوانان ریششان را می‌زدند و به گمانم محمد می‌خواست افراد تشکیلات در این نودوچند درصد گم بشوند و این از نظر رعایت نکات امنیتی و عدم جلب توجه ساواک نکته مهمی بود (خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی، چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۴ ص ۱۰۸).

محمد حنیف نژاد آدمی تشکیلاتی بود. شخصیتی داشت که روی بقیه نفوذ داشت. خیلی جدی بود. صحبت‌هایش با بقیه فرق می‌کرد. ما هفته‌ای یک بار آنجا جلسه داشتیم. کم‌کم ما را به این نکته رسانید که حتی دقیقه‌ها مهم‌اند و نباید وقتمان را تلف کنیم (همان، ص ۱۰۹).

حنیف نژاد می‌گفت ما باید مبارز حرفه‌ای تربیت کنیم یعنی حرفه‌مان مبارزه باشد. ما باید به تدریج کار کردن را کنار بگذاریم. البته ما مجبور بودیم کار کنیم زیرا خودمان می‌بایستی هزینه‌های تشکیلات را تأمین می‌کردیم. بعدها این هزینه‌ها می‌توانست از جانب هواداران سازمان تأمین شود. هنوز به آنجا نرسیده بودیم، ولی می‌بایستی خودمان را از نظر فکری و تئوریک آماده می‌کردیم که تشکیلات صاحب کادرهای حرفه‌ای شود. این روش کار تازگی داشت. حرف‌هایی که حنیف نژاد می‌زد و احتمالاً هم‌زمان با آن بیژن جزنی در طیف

جنبش چپ می‌زد، فرق داشت با کار نهضتی‌ها و جبهه ملی‌ها (همان).

● علت اینکه حنیف‌نژاد توانست مرا جذب کند این بود که احساس کردم حرف‌هایش با همه فرق دارد. حنیف‌نژاد، مهندس کشاورزی (ماشین‌آلات کشاورزی) و فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی کرج بود. تازه از خدمت نظام‌وظیفه درآمده بود و از من چهار پنج سال بزرگ‌تر بود (همان).

● یک سری کتاب‌هایی برای ما تعیین می‌شد بخوانیم، انسان گرسنه یا جغرافیای گرسنگی از خوزه دو کاسترو، ناهماهنگی رشد اقتصادی و اجتماعی از عبدالرحیم احمدی کتابی بود به نام جهانی میان ترس و امید از تیور مند، به ترجمه خلیل ملکی، کتاب میراث‌خوار استعمار از دکتر مهدی بهار بود، بعدها دوزخیان زمین و یک کتاب دیگر از فرانس فانون اضافه شد. از سال ۴۶ تحوّل شد و ما شروع کردیم به خواندن کتب مارکسیستی (همان).

● حنیف‌نژاد آن طوری که بعداً گفت ۱۵ شهریور ۴۴ می‌نشید با سعید محسن و اندکی بعد با اضافه شدن عبدالرضا نیک‌بین رودسری و چند ماه بعد اصغر بدیع‌زادگان، سازمان را تشکیل می‌دهند... آن‌ها می‌روند سراغ افراد و سمپات‌های لونی‌رفته سابق نهضت آزادی. از طریق ناصر صادق به من خبر دادند که جلسه دارند و از همان جلسه اول که ما رفتم، حنیف‌نژاد شخصیت جذاب و خشکی داشت، ولی آدم احساس می‌کرد اگر قرار است کاری انقلابی و درست‌وحسابی بشود این جور آدم‌ها می‌توانند آن را رهبری بکنند. آن اراده و تصمیم به مبارزه جدی از همان اول در شخصیت حنیف‌نژاد بود (همان، ص ۱۱۰).

● تا شروع مطالعات مارکسیستی، سازمان یک مقدار رادیکال‌تر از نهضت آزادی بود. شاه و سلطنت کنار می‌رفت و جمهوری خواهی به جایش می‌آمد. بعد از اینکه مطالعات مارکسیستی شروع شد سازمان مجاهدین می‌خواست هویت خاصی به جامعه بدهد، چیزی مثل جامعه بی‌طبقه توحیدی (همان، ص ۱۱۱).

● ازجمله کتاب‌هایی که می‌خواندیم و روی آن‌ها بسیار تأکید می‌شد، چه باید کرد و یک گام به پیش، دو گام به پس لنین و بحث‌های او علیه نارودنیک‌ها و سوسیال انقلابی‌های روسیه بود. همچنین ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی منسوب به استالین را هم می‌خواندیم. این کتاب‌ها یکسری فرمول‌بندی‌هایی را که خیلی یقینی بود و آن موقع در آن جو علم‌زده به‌عنوان یک دیدگاه علمی مربوط به علم مبارزه شناخته شده بود، مطرح می‌کردند (همان).

● حنیف قبلاً با یک سری از این کتاب‌ها آشنایی داشته، ولی با نظر منفی خوانده بود. اگر اشتباه نکنم حنیف به من گفت در تبریز دانش‌آموز که بوده به جلسات «شعار» (گویا یوسف شعار) می‌رفته و مدتی نیز تحت تأثیر او بوده است. در آنجا برخی از کتب مارکسیستی را خوانده و رد می‌کردند. حنیف در دوران دانشجویی در تهران



محمد حنیف‌نژاد

در مسجد هدایت با افکار طالقانی و بازرگان و سبحانی پدر، آشنا می‌شود. مسجد هدایت در آن سال‌ها از انگشت‌شمار کانون‌های مذهبی بود که داستان خلقت انسان به روایت قرآن را با تکامل طبیعی داروین آشتی داده بودند و مورد توجه دانشجویان مذهبی با گرایش‌های مدرن بودند. سخنرانان جوان‌پسند مسجد هدایت می‌گفتند که هدف از تکامل طبیعی، پیدایش (خلقت) انسان بوده است و انسان بار امانتی بر دوش دارد که همانا تکامل معنوی اوست و تکامل معنوی راه نزدیکی و رسیدن به خداست. آن‌ها به‌طور ضمنی (در منبر یا سخن‌رانی) و به‌طور صریح (در گفت‌وگو با جوانان) تکامل معنوی انسان را با مبارزه ضد استعماری، ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری پیوند می‌زدند. می‌توان گفت که آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی با تأکید بر راهی که یک مسلمان صدیق باید طی کند و پیوند زدن آن با مبارزه در راه استقلال و آزادی از قید دیکتاتوری و نامیدن این راه به‌عنوان راه تکامل معنوی یک مسلمان، توانستند در ذهن هشیار حنیف آلیاژی از وظایف معنوی یک مسلمان و ضرورت طی راه تکامل معنوی توسط او به‌عنوان والاترین هدف زندگی و مبارزه علیه دیکتاتوری فراهم کنند. این آلیاژی بود که همه آنانی که در آن سال‌ها مذهبی غیرسنتی و مبارز بودند، با خود داشتند (همان).

● طالقانی حتی یک گام فراتر از هم‌رزم دیرینش، بازرگان، برمی‌دارد و باور دارد که کلیه افرادی که علیه استعمار، امپریالیسم و دیکتاتوری مبارزه می‌کنند در راه تکامل (راه تقرب به خدا) گام برمی‌دارند اعم از آن‌هایی که به خدا آگاهی دارند (صدیقین) که خوشا به حال آن‌ها که همانا رستگارانند یا آن‌هایی که به خدا آگاهی ندارند (مارکسیست‌هایی که علیه سدهای راه تکامل انسان مبارزه می‌کنند) که بی‌آنکه به خدا و به راه تکاملی که خداوند به‌عنوان امانت بر دوش انسان گذاشته است آگاهی داشته باشند ناخودآگاه در این راه گام برمی‌دارند. ذهن خلاق حنیف‌نژاد دانشجوی، همین را می‌قاید و وارد

یک دوره تخمیر انقلابی می‌شود. جبهه ملی و نهضت آزادی سرکوب می‌شوند و حنیف پس از یک دوره چندماهه زندان فارغ‌التحصیل می‌شود و خدمت نظام‌وظیفه را می‌گذراند و این تخمیر ادامه پیدا می‌کند. حنیف می‌اندیشد که آگاهی یک مسلمان مبارز تکامل‌یافته‌تر از مبارزان دیگر است و در این برتری هیچ شکمی ندارد. حنیف می‌پرسد پس چرا این آگاهی برتر منجر به پیش افتادن مسلمانان در مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری نشده است و چرا در این مبارزه، مارکسیست‌ها به مراتب و به درجات، جلوتر از مسلمانان مبارزند؟ پاسخ را خود حنیف می‌یابد: علم، علم، باز هم علم. همین علم علت اصلی پیش‌افتادگی مارکسیست‌های مبارز است. غربی‌ها همان‌طور که در دانش طبیعی برتری دارند، در دانش اجتماعی نیز برترند. پیامبر گفته است در طلب دانش اگر حتی در جای دوری چون چین باشد به آنجا بروید و بیاموزید. حنیف می‌گوید ما نیز باید دانش مبارزه را از مارکسیست‌ها بیاموزیم.

اینک او در به‌در به دنبال کتاب‌های مارکسیستی است. حالا او افسر وظیفه و در مرند و تبریز است. دوباره به یاد یوسف شعار می‌افتد: اما این بازگشت به استاد و معلم پیشین تکرار گذشته نیست، نوجوانی گذشته است. حالا دیگر نه جدایت استاد، بلکه جاذبه کتاب‌های مارکسیستی است که حنیف را به آن‌سو می‌کشد. **حنیف جنبه علمی کتاب‌های مارکسیستی را از جنبه ایدئولوژیک آن‌ها جدا می‌کرد و می‌گفت مبارزه، درست مثل پزشکی و مهندسی و غیره علم مخصوص به خود را دارد. قسمت اعظم کتاب‌های مارکسیستی یا مستقیماً علم مبارزه‌اند یا در جهت یادگیری علم مبارزه می‌توانند به ما کمک کنند. البته خودم هم به‌طور جدی دنبال مبارزه نبودم. ولی مستعد بودم که جذب سازمانی شوم که جدی مبارزه کند و جذب شدم. وقتی در تشکیلات کتب مارکسیستی را خواندم خیلی فرق داشت با یکی دو سال پیش که خودم آن‌ها را خوانده بودم و بیشتر از نظر فلسفی برایم جالب بودند. ارتباطی که حنیف بین این کتاب‌ها و مبارزه بی‌امان ایجاد می‌کرد برایم تازگی داشت. فرضاً کتاب یک گام به پیش دو گام به پس را قبلاً خودم خوانده بودم اما حالا خوانش همان کتاب شور مبارزه را در من می‌دمید، من فکر می‌کنم وجود حنیف و آن اراده‌اش به مبارزه بسیار مؤثر بود (همان، ص ۱۱۲).**

● حنیف با فکر مبارزه و انقلاب و عدالت اجتماعی می‌خوابید و با همان فکر هم بیدار می‌شد. سازمانی که او درست کرد درجه بالایی از تمرکز و اطاعت متابعین از رهبری داشت. به نظر حنیف این انسجام و یکپارچگی تشکیلاتی برای یک مبارزه جدی و بی‌امان در کشوری دارای پلیس مخفی مخوف شرط اساسی بود. حنیف اگر که می‌دانست نتیجه آن چه خواهد شد، شاید در ویژگی‌های سازمانی که ساخت و به راه انداخت تأمل بیشتری می‌کرد (خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی، چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۶، صفحه ۱۰۰).

سیاسی بهمن بازگانی، چشم‌انداز ایران شماره ۱۱۴، ص ۹۶.

● من فکر می‌کنم حنیف با قدرت و توان رهبری که داشت به این شکل می‌شد که آن‌هایی را که مارکسیست می‌شدند ایزوله می‌کرد و می‌گذاشت تحت رهبری خودش در سازمان بمانند. این چیزهایی که می‌گویم حدسیات من است. فکت که نیست. در مجموع کاراکتری که در حنیف می‌شناختم این بود که سعی می‌کرد اعضای مارکسیست‌شده را ایزوله کند و سازمان از وجودشان استفاده کند. این مسئله که حجم عظیمی از اعضا مارکسیست شوند که بتوانند دریفتند، با وجود حنیف احتمالش را کم می‌دانم. احتمال داشت سازمان تبدیل به جبهه بشود. این احتمال از همه بیشتر بود. البته به نظر من اما جریان کشتن؟ نه احتمالش با وجود حنیف تقریباً صفر بود؛ اما این‌ها حدسیات است و بیش از این نمی‌توان روی آن بحث کرد. گروه‌های چریکی کلاً کسی را که اتهامش خیانت باشد می‌کشند.

گروه‌های سیاسی که فعالیت علنی دارند خب طبعاً باید فرق کنند. می‌بینیم که حزب توده هم قدیم‌ها از افراد خودش کشته. به هر حال چندتایی را کشته درحالی که یک حزب سیاسی بود و نه چریکی؛ اما جنایتی که تقی شهرام مرتکب شد برای تأمین رهبری بلامعارضش بود، از اتهام خیانت، برای توجیه کار خودش استفاده کرد. آن زمان یک نفر که نامش را نمی‌برم کنار کشید. حنیف خودش به من گفت که اگر شماها نبودید سازمان می‌پاشید؛ حنیف می‌توانست بگوید باید او را بکشیم، ولی این کار را نکردند و گذاشتند برود با اینکه اطلاعات زیادی داشت و خیلی از اعضا را می‌شناخت. البته این را هم بگویم آن موقع ساواک اطلاعی از وجود این سازمان نداشت و او هم آدم مطمئن بود و کسی نبود که برود این‌ور و آن‌ور حرف بزند یا لو بدهد. اگر خطر لو دادن سازمان بود شکی نبود که او را می‌کشند. این خطر نبود و حنیف هم کسی نبود که صرف اینکه این آدم یک سال این‌ها را بپچاند و گمراه کرده دستور قتل بدهد. برداشت من از این حرف حنیف که اگر ما نبودیم سازمان از هم می‌پاشید، این بود که یعنی این‌ها هم می‌رفتند دنبال کار خودشان.

● من در رابطه با حنیف فکر نمی‌کنم و احتمال نمی‌دهم که ممکن بود او هم دست از مبارزه بکشد. ولی این حرفی بود که شخصاً از زبان حنیف شنیده‌ام. می‌گفت چون ما را تا این جای کار کشانده بودند در نتیجه ادامه پیدا کرد و ما تبدیل به چرخ‌لنگری شدیم که سازمان توانست ... را کنار بگذارد و راهش را ادامه بدهد. من البته همان موقع هم این حرف را جدی نگرفتم. حنیف کسی نبود که مبارزه را ول کند و آن حرف‌ها که با من زد نهایت صداقت و صمیمیت او بود. نوعی فکر کردن با صدای بلند و اجازه دادن به یک گرایش ضعیف و سرکوب‌شده که لحظه‌ای خود را بنمایاند و بلافاصله خاموش شود (همان، ۹۶ و ۹۷).

محمد محمدی (گزگانی)

خاطرات و تأملات در زندان شاه



نمی‌انداختم و می‌گفتمیم بالاخره جنبش ادامه دارد و رفقا هستند و خلق قهرمان هست و از این حرف‌ها. حنیف در سلول‌های قدیمی اوین بود و گفتم که در داخل این سلول‌ها حمام و دستشویی نبود. انتهای هر راهرو یک توالت و دستشویی و یک حمام بود. در راهرو بزرگ‌تر (درازتر) تعداد بیشتری سلول بود. در راهرو کوچک‌تر تعداد سلول‌ها کمتر بود. هم در راهرو کوچک و هم در راهرو بزرگ تقریباً همه صدای همدیگر را می‌شنیدند. تعداد سلول‌های راهرو کوتاه شش هفت تا بیشتر نبود در این طرف سلول‌هایش چهارده، یا شانزده و شاید بیشتر هم بود. حنیف را برده بودند طرف کوچک‌تر که گویا حمامش مشکلی داشت که او را برای حمام می‌آوردند این طرف. در

این حمام بود که بهش خبر می‌دادند و در درز کاشی‌های حمام اطلاعات را برایش می‌گذاشتند (خاطرات سیاسی بهمن بازگانی، چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۸، ص ۱۰۵).

● در واقع فکر مبارزه مسلحانه با رژیم شاه پس از سال ۴۲ و به‌طور جدی‌تر از سال‌های ۴۴ شروع شد. علت اینکه حنیف سازمان مجاهدین را تشکیل داد، این بود که راه قانونی و مبارزه سیاسی جواب نمی‌داد.

نه فقط ما، بلکه اکثر گروه‌های مذهبی، مانند هیئت مؤتلفه و حزب ملل اسلامی یا مارکسیستی، مانند گروه بیژن جزنی یا گروه احمدزاده، پویان، مفتاحی و بهروز دهقانی به این نتیجه رسیده بودند. طبیعی بود که به این سو کشیده شویم و همین را تئوریزه کنیم.

● اگر حنیف زنده می‌ماند به نظر من این‌جوری نبود که سازمان مارکسیست بشود. به نظر من حنیف مارکسیست نمی‌شد. سعید هم نمی‌شد (خاطرات

● این را هم بگویم که در اوایل سال ۵۰، یک جریان انتقادی علیه اعضای قدیم مرکزیت به راه افتاد که شما کمیته مرکزی قدیم فکر می‌کنید حرف‌هایی که می‌زنید مهم‌تر از بقیه است و به نظرات ما بهای کمی می‌دهید. در همان حیص و بیص بود که میهن‌دوست آمد و به من گفت سعید و اصغر ککش تئوریک ندارند. منظورشان این بود که اگر قرار باشد رتبه‌بندی جدیدی در کمیته مرکزی شود افرادی باید باشند که ذهنشان بهتر کار کند و تئوریک‌تر باشند. مسئله بعدی این بود که یک‌سری از افرادی که این قدر وزن و اعتبار زیادی دارند که اینجا منظورشان بدیع‌زادگان و سعید محسن بود، این‌ها نباید جایگاهی را که الآن دارند داشته باشند. می‌گفتند اگر بنا به آدم‌های قدیمی است فلانی و بهمانی هم باید باشند. می‌گفتند این‌ها دلیل نمی‌شود که قدیمی‌ها صرف اینکه قدمت دارند در رأس باشند. برادرم، محمد بازگانی، نیز انتقاد داشت و برخلاف رجوی و میهن‌دوست انتقاد او متوجه حجم بالای آموزش‌های تئوریک بود که این آموزش‌ها طبعاً از جانب مرکزیت قدیم بود. این انتقادات طی جلسات طولانی ادامه داشت. حنیف وقتی که با این مخالفت‌ها روبه‌رو شد می‌خواست باز هم کمیته مرکزی را گسترش بدهد. شاید می‌خواست مخالفت‌ها را بخواباند. واقعیت این بود که به علت شخصیتی که داشت همه ما را تحت تأثیر قرار می‌داد. آدم مصممی بود که انضباط تشکیلات یک‌تته از او ناشی می‌شد. انضباط خیلی منسجم و دیسیپلین قوی حسن صباحی داشت (همان، ص ۱۰۱).

● از سال ۴۹ بیشتر کادرهای سازمان اعتراض می‌کردند که چقدر تئوری؟ پس کی عمل می‌کنیم؟ سال ۵۰ بعد از اینکه ضربه اول شهرریور را خوردیم، انتقادات بیشتر متوجه این بود که ما خیلی در لاک تئوری رفته بودیم و ما باید زودتر از این‌ها وارد عمل می‌شدیم. این جزو انتقاداتی بود که در آن زمان رایج شد. خود من یکی از آن‌هایی بودم که می‌گفتم من نباید در رهبری نقش اصلی را داشته باشم (خاطرات سیاسی بهمن بازگانی، چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۷، ص ۱۰۹).

● در سلول که بودیم خبر مربوط به شهرام پهلوی نیا رسید.

رفقا فکر می‌کردند آدم سوسولی باشد و خودش را می‌بازد اما نه، او مقاومت کرده بود، کاراته هم بلد بود و چون قرار بود شهرام پهلوی نیا کشته نشود رفقا موفق نمی‌شوند و پروژه شکست می‌خورد. پس از شکست گروگان‌گیری من یادم نمی‌آید که به دستور منوچهری مرا به اتاق تمشیت برده باشند.

● مهم‌ترین واقعه دستگیری حنیف بود که همه خیلی ناراحت بودیم. البته خودمان را از تک و تا

”
فکر مبارزه مسلحانه
با رژیم شاه پس از سال
۴۲ و به‌طور جدی‌تر
از سال‌های ۴۴ شروع
شد. علت اینکه حنیف
سازمان مجاهدین را
تشکیل داد، این بود
که راه قانونی و مبارزه
سیاسی جواب نمی‌داد

جنایت و بینامتنیت^۱ در پنج اپیزود

راسکولنیکف^۲، اسام ایچی^۳، بهروز بوچانی، جورج بوش پسر و فیلم «محاصره»

عرصه انکار و وهن و عذر و بیداد

قبل از انقلاب مجید شریف واقفی هدف ترور گروهی در سازمان مجاهدین قرار گرفت و به شهادت رسید. موضوع مهم این بود که شریف واقفی را کسانی کشتند که قبل از آن با یکدیگر دوست و همراه در مبارزه علیه ظلم پهلوی بودند. چهره‌های نامدار چپ مانند حمید اشرف و محمدعلی عمویی هرچند آن را نادرست خواندند، ولی نه اینکه آن را جنایت بخوانند. حمید اشرف آن را به دلیل تأثیر منفی که بر مردم ایران در مبارزه با رژیم ستم‌شاهی می‌گذارد و محمدعلی عمویی با ادبیاتی مشابه بدون استفاده از جنایت از واژه «تلفات» استفاده کرده بود. تنها مبارزان مذهبی آن را جنایت دانسته و بسیاری از نیروهای مذهبی پس از این جنایت، حمایت خود از سازمان مجاهدین خلق را قطع کردند. داستایوفسکی در کتابی که علی‌اصغر خیره‌زاده آن را تسخیرشدگان و سروش حبیبی آن را به نام شیاطین ترجمه کرده است داستانی بسیار مشابه با ترور شریف واقفی را روایت می‌کند. رمان او بر اساس واقعیتی است که در نوامبر ۱۹۶۹، یکی از اعضای گروهی که عملیات مسلحانه علیه حکومت تزاری انجام می‌داد و نام او ایوانف بود به فرمان رهبر گروه نچایف به قتل رسید. داستایوفسکی معتقد بود این عمل جنایت بود، درحالی‌که اعضای آن گروه دلیل آن را خیانت ایوانف قلمداد می‌کردند.

موضوع اصلی این مقاله جنایت یا قتل است که نمی‌توان آن را با استحاله زبانی به واژه دیگری تبدیل کرد که جنایت را توجیه کرده یا حداقل آن را یک عمل نادرست و نه فراتر از آن تقلیل دهد. جورج بوش پسر با گفتن اینکه «هرکه با ما نیست بر ماست» نقش زیادی در این استحاله معنایی ایفا کرده است. از نظر او عمل کشتن اگر به نفع امریکا باشد عملی قهرمانانه و اگر به ضرر او باشد جنایت است. از آنجا که داستایوفسکی در جنایات و مکافات به این مسئله پرداخته است، سعی می‌کنیم ابتدا تمایز «جنایتکار و قهرمان» را بررسی کنیم. سپس به دو نمونه واقعی اسام ایچی و بهروز بوچانی می‌پردازیم، در ادامه مقاله نشان خواهیم داد که جنایتکاران گاهی در خدمت نظام سرمایه‌داری بوده‌اند و جورج بوش پسر به کمک یک جنایتکار حرفه‌ای توانست پدر خود را به مقام ریاست‌جمهوری برساند. در پایان به فیلم محاصره خواهیم پرداخت که از نظر القای مفهوم تروریسم به مسلمانان و اعراب فیلمی بسیار مهم است. در واقع سازندگان این فیلم سعی کرده‌اند مسلمانان و اعراب را اگر در مقابل آن‌ها باشند جنایتکار و اگر همراه با آنان باشند قهرمان تصویر کنند. این فیلم این دوگانه را به صورت زیرآستانه‌ای در ذهن بینندگان خود تبلیغ می‌کند. شخصیت‌های واقعی و داستانی و فیلم‌ها در این مقاله به صورت بینامتنی مطالعه شده‌اند.

حمیدرضا عریضی
غلامرضا طالبی

اپیزود اول: جنایتکار / قهرمان در رمان «جنایت و مکافات»

قهرمان اصلی رمان جنایت و مکافات راسکولنیکف^۴ است. راسکولنیکف و اسکیزوفرنیا هر دو به یک معنی هستند، دوشق‌شدگی و این دو شق نزد راسکولنیکف، دوگانه جنایتکار / قهرمان است. موضوعات اساسی برای داستایوفسکی در جنایات و مکافات، این است که جنایت چیست جنایتکار کیست و مرز جنایت و عمل قهرمانی چگونه ترسیم می‌شود. راسکولنیکف در روزنامه‌ای در شوروی در مورد ناپلئون نوشته است که چرا او جنایتکار نیست، علی‌رغم اینکه او با به مسلخ فرستادن هزاران فرانسوی در روسیه سبب مرگ آن‌ها شده است. ناپلئون در ذهن مردم این باور را ایجاد کرد که مردم روسیه دشمن انقلاب

فرانسه هستند و جوانان باید به مقابله با این دشمن بشتابند. راسکولنیکف می‌گوید که مردم فرانسه، ناپلئون را قهرمان می‌شناسند و از او با ستایش سخن می‌گویند آیا او جنایتکار یا قهرمان است. از نظر او جنایتکاران معمولاً با کشتن یک نفر در نظام‌های حقوقی محکوم می‌شود، اما ناپلئون که مردم کشور خود را به کام مرگ فرستاد قهرمان تلقی می‌شود. راسکولنیکف نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان مردان بزرگی از قبیل ناپلئون را با همان ملاک‌های ارزشی مردم عادی قضاوت کرد. راسکولنیکف تصور می‌کند که او هم از نسل افرادی چون ناپلئون است و بنابراین می‌تواند موجب مرگ دیگری شود. پیرزن رباخواری که او کشته است با رباخواری جامعه را فاسد می‌کند. او همچون قهرمان آرمانی‌اش ناپلئون نه جنایتکار که قهرمان است و پورفیری دادستان هیچ استدلال و مدرکی علیه او ندارد. مسئله بدتر اینکه وجدان او معذبش نمی‌کند، چون نظریه جنایتکار / قهرمان این باور را در او ایجاد کرده است که کار خطایی نکرده است. همه کاری که او باید انجام دهد همان جمله‌ای است که شریعتی را شیفته داستایوفسکی کرده است؛ جمله‌ای که پورفیری دادستان به راسکولنیکف جنایتکار می‌گوید «اگر خدا نباشد، همه چیز

مجاز است» شریعتی آن قدر به این جمله علاقه دارد که در کتاب‌های خود بارها به آن ارجاع می‌کند و حتی خیلی شورمندانه می‌گوید: «خدایا این آیه‌ای است که تو آن را بر زبان داستایوفسکی جاری ساخته‌ای». تمام تلاش پورفریری در جنایات و مکافات آن است که نشان دهد آنچه یک عمل جنایتکارانه را از یک عمل قهرمانانه جدا می‌سازد تابع یک مرز عینی و واقعی است. استدلال‌های مشابه راسکولنیکف را امثال تقی شهرام در توجیه جنایت خود برای حذف فیزیکی مخالفانی همچون مجید شریف واقفی می‌آوردند. معمولاً جنایت تابع این گزاره است اگر بتوان X را کشت. به عبارت دیگر اگر بتوان X را انسان‌زدایی کرد در آن صورت به راحتی می‌توان او را از بین برد. در واقع راسکولنیکف، پیرزن رباخوار را از مقام انسانیت پایین آورده بود؛ و او را به صورت یک شیء درآورده بود. به همان صورتی که در فیلم اینک آخرالزمان^۵ (۱۹۷۹) به کارگردانی فرانسیس فورد کاپولا، با آن روبه‌رو می‌شویم؛ کشتن ساده‌تر از قضاوت کردن است. ژنرال کورتز (مارلون براندو) می‌گوید: «تو نمی‌تونی به من بگی جنایتکار. تو می‌تونی من رو به قتل برسونی؛ اما نمی‌تونی من رو قضاوت کنی. برای کسانی که قادر به فهمیدن مفهوم ترس و وحشت نیستند، هر توضیحی احمقانه ست». این فیلم که عنوانش تداعی‌کننده روز داوری است، اقتباسی است از رمان دل تاریکی، اثر جوزف کنراد که البته در کنگو اتفاق می‌افتد، اما سناریویونس

معروف، جان میلیوس، با کاپولا به بهترین شکل آن را به جنگ ویتنام و در زمان حمله آمریکا به ویتنام تغییر داده‌اند. ژنرال کورتز که زمانی قهرمان بوده حالا فردی است که با پیروانش در جنگ‌های ویتنام سیستمی آئینی و ماوراءگونه را ترتیب داده و دیگر از ارتش آمریکا تبعیت نمی‌کند و در پایان فیلم توسط سروان ویلارد (مارتین شین) که مأمور نابودکردن او شده است به قتل می‌رسد. کاپولا (۱۹۷۹) در فستیوال فیلم کن دوباره فیلم اینک آخرالزمان گفت: «فیلم من در مورد جنگ ویتنام نیست، خود ویتنام است». ویتنام جنگی بین قهرمانان آمریکایی و متحدان ویتنام جنوبی با جنایتکاران ویتنام شمالی که در امتداد خطر

گسترش مارکسیسم قرار داشتند، بود. محصل آن قتل، تجاوز، معلولیت و آسیب روانی بود. پس از ترور جان اف. کندی (۱۹۶۳) لیندون بی. جانسون جانشین و رابرت مک نامارا وزیر دفاع او عملاً وارد جنگ شدند. در سال ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون، با کمک راجر یوجین ایلز، مدیرعامل ارشد اجرایی فاکس نیز تلویزیونی رئیس‌جمهور، شد. ایلز پس از نیکسون، بارها به رؤسای‌جمهور دیگر از حزب جمهوریخواه مثل رونالد ریگان و جورج دابلیو بوش در رسیدن به کاخ سفید کمک کرد. افرادی چون لورنس اودانل در کتاب بازی با آتش زدویندهای نیکسون با رسانه‌های قدرتمند آمریکا همچون فاکس نیوز را روایت می‌کند؛ و جو مک‌گینیس در کتابش با عنوان فروش ریاست‌جمهوری ۱۹۶۸ ثابت می‌کند که در این سال همه چیز برساخته و پرداخته دست‌های پشت پرده بوده است. آن‌ها در بحث‌های تأمل‌برانگیز مشابیهی پیروز شدن عجیب نیکسون جمهوریخواه در انتخابات سال ۱۹۶۸ که حاصل بهره‌برداری او از بحران ویتنام بود را طرح‌ریزی کردند.

اپیزود دوم: جنایتکار/قهرمان در جریان محاکمه اسام ایچی

اسام ایچی که در بلژیک می‌زیست به اتفاق رافائل شاندرسون که او را مسلمان کرده بود از طریق دریا عازم سوریه شد. در دریای مدیترانه بعضی از مهاجران غیرقانونی سوریه به او پول دادند تا بتوانند از طریق کامیونی که در کشتی داشت به ایتالیا بروند. این مهاجران دستگیر شدند و ایچی و شاندرسون نیز دستگیر شدند.

اتهام اولیه آن‌ها قاچاق انسان بود. ضبط مکالمات آن‌ها و موتاژ این مکالمات نشان می‌داد که آن‌ها فراتر از قاچاقچی انسان هستند و هدف آن‌ها این بود که مواد انفجاری را که در باغی در دمشق پنهان کرده بودند برای عملیات تروریستی به اروپا بیاورند؛ کلمه مواد انفجاری در نظر دادستان در متن مکالمه به صورت انار (باغ انار) به صورت رمزی به کار برده شده بودند. وکیل آن‌ها به نقیص این پرونده اشاره کردند، از جمله اینکه مهاجران دستگیرشده در کمپی در بلژیک در آستانه بررسی حمایت اجتماعی خود بودند، در صورتی که اگر آن‌ها به راستی تروریست بودند باید به زندان می‌رفتند.

پس از سه سال اسام ایچی و رافائل شاندرسون

در دادگاه تبرئه شدند. سال بعد موکلان از وکیل ماهر خود که باعث رهایی آن‌ها از زندان شده بود دعوت شدند. در بلژیک، وکیل ایتالیایی ناباورانه دریافت که مقامات بلژیک از ایچی و شاندرسون خواسته‌اند که به عنوان قهرمان به داعش بپیوندند. شاندرسون در سوریه کشته شد و ایچی که یک دستش را از دست داده بود به عنوان یک قهرمان ملی مورد ستایش قرار گرفت. بار دیگر به نظر می‌رسد که رفتار ناهنجار توسط جامعه تعریف می‌شود همان‌طور که داستایوفسکی در جنایات و مکافات از طریق قهرمان خود راسکولنیکف تعریف کرده است این مرز آن‌چنان ناپایدار است که ممکن است یک فرد برای یک عمل در مکانی جنایتکار و در مکانی دیگر قهرمان معرفی شود.

اپیزود سوم: آیا قهرمان به جنایتکار نیاز دارد

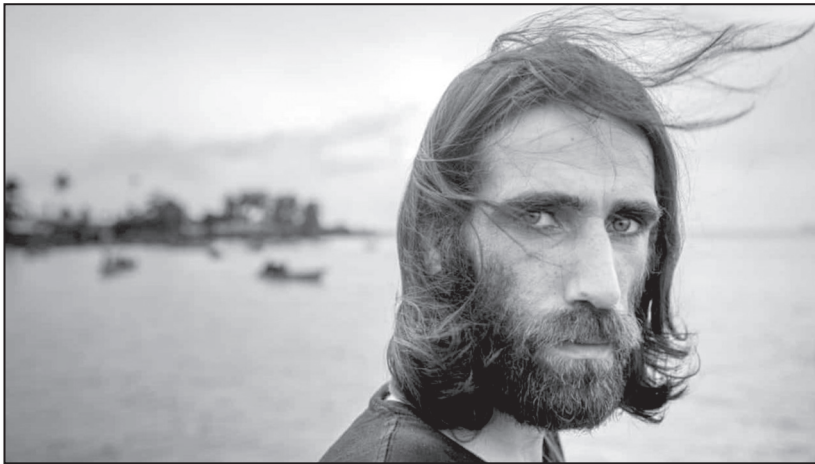
جورج دابلیو بوش در جریان انتخابات، پدرش را به عنوان قهرمان مبارزه با جنایت درآورد. برای این کار او نیاز به یک جنایتکار داشت. فاصله پدرش از رقیب انتخاباتی دموکراتش در فاصله‌ای نزدیک به روز نهایی انتخابات آن‌چنان زیاد بود که آمارها نشان می‌داد این فاصله جبران‌پذیر نیست. در این زمان در ایالت ماساچوست جنایتکاری که در زندان بود به مرخصی رفت. این مرخصی (فصل ۷۲ حقوق زندانیان آمریکا) نه برای کوتاه کردن زمان محکومیت که برای اقدام اصلاح کردن جنایتکاران است که طبیعتاً استفاده از این قانون موافقان و مخالفان خود را دارد. جورج بوش پسر از پدرش خواست که همه شعارهای انتخاباتی خود را با مایکل دو کاکتیس که در زمان تصویب این قانون، فرماندار ایالت ماساچوست بود بر آزادی یکی از مجرمان به نام ویلی هورتن که پس از مرخصی به زندان بازنگشته بود متمرکز شود. همان‌طور که وایت در ۱۴ نوامبر ۱۹۹۸ در مجله تایم نوشت: «این جنایتکار بازیگر اصلی بود که بوش پدر را قهرمان کرد». او قبل از دستگیری در مریلند هم دزدی و هم جنایت کرد و با هر اقدام جنایتکارانه، بوش پدر را گامی به پیروزی نزدیک کرد. تبلیغات جورج هربرت واکر بوش (پدر) که توسط راجر یوجین ایلز با نام «درهای چرخان»^۷ طراحی شده بود نشان می‌داد که جنایتکاری که از در چرخان بیرون می‌رود تا بازگشت از طریق همین در دست به اقدامات خلاف زیادی خواهد زد. همین بوش پسر با مشاوره تبلیغاتی اش، ایلز، این بار نه با کمک طراحی تبلیغات تلویزیونی چنان‌که نیکسون را به صورت ۲۴ ساعته حمایت کرده بود، بلکه با تدوین سخنرانی‌های تأثیرگذار، مسلمانان را دشمن آزادی نامیدند.

اپیزود چهارم: بهروز بوچانی برنده

به نظر می‌رسد که رفتار ناهنجار توسط جامعه تعریف می‌شود همان‌طور که داستایوفسکی در جنایات و مکافات از طریق قهرمان خود راسکولنیکف تعریف کرده است این مرز آن‌چنان ناپایدار است که ممکن است یک فرد برای یک عمل در مکانی جنایتکار و در مکانی دیگر قهرمان معرفی شود

جایزه ویکتورین ۲۰۱۹

دولت استرالیا پناه‌جویانی را که به سواحل این کشور وارد شوند را بازداشت و به اردوگاه‌هایی در جزیره نائورو در اقیانوس آرام و جزیره مانوس متعلق به پاپوآ گینه‌نو اعزام می‌کند و برای توجیه کار خود به کمک شبکه عظیم رسانه‌های خود، پناه‌جویان را جنایتکار و تروریست می‌نامد. این تغییر روایت را نیز در خاطرات محسن نجات حسینی، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق، در کتاب بر فراز خلیج فارس می‌خوانیم. هنگامی که او و یاران مبارز سیاسی‌اش برای عدم تحویلشان به ایران از سوی دبی، هواپیمای ایرانی از امارت را می‌ربایند و در بغداد فرود می‌آیند، می‌نویسد: رژیم شاه ضمن پخش خبر هواپیماربابی، اعلام کرده بود که ربایندگان هواپیما یک بانده «دزد و جاعل اسناد» هستند و برای اینکه این دروغ‌ها در باورها بگنجد، سوابق شغلی مختلفی نیز برای بعضی از ما مطرح کرده بود (صفحه ۱۵۶). ساواک نیز برای بازداشتن دیدگان از کمک به ما، با فرستادن تلگرام‌های متعددی که فرستنده آن نامشخص بود، در سطح مجامع ایرانی، اروپا و آمریکا، به شایعه‌پراکنی پرداخته بود. مضمون این گونه تلگرام‌ها این بود که «شاید هواپیماربابان وابسته به ساواک باشند» (صفحه ۱۵۸). در مانوس از فجایعی چون تجاوز و شکنجه به‌خصوص علیه زنان و کودکان در این زندان امری طبیعی بود. بهروز بوچانی ایرانی‌تبار جزو قوم کرد از ۲۰۱۳ در جزیره پاپوآ در زندانی به نام مانوس محبوس بود. او مخفیانه توسط واتس‌آپ توانست به‌صورت پاره‌ای (هر فصلی یک بار) کتاب رمان خود را به نام هیچ دوستی به‌جز کوهستان^۹ بنویسد. او از طریق زندانبانان بومی با تعویض سیگار، سرانجام توانسته بود تلفن همراه به دست آورد. او متن رمان خود را به فارسی می‌نوشت و از طریق واتس‌آپ برای امید توفیقیان می‌فرستاد که به زبان انگلیسی تسلط داشت و سرانجام رمان او به‌صورت استادانه‌ای به زبان انگلیسی بازگردانی شد (این کتاب را نشر چشمه به فارسی منتشر کرده است). بوچانی سعی کرد نظام استعماری دولت استرالیا را در رمان خود افشا کند که با انسان‌هایی چون او مانند برده رفتار می‌کردند. او این را برده‌داری مدرن نامیده است. بوچانی برنده «جایزه ادبی ویکتورین استرالیا در سال ۲۰۱۹»^۹ شد و توانست از زندان خارج و هویت یک نویسنده را پیدا کند. استحاله زبان مهم‌ترین مسئله‌ای است که در رسانه‌های استرالیا وجود دارد که واژه‌ها را به‌صورت دیگری استفاده می‌کنند. در مثالی بسیار ساده دزدی را می‌توان «برداشتن چیزی از جایی» خواند. وینستون اسمیت قهرمان رمان «۱۹۸۴» نوشته جورج اورول که به‌عنوان



بهروز بوچانی

و در سال ۱۹۶۸ رئیس وزارتخانه تبلیغات و تحریکات^{۱۳} شد. گفته می‌شود شخصاً در اتاق تدوین فیلم‌ها را می‌برید و ویرایش و تغییر می‌داد. ایل همچنین به فرماندهی جنبش سه انقلاب^{۱۴} رسید. این جنبش شبیه گارد سرخ چین^{۱۵} (گروهی از وفاداران جوان شبه‌نظامی متشکل از دانش‌آموزان و دانشجویان تدریس بودند که با یونیفرم سبزرنگ و بازوبندی قرمز با هدف انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ با حمایت مائو رسمیت یافتند) بود. جنبش سه انقلاب از کارخانه‌ها، مدارس، مزارع و نهادهای دولتی بازدید می‌کردند و تمام جوانب کار و رفتار را رصد می‌کردند آن‌ها مردم را مجبور می‌کردند آشکارا از خود انتقاد کنند و دیگران را هم به پیوستن به آن‌ها تشویق می‌کردند. اعضای این تیم وظیفه جاسوسی [با عنوان نظارت] از مکان‌هایی که بازدید می‌کردند را هم داشتند و اطلاعات مربوط به آن‌ها را به مرکز منتقل می‌کردند. ایل حتی دستور نظارت (جاسوسی) از پدرش را داده بود تا تلفن او را به‌دقت شنود کنند و بدین طریق از این اطلاعات بهره می‌جست تا مردی که به مردم گفته بود او را چون بت پرستند را کنترل کند و در برابر او آمادگی اقدام مقتضی و متقابل را داشته باشد. کوچک‌ترین نافرمانی از مردم عادی گرفته تا بالاترین رده‌های قدرت مصادف با جرم بود که اعدام یا اردوگاه کار اجباری را در پی داشت. پس از درگذشت جونگ ایل در سال ۲۰۱۱، کیم جونگ اون در سن بیست‌وهفت سالگی با عنوان جانشین اعظم به رهبری رسید. او پس از رسیدن به رهبری رویه خفقان پدر را در پیش گرفت. او ساختار کهنه قدرت را برکنار کرد و نیروهای جوان وفادار به خور را به کار گماشت. هنوز هم در کره شمالی داشتن کتاب غیردرسی حداقل به لحاظ هزینه سخت است. شهروندان نظام‌های تمامیت‌خواه به‌شدت تحت نظارت کامل (اعمال سانسور) هستند تا مبادا دچار خطای بزه فکری شوند. وینستون اسمیت با

کارمند (سانسورچی) در «وزارت حقیقت»، کار می‌کرد. مأموریت این وزارتخانه، تغییر و تحریف واقعیت‌های تاریخی و ایجاد حقایقی که «برادر بزرگ»، لزوم ثبت شدنشان را تعیین می‌کند. اورول که کتابش را در سال ۱۹۴۸ نگاشته است، ولی نام آن را ۱۹۸۴ گذاشته است. او از همان ابتدا به‌طور ضمنی اشاره می‌کند که چگونه واقعیت‌ها با ابزار زبان تحریف می‌شوند. او در این رمان نیاز نظام‌های سرکوبگر و تمامیت‌خواه به دشمن را مطرح می‌کند. ۱۹۸۴ نشان می‌دهد چگونه دشمن با تحریک احساسات مردم از طریق تبلیغات ساخته می‌شود. دشمن در ۱۹۸۴ بزه‌کار فکری است. بزه فکری^{۱۶} هر اندیشه متفاوت با ایدئولوژی حزب حاکم است و «وزارت عشق و دوستی»، سازمانی است برای مجازات و شکنجه افرادی است که مرتکب بزه فکری شده باشند. اورول با دوگانه‌باوری‌های «جنگ - صلح، آزادی - بردگی و جهالت - قدرت، نشان می‌دهد چگونه گفتار نو» (گفتاری ساختگی یا زبانی فراساخته)، باور و نگرش افراد را تغییر می‌دهد. کلماتی نظیر آزادی، افتخار، عدالت و اخلاق که برای حکومت توتالیتر ایجاد مزاحمت می‌کنند به کمک ابزار و روش‌هایی چون نواژه‌سازی، خلاصه و کوتاه‌سازی کلمات و ترکیبات به کار رفته در زبان از ادبیات جامعه حذف یا مقلوب و تغییر می‌یابند. جمهوری دموکراتیک خلق کره شمالی در سال ۱۹۴۸ به رهبری کیم ایل سونگ تشکیل می‌شود. کشوری که به خفقان و سانسور مشهور است و نه به جمهوری می‌ماند و نه نشانی از دموکراسی دارد و از قضا در این کشور هم وزارتخانه‌هایی شبیه وزارتخانه‌های داستان اورول وجود داشته‌اند. کیم جونگ ایل، پسر کیم ایل سونگ که پس از مرگ پدر در سال ۱۹۹۴ به‌عنوان جانشین پدر دومین رهبر کره شمالی شد، در زمان حیات پدر در سال ۱۹۶۴ در بخش مرکزی وزارتخانه سازمان‌دهی و ارشاد حزب کارگران



جنایت و مکافات

نگارش مخفیانه خاطرات و افکارش در دفتر یادداشت روزانه، به نوعی تاریخ نویسی واقعیت متهم است. او مبارزه‌ای را برای رسیدن به عدالت و آزادی شروع کرده و از نظر حزب حاکم دچار لغزش بزه فکری شده است. همان‌طور که گای موتاگ قهرمان رمان فرانهایت ۴۵۱، به عنوان آتش‌نشان کتاب‌سوز (سانسورچی) دچار بزه فکری می‌شود و از بین بردن تاریخ و اندیشه را بر نمی‌تابد. در رمان فرانهایت ۴۵۱ که آن را ری بردبری در سال ۱۹۵۳ نوشته است نیز با گفتار نو یا همان زبان فراساخته حاکمیت تمامیت‌خواه روبه‌رو می‌شویم. حاکمیت از بین بردن همه کتاب‌های روی زمین را شادکردن همه می‌داند. تمام کتاب‌ها ممنوعه هستند و باید سوزانده شوند. کار آن‌ها به نفع جامعه و همه بشریت است، چرا که آزاداندیشی ممنوع و خطرناک است و تعادل جامعه را بر هم می‌زند. مانوس را در رسانه‌ها «مرکز پردازش منطقه‌ای» می‌نامیدند تا این تصور را ایجاد کنند که مکانی است که پرونده پناهندگان در آنجا بررسی می‌شود و در عین حال بر موقت بودن آن تأکید کنند برای اینکه از مخالفت سازمان‌های حقوق بشری در امان باشند، پناهندگان را تروریست می‌نامیدند. بوجانی نیز مانند وینستون اسمیت و گای موتاگ در راه آزادی با تحریف واقعیت‌ها و زنده نگاه داشتن تاریخ و اندیشه مبارزه می‌کند، اما تفاوت آن‌ها این است که او خود مؤلف^{۱۶} زندگی خویش است. با

وجود اینکه این رویکردها در دنیای غرب وجود دارد، اما به معنی آن نیست که ما از این نوع استحاله واژگانی استفاده نکرده باشیم. مثالی که به خوبی شناخته شده است مربوط به اوایل انقلاب است که پس از طی شدن دوره محکومیت زندانیان، رئیس زندان (لاجوردی) آن‌ها را آزاد نمی‌ساخت. بالاخره یک بار جریان نزد امام مطرح شد که آیت‌الله منتظری و آیت‌الله موسوی اردبیلی منتقد برخورد رئیس زندان بودند و او برای توجیه کار خود از ادبیاتی مشابه استفاده کرد؛ مانند جوابی که (به نقل از عبدالله، تسنیم، ۱۳۹۸) به آیت‌الله خمینی می‌دهد: «آیا شما صلاح می‌دانید که این‌ها توبه نکنند و هنوز سر موضع خودشان هستند من این‌ها را آزاد کنم بروند در خیابان‌ها

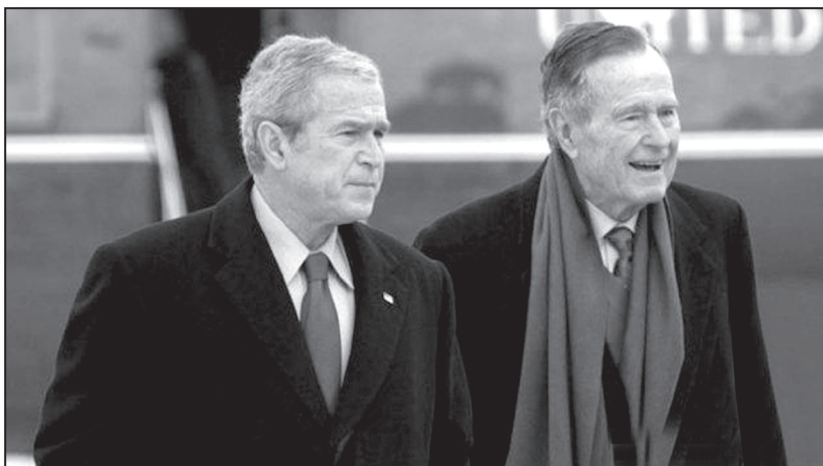
وجود بازیگران مشهور، از قبیل رابرت دنیرو، ژان رنو، ناتاشا مک‌لهون، این فیلم چندان جایگاه برجسته‌ای پیدا نکرد. داستان فیلم حول یک افراطی ایرلند شمالی (سیموس اوروک)^{۱۷} با بازی جوناتان پریس^{۱۸} است. رونین در معنای ژاپنی، روماجی و به گروهی از سامورایی‌های بدون استاد در دوران فئودالی در ژاپن گفته می‌شد. رونین‌ها در نتیجه سیاست‌های شوگون‌ها، تدریجاً به گروه آشوبگر در تعارض با فرمان شوگون تبدیل شده بودند. فیلم رونین به‌عنوان سرآغازی برای فیلم‌هایی است که تروریسم را نمایش می‌دهند. نمونه‌ای دیگر، نیروی هوایی یک^{۱۹} (۱۹۹۷) است که در آن هاریسون فورد (جیمز مارشال) به‌عنوان فردی که از جنگ ویتنام بازگشته است و گاری اولدمان (ایوان کورچنوف) به‌عنوان فردی که از جنگ افغانستان بازگشته است در مقابل هم قرار می‌گیرند. این فیلم به کارگردانی ولفگانگ پترسون^{۲۰} سعی می‌کند تهدید کمونیست‌ها را بازسازی کند. فیلم دیگر میانجی صلح^{۲۱} (۱۹۹۷) نیز فضایی ضد کمونیست دارد که در آن یک کمونیست در بوسنی سعی دارد از نیروهای امریکایی به کمک تهدید آلوده‌سازی هسته‌ای انتقام بگیرد و این در حالی است که بعد از تخریب دیوار برلین دیگر تهدید کمونیسم به توهم می‌ماند. امریکا همواره به یک دشمن نیاز دارد. و به همین دلیل رویداد برج‌های دوقلو می‌تواند زمینه برای یک دشمن جدید در فیلم‌سازی هالیوود را ایجاد کند. مهم‌ترین فیلم در این زمینه که اهمیت فوق‌العاده یافت (با وجود فقدان اهمیت هنری) فیلم محاصره است. که نقدهای بسیاری بر آن وارد است از جمله فصلی از کتاب هلنا و

آدم بکشند». نویسن نفیسی فرزند دکتر ابوتراب نفیسی، پزشک مخصوص آیت‌الله منتظری بود که در سال ۱۳۳۸ در اصفهان متولد شده و در سال ۱۳۵۸ به عضویت گروه پیکار درمی‌آید. لاجوردی آن‌قدر آزادی‌نشین را برای خود تلخ‌نماید که در پشت برگه حکم آزادی‌نشین نفیسی که به وی ابلاغ شده بود، می‌نویسد: خدایا تو شاهدی با دیدن این نامه و تبعض غیرقابل تصور، مرگ خود را از تو خواستیم؛ اما نوشین نفیسی بعد از آن (تا امروز) در ایران فقط به نقاشی پرداخت و به این ترتیب بر قولی که پدرش به آیت‌الله منتظری داده بودند پایدار ماند.

اپیزود پنجم: فیلم «محاصره» برساخت اجتماعی جنایتکار خوب

سینما همواره وسیله‌ای برای نمادسازی علیه دشمن بوده است. فیلم‌هایی از قبیل به وقت شام (داعش)، رویاه (اسرائیل) و ششی که ماه کامل شد (تروریسم عبدالمالک ریگی) نمونه‌ای از این فیلم‌ها در ایران بوده است. سینمای هالیوود نقش تروریست‌ها را برای نخستین بار در فیلم رونین (۱۹۹۸) برجسته کرد. فیلم به کارگردانی فرانکن‌هایمر و نویسندگی جی.دی. زیک است. با

”
تصویر فروریختن
ساختمان‌های شهر
نیویورک از اعتبار
داستانی (غیرواقعی)
کافی برخوردار بود که
واقعیت یازده سپتامبر
را برای بسیاری از ما
شکل دهد. این احتمال
را مدنظر قرار دهیم
که تروریست‌ها از این
تصاویر سینمایی مطلع
بودند و این تصاویر را با
خاصیت وحشت‌زایی به
کار گرفتند. نمادگرایی^{۲۶}
که در کار آن‌ها وجود
داشت حاکی از تسلط
آن‌ها بر قدرت تصویر
است



اذهال(۲۰۱۱) می‌باشد. هنگامی که جورج بوش پدر در نیمه راه از سقوط صدام حسین بازگشت. در آمریکا تمایل به سقوط صدام حسین به‌خصوص در جورج بوش پسر باقی مانده بود. اینکه او الگوی خود در حکومت‌داری را نه پدرش که ریگان می‌دانست در این آزرده‌گی خاطر از پدرش بود که پدرش از او خواسته بود در حکومت او نقشی نداشته باشد و برادر بزرگ‌ترش را به کار فراخواند. هنگامی که ویلیام جفرسون (بیل) کلینتون به قدرت رسید، تصویرسازی اعراب و مسلمانان به‌عنوان قومی که تمایل فطری به جنایت داشتند در سینمای هالیوود به‌خصوص در فیلم محاصره^{۲۲} (۱۹۹۸) تجلی یافت که توسط ادوارد زوئیچک^{۲۳} نوشته و کارگردانی شده است. بازیگران این فیلم دنزل واشنگتن، آنت بنینگ و بروس ویلیس بود. در این فیلم دنزل واشنگتن در نقش آنتونی هوبارد بازی می‌کند که افسر اف‌بی‌ای است. او یک همکار لبنانی-امریکایی به نام فرانک حداد (تونی شلهوب) دارد که سعی می‌کند جلوی انفجار اتوبوسی را که در آن مواد منفجره دارد بگیرند. هدف این بمب‌گذاری شیخ احمد طلال روحانی تندرو است. در فیلم محاصره^{۲۴}، نشانه‌های شهری^{۲۵} منتهن توسط گروهی از تروریست‌های عرب از بین می‌روند. تصویر فروریختن ساختمان‌های شهر نیویورک از اعتبار داستانی (غیرواقعی) کافی برخوردار بود که واقعیت یازده سپتامبر را برای بسیاری از ما

اپیزودی است که در مورد ایچی به آن پرداخته شده است. این فیلم با کلیشه‌سازی تروریست‌ها را به دو دسته «تروریست‌های خوب» که در نقش قربانی هستند و «تروریست‌های بد» تقسیم می‌کند. محاصره به‌عنوان خرده‌ای از «فرهنگ عامه»^{۲۳}، با وجود اینکه درگیر تصاویر شرق‌گرا بوده است، اعتبار خود را دوباره با مطرح کردن پرسش‌های اساسی که در تضاد شدید با اکثر مباحث میلیتاریسمی تکراری در مورد تروریسم (که به دنبال واقعه یازده سپتامبر در مطبوعات مطرح می‌شدند) است، به دست آورد. این فیلم بر نگرانی‌های پیرامون فعالیت‌های امریکایی‌ها در خاورمیانه تأکید می‌کند و به گفته محی‌الدین مصباحی^{۳۳} بیانگر ترس از این است که امریکایی‌ها دیگر نمی‌توانند وانمود کنند که در جایی زندگی می‌کنند که با فعالیت‌ها و سیاست‌های خارجه امریکا فاصله بسیاری دارد. مزیت بررسی زمینه سیاسی تروریسم آن است که چشم‌انداز تاریخی مناسبی را به امریکا می‌دهد: برعکس گفت‌وگویی راحت و رضایتمندانه در مورد «برخورد تمدن‌ها»^{۳۴} یا آنچه ادوارد سعید^{۳۵} «برخورد نادانی»^{۳۶} می‌خواند. دوگانه‌ی ماهرانه طراحی شده تروریست خوب/ تروریست بد، پرسش‌هایی پیرامون رابطه امریکا با «متفقین» خود (مسلمانان خوب) و دشمنان خود (مسلمانان بد) را مطرح می‌سازد. چگونه تروریست‌های خوب را می‌توان قربانی دانست؟ به گفته اسلاوی ژیزک^{۳۷} جهان‌شمول‌سازی^{۳۸} معاصر روایت‌های قربانی شدن،^{۳۹} دو هدف را دنبال می‌کند. در یک‌سو، ترحم نسبت به قربانیان محلی جهان سوم، مفهوم (تصور) نادرست لیبرال دموکراتیک در مورد تقسیم کلی امروری میان به قول بوش «کسانی که با ما هستند و کسانی که با آن‌ها هستند» را شکل می‌دهد. از سوی دیگر، قربانی شدن سوژه‌های لیبرال دموکراتیک، موجب شده که مابقی جهان سوم^{۴۰} به یک تهدید تبدیل شود. مفهوم برخورد تمدن‌ها در سال ۱۹۹۳ توسط ساموئل

ویدیوها مؤثر واقع شد. یکی از منتقدان فیلم از خود می‌پرسد که آیا شبکه‌های تلویزیونی بدین خاطر صحنه این فاجعه را در نمای گسترده‌تر روی آنتن بردند، تا از نشان دادن مردمی که در پنجره‌های این ساختمان‌های عظیم برای کمک دست تکان می‌دادند یا خود را از پنجره‌ها به بیرون پرت می‌کردند اجتناب ورزند یا خیر. آیا این برای یک شبکه تلویزیونی که خود را تماماً درگیر «تلویزیون مبتنی بر واقعیت»^{۲۸} کرده بیش از حد واقعی نبود؟ محاصره به خاطر اینکه سیاست خاورمیانه، سیاست خارجه ایالات‌متحده و نگرانی‌های فرهنگی پیرامون رابطه امریکا با خاورمیانه را صراحتاً مطرح کرده است، سزاوار بررسی عمیق‌تری است. محاصره در سال ۱۹۹۸ اکران شد؛ یعنی یک دهه بعد از ریاست‌جمهوری ریگان. تفاوت پلات این فیلم با سایر فیلم‌های تروریستی در آن است که تروریست‌هایی که در این فیلم ایفای نقش می‌کردند، واقعاً تحت آموزش سیا قرار داشته‌اند. سمیر،^{۲۹} رهبر شبکه تروریست‌های فعال در نیویورک‌سیتی، شخصیتی فلسطینی بود که با به خدمت گرفتن جنگجویان برای سرنگونی رژیم صدام حسین، به سیا کمک کرد. به خاطر یک «دگرگونی سیاسی» (حاکمی از کنار گذاشتن نیروهای مخالف صدام از جانب جورج بوش^{۳۰} در پایان جنگ خلیج فارس،^{۳۱} این جنگجویان به حال خود رها شدند و صدام آنان را از دم تیغ گذراند. برخی جان به در بردند و اکنون در نیویورک‌سیتی، «آنچه سیا به آنان آموزش می‌دهد» یعنی ساختن بمب و از این قبیل را انجام می‌دهند. این دقیقاً همان

” آنچه رابطه میان واقعیت و سینما را پیچیده می‌کند، میانجی‌گری تلویزیونی است. در گزارش شاهدان عینی نگرانی نابودی مرکز تجارت جهانی، خودآگاهی تلویزیون در سایه ویدیوها مؤثر واقع شد

شکل دهد. این احتمال را مدنظر قرار دهیم که تروریست‌ها از این تصاویر سینمایی مطلع بودند و این تصاویر را با خاصیت وحشت‌زایی به کار گرفتند. نمادگرایی^{۲۶} که در کار آن‌ها وجود داشت حاکی از تسلط آن‌ها بر قدرت تصویر است. آیا ممکن است این تروریست‌ها فیلم‌های پرفروش هالیوود را به نام خود سکه زده باشند؟ به پیشنهاد یک منتقد، «تروریست‌ها نشان داده‌اند که قادرند از هالیوود یک هالیوود درآورند». از این حیث، عوالم ژئوپولیتیک و فرهنگی در لحظه ایجاد مرگ و وحشت تصور فیلم‌های پرسروصدا با هم تلاقی پیدا می‌کنند. آنچه رابطه میان واقعیت و سینما را پیچیده می‌کند، میانجی‌گری تلویزیونی است. در گزارش شاهدان عینی نگرانی نابودی مرکز تجارت جهانی، (چنان‌که آویتا رونل^{۳۷} در جایی متذکر شده است)، خودآگاهی تلویزیون در سایه

۱۰. Thought crime
۱۱. Double think
۱۲. New speak
۱۳. Propaganda & Agitation Department
۱۴. Three Revolutions
۱۵. China's Red Guards
۱۶. Author
۱۷. Seamus O Rourke
۱۸. Jonathan Pryce
۱۹. Air Force One
۲۰. Wolfgang Petersen
۲۱. Peacemaker
۲۲. The Siege
۲۳. Edward Zwick
۲۴. The Siege
۲۵. landmarks
۲۶. symbolism
۲۷. Avita Ronel
۲۸. reality-Based television
۲۹. Samir
۳۰. George Bush
۳۱. The Gulf War
۳۲. Pop-culture
۳۳. Mohiaddin Mesbahi
۳۴. Clash of civilizations
۳۵. Edward Said
۳۶. Clash of Ignorance
۳۷. Slavoj Zizek
۳۸. Universalization
۳۹. victimization
۴۰. Third World other
۴۱. Samuel P. Huntington
۴۲. Yoshihiro Francis Fukuyama
۴۳. Bobby Sayyid
۴۴. Hauntology (منظور روح یا شبی است که وجود افراد را تسخیر می کند)
۴۵. Jacques Derrida
۴۶. New World Order
۴۷. The International Community
۴۸. Ernesto Laclau
۴۹. Slobodan Milosevic

بمب‌ها. یک سؤال اساسی و مهم این است که چرا در تصویرسازی‌های مدرن فرد شرور از میان نمی‌رود؟ آیا به خاطر این نیست که آن‌ها از نوع شیخ هستند. نمایش شیخ فقط در تصویر (تلویزیون و سینما) واقعیت دارد. مهم‌تر آن که «تصویر مسلمانان» نشانه‌ای از نظم نوین جهانی^{۴۶} است. «جامعه بین‌الملل»^{۴۷} برای ممکن‌الوجود شدن به بیان ارنست لا کلاو^{۴۸} باید آنتی-تزی یا در زبان فیلم آنتاگونیست را داشته باشد که مسلمانان نشانه آن هستند. القای نگرش منفی بین‌المللی و تعارض اجتماعی موجود در بطن اجتماع، برای مسلمانان به تصویر درآمده است. به عبارت دیگر، غرب با شیاطین خود در خاورمیانه می‌جنگد. این همان تصویر جنگ بوسنی است که علیه اسلوبودان میلوشویچ^{۴۹} ترسیم شده است. جنگ نیازمند یک شرور است. این همان مفهوم‌سازی است که بوش در سخنرانی‌های خود بعد از واقعه برج‌های دوقلو پرورش داد. در آینده در مقاله مستقلی نشان خواهیم داد که چگونه جورج بوش پسر در دوره دوم انتخاباتی خود از همین شگردها استفاده کرد تا اعراب را به صورت دشمن بشریت تعریف کند. ■

پی‌نوشت:

۱. Intertextuality
۲. Rodion Raskolnikov
۳. Ossam Aiachi
۴. Rodion Romanovich Raskolnikov
۵. Apocalypse Now
۶. Roger Eugene Ailes
۷. Revolving Door
۸. No Friend But the Mountains
۹. The Victorian Premier's Literary Awards 2019

هانتینگتون^{۴۱} مطرح شد که واکنشی به انتشار کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان (۱۹۹۲) از فرانسیس فوکویاما^{۴۲} بود. امروز، زندگی کوهستانی و غارنشینی طالبان موجب شده که تصویر مسلمانان (به خوبی و به آسانی) بدوی و عقب‌مانده تجسم شود. محمد خاتمی، رئیس‌جمهور پیشین ایران، سعی کرد با ایده‌سازی مفهوم گفت‌وگوی تمدن‌ها گسترش برخورد تمدن‌ها را بازداری کند. ایده‌ای که ریشه‌اش را می‌توان در گفت‌وگوی ادیان انجمن صفاخانه اصفهان توسط آقاجفی‌ها (۱۲۸۱) و بنیاد فرهنگی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها که در دوران پیش از انقلاب توسط داریوش شایگان، حسین ضیایی و روزبه گارودی (۱۳۵۵) تأسیس شده بود جست‌وجو کرد، اما به دلیل فقر نظری و رویدادهای پس از آن در عمل موفق نبود. فیلم محاصره این برخورد را به صورت تضاد بین مسلمانان و تمدن‌های اروپا و امریکای مسیحی مطرح می‌کند. به ادعای بابی سید^{۴۳} ماهیت شیخ‌گونه این پدیده از حالتی نشئت می‌گیرد که حضور مسلمانان در نظر غرب، به تقویت یک «شیخ‌شناسی»^{۴۴} گرایش داشته است که مسلمانان و اشباح را به‌سادگی به تعارض می‌کشد. (ژاک دریدا^{۴۵} در جایی گفته است که آینده به اشباح تعلق دارد و فناوری تصاویر مدرن تنها بر قدرت اشباح می‌افزاید). آیا این امر توضیحی بر مشکلات یافتن و مجازات دشمن در افغانستان نیست؟ اشباح را نمی‌توان کشت؛ نه با بمب‌های فیجی آفتاب‌گردان (بزرگ‌ترین بمب‌های متداولی که تاکنون ساخته شده‌اند و به سمت افغانستان پرتاب شده‌اند) و نه با بمب‌های خوشه‌ای و نه حتی با مادر همه

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سید خرید | ورود

فیدیبو | فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب

کتاب‌ها

عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف بوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهد.



دانلود کتاب

عدالت در اسلام^۱

عبدالجواد فلاطوری
برگردان: محمدباقر
تلغری زاده

خانم‌ها و آقایان محترم!

چنان‌که همگی شما می‌دانید، عدالت یکی از اندک ارزش‌های آرمانی بشریت بوده است، که از زمان پیدایش انسان تا به امروز بر همه جامعه‌های انسانی تأثیر عمیقی - چه مثبت و چه منفی - از خود بر جای گذاشته‌اند. [این تأثیر] هنگامی مثبت بوده است که طبق آن‌ها عمل کرده‌اند، و زمانی منفی، که در جهت خلاف آن‌ها رفتار کرده‌اند. تاریخ بشر مثال‌های بی‌شماری برای این هر دو قطب در اختیار ما می‌گذارد.

عدالت ارزشی است که بشر همه امیدهای خود را بدان بسته است و به خاطر زیر پا گذاشتن آن همه دل‌سردی‌ها و ناامیدی‌های خود را به جان تجربه کرده است. با این همه امیدواریم که با این عدالت - که در اینجا موضوع نشست سراسری کلیساهای [پروتستان] است - بتوانیم دوباره امید را برانگیزانیم و چیزی علیه ناامیدی در دست داشته باشیم.

جهان اسلام هم فارغ از این امیدها و ناامیدی‌ها، یعنی پیروی کردن از این ارزش و زیر پا گذاشتن آن، نیست؛ اما شاید بهتر باشد که این امر را به نتیجه بحث موکول کنیم.

از نظر صرف زبانی، در واژگان اسلامی یا به عبارت بهتر در واژگان قرآنی، دو واژه برای «گرشیتگی‌کایت»^۱ وجود دارد: عدل و قسط. نسبت میان این دو مفهوم را می‌توان از زبان یکی از مفسران مهم قرآن، راغب [اصفهانی]، خیلی کوتاه این چنین بازگفت: عدل همان معنای «گرشیتگی‌کایت» [آلمانی] را می‌دهد، درحالی‌که قسط بیانگر نتیجه یا به عبارت بهتر محصول عدل است، یعنی آن سهمی که به عنوان یک تقسیم عادلانه نصیب یک انسان می‌شود.^۲

خب، تا اینجا مربوط به توضیح مفاهیم بود. خانم‌ها و آقایان! از این پس مایلیم به جایگاه عدل در درون نظام ارزشی^۳ اسلامی بپردازیم، هرچند ممکن است کمی تحریک‌آمیز باشد. موضع من پیوسته این بوده است که تحریک‌آمیزی در آن جایی که بتوانیم از آن سود ببریم موجه خواهد بود. این اشاره

به جایگاه عدل [در اسلام] از این حیث ضروری است که در مقایسه اسلام با مسیحیت - در بهترین حالت که به نفع اسلام رأی داده‌اند - می‌گویند اسلام اصل عدالت را مبنای قرار می‌دهد، چیزی که در جهت توجیه توصیفی نادرست از اسلام، [یعنی تلقی آن] به مثابه دینی شریعت یا قانون‌محور،^۴ به کار گرفته می‌شود، که در نقطه مقابل دین رحمت [یعنی مسیحیت] قرار می‌گیرد.

دست‌کم برخی از الهی‌دانان پروتستان نسبت به اسلام چنین موضعی دارند. به طوری که از این طریق اسلام در عمل از حوزه ادیان رحمانی به بیرون رانده می‌شود. در این رابطه به خود اجازه می‌دهم که به تجربه‌های عملی در حوزه کتاب‌های درسی اشاره‌ای بکنم.

چنان‌که احتمالاً می‌دانید آکادمی علمی اسلامی^۵ چندین سال است که به بررسی کتاب‌های درسی آلمانی در رابطه با توصیف و تصویر آن‌ها از اسلام می‌پردازد. ما هم اکنون بررسی توصیف اسلام در چند رشته درسی، به عنوان مثال توصیف اسلام در کتاب‌های تعلیمات دینی پروتستانی را به پایان برده‌ایم. به زودی همایشی در خصوص توصیف و تصویر اسلام در کتاب‌های درسی جغرافیا برگزار می‌شود. ضمناً این را هم بگویم که حتی اسلام در کتاب‌های مربوط به درس موسیقی هم بررسی می‌شود. [مثلاً موضوعاتی از این قبیل] که مؤذن بر اساس چه نغمه یا آهنگ‌هایی صلاهی نماز سر می‌دهد و غیره. همه این توصیف و تصویرها [ی] به کار رفته در کتاب‌های درسی مدارس آلمان [این احساس را به آدم منتقل می‌کنند و این البته صرف یک ادعا نیست، که اسلام حداکثر یک دین عدالت است، اما به هیچ وجه یک دین محبت نیست. صرف نظر از اینکه رحمت و کلمات مشتق شده از ریشه آن بیش از هفتصد بار در قرآن به کار رفته‌اند، درحالی‌که واژگانی که معنای غضب می‌دهند و همچنین کلماتی که به معنی عدل و قسط‌اند روی هم رفته تنها جزء کوچکی از آن [قرآن] را تشکیل می‌دهند، نباید دو مفهوم اخیر، یعنی عدل و قسط و هر آنچه با آن‌ها مرتبط است، متضاد با رحمت در نظر گرفت. به عنوان مثال در برخی دعاها نیز عدل و فضل، که تا حدودی مترادف با رحمت است، [برحسب ظاهر] مقابل هم قرار داده شده‌اند.

من [اکنون بخشی از یک دعا] را برایتان می‌خوانم: «پروردگارا ما بر اساس فضل خود رفتار کن و نه بر اساس عدل خویش»^۶ اما این‌ها متضاد هم نیستند. عدل، چنان‌که به طور مفصل خواهیم دید، بیشتر به معنای بیان نظمی کیهانی و اجتماعی است، که فی‌نفسه پذیرای هیچ ویرانی و تباهی نیست. در رابطه با اجتماع انسانی عدل به معنای این است که آن اعمالی گناه به‌شمار می‌آیند که به ویرانی و تباهی منجر می‌شوند. در هنگام جبران خسارت یا برقرار کردن مصالحه، در درجه اول این اصل حفاظت از نظم، یعنی عدل، است که مورد توجه قرار می‌گیرد، آن هم به مثابه اصلی که به نوبه خود از جهت نظم کیهانی و جهانی به رحمت وابسته است، یعنی به فضل خداوند نسبت به مجموعه مخلوقاتش و نه صرفاً نسبت به افراد [انسان]: بنابراین عدل وابسته به رحمت الهی است.

با این همه در رابطه با اراده و رحمت خداوند، این امکان وجود دارد که



[خداوند] ویرانی ناشی از رفتار سرکشانه [انسان] را به مدد فضلش جبران کند و این همان معنای مقابل هم قرار دادن عدل و فضل است. خانم‌ها و آقایان! تأکید می‌کنم که این [از یک جهت به این معنای مقابل هم قرار دادن عدل و فضل است. [اما] از جهت دیگر باید پیشاپیش یادآوری شود، که اغلب بنا بر این گفته که اسلام دین عدل است، تمایل دارند ادعا کنند -برخی با تأکید و برخی بدون تأکید- که اسلام بیش و کم (یک) دین انتقام (جویی) است. شما خودتان اغلب به اندازه کافی این موضوع را شنیده‌اید؛ و در ارتباط با واژه انتقام اسلام را با یهودیت مرتبط می‌سازند و می‌گویند: در هر دو دین، خدا، خدای انتقام است.

مفاهیم سه‌گانه انتقام، عدل و دین شریعت‌محور (دین تشریحی) در هنگام داوری درباره این دو دین اغلب تشکیل یک مجموعه می‌دهند. در اینجا میل دارم بگویم که اسلام نه خود و نه آموزه موسی [ع] را یک دین انتقام (جویی) می‌داند، همچنان که آموزه عیسی [ع] را هم تنها دین عشق و محبت نمی‌داند. خانم‌ها و آقایان! اسلام هنوز فراتر از آنچه گفته شد -و این همان امر تحریک‌کننده است- به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند آموزه عیسی [ع] را به‌مثابه یگانه دین عشق و محبت بفهمد؛ زیرا این عقیده مرتبط با مرگ [قربانی شدن] عیسی [ع] برای آموزش نژاد به گناه آلوده انسان است، [درحالی‌که] اسلام نه به گناه اولیه باور دارد و نه به رهایی از آن از راه قربانی شدن

عیسی - که سلام خداوند بر او و همه انبیا و رسولان باد - که در قرآن به برترین صورت به او ارج گذاشته می‌شود.

بر اساس اسلام یا بهتر بگویم بر اساس قرآن، تنها ویژگی یا وصف مشترکی که در مورد همه ادیان و حیانی صادق است، که در عین حال درون‌مایه دین را به‌طور مطلق تعیین می‌کند، همانا رحمت است. این تنها توصیف ادیان پیامبرانه یا نبوی است؛ بنابراین

باور که آموزه محمد [ص] یعنی اسلام، به معنای تسلیم خداوند بودن است؛ و اسلام - طبق قرآن - تنها دین حقیقی در نزد پروردگار است^۷، فرد مسلمان بر این عقیده است که آموزه همه انبیا و رسولان از آموزه آدم گرفته، چنان‌که می‌دانید بنا بر عقیده و باور اسلامی نخستین رسول و نبی بود، تا ابراهیم [ع]، موسی [ع]، عیسی [ع] و تا دیگر حلقه‌های این زنجیره، اسلام، و بنابراین فی‌نفسه رحمت است؛ بنابراین همه آموزه‌های پیامبران، اسلام و رحمت‌اند. من این را از خود درنیاورده‌ام. در این باره شواهد و مدارکی در قرآن وجود دارد که من خیلی کوتاه برایتان می‌خوانم، چون می‌خواهم به چیزهای دیگری بپردازم.

خطاب به محمد [ص] چنین گفته می‌شود: «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».^۸ در رابطه با قرآن چنین آمده است: «و ما این کتاب را که بیان‌کننده هر چیزی است و هدایت و رحمت و بشارت برای [همه] مسلمان‌ها [یا انسان‌ها] است بر تو نازل کردیم».^۹ و در خصوص با تورات این چنین آمده است: «و پیش از آن [یعنی پیش از قرآن] کتاب موسی را همما و رحمت بود.»^{۱۰} بدین ترتیب می‌توان شواهد زیادی به دست داد که قرآن و همچنین سنت پیامبر در حقیقت بیشتر بر آنند تا وحی را تحت مفهوم رحمت یا به عبارت دیگر، به‌مثابه باز نمود رحمت توصیف کنند.

از این رهگذار این باور اسلامی که می‌گوید «رحمت الهی همه چیزها را دربر می‌گیرد» و در قرآن و سنت به کرات مورد تأکید قرار گرفته است به‌خوبی آشکار می‌شود. در قرآن در آیه هفتم از سوره چهارم (مؤمن) چنین آمده است: «ای پروردگار ما، رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است.» در اینجا حتی رحمت و علم خداوند از نظر دامنه و بزرگی یکسان گرفته می‌شوند؛ هر دو به یک اندازه نه‌تنها انسان‌ها، بلکه مجموعه خلقت، یعنی کل وجود را دربر می‌گیرند، با این تفاوت که رحمت در میان افعال الهی هنوز جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. بدین معنی که رحمت تنها فعلی است که خداوند خود را بدان موظف یا آن را بر خود مقرر کرده است. به‌غیر از رحمت هیچ صفت یا فعل دیگری وجود ندارد که در قرآن در رابطه با آن وظیفه‌ای برای خداوند بیان شده باشد. شاهد این گفته آیه دوازدهم از سوره ششم (انعام) است: «رحمت را بر خود مقرر داشته، همه شما را در روز قیامت - که در آن تردیدی نیست - گرد می‌آورد.»

می‌توان شواهد زیادی به دست داد که قرآن و همچنین سنت پیامبر در حقیقت بیشتر بر آنند تا وحی را تحت مفهوم رحمت یا به عبارت دیگر، به‌مثابه باز نمود رحمت توصیف کنند

خانم‌ها و آقایان! من میل دارم خیلی کوتاه یک نکته دیگر - که برای ادامه بیانات من مهم است - به [گفته‌های بالا] بیفزایم.

از مقایسه رحمت با عدل به این نتیجه می‌رسیم که عدل (عدالت) یک اصل موضوعه^{۱۱} یا فرض [ضروری] برای رحمت است؛ از یک طرف به‌مثابه رحمت که طبق نظر قرآن و اسلام برترین اصل یا قاعده کلی است، و از طرف دیگر عدالت به‌مثابه یک اصل موضوعه یا فرض (ضروری) برای رحمت و نه به‌مثابه مفهوم متضاد آن.

اکنون به همین منظور می‌خواهم شما را خیلی سریع به درون حوزه‌های گوناگون تخصصی اسلامی هدایت کنم که در آن‌ها بر اساس قرآن و سنت عدالت نقش اصلی را ایفا می‌کند. در ابتدا یک حدیث به زبان عربی برای شما می‌خوانم: «و بالعدل قام السموات والارض».^{۱۲}

طبق قرآن و سنت کل وجود از نظر هستی‌شناختی و کیهان‌شناختی، موجودیت خود را مرهون عدل است. این تقریباً توضیح آیه هجدهم از سوره سوم (آل‌عمران) است، که در آنجا فعل الهی این‌گونه توصیف می‌شود: «فانما بالقسط».^{۱۳} پارت این عبارت را این‌گونه ترجمه کرده است: «او عدالت را تأمین می‌کند.» اما این عبارت واقعاً خیلی مبهم است، چنان‌که صورت عربی آن (در اینجا اسم فاعل) بدین گونه ترجمه شود. در اینجا موضوع بیشتر بر سر یک رفتار یا موضع ثابت پیوسته خداوند است که او به‌وسیله آن پیوسته عدالت را تأمین یا بر پا می‌کند. معادل واژه «گرشتیگکایت» در اینجا قسط است که همان‌گونه که در بالا آمد، به معنای یک عمل یا فعل عادلانه نیست، بلکه به‌مثابه نتیجه عمل عادلانه است؛ بنابراین «فانما بالقسط» بیشتر بدین معنا است که او «پیوسته دست به کار است»، از این حیث که افعال او عادلانه‌اند و همیشه به‌صورت عادلانه ظاهر می‌شوند.

خب، تا اینجا جنبه هستی‌شناسانه و کیهان‌شناسانه عدل توضیح داده شد. اکنون می‌خواهم به رسالت پیامبرانه بپردازیم.

مطابق با هستی‌شناسی: از عدالت همچنین به‌مثابه هدف رسالت پیامبرانه یاد می‌شود. [در اینجا از خود قرآن] نقل می‌کنم: ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نازل کردیم (اینجا هدف را بیان می‌کند) تا مردم به قسط عمل کنند.^{۱۴} و این به معنای مطابقت و هماهنگی رسالت کیهان‌شناسانه، هستی‌شناسانه و پیامبرانه با هم است. این باور بیان دیگر خود را، و این موضوع برای ما مهم است، در آنجایی می‌یابد که یادآور می‌شود که کتاب‌های پیامبرانه (الهی) به‌طور عام، و تورات، انجیل و قرآن به‌طور خاص، وظیفه دارند که قوانین و معیارهایی برای تحقق هدف [عدالت] در اختیار پیروان خود قرار دهند. بسیار جالب است که این هدف در قرآن، به‌صراحت و با تأکید در پیوند با تورات و انجیل - یعنی عهد قدیم و جدید- و [خود] قرآن قرار دارد؛ بنابراین از نظر هستی‌شناختی بقای کل وجود تنها از طریق عدالت ممکن است، و رسالت هم تنها همین غایت را دنبال می‌کند؛ لذا معلوم می‌شود که یک همخوانی میان امر هستی‌شناختی و امر نبوی برقرار است.

تا اینجا به‌اصطلاح مقدمه بود. از اینجا اکنون وارد تاریخ و علوم اسلامی می‌شویم. مذاهب کلامی، به‌ویژه در زمان پیدایش خود در جهان اسلام، بنابراین مقدمات به‌طور اساسی به مسئله عدالت پرداختند. متأسفانه من به دلیل تنگی وقت مجبورم از [توضیح] برخی مفاهیم صرف‌نظر کنم و آن‌ها را بدیهی و مسلم بیندارم، [مثلاً] آنجا که می‌گویم این دستاورد یا درون‌مایه مکتب معتزله (یکی از مهم‌ترین مذاهب کلامی در اسلام)

بود که صفات خداوند را در عمل، از نظر صرف علمی، به دو دسته تقسیم کرد، در آنجا که سخن از «صفات ذاتی و صفات فعلی» به میان آورد. صفات ذاتی آن ویژگی‌هایی هستند که ذات خداوند را تشکیل می‌دهند مانند علم، حیات و قدرت؛ اما هنوز ویژگی‌های (صفات) دیگری هم وجود دارند که افعال او را توصیف می‌کنند، مانند عدالت، رحمت و همه مفاهیمی که در اینجا از آن‌ها نام برده شد. معتزله بنا بر این تقسیم‌بندی می‌گویند: «همه [صفات] را می‌توان تحت دو مفهوم اصلی دسته‌بندی کرد - و این چیزی است مهم خانم‌ها و آقایان - یکی مفهوم توحید است و دیگری مفهوم عدل الهی؛ و از این دو [مفهوم] قسط را استنتاج می‌کنند. چنان‌که گفته شد، من اکنون به‌صورت فشرده و



با ذکر سرفصل‌ها به پیش می‌روم و امیدوارم که در بحث بتوانیم مفصل‌تر درباره مطالب ذکر شده با هم گفت‌وگو کنیم. عدالت - اکنون به‌عنوان نتیجه [بحث آن‌ها را بیان می‌کنم] - به‌وسیله معتزله به‌مثابه برترین اصل [حاکم بر] فعل الهی در نظر گرفته می‌شود. این بدان معنی است که هر آنچه را خداوند می‌آفریند و انجام می‌دهد به بهترین وجه ممکن دارای هماهنگی یا توازن، یعنی عادلانه است. از همین‌جا معتزله اصولی برای انسان‌شناسی و اخلاق استنتاج می‌کنند. این امر را می‌توان در فلسفه هم مشاهده کرد، که من نمی‌توانم خیلی مفصل به آن بپردازم؛ اشاره‌ای باید بسنده باشد: می‌دانید که مکتب سقراطی - افلاطونی - ارسطویی در هنگام تشریح فضایل بنا را بر چهار فضیلت اصلی^{۱۵} می‌گذارد، که به‌اختصار از آن‌ها به‌عنوان حکمت، شجاعت، قناعت و عدالت نام می‌برند، که آخرین آن‌ها (عدالت) به معنای هماهنگی یا توازن سه فضیلت اصلی دیگر است.

مکتب معتزله و همچنین مکاتب فلسفی با طرح دوباره این مفهوم از عدالت می‌کوشند تا این مفهوم را که در ارتباط و زمینه‌ای دیگر این چنین مستدل شده است اینک با مفهوم عدالت به‌کار رفته در قرآن و سنت پیوند دهند و در ضمن آن به نتیجه زیر نائل آیند: افعال انسانی که از جانب یونانی‌ها به نیک و بد تقسیم شده‌اند شبیه این

تقسیم‌بندی هم مستقل [و بدون تأثیر‌پذیری] از یونانی‌ها در قرآن وجود دارد. از این نظر نیک یا بدند که خداوند گفته است.^{۱۶} ما در اینجا با دو امکان روبه‌رو هستیم: به‌عنوان مثال آیا قتل به‌عنوان یک نمونه بارز فی‌نفسه بد است، یعنی هر انسانی به‌خودی‌خود منافی بودن این ارزش را درمی‌یابد، یا اینکه پس از اینکه دین‌ها و فلسفه‌ها و ... ما را پیوسته از این کار برحذر داشته‌اند و گفته‌اند: «قتل مکن» بد شده است؟

در این بحث موضوع بر سر این است که آیا انسان به یاری عقل خویش توان این را دارد که خود میان نیک و بد تمییز دهد یا نه برای این کار حتماً به پشتیبانی وحی نیازمند است. معتزله از این نظریه جانبداری می‌کنند که ارزش‌ها فی‌نفسه ارزش‌اند، هرچند طبعاً این نظریه بعدها کمی با تردید روبه‌رو شد. یک ارزش برای اینکه مثبت یا منفی تلقی شود به حمایت از وحی نیازی ندارد. به هر حال آنچه برای ما جالب‌توجه است اهمیت مفهوم عدالت است که عملاً شالوده کل انسان‌شناسی و اخلاق را در اسلام تشکیل می‌دهد. از اینجا ما به حوزه یا بخش پنجم [بحث خود] ورود می‌کنیم، یعنی به این مبحث که بر شالوده و زمینه [بحث] عدالت در اسلام، مذاهب و مکاتب مختلفی پدید آمده‌اند؛ و ریشه جدایی شناخته‌شده میان تشیع و تسنن را هم باید در همین مفهوم عدالت جست‌وجو کرد [هرچند] از آن سخنی به میان نمی‌آید، البته شاید به این دلیل که از آن هم آگاهی ندارند.

مذهب شیعه - چه نوع زیدی و چه دوازده‌امامی آن، هر دو در این مسئله اتفاق نظر دارند - از این نظریه معتزلی جانبداری کرد؛ اما اینکه آیا شیعه این نظریه را [واقعاً از معتزله] اخذ کرده است یا نه، بر ما معلوم نیست. به هر حال روشن است که شیعه هم از چنین عدالتی جانبداری می‌کند، یعنی از عدالتی که ضرورتاً به وحی وابسته نیست. عدالت در اینجا به معنای توازن ارزش‌ها، ارزش‌های خوب و بد، است. از این لحاظ شیعیان بر این عقیده‌اند که جانشین پیامبر باید در اصل چنین عدالتی را نمایندگی کند. اکنون آن‌ها در جست‌وجوی چنین عدالت آرمانی هستند، و این یک امر مدافعه‌جویانه^{۱۷} است، و می‌گویند تنها علی مظهر چنین عدالتی است و از این‌رو باید به‌عنوان نخستین امام و جانشین واقعی پیامبر به‌شمار آید. همچنین جالب است که در مذهب امامیه علاوه بر [اصولی] که در قرآن آمده است [و مورد توافق همه مسلمانان است]، یعنی توحید، نبوت و معاد، عدالت نیز یکی از اصول اعتقادی به‌شمار می‌رود؛ بنابراین، این عدالت ممکن است - چنان‌که شما همه جا با آن برخورد می‌کنید و می‌بینید - مثبت و یا منفی باشد. عدالت در عمل بنیاد نزاعی بزرگ میان تشیع و تسنن را تشکیل می‌دهد. لطفاً از بیانات من چنین برداشت نادرستی نکنید که مذهب

”
شیعیان بر این عقیده‌اند که جانشین پیامبر باید در اصل چنین عدالتی را نمایندگی کند. اکنون آن‌ها در جست‌وجوی چنین عدالت آرمانی هستند، و این یک امر مدافعه‌جویانه است، و می‌گویند تنها علی مظهر چنین عدالتی است و از این‌رو باید به‌عنوان نخستین امام و جانشین واقعی پیامبر به‌شمار آید

تسنن کمتر [از تشیع] به عدالت بها می‌دهد؛ به هیچ وجه. تنها [تفاوت در این است که] این مفهوم عدالت در تشیع یکی از اصول مذهب است، ولی در تسنن یک اصل عام حاکم بر عمل است؛ البته این‌ها نزاع‌های کلامی پیچیده‌ای هستند؛ اما من با این امید کوشیدم به آن‌ها اشاره‌ای بکنم که از پدید آمدن یک سوء تفاهم جلوگیری کنم. هم اهل تشیع و هم اهل تسنن در این نکته با هم توافق دارند که عدالت بنیاد یک دولت (حکومت) اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ یعنی یک دولت اسلامی تنها می‌تواند بر پایه عدالت برقرار شود. حال این عدالت به چه معناست؟

بدین منظور می‌خواهم چند آیه از قرآن بخوانم که نشانگر تصور قرآنی از آن عدالتی هستند که اساس یک دولت اسلامی یا کردارهای انسانی را تشکیل می‌دهند. در رابطه با مفهوم عدل در سوره مائده آیه ۸ چنین آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.»

و در رابطه با قسط قرآن در سوره نساء آیه ۱۳۵ می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما باشد.»

عدالتی این چنین باید شالوده یک جامعه اسلامی را تشکیل بدهد. در اینجا صحبت از یک امر انتزاعی نیست. این چنین عدالتی باید به طور

مشخص در حقوق اسلامی بازتاب بیابد. ما در فقه به مواضع زیادی برمی‌خوریم که در آنجا با عدالت رفتار می‌شود. عدالت باید پیش از هر چیز یکی از ویژگی‌ها و صفات خلیفه باشد. بنا بر طرز تلقی اسلام، یعنی بر اساس قرآن و سنت، رئیس کشور یا شخص اول مملکت باید عادل باشد. این [طرز تلقی از] عدالت، همان گونه که هم‌اکنون از قرآن نقل کردم، نیازی به تعریف ندارد. خوبی متون وحیانی این است که خود را درگیر تعریف نمی‌کنند؛ آن‌ها آن چنان

مثال‌های روشنی می‌زنند، که جای چندانی برای بحث‌های علمی باقی نمی‌گذارند، مگر اینکه یک متکلم قصد بحث کردن داشته باشد. من با این کار نمی‌خواهم به کسی حمله کنم، اما ما همگی می‌دانیم که در واقع همین‌طور است. همچنین یکی از موارد مهم کاربرد عدالت، عدالت به مثابه ویژگی قاضی است. قاضی باید

عادل باشد، در غیر این صورت حکم او غیر معتبر است. معنای عدالت در اینجا این است که قاضی - دست کم در ملاعام - نباید مرتکب گناه شود، به طوری که او را به مثابه انسانی بشناسند که مرتکب گناه شده است؛ البته این بدان معنی نیست که انسانی معصوم وجود دارد، بلکه او باید انسانی باشد که در جامعه و در محیط خودش صادق به‌شمار برود.

به همین گونه مفتی، یعنی ریاست الهیاتی (دینی) جماعت اسلامی، هم باید عادل باشد. همین معنا در مورد پیش‌نماز هم صادق است، که ضرورتاً نیازی ندارد که یک عالم باشد، بلکه می‌تواند یک انسان ساده باشد، ولی او باید عادل باشد. این [عادل بودن] ویژگی اصلی است؛ یعنی کسی نباید از او گناهی دیده باشد، وگرنه، او باید توبه کرده باشد و دیگر مرتکب گناه نشود.

همچنین برای کسی که در یک محکمه شهادت می‌دهد عدالت شرط است. در اسلام، یعنی در حقوق اسلامی، شاهد به‌عنوان مهم‌ترین و برترین دلیل و مدرک به‌شمار می‌آید؛ و شاهد باید عادل باشد. عادل کسی است که صادق است و کسی از او عمل خلاف اسلام ندیده است. پس عدالت در حکم قضائی هم کاربرد پیدا می‌کند.

برای اینکه ببینید [قضات یا فقهای مسلمان] در این خصوص تا کجا پیش رفته‌اند و تا کجا می‌توانند پیش بروند، مایل کم [بیشتر] در این باره سخن بگویم.

حقوقدانان اسلامی چنین درکی از عدالت داشتند، آنگاه که قضاوت واقعی را با به نمایش گذاشتن عدالت و رفع بی‌عدالتی یکسان می‌گرفتند و افزون بر آن عدالت قضائی - اجتماعی را در کارکردش با عدالت دقیق کیهانی مرتبط می‌ساختند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که از آنجا که خداوند کل جهان را بر اساس اصل عدالت بنا کرده است، حقوق‌دان‌ها هم باید در قضاوت‌های خود این اصل را پیاده کنند؛ اما در خصوص عدالت قضائی - اجتماعی و جمعی عمدتاً امر سلبی، یعنی کاهش و یا به عبارت بهتر، رفع ظلم و بی‌عدالتی، که مخرب و قانونمندی‌های است، دست بالا را دارد.

حقوقدانان مسلمان از این امر بنام رفع ظلم یاد می‌کنند و پیرو آن عدالت را «رفع ظلم» تعریف می‌کنند، چیزی که هم هدف و هم انگیزه قضاوت به‌شمار می‌رود. امید من این است که «روز (یا همایش) کلیسا» نیز در کاهش این ظلم و بی‌عدالتی سهمی ایفا کند!

موضع کسی که در مقام قضاوت نشسته است - خواه خداوند باشد یا پیامبر، خلیفه یا قاضی - در برابر کسی که به او ستمی رفته یا آسیبی رسیده است و عضوی از امت است، یعنی اجتماعی که به نمایندگی از آن حکم قضائی صادر می‌شود و قاضی در برابر آن مسئول است، باید از اصول یا قواعد کلی و برینی پیروی کند، که امکان بی‌طرفی مطلق در برابر عامل جرم را هم فراهم کند، بدین معنی که عامل جرم هم نباید مورد تبعیض قرار گیرد و از حق کمتری برخوردار شود. در رابطه با امر الهی دو اصل یا قاعده کلی به چشم می‌خورد، که پیش‌تر از آن‌ها نام بردم و تقریباً با صدور حکم و اجرای آن نسبت متقابل دارند: ۱۸ عدالت و رحمت، که شامل حال عامل جرم هم می‌شوند. خان‌ها و آقایان! من بر روی این نکته تأکید می‌کنم، برای اینکه به کرار گفته می‌شود، اگر شما از رحمت سخن می‌گویید، پس چرا کسی که جرم (گناه) کوچکی یا - فرقی نمی‌کند - قتل و مانند آن مرتکب شده باشد، باید جزای آن را ببیند.

آدم بعداً [بعد از وقوع جرم] به نحوی بیشتر و بیشتر از مجرم پشتیبانی می‌کند تا قربانی. از سوی دیگر [اصل] رحمت باید - و این چیز مهمی است - ضعف انسان را در نظر بگیرد، درجه و نوع مجازات را تا آنجا که ممکن است سبک بگیرد و حتی اعلان گذشت بکند، بی‌آنکه نظام ضروری الهی را به خطر بیندازد و یا آن را از میان بردارد. همچنین قضاوتی از این دست همراه با عدالت صرفاً باید مثالی عبرت‌آمیز از امر الهی به دست دهند، بدین طریق که آن‌ها شدت و سختی عدالت را - من آگاهانه از سختی عدالت سخن می‌گویم - با نرمی عفو، به مثابه دو اصل یا قاعده کلی، با هم توأم سازند. در قرآن هم آیه «چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان...» که در هنگام توضیح آموزه موسایی (موسی‌ع) از آن سخن به میان می‌آید و بسیار نقل می‌شود، وجود دارد، اما در پایان این آیه چنین آمده است: «اما اگر گذشت کنید بهتر است»؛ ۱۹ بنابراین در اینجا از عدالت یاد می‌شود، اما بلافاصله پس از آن از عفو به‌عنوان ارزشی بهتر نام برده می‌شود.

عدالت در اینجا - همچنین می‌خواهم این موضوع را همین‌جا روشن کنم - به معنای یک دستور، یا یک باید، به کار نمی‌رود؛ بنابراین [نه بدین معنا که] تو باید تلافی یک عمل [خلاف] را در یساروی، بلکه منظور از آن این است که در صورت تلافی کردن یا انتقام گرفتن نباید از حد نامبرده تجاوز کرد.

این همان چیزی است که به‌وسیله واژه قرآنی قصاص بیان می‌شود، که من خود مدت زیادی مشغول بررسی آن بوده‌ام و ترجمه‌های قرآن با ترجمه آن به انتقام آن را اساساً ساده و سراسری گرفته‌اند. من در نزد ابن تیمیه، یکی از علمای مسلمان و مالکی قرن چهاردهم میلادی به این موضوع برخورد کردم که قصاص از این‌رو وضع

”
مفتی، یعنی ریاست الهیاتی (دینی) جماعت اسلامی، باید عادل باشد. همین معنا در مورد پیش‌نماز هم صادق است، که ضرورتاً نیازی ندارد که یک عالم باشد، بلکه می‌تواند یک انسان ساده باشد، ولی او باید عادل باشد

شد، که در آن زمان انتقام‌گیری از همدیگر یک امر رایج بود و در این خصوص چنان زیاده‌روی می‌شد که به‌عنوان مثال، اگر کسی انگشت کس دیگری را قطع می‌کرد، در مقام انتقام دست او را قطع می‌کردند. یا مثلاً در مقام انتقام‌گیری به خاطر یک قتل تمام یک طایفه را می‌کشند و غیره؛ اما واژه قصاص بدین معناست که - و این یک واقعیت یا حالت مهمی است که نمی‌توان آن را به انتقام ترجمه کرد - در صورت مجازات نباید از حد تجاوز شود. قصاص سقف [مجازات] را تعیین می‌کند، و به معنای دعوت به انتقام‌گیری نیست. پس از این بررسی‌های نظری، اکنون مجدداً می‌خواهم به حوزه عمل روی بیاورم. شما احتمالاً از خودتان درباره [این] جامعه آرمانی پرسیده‌اید؛ یعنی اینکه نمونه‌های چنین عدالتی در کجا وجود دارد. من می‌توانم سه نمونه برای شما ذکر کنم:

یک نمونه از خلیفه دوم عمر، یک نمونه از خلیفه چهارم علی و یک نمونه از نخستین قاضی‌القضات جهان اسلام، یعنی ابویوسف:

عمر در جایگاه خلیفه همراه عبید بن کعب، یکی از اصحاب محمد (ص) و شخصیت‌های مهم، به خاطر (نمی‌توان گفت یک نزاع) بیشتر به خاطر ناروشن بودن یک مورد، نزد زید بن ثابت، یکی از منشیان محمد (ص) و کاتبان وحی رفتند. هنگامی که به نزد او رسیدند [و خواستند] تا زید در میانشان داوری کند، زید بن ثابت از خلیفه پرسید، چرا او نزدش آمده است.

او می‌توانست کسی را دنبال او بفرستد و وی را فراخواند. عمر در پاسخ گفت: «خیر، من موظف هستم که نزد تو بیایم، زیرا تو آن کسی هستی که باید داوری کنی. پس از اینکه عمر نشست، زید تشکچه‌ای به عمر داد تا کمی راحت‌تر بنشیند، رفتاری قابل فهم که شاید هر یک از ما هم [اگر به جای او بود] انجام می‌داد. پس از این کار عمر به او گفت: «من از این کارت رنجیده شدم. من همراه کسی

نزد تو آمده‌ام که خواسته‌ای همانند من دارد و ما نمی‌دانیم که کدام یک از ما بر حق است. تو من را بر او مقدم می‌داری و با این کارت هم سخن مرا مأیوس می‌کنی، [و البته] تو اجازه چنین کاری را نداری.»

نمونه دوم، یعنی مورد علی هم همین گونه است: علی با یک یهودی بر سر چیزی نزاعی داشت و همراه او نزد ابوموسی، یکی از قاضیان معروف زمان پیامبر، رفت. وقتی به نزد وی رسیدند ابوموسی نخست به علی سلام کرد. علی گفت: «تو اجازه چنین کاری را نداری. تو مرا [بر او] مقدم داشتی.» از این رو در نظام

قضائی اسلام این گونه است که قاضی یا اجازه سلام کردن ندارد یا باید به هر دو طرف [دعوا] به‌طور هم‌زمان سلام کند، ولی نه جداگانه، تا از راه سلام کردنش این احساس به وجود نیاید که او برای یکی بیش از دیگری ارزش و اهمیت قائل است.

در پایان نمونه [سوم] را ذکر می‌کنم، که شاید به بهترین وجه مناسب نشست ما باشد: نظام قضائی اسلام نسبتاً با تأخیر شکل یک نظام قضائی به خود گرفت، یعنی دست‌کم یک سده پس از رحلت پیامبر. نخستین قاضی‌القضات ابویوسف (۷۹۸/۱۸۲-۷۳۱/۱۱۳) بود. ابویوسف بهترین و هوشمندترین شاگرد امام ابوحنیفه، بنیان‌گذار مذهب حنفی، بود. درباره او می‌گویند که - و این البته یک قصه یا لطیفه نیست، بلکه یک متن حقوقی است، که در کتاب مبسوط، فصل مربوط به قضاوت، جلد ۱۵، ص ۶۱، نوشته سرخسی، یکی از مهم‌ترین علمای حنفی، به‌عنوان شاهد و مدرکی دال بر اینکه یک قاضی باید چگونه رفتاری داشته باشد - در بستر مرگ دعای زیر را می‌خواند:

«خداوندا، مرا ببخش، چنانچه خطایی از من، در آن سال‌هایی که در مقام قاضی‌کاری کردم، سرزده باشد.» از وی پرسیدند: «آیا چنین خطایی را سراغ داری؟» در پاسخ گفت: «آری، یک مورد را سراغ دارم؛ و آن هنگامی بود که یک مسیحی از هارون الرشید (هارون الرشید معروف) شکایتی کرده بود. آن‌ها با هم نزد من آمدند، زیرا خلیفه هم می‌باید نزد قاضی برود. سپس خلیفه در آنجا نشست و فرد مسیحی هم در آنجا - من جرئت آن را نداشتم که هر دو را به یک صورت - چیزی که وظیفه من بود - نزد خود فراخوانم، کاری که یک قاضی باید انجام بدهد. من با فرد مسیحی نزد خلیفه رفتم و این بی‌عدالتی‌ای بود که در نخستین عمل قضائی‌ام از من سر زد و این گناهی است که من در دوران قضاوت‌م مرتکب شدم و به خاطر آن از خداوند طلب عفو می‌کنم.»

خانم‌ها و آقایان، خودتان قضاوت کنید. ما بیشتر درباره تصور اسلام از حقوق بشر سخن گفتیم.

مثال‌هایی که برایتان از قرآن، سنت و همچنین تاریخ مستند اسلامی زدم، به شما نشان می‌دهند که حقوق بشر فقط بر پایه عدالت می‌تواند وجود [خارجی] داشته باشد. دقیقاً همان گونه که قرآن می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد.»^{۱۱} اسلام به چنین عدالتی باور دارد، و من یقین دارم که چنین تصویری [از عدالت] هر چند احتمالاً نه به‌صراحت

و روشنی - در متون مسیحی نیز وجود دارد، زیرا عدالت به این معنا، غرض و معنای آموزه مسیحی را تشکیل می‌دهد، همان گونه که باور اسلامی من به من می‌گوید، غرض و معنای آموزه موسایی را نیز. اکنون می‌خواهم یک نتیجه عملی از همایشمان بگیریم، برای اینکه چنانچه ما در اینجا گرد هم آمده باشیم که فقط درباره مسائل صرف‌نظری با هم گفت‌وگو کنیم و از سخنرانی‌های یکدیگر لذت ببریم، در آن صورت این کار بی‌فایده خواهد بود و بهتر است از آن چشم‌پوشیم.

اما اگر ما به‌راستی توانایی این را داشته باشیم که [از این همایش] نتایج عملی بگیریم، پس در آن صورت توصیه من این است که همگی این روز [همایش] کلیسا را به همان معنای نامبرده برگزار کنیم؛ اما اگر از سر ترس یا وابستگی و یا ترس از [به خطر افتادن] موقعیت شغلی‌مان و امثالهم، قادر به این کار نیستیم پس باید گرد این کار نگردیم تا دست‌کم از زمره کسانی نباشیم که از مفهوم عدالت سوءاستفاده می‌کنند. ■

پی‌نوشت:

۱. این ترجمه متن سخنرانی مرحوم استاد فلاطوری است که در همایش سراسری مجمع پروتستان‌های غیرروحانی، که از آن به‌روز یا همایش کلیسا یاد و هر دو سال یک‌بار برگزار می‌شود، در سال ۱۳۶۳ به زبان آلمانی ایراد شده است.

۲. Gerechtigkeit

۳. در متن نظام جهانی Weltsystem آمده است که به نظر می‌رسد خطایی لفظی یا اشتباهی چایی باشد و صورت درست آن نظام ارزشی Wertssystem باشد. (م.)

۴. Gesetzesreligion

۵. آکادمی علمی اسلامی (Islamische Wissen - schaftliche Akademie) در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) به‌وسیله مرحوم استاد فلاطوری و با پشتیبانی و همکاری تنی چند از مسلمانان روشنفکر و خیر ایرانی در شهر کلن (آلمان) بنیان‌گذاری شد، که در سال ۱۳۷۵ پس از درگذشت وی عملاً تعطیل شد.

۶. اللهم عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک (شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱۰، ص ۲۹۵) (م.)

۷. ان الدین عندالله الاسلام: در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است. آل‌عمران (۳)، آیه ۱۹ (م.)

۸. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

۹. سوره نحل (۱۶)، آیه ۲۱.

۱۰. احقاف (۴۶)، آیه ۱۲.

۱۱. Postulat

۱۲. آسمان‌ها و زمین، بر پایه عدل استوارند.

۱۳. Rudi Paret (۱۹۰۱-۱۹۸۳) مترجم معروف قرآن به زبان آلمانی. (م)

۱۴. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۱۵. Kardinaltugenden

۱۶. بیان استاد در اینجا مبهم است و چنان‌که از بیانات بعدی ایشان روشن می‌شود بیشتر بازتاباننده نظریه اشاعره است تا معتزله، زیرا آن‌ها بودند که به حسن و قبح شرعی معتقد بودند و نه معتزله (م.)

۱۷. Apologetisch

۱۸. Korrelat

۱۹. «و هر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن، کفاره [گناهان] او خواهد بود.» (قرآن، سوره مائده، آیه ۴۵) (م.)

۲۰. ابن‌تیمیه (۷۲۸-۷۶۱ه) فقیه و عالم برجسته حنبلی بود و نه مالکی.

۲۱. قرآن، سوره نساء، آیه ۱۳۵.

”
قصاص از آن رو مطرح شد که انتقام‌گیری امری رایج بود. اما قصاص را نمی‌توان انتقام ترجمه کرد. مجازات نباید از حد تجاوز شود. قصاص سقف مجازات را تعیین می‌کند

جست‌وجوی خدا؛ جست‌وجوی معنا در هستی

کتاب گذر از دفاعیه‌گرایی؛ به‌سوی پدیدارشناسی متن در سال ۱۳۹۷ به کوشش فرامرز معتمد دزفولی توسط انتشارات نقد فرهنگ منتشر شده است. گفتنی است قرار بود نام این کتاب الله و دنیای مدرن باشد که به نام فعلی تغییر یافت. این کتاب مجموعه مصاحبه‌های دزفولی با اندیشمندانی چون عبدالعلی بازرگان، حبیب‌الله پیمان، تقی رحمانی، مقصود فراستخواه، محمد مجتهد شبستری، لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، احسان و سارا شریعتی است. در این شماره گزیده‌ای از گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه را به خوانندگان تقدیم می‌کنیم.

مقصود فراستخواه در این گفت‌وگو در صدد آن است که بگوید خدا را نه می‌شود اثبات کرد و نه می‌توان وصف کرد، بلکه خدا گمشده انسان است و رابطه وجودی با انسان دارد. انبیا نیامده‌اند که «الله» را به ارمغان بیاورند، بلکه «الله» در ادبیات جاهلیت وجود داشته است.

گمشده انسان

هم داریم و حتی چالش‌های جدی داریم و حتی شالوده‌شکنی هم می‌کنیم، همه در متن سنت است. سنت فقط محدودیت‌زا نیست، ظرفیت و قابلیت هم دارد که ما با استفاده از همان ظرفیت‌های سنت، با سنت درگیری داریم. این یک رویکرد جدالی (دیالکتیکی) به سنت است و من از آن به‌عنوان «تجربه در متن سنت» تعبیر می‌کنم. یکی از استعاره‌های خیلی رایج سنتی در ارتباط با آن رازی که جست‌وجو می‌کنیم، خداست و یکی از استعاره‌های دیگر، استعاره خلقت است. خلقت تعبیر دیگری از طبیعت و هستی است و یک استعاره‌ای است که در سنت وجود دارد. این استعاره از همان واژه‌های روزمره زندگی، یعنی کلمه «ساختن» و آفریدن و خلاقیت درست شده است. ساختن یک واژه غیردینی و حتی غیرقدسی است، ولی انسان برای جست‌وجوی یک معنایی که در تاریخ نیاز داشته است از همان ملموس‌ترین و عینی‌ترین و روزمره‌ترین مدل‌ها و استعاره‌ها و تمثیل‌ها استفاده کرده است. همان‌طور که وحی هم این‌گونه است؛ وحی یعنی، اشاره کردن و رساندن و در واژه و زبان عربی وجود دارد و از همین هم استفاده می‌کند تا بگوید که در این هستی، به بشر و موجودات و چیزهای دیگر یک اشارت‌هایی می‌رسد و آن‌ها دریافت می‌کنند و آدمی برای جست‌وجوی تعالی با همان اشارت‌ها که دریافت می‌کند (با هدایت وحی) مسیر هزاره‌های تاریخ کهن خود را پیموده است.

خدا را هم می‌توانیم به صورت‌های اندیشگی و فلسفی منطقی‌تری تبیین و توصیف بکنیم و هم با زبان عرفانی و نمادین از او سخن بگوییم. الگوهای توصیفی و اندیشگی مختلفی داریم. من در یکی از مقالاتم گفته‌ام خدا، همان «خود آ» است، یعنی همان واقعیت خود آی هستی، واقعیتی که هست و تمام پدیده‌ها و تمام چیزهای دیگر نشانگانی از این واقعیت پایدار است. گمشده‌ای است که انسان جست‌وجو می‌کند.

این سوژه که جهان برایش مسئله‌ای است و درگیر مسئله است چگونه می‌تواند به بیرون از خود نقبی بزند و -از نقد راسل که می‌گوید این تجارب برآمده از احساس است و یا فروید توهم می‌نامد، یا مارکس آرزوآندیشی‌های یک انسان تحت فشار اجتماعی و طبقاتی در زندگی است - گذر بنماید و نشان دهد که این تجربه غیرقابل تحویل و کاهش به این ساحت هاست و معقول است؟

خدا یک گمشده انسانی است. از همین‌جا یک رویکرد انسان‌بنیاد نسبت به خدا برابیم معنی دارد، یعنی انسان با همه خودبنیادی و عقلانیتش و با همه تقلاها و تمناها و دغدغه‌های انسانی خودش، خدا را آرزو و جست‌وجو می‌کند. خدا وجهی متعالی است که انسان در خود و در همه هستی، طلب و تمنا می‌کند. جست‌وجوی خدا؛ یعنی انسان در جست‌وجوی معناست و کسانی مانند ویکتور فرانکل این بحث را کرده‌اند. خودفریبی است که بکشیم تا اساساً خودمان را از فضای معنایی مدرنیته و موقعیت امروزی خودمان جدا بکنیم و بعد برویم سراغ متن و ببینیم که پیامبر از خدا چه تعریفی داشت. به نظر من (خدا) حقیقتی منبسط در انسان و همه هستی است، راز کردگاری است که در عالم و آدم موج می‌زند، خدایی که در این نزدیکی است، لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند، روی قانون گیاه، روی آگاهی آب... ما برای عبور از پوچی، در پی راز می‌رویم و خدا، یک راز و یک گمشده بشری است. ما خدا را اثبات نمی‌کنیم، بلکه آن را جست‌وجو می‌کنیم. با آن یک نسبت نظری و تئوریک نداریم، بلکه نسبت وجودی داریم. بیشتر موضوع تمناهای ماست. ایمان به خدا یک تصمیم است، همان‌طور که کانت مطرح می‌کند. کانت می‌گوید به لحاظ عقل نظری می‌توان دلایلی له یا علیه خدا استدلال کرد. ولی از حیث عقل عملی برای حیات اخلاقی خویش (Moral life) چنان زندگی می‌کنم که خدا هست و من برای زندگی اخلاقی‌ام احساس نیاز به خدا دارم. خدا ناشناخته‌ای است که در فرامتن وجود آدمی و در متن طبیعت تجلی می‌کند و در دل این طبیعت و با هر ذره‌ای هست. دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی. من با این رویکرد احساس می‌کنم که رسولان هم یک چنین نسبتی با خدا و البته بنا به موقعیت آن روزی و جهان‌شناسی قدیم و زبان ماقبل مدرن داشتند.

تجربه در متن سنت

شما مدام نسبت خودتان را با هستی و جهان تعریف و گزارش می‌دهید، پس چرا پیوسته در دنبال آن کلمه خداوند را هم به آن اضافه می‌کنید؟

خدا یک چیزی است که احساس می‌کنیم کم است و آن نیاز را با همان رویکرد انسانی‌مان دنبال می‌کنیم و برای آن یک استعاره‌ای درست می‌کنیم و می‌گوییم خدا. چرا که ما در متن سنت هستیم. اگر تجربه‌های تازه، افق‌های تازه و چشم‌اندازهای تازه‌ای

امروز جست‌وجوی خدا باید با نقدهای مدرن، خود را درگیر نکند و توجیهی منطقی در برابر این نقدها داشته باشد. با همه جدال‌ها و چالش‌ها و گسست‌هایی که میان دنیای مدرن و جهان قدیم وجود دارد، پیوندی و تداومی هرچند جدالی در میان آن‌ها هست. ببینید خود همین الله چیزی نبود که پیامبر آورده بود. الله در همین تجربه قوم بوده، زبان پیامبر هم حاوی تجربه قوم است (و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ قَوْمِهِ) در قرآن آمده است «وَأَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ»، یعنی مردم عرب قبل از پیامبر با الله آشنایی داشتند. اشعار و ادبیات جاهلیت قبل از اسلام، یعنی ادبیات عرب پیش از پیامبر، پر از واژه الله است.

فوئرباخ که می‌گوید آیا ما آفریده خدا هستیم یا خدا آفریده ما و او اندیشه و تمنای ما انسان‌هاست چرا که به نظر وی این مفاهیم آفریده انسان و آدمی است؟

به نظر فوئرباخ انسان تمامی کمالاتی را که باید در خود بجوید و کسب بکنید، به بیرون از خود فرافکنی (Projection) می‌کند و در یک چیز بیرونی جست‌وجو می‌کند که همان مفهوم سنتی خداست؛ یعنی همه آن چیزهایی مانند خلاقیت و دانش و قدرتی که انسان در خود باید داشته باشد را، فرا می‌فکند و در یک موجودی به نام خدا بازآفرینی می‌کند و در واقع خدا را بر صورت خود می‌سازد. در واقع برخلاف آن چیزی که در سفر تکوین هست که خدا، انسان را بر صورت خویش ساخت. این نقد فوئرباخ وقتی وارد است که خدا یک جست‌وجوی انسانی نباشد و میان انسان و خدا یک فاصله‌ای باشد و خدا، یک وجود بیرون از طبیعت و بشر باشد و دغدغه درونی آدمی نباشد و با انسان نباشد و ظهور قدرت خدا، ظهور قدرت انسانی نباشد و ظهور خلاقیت الهی، همان خلاقیت انسانی نباشد. به تصور این جانب، خدا در دنیای مدرن، بیشتر با مفهوم تنزیهی، معنی دار است. پل تیلیش این را مطرح می‌کند که حتی ما «وجود» را نمی‌توانیم به خدا نسبت بدهیم؛ یعنی وقتی می‌گوییم «خدا هست» این جمله بدان معناست که خدا مثل چیزهای متعین و مشخص دیگر، وجود دارد. درحالی که خدا چیزی مثل چیزهای دیگر نیست، به کلی دیگر the wholly other است و حتی نمی‌توان گفت مثل چیزهای دیگر، وجود دارد. خدایی که تیلیش مطرح می‌کند، خدای تنزیهی است که در قرآن هم هست؛ خدا یک رازی است فراتر از وصف ما و می‌گوید شما هر چه درباره خدا فکر می‌کنید مخلوق شما هست و به شما برمی‌گردد... من معتقد نیستم که مدرنیته تداوم سنت است، اما گسست کامل هم از سنت نیست. مفهوم‌های جدید و پارادایم‌های تازه آمده و گسست‌های بسیاری صورت گرفته است اما، در عین گسست، تداوم‌هایی جدالی وجود دارد. این تداوم را می‌توان با الگوی دیالکتیکی توضیح داد. در همین راستا می‌خواهم بگویم که در بعضی از دغدغه‌های قدیم و جدید می‌توان مشابهت‌هایی دید. ببینید وقتی ما در قرآن داریم «سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى



دربرگیرنده نوعی ایمان می‌شود، در واقع انکار وجود خدا، نوعی جست‌وجوی خداست. کسی که می‌گوید خدا نیست، در واقع می‌خواهد وجود خدا را در دل این گزاره، شاید این مفهوم نهفته است که خدای منزه، برتر از این توصیف‌هاست. الهیات مدرن بیشتر حالت تنزیهی دارد. خدا بیشتر به صورت امری بی‌نام‌نشان، معنی دار است. در سنت آمده است که مورچه هم فکر می‌کند که خدا دو تا شاخک دارد. ما هم مثل مورچه از خدا، تعبیرهای انسانی می‌کنیم و راز خدا با این تعبیرها به نهایت نمی‌رسد. خدا را نمی‌توان به امور و چیزهای متعین قیاس کرد. در جای دیگر آمده است. او با شماسست، نه به صورت فیزیکی و خارج از شماسست، نه به صورتی که از شما جداست: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؛ هر کجا که هستید با شماسست»، «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ؛ هر کجا بنگرید او همانجاست.

وقتی راسل می‌گوید: چرا مسیحی نیستیم؟ حق دارد، چرا که دارد سنت را نقد می‌کند. مارکس حق دارد که وضعیت و سنتی را که خدای سنت در مرکز آن قرار دارد، نقد می‌کند و یک مفهومی است برای سرکوب و استثمار و واقعاً همین‌طور است؛ اما از سوی دیگر، الهیات‌هایی بخش هم در امریکای لاتین وجود دارد.

خدا اساساً اثبات‌کردنی نیست. خدا، موضوعی برای تجربه‌های معنوی است و استدلال‌های قدیمی فلسفی، دیگر در تفکر مدرن، بی‌اعتبار شده‌اند.

به نظر من برهان‌های سنتی که در واقع در ارتباط با خدا وجود دارند یادگار دورانی است که ما یک فلسفه قدیم داشتیم، یک دستگاه منطقی قدیم و یک دستگاه منطقی صوری و ارسطویی. برای نمونه وجود یا واجب است یا ممکن، اگر واجب است هوالمطلوب و اگر ممکن است، پس مستلزم وجود واجب است. این یک استدلال فلسفی است که فقط با پارادایم‌های دنیای قدیم و با دستگاه‌های منطقی دنیای قدیم معنی دار بود؛ اما در همان دنیا هم کسانی بودند که خدا را از طریق این استدلال‌های انتزاعی جست‌وجو نمی‌کردند، بلکه مثلاً با رویکرد عرفانی خدا را احساس می‌کردند.

در دنیای جدید یک دیدگاهی که رواج دارد این است که مفهوم خدا را کارکردگرایانه توضیح می‌دهد. مثلاً ویلیام جیمز یک پزشک و یک روانشناس است و بنیان‌گذار مکتب کارکردگرایی است. ایشان در کتاب (تنوع تجربه‌های دینی) مطرح می‌کند که در واقع خداگرایی و جست‌وجوی خدا و خداپرستی و حتی دینداری، یک نوع تجربه‌ای است که انسان می‌خواهد به امید و طمانینه برسد. آرامش و شادی داشته باشد و خودش را از استرس‌ها و اضطراب‌های روزمره زندگی برهاند، به جدیت برسد و جدیت اخلاقی و احساس تعهد پیدا بکند. این یک رویکرد کارکردگرایانه است.

این اثبات مربوط به دوران ماقبل مدرن است که مبتنی بر واقع‌نمایی خام است. در پارادایم ماقبل

عَمَّا يَصِفُون» و در ادبیات ایرانی داریم «ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، از هرچه گفته‌اند و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم» این‌ها شبیه چیزهایی است که در دنیای مدرن، میولیتس مطرح می‌کند و می‌گوید یک به کلی دیگر (The wholly other) و یک سرّ وجودی (The Mysterical Existans) در عالم و آدم هست. من معتقد نیستم در دوره مدرن، مفهوم خدا از ادبیات بشری و از افق جست‌وجوهای انسانی و حتی از زندگی روزمره مردم برون و یا حتی به حاشیه رفته است. در یکی از ثروتمندترین و قدرتمندترین و پلورالیستیک‌ترین و دموکراتیک‌ترین کشور مدرن و در یکی از نیرومندترین جامعه صنعتی و فراصنعتی و حتی قوی‌ترین جامعه اطلاعاتی دنیا که ایالات متحده امریکاست، رشته‌فراپنده‌ای از انواع و اقسام فرقه‌های مذهبی موجود است که حتی در چارچوب یک سری از شاعران و آداب‌ورسوم، خدا را جست‌وجو می‌کنند. وقتی مفهومی از خدا داشته باشیم که بیرون از انسان نیست، این نقد فوئرباخ آرام می‌گیرد. خدای انسانی، در مقابل خودبنیادی بشر، دانایی، قدرت و خلاقیت، معنی، عزت و سرزندگی و شادابی بشر نیست، بلکه نمادی از احساس تعهد انسانی به ارزش‌های معنوی است.

اگر این منبع و ارزش و معنی در خود انسان است و در جایی دیگر نیست چرا نمی‌گویید خدا همان انسان است؟

خدا، امری عظیم‌تر از تعین و فعلیت آدمی است. وقتی که شما می‌گویید خدا انسان است، انگار صورت مسئله را پاک می‌کنید. واقعیت مسئله آن است که این یک نوع برداشت کودکانه از موضوع است که ما معنی‌ها، رازها، جست‌وجوها، دغدغه‌ها و تقلاهای انسان را دور می‌زنیم و به نقطه اول برمی‌گردیم و می‌گوییم خدا همان انسان است. وقتی خدا را می‌جویم، از خود به خود، سفرهای درازی می‌کنیم و موجه نیست که معنای عظیم خدا را در حد بشریت بالفعل، تقلیل بدهیم.

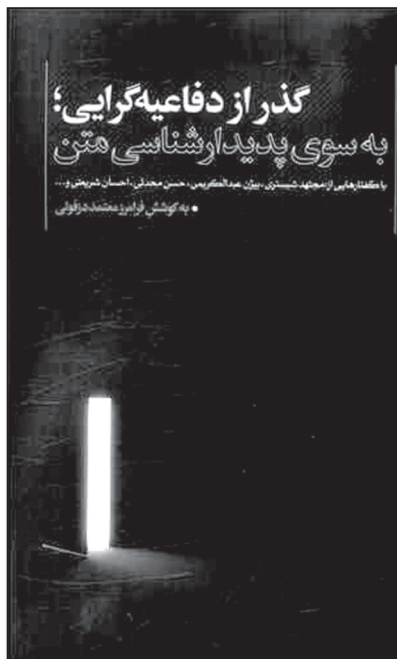
الهیات تنزیهی

الهیات تنزیهی تا جایی می‌رسد که الحاد نیز

کانتی، تصور این بود که ما می‌توانیم خدا را اثبات کنیم، اما مبنای مدرنیته این است که ما نمی‌توانیم اثبات کنیم، مخصوصاً در این دوره «پسامدرن» که مسئله از این مرحله هم گذشته است؛ یعنی شما با اصرار بر اثبات خدا در ناخودآگاه خودتان، بخشی از الگوها و مفاهیم و سرمشق‌های دنیای کهن را در ذهنتان حمل می‌کنید و تصور دارید که ما می‌توانیم اثبات بکنیم. در اوایل مدرنیته کانت می‌آید و بن‌بست اثبات را مطرح می‌کند و بعد نوبت رویکردهای فلسفی جدید می‌رسد که می‌گوید ما آن واقع‌گرایی خام را نداریم که بتوانیم حقایق را با صغری و کبری چیدن‌های قدیمی اثبات بکنیم. عقلانیت انتقادی جدید به نسبیّت و یا نسبی‌گرایی نزدیک می‌شود. اپستمایی (معرفت‌شناسی) که فوکو طرح می‌کند و یا پارادایم‌هایی که تامس کوهن مطرح می‌کند صورت مسئله را اساساً تغییر می‌دهند. در واقع کار خدا دیگر از اثبات به مفهوم قدیمی کلمه گذشته است. خدا که سهل است، حتی «ماده» نیز قابل اثبات نیست. نهایتاً یک وفاق و اجماعی وجود دارد و آن اینکه ما دیگر نمی‌توانیم با یک دستگاه منطقی تمام هستی را شکار بکنیم و یا با یک سری استدلال‌ها، درباره موضوعی مانند خدا، به نتایج اثباتی برسیم. ما چگونه می‌توانیم درباره موضوعی که چیز متعین و مشخصی مثل سایر چیزها نیست، از اثبات دم بزنیم درحالی که ما فقط با فنون ما سر و کار داریم.

وقتی بودن با خدا، برایتان معنی‌دارتر از بودن بی‌خداست و با این احساس، به تجربه درمی‌یابید که بهتر می‌توانید با مشکلات زندگی و جامعه خود درگیر بشوید و مثلاً آزادی‌خواهی، مبارزه و خدمت به خلق کنید، احساس می‌کنید که این معنی‌دارتر است. البته این هم باز مشمول تصمیم انسانی و فردی است. ممکن است به فردی چنین احساسی دست ندهد و او دیگر لزومی ندارد که زندگی اخلاقی خود را به مفهوم خدا گره بزند. ایمان یک تصمیم آزادانه انسانی است و نباید به یک بخش‌نامه حکومتی و دستورالعمل عمومی تبدیل شود. در واقع کسانی که خدا را انکار می‌کنند - خدای موصوف سنت را انکار می‌کنند، نه حقیقتی را که خودشان جست‌وجو می‌کنند. اتفاقاً کسانی که خدا را انکار می‌کنند چه بسا خداجو تر از خداشناسان اسمی باشند. در امر دین نه تنها نباید اجبار باشد، بلکه اِکراه نیز نباید باشد. این عبارت‌ها، خیلی صریح دلالت دارند که ایمان یک تصمیم انسانی از نوع دوست داشتن است و یک نوع انتخاب آزاد است و یک دستورالعمل الزام‌آور عمومی (به صورت رسمی و غیررسمی آشکار و پنهان) نیست.

درباره سخن نیچه نیز مدت‌هاست بحث‌هایی به میان آمده و مقالاتی با عناوین اینکه «خدا دارد به دنیا می‌آید»، «خدا دارد دوباره بازمی‌گردد» نشر و طرح می‌شود. دوره‌ای از قرن نوزدهم دوره غرور عقلانیت مدرن بوده و یک مرحله‌ای بوده که نیچه با زبان خاص خود آن را توصیف می‌کند، ولی پس از نیچه، عقلانیت پخته‌تر می‌شود. از غرور جوانی خود



عبور می‌کند و درباره خدا، مفاهیم پویاتری مطرح می‌کند. اصولاً به نظر من، در مدرنیته ما شاهد پویایی نظریه‌های «دین‌شناخت» و الهیات هستیم. نه دین و نه الهیات از بین نمی‌روند، بلکه تحول و توسعه می‌یابند. به نظر من تقلاهای بشری تداوم پیدا کرده و نمی‌شود گزاره «خدا مرده است» را جمع‌بندی مدرنیته دانست. اتفاقاً قابلیت مدرنیته به نظر من همین تکثر و شالوده‌شکنی و نقدش است و حتی در همان حدی که خودش موضوع نقد پسامدرن است؛ چراکه به نظر من موجه‌ترین روایت پسامدرنیته همان تداوم مدرنیته است تا حدی که خودش را زیر سؤال می‌برد و نقد می‌کند، شالوده‌هایش را می‌شکند و مجموعه همه این تقلاهاست که فرآیند مدرنیته را رقم می‌زند و دیگر هیچ واژه‌ای از این پس مطلق نمی‌شود، حتی واژه خدا، حتی واژه متعالی و امر متعالی مشمول قرآنت‌های انسانی و تکثر می‌شود. انسان مدرن با عقلانیت خودبنیاد و با قابلیت‌های انسانی خودش مسئولیت زندگی‌اش را به عهده می‌گیرد و همین انسان یک وقتی با الگویی از خدا که سرکوبگر است، درگیر می‌شود و نقدش می‌کند. یک زمانی نیز احساس می‌کند که خدا به عنوان یک نیاز اخلاقی برایش مطرح است و آن را بازتولید می‌کند. انسان دارد مفهوم خدا را به عنوان یک معنی توسعه می‌دهد تا هر شهروندی با آزادی انتخاب بتواند درباره‌اش تصمیم بگیرد.

خدای پیامبر برای ما یک خدای ذهنی است. پیامبر با خدای خودش یک نسبت اگرستانس و یک نسبت وجودی داشت، با او زندگی می‌کرد، از او الهام می‌گرفت - می‌گوید (علمک لم تکن ما تعلم). پیامبر معرفتش را از این خدا گرفته، خدایی که با خودش است و جدا از او نیست و وحی و عصمتش را از او گرفته (عصمت یعنی تقوا به توان n، عصمت دیالکتیکی که در آن، مرتب با گناه درگیر

است و در یک جهت دیالکتیکی و بالنده حرکت می‌کند). خدای پیامبر مرتب او را در جهت تعالی راهنمایی می‌کند، این خدا از آدمی جدا نیست و در عمق انسانیت انسان است و در عمق طبیعت است که تجلی می‌کند و همان راز کردگاری است که در عالم و آدم موج می‌زند.

آیا شما بر اساس شرایط و تغییر آن شرایط خداپرستی می‌کنید؟

شما دنبال خدایی هستید که می‌توان خارج از شرایط بشری آن را فهمید. من چنین خدایی را سراغ ندارم، خدایی که خارج از شرایط و موقعیت بشری و خارج از جغرافیا و افق بشری بتوان درباره‌اش سخن گفت؛ این خدایی است که من از آن اطلاعی ندارم.

قاعدتا خدا باید مستقل و قائم به ذات خود باشد؟

خدایی که من درباره‌اش سخن می‌گویم موضوع یک گزاره انسانی، آن هم در محدوده کوچک ذهن و زبان دانش‌آموز کوچکی، مثل من است و فکر من در ارتباط با خدا یک فکر انسانی است. ببینید نمی‌گویم خدایی خارج از وضعیت بشری نیست، چون در این صورت نیز دارم ادعای بزرگ و بی‌ربطی می‌کنم. من فقط از تجربه شخصی خودم درباره خدا حرف می‌زنم و نه بیشتر. به نظر من، شما و همه، همیشه در وضعیت بشری قرار دارید.

چرا علاقه دارید نام خدا را در این تغییر منزل باز بیان نمایید و به آن بدهید؟

ببینید شما وقتی می‌گویید «می‌سازید» باز در یک پارادایم خاص حرف می‌زنید که برای من قابل فهم نیست. من خدا را نمی‌سازم، بلکه من فهمی از خدا و تجربه‌ای از خدا را در زندگی ذهنی و عملی و روزمره خودم، مرتب آزمایش می‌کنم. آنچه به شما عرض کردم و در مقالاتی که قبل از سال ۱۳۷۵-۱۳۷۶ منتشر شده است توضیح دادم، نتیجه این فهم‌ها و تجربه‌ها و آزمایش‌هاست. این قصه البته همچنان ادامه دارد. در واقع من وقتی جهان را با مفهومی از خدا که اشاره کردم، تفسیر می‌کنم برایم معنی‌دارتر و دل‌پذیرتر می‌شود و زندگی اخلاقی و معنوی مرا و فعالیت مثبت اجتماعی و تعهد و التزام دموکراتیک و رعایت حقوق بشر و امید و شادی و پایداری را برایم با معنا می‌کند.

بقای نفس بعد از مرگ که همه در دنیای قدیم شکل گرفته اکنون چگونه فهم خواهید شد؟

کانت در اوایل مدرنیته اعلام کرد همان‌طور که ما خدا را با عقل نظری نمی‌توانیم اثبات کنیم، جاودانگی بشر را نیز نمی‌توانیم. ولی آن‌طور زندگی می‌کنیم که خدایی هست و همیشه خواهیم ماند. به نظر من زبان استعاری آخرت در دنیای مدرن، به کلی منتفی نشده است و این بشارتی که خدا در دنیای قدیم داشت که انسان می‌ماند و انسان فقط جسم نیست، بلکه روح هم هست در دنیای مدرن هم می‌تواند توسعه پیدا کند و معنی‌دار باشد. ■

پی‌نوشت:

۱. Mans search for ultimate meaning

از دریای معارف مولانا

در این خاک، در این خاک در این مزرعه پاک
به جز «مهر» به جز «عشق» دگر بذر نکاریم
مولانا (دیوان شمس)

۵.۱. تحقیر شیطان، از سر تکبر، نارواست

مولانا ضمن حکایتی آورده است که روزی آدم ابوالبشر از سر تحقیر و تمسخر، به ابلیس نگر بست و با خود گفت: من از او برترم! خداوند را این عجب او خوش نیامد و با عتاب به نگویش وی پرداخت.

مولانا در این تمثیل، تلویحاً به غرور مؤمنان قشری اشارت دارد؛ زیرا اینان غالباً به طاعات و عبادات خود تفاخر می‌کنند و کسانی را که در امور عبادی و آداب شرعی سستی می‌ورزند، به دیده تحقیر می‌نگرند.

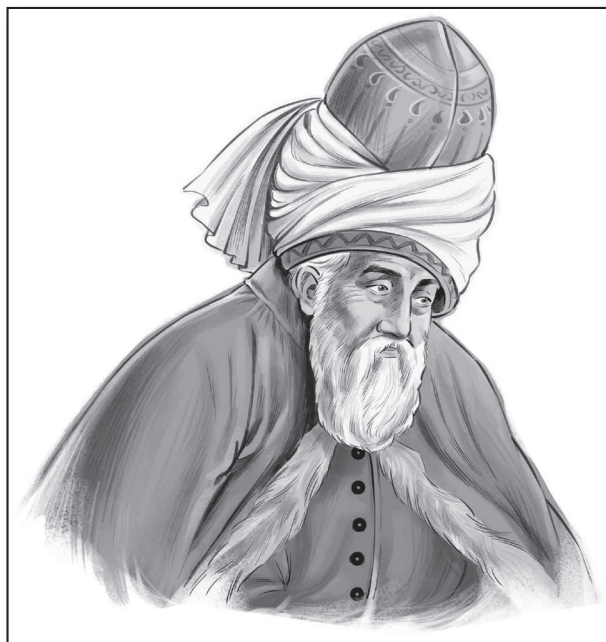
(زمانی، میناگر عشق، ۱۳۸۵، ص ۴۰۷)

روزی آدم بر بلیسی کو شقی^۴ است
خوبش بینی کرد و آمد خودگزین^۵
بانک برزد غیرت حق: کای صفی^۶
پوستین را بازگونه^۷ گر کند
پرده صد آدم آن دم بردزد

صد بلیس نومسلمان آورد
(دفتر اول، ۳۸۹۳-۳۸۹۷)

۶.۱. ماجرای مگسی که بر برگ کاه و بول خر نشسته بود

مولانا ضمن تمثیلی بس هوشمندانه و عبرت‌انگیز، از مگسی یاد می‌کند که بر برگ کاهی که بر روی بول خر قرار گرفته نشسته است و از سر جهالت یا غرور، برگ کاه را کشتی، قطرات بول خر را دریا و خود را کشتیبان می‌پندارد و با تیختر و تفاخر بر خود می‌بالد. گرچه مراد مستقیم مولانا در این تمثیل صاحبان تأویل باطل است، ولی تشبیه او به وضوح درباره افراد مغرور و کم‌ظرفیتی که بینش و افق دیدی بسیار محدود دارند و دچار توهم خودبزرگی بینی شده‌اند نیز، صادق است.



عرفان ایرانی، از همان بدو پیدایش، منادی نوع‌دوستی و مهرورزی، مُبلَغ فتوت و کرامت، مروح مسالمت و سماحت و مشوقِ مدارا و سعه‌صدر بوده است. آثار اکثر قریب به اتفاق عارفان و صوفیان ایران‌زمین، و در صدر آن‌ها مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، گویاترین گواه این مدعا است.

در این مقاله، و یکی دو مقاله آینده، گوهرهایی ارجمند از بحر بی‌کران معارف مولانا را، که اکثراً جنبه اطلاقی دارند و غالباً در قالب تمثیل بیان شده‌اند، تقدیم محضر خوانندگان ارجمند خواهیم کرد.



احمد کتابی

۱. در باب نکوهش تکبر و تفرعن

۱.۱. مولانا آنانیت و خودبزرگی بینی را از جمله ناپسندترین ردیلت‌های انسانی و منشأ عمده ناخشنودی‌ها و گرفتاری‌های آدمی و نیز نشانه کم‌خردی او تلقی می‌کند،

این همه غم‌ها که اندر سینه‌هاست از بخار و گرد بود و باد ماست

(دفتر یکم، ۲۲۹۶)

و نیز،

کفر و فرعونئی هر گبر^۱ بعید^۲ جمله از نقصان عقل آمد پدید

(دفتر دوم، ۱۵۴)

۲.۱. مولانا از خودبزرگی بینی به «پندار کمال» تعبیر می‌کند و همه انسان‌ها را، کم و بیش، در معرض و مستعد ابتلای به این بیماری خطرناک می‌شناسد

علتی^۳ بترا^۴ ز «پندار کمال» نیست اندر جان تو ای ذو دلال^۵

از دل و از دیده‌ات بس خون رَوَد تا ز تو این مُعجبی بیرون رود

(دفتر اول، ۳۲۱۴-۳۲۱۵)

و در جایی دیگر، خودبزرگی بینی را «لاف کاملی» تلقی می‌کند و آن را موجب مسخ‌شدگی آدمی می‌داند.

بندگی او به از سلطانی است که آنا خیر^۶ دم از شیطانی است

ورنه گرچه مستعد و قابلی مسخ گردی تو ز «لاف کاملی»

(دفتر چهارم، ۱۵۵۸)

۳.۱. تکبر، فرجامی شوم در پی دارد

این تکبر زهر قاتل دان که هست از می پُر زهر شد آن گیج، مست

... نردبان خلق این ما و منی است عاقبت زین نردبان افتادنی است

هر که بالاتر رود ابله‌تر است کاستخوان او بتتر خواهد شکست

(همان، ۲۷۴۷-۲۷۴۶)

و نیز،

این سلاح عجب من شد ای فتی عجب آرد معجبان را صد بلا

۴.۱. تکبر سبب گمراهی شیطان شد

زکت^۷ آدم ز اشکم بود و باه^۸ وان ابلیس از تکبر بود و جاه

(همان، ۵۲)

آن مگس بر برگ کاه و بول^{۱۵} خر گفت: من دریا و کشتی خوانده‌ام اینک این دریا و این کشتی و من بر سر دریا همی راندم او عمده^{۱۶} بود بی حد آن چمن^{۱۷} نسبت بدو عالمش چندان بود کش بینش است^{۱۸}

همچو کشتیبان همی افراشت سر مدتی در فکر آن می‌مانده‌ام مرد کشتیبان و اهل رایزن می‌نمودش آن قدر بیرون ز حد آن نظر که بیند آن را راست کو؟ چشم چندین بحر هم چندینش است

(همان، ۱۰۸۲، ۱۰۸۲)

۷-۱. رهایی از تکبر منشأ انسان دوستی است

بسیاری از دشمنی‌ها و کدورت‌ها از خودبزرگی بینی نشئت می‌گیرد. از این رو، اگر آدمی از دایره تکبر خودپرستی و خودپسنندی قدم بیرون گذارد، همه بنی آدم را من خویش خواهد شمرد و دوستدار بشریت خواهد شد و از کین‌خواهی و ستیز دست خواهد کشید.

(زمانی، همان، ۷۱۹)

هر که بی من شد همه من‌ها خود اوست دوست جمله شد چو خود را نیست دوست

(دفتر پنجم، ۲۶۶۵)

۲. تحسین انسان دوستی و نیک‌خواهی

مولانا، همانند شیخ اجل سعدی، انسان‌ها را عضو یکدیگر و یا به روایتی، عضو یک پیکر می‌داند.

گفت، انسان پاره انسان بود پاره‌ای از نان یقین که نان بود

(مثنوی نسخه مصحح محمد رمضان، ص ۱۱)

ذیلاً، جلوه‌هایی از اندیشه‌های انسان‌دوستانه و نیک‌خواهانه مولانا، تحت عنوان‌هایی جداگانه، ذکر می‌شود.

۱-۲. نیکوکاری و خدمتگزاری به خلق، بهترین باقیات‌الصالحات و ستم‌کاری، بدترین یادگار است

محسنان مُردند و احسان‌ها بماند ای خنک آن را که این مَرکَب براند

ظالمان مردند و ماند آن ظلم‌ها وای جانی کو کند مکر و دها^{۱۹}

(دفتر چهارم، ۱۲۰۱، ۱۲۰۱)

۲-۲. نیکوکاری نه تنها موجب رضایت خالق که مایه آرامش و رضایت خاطر نیکو کننده هم هست

خیر کن با خلق بهر ایزدت یا برای راحت جان خودت

تا همواره دوست بینی در نظر در دلت ناید زکین ناخوش صور

(همان، ۱۹۸۰، ۱۹۷۹)

به نظر مولانا، آثار وضعی نیکوکاری به حدی است که حتی می‌تواند آدمی را، در میان امت خود به مرتبه نبوت ارتقا دهد.

مکر کن در راه نیکو خدمتی تا نبوت یابی اندر امتی

(دفتر پنجم، ۴۶۹)

۳-۲. پاداش نیکو، نیکو و پاداش بدی و ستم هم، نیکو است

چپست احسان را مکافات ای پسر: لطف و احسان و ثواب معتبر

(دفتر دوم، ۲۵۶۹)

چاره دفع بلا نبود ستم چاره احسان باشد و عفو و کرم

(دفتر ششم، ۲۵۹۰)

۴-۲. قائل شدن تبیض بین خود و دیگران، نارواست

مولانا در یکی از منظومه‌های دفتر ششم، بر دو اصل معروف علم اخلاق که شالوده تمام قوانین و ارزش‌های اخلاقی است، تأکید ورزیده است:

اصل اول: با دیگران آن گونه رفتار کن که توقع داری با تو رفتار کنند.

آنچه بر تو خواه آن باشد پسند بر دگر کس آن کن از رنج و گزند

(همان، ۴۵۲۸)

و نیز،

آنچه تو بر خود روا داری همان می بکن از نیک و از بد با کسان

(مثنوی مصحح رمضان، ص ۴۱۹)

اصل دوم: آنچه را نمی‌خواهی بر تو روا دارند، بر دیگران روا مدار،

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین؟

(همان، ۱۵۶۹)

و نیز،

و آنچه نپسندی به خود از نفع و ضرر بر کسی مپسند آن ای بی‌هنرا!

(دفتر ششم، ۱۵۶۹)

پی‌نوشت:

۱. در بسیاری از آثار سخنوران متقدم، واژه «گیر» به مطلق کافر اطلاق می‌شود.
۲. به معنای بیگانه. در نسخه مصحح رمضان به جای «بعید»، «عنید» (به معنای ستیزه‌جو و سرکش) ذکر شده است.
۳. بیماری
۴. مخفف بدتر
۵. دلال به معنای عشو و غمزه است.
۶. من، بهتر (از دیگران) هستم؛ که خطا و گناه مهم شیطان بود.
۷. گمراهی
۸. شهوت جنسی
۹. بدبخت
۱۰. غل و غش
۱۱. خودپسند
۱۲. ملعون
۱۳. دوست مخلص، برگزیده، منتخب
۱۴. وارونه
۱۵. پیشاب
۱۶. قایق، بَلَم
۱۷. ادرار
۱۸. دنیای او متناسب بینش اوست.
۱۹. در اینجا کنایه از حيله است.

کتاب بخوانید و هدیه دهید



انتشارات
صمدیه

نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت بیست سال چندی کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

چشم انداز اقتصاد توسعه



در بخش اقتصاد و توسعه این شماره نشریه چشم انداز ایران احمد هاشمی در یادداشتی به چالش‌های کسب‌وکارها در شرایط تحریم و شیوع بیماری کووید-۱۹ می‌پردازد. در همین زمینه گزارشی به قلم طیبه سلمانی منتشر شده است. در ادامه گفت‌وگویی با دکتر علی سعدوندی انجام شده و در این گفت‌وگو به چالش‌ها و فرصت‌های تحریم‌ها پرداخته شده است. در ادامه سعید صدقیانی گزارشی کوتاه از وضعیت صنایع در دوران تحریم ارائه کرده است. در بخش بعدی سمانه گلاب در گفت‌وگو با احسان سلطانی به ارزیابی سیاست کاهش نرخ سود بانکی در مقابل مالیات بر سود پرداخته است. در انتها نیز یادداشتی کوتاه از یاسر فیض‌آبادی درباره چالش‌های صنعت مرغداری منتشر شده است.

سال‌هاست به کالاهای وارداتی یارانه می‌دهیم

علی سعدوندی



به نام بانک به کام بورس

احسان سلطانی



سایه کرونا و ابرهای تیره تحریم؛ اقتصاد ایران در انتظار روزهای سخت

نگاهی به چند چالش نادیده گرفته شده در فضای کسب و کار



احمد هاشمی

داشته است. در این میان عده‌ای از فیلسوف‌نمایان هم در پی ترویج این نظریه بودند که کمی دیکتاتوری برای هر حکومتی لازم است! طرفداران مکتب «زنان بدون مردان» آمارهایی منتشر کردند که نشان می‌داد رئیس‌جمهورهای زن در مقابله با کرونا موفقیت بیشتری داشتند. نتیجه‌گیری این بود که بالاخره باید مدیریت جهان را به دست زنان سپرد و صلح و آرامش را در گیتی برقرار کرد. از سویی دیگر گروه‌های طرفدار حکومت مردان استدلال‌هایی در رد دقت آمار ارائه کردند و دلیل موفقیت آن کشورها را نه تصمیم دولت که در وجود زیرساخت‌های مناسب دانستند.

جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و اقتصاددانان و مورخان برای مدتی جایگاه شغلی خود را ترک کردند و رخت آینده‌پژوهی را به تن کردند. از اینجا به بعد همه دانشمندان با هم همکاری بودند؛ قرار بود دنیای پساکرونا را تبیین کنند. از اقبال بد آن‌ها بود که دولت‌ها پس از یکی دو ماه منتظرانه به این نتیجه رسیدند که اقتصادشان بیش از این زیر فشار تعطیلی تاب نمی‌آورد، بنابراین دنیای پساکرونا چیزی شد شبیه همان دنیای پیشاکرونا، با این تفاوت که مردم تنها در مواقع ضروری با هم روبروسی می‌کنند!

در همین برهه تاریخی حساس بود که باید علم مسئولیت خود را در تبیین سیاست‌گذاری‌های دولت‌ها می‌پذیرفت. نقشه این بود که خطر کرونا خیلی کمتر از آنچه تصور می‌شد نشان داده شود. در یکی از شهرهای آلمان از پانصد نفر آزمایش پادتن گرفتند و معلوم شد ۱۴ درصد آن‌ها پادتن ویروس کرونا را دارند، بدون اینکه علامتی داشته باشند. برآورد جدید، میزان مرگ‌ومیر بیماری را از ۲ درصد مبتلایان به ۰٫۳۷ درصد کاهش می‌داد و زمینه بازگشت به فضای عادی را فراهم می‌کرد.^۲

عادی بودیم، وقتی عادی بودن مد نبود

ایران پس از چین از نخستین کشورهایی بود که کرونا در آن به‌طور گسترده شیوع پیدا کرد. مواجه دولت با این پدیده چند مرحله داشت: نخست انکار، دوم غافل‌گیری، سوم وضع قانون و چهارم عادی‌سازی همراه با انذار. نقدهایی به این روند وارد است و البته موفقیت‌ها هم کم نیست، اما موضوعی که مربوط به امروز باشد این است که با وجود همه هشدارها عده‌ای از مردم در تمام این مدت زندگی عادی خود را دنبال کرده‌اند، چون راه دیگری ندارند. دولت هم این موضوع را می‌داند، اما چاره‌ای ندارد. نمی‌تواند میلیون‌ها نفر را که معیشتشان وابسته به درآمد روزانه است و ادار به خانه‌نشینی کند و از طرفی خزانه بیشتر از این‌ها خالی است که بتواند یارانه‌ای در حد گذران موقت زندگی به اقشار بی‌بضاعت بدهد.

بر اساس برآورد سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) با اعمال محدودیت‌های مربوط به همه‌گیری بیماری کووید-۱۹ اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته هر ماه ۲ درصد کوچک می‌شود. کشورهای فرانسه، انگلستان، ایتالیا، اسپانیا و آمریکا با اعمال این مقررات ظرف یک سال رشد منفی ۲۵ درصد را شاهد خواهند بود که از زمان بحران اقتصادی ۱۹۳۰ بی‌سابقه بوده و تبعات آن بیکاری گسترده و اعتراضات اجتماعی دامنه‌دار خواهد بود. بر

«اقتصاد ۹۹» فرزندخوانده کروناسست و وابسته خونی تحریم. فرزندی که چنین والدینی داشته باشد، عاقبتش معلوم است. در این میان یکی هست به نام دولت که قیم این کودک است. تدبیر دولت در به سرانجام رساندن برجام صرف شد و امیدش بهبود اوضاع اقتصادی در سایه ارتباط سازنده با دنیا و جذب سرمایه‌گذار خارجی بود که این دو با روی کار آمدن رئیس‌جمهور جدید آمریکا و خروج آن کشور از برجام ناکام ماند.

در شرایط جدید به تدبیری تازه نیاز بود، اما دولت برنامه‌های جایگزین نداشت. افسار تورم پاره شد و سنگینی سایه رکود روی فضای بی‌رمق تولید سایه افکند. نمی‌توان این امر را نادیده گرفت که بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور زمینه سیاسی دارد و اختیارات دولت در آن بخش محدود است. سیاست خارجی ایران را مجموعه‌ای از نهادها تبیین می‌کنند و در بهترین حالت می‌توان دولت را بخشی از این مجموعه دانست. همین مشکل در سیاست داخلی و مدیریت فرهنگی به نحوی دیگر وجود دارد. دولت حتی در هنگام تدوین رویکردهای اقتصادی استقلال ندارد، برای نمونه پرداخت ۳۰ هزار میلیارد تومان به طلبکاران بانکی بابت بدهی مؤسسات اعتباری به مستند سخنان رئیس‌جمهور در دیدار با فعالان سیاسی در روز ۲۱ اردیبهشت ۹۸ با دستور یک قاضی صورت گرفت! با این تفصیل هر نقدی به عملکرد دولت باید با در نظر گرفتن حیطه اختیارات آن باشد، گرچه به نظر می‌رسد دایره این اختیارات به میزان پایداری دولت در برابر فشارهای بیرونی هم بستگی دارد؛ مانند همان پرداخت بدهی مؤسسات اعتباری از جیب مردم. شایسته بود دولت موضوع را با مردم در میان می‌گذاشت و با حمایت افکار عمومی راه درست‌تر را انتخاب می‌کرد. بیراه نیست بگویم که خود دولت هم از دردسر گریزان است و اهل چانه‌زنی درباره اختیارات خود نیست.

اقتصاد ایران، این کشتی در تلاطم طوفان‌ها، در سال ۹۹ راه دشواری در پیش دارد. در این میان کرونا ناخوانده از راه رسیده و سر سفره‌ای نشسته است که صاحب‌خانه خود در مضیقه است. آیا دولت راهی دارد که از این شرایط دشوار به سلامت عبور کند؟

کرونا چطور همه ایدئولوژی‌ها را تسلیم کرد؟

همه‌گیری ویروس کرونا در همه کشورها دولت‌ها را سردرگم کرد. برخی سران شروع به رجزخوانی برای این ویروس کردند. همین کشورها بیشترین آسیب را از بیماری کووید-۱۹ دیدند، گویی بازی نغز روزگار پیش‌آموزگار می‌نشانده‌اند. برخی دولت‌ها نیز پیش‌بینی‌هایی بدبینانه‌تر از واقعیت داشتند. آن‌ها روش‌هایی سخت‌گیرانه را برای مهار بیماری در پیش گرفتند و تلفات کمتری را متحمل شدند.

طرفداران لیبرال‌دموکراسی اردوگاه رقیب را به پنهان‌کاری و ناکارآمدی متهم کردند و طرف مقابل مدعی شد روش‌های او در مقابله با کرونا نتایج بهتری



تصویر از مهدی عزیزی-شبروند

اساس همین برآورد بسیاری از کشورها راه سوئد را در پیش گرفته‌اند. این کشور قوانین محدودکننده گسترده‌ای وضع نکرد و تنها با آموزش شهروندان آن‌ها را به رعایت فاصله اجتماعی ترغیب کرد. طبق این راهبرد، مراقبت‌های ویژه شامل گروه‌های پرخطر مانند سالمندان و کارکنان مراکز درمانی خواهد بود و شهروندان عادی ضمن رعایت فاصله اجتماعی باید به تقویت سیستم دفاعی بدن خود اهمیت دهند.^۳

خسارت یک‌ماهه کسب‌وکارها در ایران

در ایران حسب قانون بسیاری از کسب‌وکارها در دوره‌ای حدود یک‌ماهه تعطیل شدند. ماهی که برای کسب‌وکارهای مختلف با ماه‌های دیگر تفاوت دارد. درآمد یازده ماه یک مغازه لباس‌فروشی شاید تنها کفاف مخارجش را بدهد، اما ماه آخر، ماه جبران کسری‌ها و سودآوری است. برای غالب کسب‌وکارها اگر درآمدهای پیش‌بینی شده ماه آخر سال محقق نشود، بیلان درآمد سالانه منفی است. این مسئله برای برخی از کسب‌وکارها ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر نیست. کسب‌وکارهای بزرگ منابعی را در اختیار دارند تا در شرایط بحران خودشان را حفظ کنند، اما کسب‌وکارهای کوچک همیشه روی یک نوار باریک حرکت می‌کنند و برای آن‌ها کوچک‌ترین تلنکر به معنای سقوط است. برای یک دست‌فروش که از پانزده بهمن بساطش را در معابر شلوغ پهن کرده تا جایی را در آن محل به نام خود کند، معنی خیابان سوت‌و‌کور شب عید رنگ باختن امید یک‌ساله است.

در میان کسب‌وکارها دسته سومی هم هست؛ شرکت‌هایی که از این شرایط منتفع شده‌اند. در دوران قرنطینه کتاب‌فروشی‌ها تعطیل بوده‌اند، در عوض مردم کتاب‌خوان به خرید کتاب‌های الکترونیکی روی آوردند. سینماها تعطیل بودند و تماشای آنلاین فیلم‌ها رونق گرفت. درآمد خواروبارفروشی‌ها کم شد و فروشگاه‌های زنجیره‌ای رونق گرفتند. در غیاب فروشگاه‌های محلی مردم لباس و لوازم خانگی و بسیاری از مایحتاج ضروری خود را از فروشگاه‌های اینترنتی خریدند. خانواده‌ها به‌جای نان سنتی به نان صنعتی روی آوردند و بسیاری از جنبه‌های دیگر مصرف دستخوش تغییر شد. دولت برای کمک به آسیب‌دیدگان کرونا نخست باید این تغییرات را بشناسد، در این صورت دیگر تنها مسئول توزیع یک میلیارد یورو پول خزانه نخواهد بود.

یک سوءتفاهم بزرگ

مهم‌ترین وظیفه دولت در بخش اقتصاد ایجاد اشتغال و فراهم کردن زمینه استفاده عادلانه همه مردم از منابع است. به نظر می‌رسد اولویت بخشی از سیاست‌گذاران رشد عددی شاخص‌هاست. رئیس‌جمهور محترم تیرماه سال گذشته در همایش ایران هوشمند بدون نام بردن از یک استارت‌آپ خاص گفت «اینکه امروز می‌بینیم و اشتغال

کرایه‌ها افزایش پیدا نکند، یعنی اصلاً موضوع را متوجه نشده است.

هرکسی یک واحد اقتصاد در دانشگاه گذرانده باشد، می‌داند دولت وظیفه‌ای ندارد از بیت‌المال برای حمل‌ونقل درستی یارانه بدهد. کار دولت گسترش زیرساخت‌های حمل‌ونقل عمومی است. در ثانی، گفتن اینکه قیمت‌های حمل‌ونقل درستی نباید افزایش پیدا کند، تنها به معنی فشار به فرودست‌ترین اقشار جامعه به نفع اقشار پردرآمد است. شاید اگر مسئولان کمی درباره ترکیب تحول بزرگ تأمل می‌کردند، زمانی از آن استفاده می‌کردند که مالیات سرشاری از شرکت‌های پردرآمد حمل‌ونقل اینترنتی می‌گرفتند و در زیرساخت‌های حمل‌ونقل عمومی سرمایه‌گذاری می‌کردند. شاید بهتر باشد رئیس‌جمهور مشاورانش را احضار کند و پرس‌وجو کند که منفعتی در این دست شرکت‌ها نداشته باشند.

یک راننده تاکسی اینترنتی هم ابزار کار متعلق به خودش است و هم باید خطر کارکردن در شرایطی سخت را بپذیرد، درنهایت یکی سر جایش بنشیند و بدون اینکه کوچک‌ترین تعهدی مانند بیمه و

عظیمی را یک استارت‌آپ قادر است ایجاد کند و هزاران شغل مستقیم و بیش از یک میلیون و ۶۰۰ هزار شغل غیرمستقیم ایجاد کرده است، یک تحول بزرگ در کشور ماست.»^۴

همین ترکیب «تحول بزرگ» است که باعث می‌شود فکر کنیم رئیس‌جمهور محترم درباره استارت‌آپ‌ها دچار سوءتفاهم شده است. بسیاری از افراد پیش از این هم در بخش حمل‌ونقل عمومی مشغول خدمت‌رسانی به شهروندان گرامی بوده‌اند و بخشی دیگر هم از سر استیصال وارد این حرفه شده‌اند. استیصال به معنای واقعی، با این شاهد که قیمت همه‌چیز در سه سال اخیر دست کم دو تا سه برابر شده است و کرایه‌ها در برخی مسیرها در زمان‌های خاص حتی ۲۰ درصد هم افزایش پیدا نکرده است. پراید بیست‌میلیونی، هفتادوچند میلیون معامله می‌شود و لوازم خودرو به طرز سرسام‌آوری گران شده است، با این شرایط ادامه کار یک نفر در استارت‌آپ حمل‌ونقل معنایی جز استیصال دارد؟ وقتی دولت پس از گران کردن بنزین، تصمیم می‌گیرد به شاغلان در استارت‌آپ‌های حمل‌ونقلی سهمیه بنزین بدهد، با این شرط که

مزایای ازکارافتادگی در برابر او داشته باشد، ۱۵ درصد از درآمدش را تصاحب کند. چطور می‌توانیم نام این کار را اشتغال‌زایی بنامیم. شغل این فرد را مقایسه کنید با یک کارمند دولت که با سرویس سر کار می‌رود و هزینه ناهارش پای اداره است. تازه اگر کارمند کوشایی باشد هشت ساعت در روز زیر تهویه مناسب کار می‌کند و پنجشنبه و جمعه تعطیل است. حقوق و مزایا و عیدی و پاداش پایان سالش هم به راه است. وقتی هم بنزین گران می‌شود دولت شرط نمی‌کند حقوق او افزایش پیدا نکند!

حکومت‌داری در دنیای جدید

دنیای به‌سرعت در حال تغییر است و ناگزیر به همراهی با این تغییرات هستیم، اما این همراهی به معنای نادیده گرفتن آفات تغییرات نیست. فرض کنید یک استارت‌آپ فروش بیمه راه‌اندازی شده است. این شرکت برخی هزینه‌های یک دفتر بیمه را ندارد، بنابراین می‌تواند بیمه‌ها را با قیمت کمتری بفروشد. این شرکت به تدریج مشتریان را به سمت خود جذب می‌کند. برای مردم هم راحت‌تر است که بدون مراجعه حضوری و ارزان‌تر خرید کنند، دولت هم می‌تواند ادعا کند که افرادی به‌عنوان پیک موتوری در این استارت‌آپ مشغول به کار شده‌اند و رسالت خود را در زمینه اشتغال‌زایی انجام داده است!

تا اینجا همه امور به‌خوبی پیش رفته است، به‌جز اینکه کسی فکری برای این‌همه دفاتر بیمه نکرده که قدم به‌قدم در هر خیابان راه افتاده‌اند. کار دولت در این میان چیست؟ استارت‌آپ را به نفع

کسب‌وکارهای خرد تعطیل کند؟ باید راه میانه‌ای باشد؛ مانند اینکه هر شرکت استارت‌آپ بیمه پیش از راه‌اندازی موظف شود تعدادی از دفاتر بیمه را سهامدار کند. هزار ترفند دیگر را می‌شود به کار برد که کسب‌وکارهای خرد زیر بار این تغییرات از بین نروند. کار دولت دقیقاً این است که از بیکار شدن کارمندان تمام این دفاتر جلوگیری کند، وگرنه ضرورتی نداشت دولتی داشته باشیم و مالیات پردازیم. هر کسی کسب‌وکاری راه می‌انداخت و زورمندان ضعیفان را از میدان به در می‌کردند.

اقتصاد پساکرونا

فرض می‌کنیم که دولت می‌داند چه کسب‌وکارهایی بر اثر شیوع کرونا منتفع شده‌اند و فرض دوم این است که دولت خود را موظف می‌داند از همه کسب‌وکارهایی که در چند ماه اخیر آسیب دیده‌اند حمایت کند. راه‌حل ساده این کار این است که درآمد مازاد دسته پولدار را بگیرد و به آسیب‌دیدگان بدهد. وقتی کاربری یک زمین بر اثر عبور یک جاده از کنار آن از کشاورزی به تجاری تغییر می‌کند، صاحب زمین بابت این اتفاق تلاشی نکرده است. ممکن است قیمت زمین صد برابر شود. آیا این سود متعلق به مالک زمین است؟ یک اصل در اقتصاد هست که می‌گوید رانت مازاد باید به جامعه برگردد. دولت موظف است سود حاصله را به جامعه برگرداند.

در فقره اخیر، چند فروشگاه اینترنتی سود سرشاری کسب کردند. لایه دولت مالیاتی بر این سود می‌بندد،

اما آیا این مالیات باید ۲۰ درصد سود باشد یا شامل همه یا بخش عمده مازاد سود شود؟ واضح است که ضریب ۲۰ درصد مربوط به شرایط عادی است، نه زمانی که آن فروشگاه به دلیل تعطیلی اجباری فروشگاه‌های دیگر درآمدی اضافی کسب کرده است.

برخی عادات مردم بر اثر شیوع ویروس کرونا تغییر کرده است. بخشی از این تغییرات در بلندمدت ماندگار هستند، مانند کسانی که ناگزیر یاد گرفته‌اند از فروشگاه‌های اینترنتی خرید کنند و باز هم از همین روش استفاده خواهند کرد، اما حتی اگر بیماری کووید-۱۹ شیوع پیدا نمی‌کرد، سیر تغییرات با شتاب در حرکت بود. تأثیری که شیوع ویروس کرونا بر اقتصاد ایران داشته با تأثیر تحریم‌ها قابل مقایسه نیست. دولتی که برنامه‌های مدون برای توسعه داشته باشد، راه‌حلی برای مشکلات مقطعی خواهد داشت. دولتی که بی‌برنامه باشد، ناگزیر تسلیم قضا و قدر است و باید همه اتفاقات در مسیر خواسته‌های او پیش برود تا به سرمنزل مقصود برسد. ■

پی‌نوشت:

۱. جلسات روحانی با سیاسیون؛ مفید یا بی‌نتیجه؟ خبرگزاری ایسنا، ۲۵ اردیبهشت ۹۸
۲. <https://www.technologyreview.com/2020/04/09/999015/blood-tests-show-15-of-people-are-now-immune-to-covid-19-in-one-town-in-germany/>
۳. <https://www.foreignaffairs.com/articles/sweden/2020-05-12/swedens-coronavirus-strategy-will-soon-be-worlds>
۴. ایرنا، ۲۶ تیر ۱۳۹۸

تعطیلی کسب‌وکارها؛ پیامد همه‌گیری ویروس کرونا

گزارشی درباره کسب‌وکارهای کرونازده

باشند. پس از گرانی بنزین در آبان ماه و بعد از آن ترور سردار سلیمانی و انهدام هواپیمای ایرانی، صنعت گردشگری دچار رکود شدیدی شد. هم‌اکنون با آمدن کرونا احتمال تعطیلی بسیاری از مشاغل و نگاه‌های مرتبط با آن وجود دارد مخصوصاً نگاه‌های کوچک‌تر. البته که شرکت‌های بزرگ هواپیمایی هم در آستانه ورشکستگی به سر می‌برند. به گزارش تسنیم گروه فعالیت‌های مرتبط با حوزه گردشگری مشتمل بر تأمین جا، غذا و آشامیدنی‌ها بیشترین آسیب را دیده‌اند و با هدف پیشگیری از شیوع ویروس اغلب هتل‌ها و سایر مراکز اقامتی و فعالیت‌های زیرمجموعه آن‌ها تعطیل شده‌اند.^۱

محمد، مدیرعامل یک آژانس خدمات گردشگری است و سال گذشته پیش از اتفاقات آبان با هزاران امید و آرزو و با مشارکت دو تن از همکارانش اقدام به سرمایه‌گذاری و چارترکردن تورهای داخلی کرده است. آن‌ها در انتهای پاییز و در زمستان سال گذشته تورهایشان را با ضرر می‌فروختند که نوعی تبلیغات برای عیدشان بود و بتوانند در تعطیلات عید به سوددهی برسند، اما شواهد نشان می‌دهد کرونا ضرر بزرگی به آن‌ها وارد کرده است. دفترشان خلوت نبود، اما دو سه نفری هم که آمدند برای کنسل کردن بلیت‌هایشان بود. به قول خودش هر روز فقط برای کنسل کردن بلیت‌ها دفترشان را باز می‌کند. فشار اقتصادی چنان آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده که مجموعاً در سه آژانس مجبور شدند با هشت نفر از کارکنان

تا همین چند ماه پیش کسی فکرش را نمی‌کرد در قرن ۲۱، ویروسی به‌صورت اپیدمی کل دنیا را فراگیرد و جان‌ها بستاند؛ ویروسی که از ابتدای سال نو میلادی خودی نشان داد و کم‌کم به همه جای دنیا سرایت کرد. گرچه شروع سال نو میلادی به منوال قبل بود، سال جدید شمسی اما برای ما ایرانی‌ها متفاوت از سال‌های پیش آغاز شد؛ هر آنچه باید پیش و حینش انجام می‌دادیم به کلی تعطیل شد و با یک فاصله‌گذاری اجتماعی، همه خانه‌نشین شدیم. حالا دیگر افزون بر مشکلات همیشه‌گی مثل بیکاری، گرانی و تورم درگیر کرونایی شدیم که به علت شیوع زیادش روال عادی زندگی‌ها نابود شد. اقتصاد در سطح جهانی با مشکل روبه‌رو شد و این مسئله در ایران هم ناگزیر آسیب‌های خودش را داشت و به‌طورکلی به کسب‌وکارها خسارت زیادی وارد شد، تا جایی که عده‌ای می‌گویند اگر کرونا ما را نکشد، بحران‌های اقتصادی ما را خواهد کشت.

شرایط کسب‌وکارها البته متفاوت است؛ شاید بعضی از مشاغل خیلی دیر سراپا شوند و یا حتی بعضی از آن‌ها به کلی امیدی برای ادامه حیات در جامعه نداشته



طیبه سلمانی



قطع همکاری کنند. می گوید «تازه اگر دوباره به روزهای قبل از کرونا برگردیم حتماً تابستان تمام شده و دوباره با فصل رکورد سفر یعنی پاییز، ما می مانیم و قرارداد چارتری تمام شده و کلی چک که برگشت خواهند خورد». از دولت و صنعتشان هم انتظاراتی داشت مثل اینکه دولت برای نگهداری، راه اندازی و به کارگیری مجدد کارکنان وام های قرض الحسنه ای را به صورت یک سال تنفس و با تضمین سهل تر و آسان تر از بانک ها به بنگاه های کوچک اختصاص دهد، همین طور امهال بیمه شش ماه ابتدایی سال و امهال دارایی و ارزش افزوده حداقل تا پایان سال ۹۹. به نظر می رسد در این شرایط اقتصادی این خواسته ها نامعقول و غیرمنطقی هم نباشد؛ چرا که به گفته حجت الله میرزایی، معاون اقتصادی و برنامه ریزی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی قرار است دولت در اولین قدم ۷۵ هزار میلیارد تومان برای پرداخت تسهیلات با نرخ ترجیحی ۱۲ درصد در اختیار بنگاه ها بگذارد؛ آن هم با شرط حفظ اشتغال. دوسوم این ۷۵ هزار میلیارد تومان برای حفظ اشتغال و پرداخت بدهی بنگاه ها اختصاص یافته اند. یک سوم هم برای دوران احیا پیش بینی شده است.^۲

وضعیت کافه ها و اقامتگاه ها نیز تعریفی ندارد. بابک مدیر یک کافه هاستل است؛ کافه ای که مکان قرارهای هر روزه، دیدو بازدید و تولدها و پیرشور و هیاهو و زندگی بود اکنون در سکوت طاقت فرسایی از حرکت و جریان افتاده است. به قول بابک «کرونا تیر خلاص آخری بود که نابودمان کرد». حوادث و اتفاقات سال گذشته حیات شغل نوپای آنان را به اندازه کافی تهدید کرده بود که متأسفانه با کرونا دیگر رمقی برایشان نمانده است؛ از رزورهای خارجی کنسل شده در سال گذشته تا امید به ورودی های داخلی که بعد از کرونا به صفر رسیده و آن هم بر باد رفته است. او افسوس فرصت های از دست رفته کریسمس و بعد از آن تعطیلات نوروز خودمان را می خورد که بازار گرمی می داشتند، اگر همه چیز عادی بود. می گفت مجبور به تعطیلی کافه هاستل خواهند شد، اگر انباشت ضررهایشان به همین منوال ادامه پیدا کند. به گفته خودش در کارشان بزرگ ترین مشکل اجاره بهای بسیار بالاست. «بعضی از مالکان دولتی اجاره بها را در این مدت بخشیدند مانند برخی از اماکن ورزشی، اما مالک ما شخص حقیقی است و او هم از همین اجاره بها گذران می کند». او بهترین راه کمک را تصویب قوانینی برای حمایت از مستأجر با در نظر گرفتن حقوق موجر می دانست. همین طور بخشیدن حق بیمه برای مدت خاص را نیز گزینه خوبی می دید. هر چند همه این ها را کافی نمی دانست «البته این اقدامات کمک به زنده نگه داشتن ماست، برای سر پا شدن نیاز به کارهای بزرگ تر و زیرساختی تری است مثل تصویب قوانین حمایتی یا فعالیت های تبلیغاتی برای از بین بردن جوسازی رسانه های غربی و ایران فویبایی که وجود دارد ما باید بتوانیم توریست را به ایران بازگردانیم».

صنوف دیگر نیز مشابه همین مشکلات را دارند.

بخش های پزشکی و دندان پزشکی را بی بهره نگذاشته است. مهران نماینده فروش یک شرکت تجهیزات دندان پزشکی است. خودش می گفت «شاید اولین صنفی باشیم که تعطیل شدیم و آخرین صنفی هستیم که اجازه کار پیدا می کنیم و قطعاً خیلی دیر به بازار گذشته مان برمی گردیم. مردم شاید تا مدت ها نتوانند به دندان پزشکی مراجعه کنند یا حتی خود دندان پزشکی ها که جز قشر مرفه تر جامعه هستند ترجیح دهند فعلاً ریسک بازکردن مجدد مطیشان را متحمل نشوند». او از دستورالعمل های جدید دولت هم شکایت داشت و می گفت عملاً در این مدت بیکار بوده؛ با سیاست های دولت، شرکت های تولیدی لوازم بهداشتی اجازه فروش لوازم و محصولات بهداشتی به مراکز خصوصی مرتبط را نداشتند و فقط باید محصولاتشان را به مراکز دولتی و بیمارستان ها می فروختند. از صنعتشان هم گله داشت که از آن ها خواسته شده اظهارنامه هایشان را پر کنند و عوارض سالانه صنعتشان را بپردازند.

متأسفانه وضعیت بد اقتصادی کشور پیش از کرونا با حضور کرونا روز به روز بدتر می شود و طبق مطالعه ای که در مرکز پژوهش های مجلس انجام شده تهدید از دست رفتن اشتغال ۲ میلیون و ۸۷۰ هزار نفر تا ۶ میلیون و ۴۳۰ هزار نفر، حداقل به شکل مقطعی وجود خواهد داشت؛ یعنی بین ۱۲ تا ۲۷ درصد از شاغلانی که پیش از کرونا مشغول به کار بودند، در این ایام بیکار می شوند.^۳ گذر از این وضعیت دشوار و بازسازی آنچه از بین رفته نیازمند همدلی مسئولانه مجریان امر است که امید داریم تا از این دیرتر نشده محقق شود و آنچه در پسا کرونا می ماند مخروبه نباشد. ■

پی نوشت:

۱. ۵۰ شغل آسیب دیده از کرونا را بشناسید، ۱۸ فروردین ۹۹، www.tasnimnews.com/fa/news/1399/01/18/2237661/50
۲. خبرگزاری تسنیم، ۱۹ فروردین ۹۹، <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1399/01/19/2238337/75>
۳. دنیای اقتصاد، اشتغال بر باد رفته در کرونا ۹۹/۲/۱۰

ناامیدی از آینده درد مشترک همه کسب و کارهای کوچک من جمله آجیل و خشکبارفروشی آقا هاشم است. شرایط کرونایی کاسبی آن ها را هم مختل کرده است. مغازه شان خیلی خلوت است و به آن صورت مشتری ندارند؛ یعنی پاختورشان در این ایام بسیار کم شده است، حتی این مدت از طریق اپلیکیشن های فروش آنلاین هم بازاری نداشتند. او می گوید «فروش شب عید ما از شب یلدا معلوم می شود اما کرونا باعث شد از اوایل اسفند روز به روز دخل کمتری داشته باشیم. مردم، هم ترس بیرون آمدن داشتند هم ترس آلوده بودن اجناس به کرونا. وضعیت آجیل از سال قبلش که تحریم پسته و آجیل را داشتیم بد بود و شب عید ۹۹ بدتر شد. از ۹ تا ۳۰ فروردین که طرح فاصله گذاری اجتماعی اجرا شد ما در طبقه بندی مواد غذایی قرار نگرقتیم و مجبور شدیم مغازه را تعطیل کنیم. هم اکنون که به روال گذشته به کار برگشتیم حجم زیادی از بدهکاری روی دوش ماست که مشخص نیست بتوانیم با وضعیت رکود فعلی بازار بدهی هایمان را پرداخت کنیم. وعده های زیادی در این مدت به مردم داده شد که پرداخت اقساط با تعویق انجام شود یا قبوض با تأخیر پرداخت شوند که متأسفانه فقط وعده و وعید بود، تمام قسط های ما که سر موقع کسر شد.»

مغازه داران مجتمع های تجاری هم در این مدت وضعیت ناراحت کننده ای داشتند. در این مدت با تعطیلی مغازه هایشان نه فروشی داشتند و نه سودی. کفش فروش یکی از مجتمع های تجاری غرب تهران موجرش را دعا می کرد که تا وقتی پاساژ بسته بوده اجاره آن ماه را از او نگرفته اما می گفت بالاخره که باید اجاره اردیبهشت را بدهم، تازه آب و برق و هزینه های ثابت هم هستند که باید پرداخت شوند. او با ناامیدی می گفت: «ده روز است باز هستیم، اما هنوز یک جفت کفش نفروختیم، شب عید باید می فروختیم که نفروختیم. تا الان که از جیب خوردم اگر این وضع ادامه داشته باشد باید ماشینم را بفروشم».

اما کرونا این درد عالم گیر حتی مشاغل مرتبط با



سال‌هاست به کالاهای وارداتی یارانه می‌دهیم

فرصت‌ها و تهدیدهای تحریم‌های اقتصادی در گفت‌وگو با علی سعدوندی

تحریم‌های اقتصادی دو سال گذشته فشار زیادی را به اقتصاد ایران وارد کرده است تا جایی که هم‌اکنون درآمدهای صادرات نفت شامل ارقامی ناچیز است. در این گفت‌وگو ضمن تبیین شرایط موجود در پی پاسخ به این پرسش هستیم که آیا شوک وارده به اقتصاد کشور می‌تواند باعث رشد بخش‌هایی از اقتصاد شود؟

علی سعدوندی معتقد است افزایش قیمت ارز در واقع باعث شده از کالاهای وارداتی مالیات گرفته شود و بنابراین باعث رونق تولید در داخل از کشور شده است.

لازم است ذکر شود که نظرهای این کارشناس اقتصادی با آرای برخی اقتصاددانان که پیش از این در نشریه چشم‌انداز ایران منتشر شده متفاوت است. نشریه چشم‌انداز ایران خود را موظف می‌داند عقاید مختلف را مطرح کند و همچنین از نقدهای صاحب‌نظران استقبال می‌کند.

علی سعدوندی به مدت ده سال استادیار بانکداری دانشگاه استرالیایی وولونگونگ بوده است. وی دوره کارشناسی خود را در دانشگاه صنعتی شریف گذرانده است. سعدوندی سه مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های اقتصاد و فاینانس و مهندسی سیستم‌ها از دانشگاه ویرجینیا تک امریکا و موسسه نیابوران اخذ کرده است. او دکترای خود را در علوم اقتصادی از دانشگاه تربیت مدرس دریافت کرده است. سعدوندی در سیتی‌بانک دوبی به‌عنوان نایب‌رئیس مسئولیت داشته و سپس در دانشگاه استرالیایی در دوبی مشغول به تدریس و پژوهش در حوزه‌های بانکداری و اقتصاد کلان بوده است.

او مدرک معتبر «مدیریت ریسک‌های مالی» (FRM) را در سال ۲۰۱۲ دریافت کرده است. وی دوره‌های تخصصی اقتصاد را در دانشگاه‌های شیکاگو، کمبریج، مدرسه اقتصادی لندن و ترنتوی ایتالیا و سمفای اسپانیا گذرانده است.

انگیزه تولیدکنندگان برای صادرات زیاد می‌شود و خود این موضوع به رونق اقتصادی منجر می‌شود. در مجموع شرایط اقتصادی اکنون و چالش‌های پیش‌روی آینده اقتصاد ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

«در باره مسئله‌ای که عنوان کردید بد نیست به تاریخچه تحریم‌ها نگاهی بیندازیم تا ببینیم چرا کار به اینجا کشیده است. واقعیت این است که دوران دولت تدبیر و امید آرامش پیش از طوفان بود. در دور اول دولت آقای روحانی با در پیش گرفتن سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد هزینه بسیار زیادی به اقتصاد تحمیل شد و سعی شد با ایجاد رکود جلوی تورم گرفته شود.

در آن دوران من و بسیاری از اقتصاددانان هشدار دادیم که این روند اشتباه است، اما اجماع مسئولان بر این شکل گرفته بود که تورم کنترل شود. ما می‌دانستیم که نمی‌شود از طریق ایجاد رکود تورم را در بلندمدت کنترل کرد. در شرایط رکود، نهادهای مالی و بانکی ضعیف می‌شوند و به تبع آن درآمد دولت کاهش پیدا می‌کند. در نهایت این کسری بودجه از محل استقراض از بانک مرکزی جبران می‌شود و این مسئله تورم‌زا خواهد بود. همچنین با تضعیف نهادهای مالی خلق پول بر محور پول مستولی می‌شود.

دی‌ماه سال ۱۳۹۷ اعتراضات دامنه‌داری در کشور شکل گرفت که سرمنشأ آن اعتراضاتی بود که در مشهد توسط مالباختگان مؤسسات مالی و اعتباری شکل گرفت. پس از آن نیز شاهد روند صعودی قیمت سکه و ارز و مسکن بودیم. پس از خروج ترامپ از برجام تحریم‌های یک‌جانبه امریکا فشار مضاعفی را به ایران وارد کرد. تجربه دو سال گذشته نشان داد که کشورهای دیگر برخلاف ادعایشان نمی‌توانند مستقل از امریکا حرکت کنند. هم‌اکنون صادرات نفت ایران بسیار کم شده است و همان مقدار اندک نیز با قیمتی بسیار نازل صادر می‌شود. از سوی دیگر هنگامی که قیمت ارز افزایش پیدا می‌کند،

البته در دولت آقای احمدی نژاد شاهد رشد اقتصادی ۵/۵- درصد بودیم که در دولت بعدی به نحو چشمگیری بهبود یافت.

« واقعت این است که این روند باید انجام می شد، چون با توجه به نرخ فزاینده تورم، ما به سمت وزنوتلایی شدن در حرکت بودیم. در واقع تا سال ۹۲ روند تورم ایران و وزنوتلا بر هم منطبق بود. به باور من سیاست کنترل تورم در کوتاه مدت سیاست درستی بود، اما در این مسئله دچار افراط شدیم. ادامه رکود باعث شد که رشد نقدینگی در نرخ های ۲۵ تا ۳۰ درصد پایدار شود، در حالی که نرخ تورم در سال ۹۶ و ۹۷ به زیر ۱۰ درصد رسیده بود و حتی در برخی ماه ها نرخ تورم تولیدکننده منفی شده بود. این یک سیاست تعویق تورمی بود. در این سیاست با یک شوک همه آن تورم برمی گردد. ما سال ها این مسئله را در زمینه ارز تجربه کردیم. کشور ما پنجاه سال است که یک سیاست اشتباه را در پیش گرفته است و هیچ گاه از آن درس نگرفته است. کل جامعه روی این موضوع توافق کرده است که این سیاست ادامه یابد. این سیاست می گوید تا جایی که می توانیم نرخ ارز را تثبیت می کنیم. روزی که نتوانیم جهش قیمت اتفاق می افتد. در زمانی که نرخ ارز را تثبیت می کنیم در واقع به کالاهای خارجی یارانه می دهیم. پس از مدتی دوباره یک جهش دیگر اتفاق می افتد. این سیاست ارزی از ابتدای دهه ۵۰ تا کنون ادامه داشته است.

در دهه ۴۰ هم همین گونه بوده است؟

« بله، اما به این دلیل که نرخ تورم کم بوده است، رشد قیمت ارز با تورم منطبق بوده است. هر کشوری می تواند انتخاب کند که سیاست ارزی اش شناور باشد یا تثبیت شده. سیاست تثبیت شده زمانی نتیجه می دهد که کشور سیاست گذاری پولی مستقل نداشته باشد و نرخ تورم داخلی با نرخ تورم کشور هدف یکی باشد؛ یعنی اگر نرخ ارز را با دلار تثبیت می کنیم باید از سیاست های بانک مرکزی امریکا تبعیت کنیم. کشورهای حاشیه خلیج فارس به خوبی این سیاست را اجرا کردند و بسیار موفق بوده اند، زیرا هر تصمیمی که بانک مرکزی امریکا می گیرد این کشورها دنبال می کنند. از جمله این کشورها عراق است. تورم این کشور چند سال است که به زیر یک درصد رسیده است و این مسئله نوعی موفقیت محسوب می شود، اما این مسئله با نداشتن استقلال در سیاست های پولی همراه شده است.

نظر اغلب اقتصاددانان این است که اگر حجم اقتصاد یک کشور به اندازه کافی بزرگ بود

و شرکای خارجی متنوعی داشت و اقتصاد بسته ای داشت (نسبت واردات و صادرات به کل اقتصاد کم بود) و در واقع نوعی استقلال اقتصادی وجود داشته باشد، به نفع آن کشور است که سیاست ارزی شناور داشته باشد.

اگر اقتصاد باز بود و صادرات و واردات گسترده ای وجود داشت، سیاست تثبیت ارز موفق تر می بود. پیش از انقلاب ما یک اقتصاد باز داشتیم و هم اکنون به یک اقتصاد بسته رسیده ایم. در ایران سال های سال است که سیاست شکست خورده تثبیت ارزی را در پیش گرفته ایم. از سال ۱۳۹۲ سیاست تعویق شوک ارزی با سیاست تعویق شوک تورمی همراه شد، در نتیجه آثار تخریبی این سیاست ها دو برابر شد. در سال ۱۳۹۷ ما در آستانه یک جهش تورمی شدید قرار داشتیم. امریکا در شرایطی از برجام

خارج شد که ما از نظر پایه پولی در شرایط سختی قرار داشتیم و دولت امریکا سعی کرد از این وضعیت به نفع خودش استفاده کند. امریکا در اردیبهشت ۱۳۹۷ از برجام خارج شد، اما یکی دو ماه پیش از آن بازار ارز متلاطم بود. پس از این اتفاق قیمت ارز به شدت افزایش یافت. حدود شش ماه پس از خروج امریکا از برجام قیمت دلار به ۱۸ هزار تومان هم رسید. در اینجا نیز جهشی در قیمت ارز داشتیم و سپس به ثبات رسیدیم. پیش از آن رشد قیمت مسکن شروع شده بود و این روند ادامه پیدا کرد. در ادامه انتظار تورمی زیاد شد و تورمی در حدود ۵۰ درصد را تجربه کردیم.

یکی از دلایلی که اقتصاد ایران پس از خروج امریکا از برجام فروپاشید، همین تحریم و دسترسی نداشتن به

منابع ارزی بود. دولت به منابع ارزی دسترسی نداشت و در نتیجه نتوانست بازار ارز را همچون گذشته کنترل کند. در آن شرایط برای نخستین بار پس از چند دهه قیمت ارز بیشتر از قیمت تعادلی خود شد. قیمت تعادلی ارز که آن زمان از راه برابری قدرت خرید و سایر روش ها تخمین زده می شد رقمی بین ۸ تا ۱۲ هزار تومان بود. قیمت بیشتر از ۱۲ هزار تومان به معنای این است که به صادرات یارانه می دهیم و از واردات مالیات می گیریم. این سیاستی است که در کشورهای دیگر جهان همچون ژاپن،

چین، تایوان و کره جنوبی اجرا شده است. این کشورها سعی می کنند پول ملی را تضعیف کنند، دقیقاً عکس سیاستی که ما در پنجاه سال گذشته در پیش گرفتیم. وقتی قیمت ارز بیشتر از قیمت تعادلی باشد، در بلندمدت صادرات افزایش پیدا می کند و واردات کاهش پیدا می کند. مسئله مهم این است که تا زمانی که قیمت ارز کمتر از قیمت تعادلی باشد، افزایش قیمت ارز هیچ تأثیری روی اقتصاد نخواهد داشت. به همین دلیل در برهه های گذشته که با بحران ارزی مواجه شدیم و قیمت ارز افزایش پیدا کرد، این مسئله تأثیر کمی روی جریان واقعی اقتصاد داشت.

پس از خروج امریکا از برجام و شدت گرفتن تحریم ها، هم زمان با بحران ارزی تولیدات صنعتی کشور حدود ۲۵ درصد کاهش پیدا

کرد، اما از سال ۹۸ ورق برگشت و تولیدات صنعتی مجدداً شروع به رشد کرد. این بار از نظر خودکفایی وضعیت بهتری پیدا کردیم و به یک خودبستگی در اقتصاد ایران رسیدیم. برای نمونه صنعت خودرو در انتهای سال ۹۷ وضعیت خوبی نداشت، اما از نیمه دوم سال ۹۸ تولید خودرو به تدریج به سطح سابق خودش برمی گردد. این ها دستاوردهای مهمی است که اقتصاد کشور با وجود تحریم ها به آن رسیده است. بشر همیشه در واکنش به کمبایی راه حل هایی را پیدا می کند. در مجموع به نظر می رسد که تحریم ها از نظر تولیدات صنعتی تأثیرات شدیدی نداشته است.

اتفاق مثبت دیگر این است که صادرات نفت تقریباً متوقف شده است.

هم اکنون صادرات ۲/۵ میلیون بشکه ای نفت تقریباً یک هشتم شده است و به ارز حاصل از همین صادرات نیز دسترسی نداریم. پرسش مهم این است که چطور با وجود این تحریم ها که شاید شدیدترین نوع تحریم ها در طول تاریخ است، تولیدات صنعتی نزدیک به همان سطح سابق است و تأثیر منفی آن تحریم ها بر رفاه مردم اندک است. پیش از این درآمد نفتی ما صرف چه چیزهایی می شده که حالا با نبود آن درآمدها تأثیرات چندانی را مشاهده نمی کنیم؟ واقعت این است که ما از دهه پنجاه شمسی

نظر اغلب اقتصاددانان این است که اگر حجم اقتصاد یک کشور به اندازه کافی بزرگ بود و شرکای خارجی متنوعی داشت و اقتصاد بسته ای داشت (نسبت واردات و صادرات به کل اقتصاد کم بود) و در واقع نوعی استقلال اقتصادی وجود داشته باشد، به نفع آن کشور است که سیاست ارزی شناور داشته باشد



سیاستی را داشتیم که مخرب‌ترین سیاست برای رشد و توسعه کشور بود. این سیاست تحت عنوان بیماری هلندی یا صنعت‌زدایی شناخته می‌شود. جالب است که در پنجاه سال اخیر آثار مخرب این بیماری هلندی به صورتی جدی نقد نشده است. در این سال‌ها ما درآمد داشته‌ایم، اما این درآمد نفتی را صرف تخریب اقتصاد کردیم. مثال آن مانند کسی است که در نقش پدر خانواده کار می‌کند و آخر ماه با حقوق خود بیل و کلنگ می‌خرد و خانه‌اش را تخریب می‌کند. اعضای خانواده در طول ماه خانه را ترمیم می‌کنند، اما پدر خانواده دوباره آخر ماه آن را تخریب می‌کند. این وضعیت ما در پنجاه سال اخیر است. وضعیت فعلی ما هم مایه تعجب است و پرسش این است که چگونه وضعیت ما بدتر از این نشده است؟

ما آموزه‌های علم اقتصاد را به‌طور کامل به اجرا نگذاشتیم و این مسئله باعث یک شکست بزرگ در اقتصاد کشور شده است. واقعیت این است که امکان تبدیل درآمد ارزی به درآمد ریالی وجود ندارد. در سال‌های گذشته دولت یک مازاد بزرگ درآمد ارزی و یک کسری عمده درآمد ریالی داشته است. تصور دولت این بوده که با روشی ساده می‌تواند این مشکل را برطرف کند، بنابراین ارز حاصل از درآمد نفتی را به بانک مرکزی فروخته است و حقوق

و دستمزد کارکنان را از محل پایه پولی تأمین کرده است. پرسش این است که آیا لرومی داشت که بانک مرکزی ارز را دریافت کند تا در قبالش ریال بدهد؟ خیر، بانک مرکزی می‌توانست مانند زمان جنگ بدون دریافت ارز، به دولت ریال بدهد. امروز هم دولت اسکناس چاپ می‌کند، اما این کار را به بهانه فروش نفت انجام می‌دهد. هم‌اکنون این چاپ پول به‌صورت الکترونیکی انجام می‌شود، یعنی در نظام بانکی اعتبار ایجاد می‌شود. با این کار پایه پولی و نقدینگی مرتب رشد کرده است و به‌تبع آن تورم ایجاد شده است.

ارزی که دولت به بانک مرکزی می‌دهد، پشتوانه پول نیست؟

«خیر، برداشت اشتباهی وجود داشته که اگر یک کشور ذخایر طلا و نقره و ارز داشته باشد، تورم ایجاد نمی‌شود. این چنین نیست. این ذخایر تنها در حالتی کمک می‌کند تورم

به وجود نیاید که پایه پولی افزایش پیدا نکند. اتفاقاً بانک مرکزی بخشی از درآمد ارزی خود را در بانک‌های خارجی به‌عنوان ذخایر ارزی نگه داشته است. خالص این رقم در سال گذشته پس از کسر بدهی‌های بانک مرکزی شصت میلیارد دلار بوده است. برداشت من این است که این رقم امسال به حدود ۵۰ میلیارد دلار کاهش پیدا کرده است. این مسئله به آن معناست که ما در این سال‌ها ۵۰ میلیارد دلار پول داشته‌ایم که از آن استفاده نکرده‌ایم. این رقم پول بسیار باارزشی بوده که می‌توانسته در مسیر توسعه کشور ما به کار رود، اما باعث رشد و توسعه و ایجاد اشتغال در آن کشورها شده است. بخشی از آن هم بلوکه شده است. کشورهایی مانند آلمان، کره جنوبی، هند و چین از جمله کشورهایی بودند که از قبل درآمد ارزی ایران برای شهروندان خود رفاه و اشتغال ایجاد کردند. به‌جای حفظ و گسترش ذخایر ارزی می‌شود مستقیماً ارز را صرف ایجاد زیرساخت‌ها

کرد بدون آنکه به ریال تبدیل شود. از طرفی دیگر بانک مرکزی برای اینکه تورم را کنترل کند، به سیاست تثبیت نرخ ارز روی آورده است. سیاست ضدتورمی بانک مرکزی این بود که در بازار، ارز تزریق می‌کرد تا قیمت ارز ثابت بماند و کالاهای وارداتی گران نشود. این روش باعث می‌شد که کالاهای وارداتی به‌مراتب ارزان‌تر از کالاهای داخلی تمام شود. این سیاست به معنای پرداخت یارانه به کالاهای

خارجی بود. وقتی می‌گوییم صنعت‌زدایی یعنی همین. اگر شما به کالای خارجی یارانه بدهید، در واقع روند صنعت‌زدایی را در پیش گرفته‌اید.

کشور ما در این زمینه یک ابداعی را انجام داده است که ازقضا جزو سیاست‌های شکست‌خورده دنیا است. وقتی متوجه شده است که بازار کشور را در سینی زرین به واردات کالاهای تقسیم کرده، به واردات کالا تعرفه بسته است. تعیین تعرفه یک سیاست شکست‌خورده در کل دنیا است. تعرفه‌ها باید برداشته شود. تعرفه دو تأثیر بر اقتصاد دارد؛ یکی به معنای پرداخت یارانه به کالای قاچاق است؛ دومین اثر پرداخت یارانه به فساد در گمرکات است. برخی افراد تصور می‌کنند که از طریق فعالیت‌های امنیتی و پلیسی می‌توانند جلوی این فساد را بگیرند. این موضوع از پایه مشکل دارد و فسادزا است. بسیاری از کشورهای دنیا نیز این سیاست‌ها را تجربه کرده‌اند، اما شکست خورده‌اند. بهترین راه کمک به تولید داخلی برداشتن تعرفه‌ها است، زیرا وقتی تعرفه‌ها را برمی‌دارید، نرخ ارز واکنش نشان می‌دهد و افزایش پیدا می‌کند. وقتی نرخ ارز بالای قیمت تعادلی قرار بگیرد، ناگهان اقتصاد کشور شکوفا می‌شود و تولید داخلی افزایش پیدا می‌کند، زیرا در آن صورت به تولیدکننده تضمینی داده می‌شود که واردکننده نمی‌تواند از طریق قاچاق با او رقابت کند.

دنیا به سمت سیاست آزاد تجاری رفته است. نکته‌ای که بسیاری از افراد در ایران از آن اطلاع ندارند این است که سیاست آزاد تجاری باعث می‌شود از طریق نرخ بالاتر ارز از همه کالاهای وارداتی مالیات گرفته شود. کشورهایی مانند هنگ‌کنگ، سنگاپور، امارات و اخیراً گرجستان به‌محض اینکه تجارت خارجی را

” ما آموزه‌های علم اقتصاد را به‌طور کامل به اجرا نگذاشتیم و این مسئله باعث یک شکست بزرگ در اقتصاد کشور شده است. واقعیت این است که امکان تبدیل درآمد ارزی به درآمد ریالی وجود ندارد

آزاد کردند، تولید داخلشان شکوفا شد. ظاهر قضیه این است که گمرکی در کار نیست و تولید داخلی آسیب می بیند، ولی از آن طرف بهترین روش اخذ مالیات از کالای خارجی افزایش نرخ ارز به رقمی بالاتر از نرخ تعادلی است. هم‌اکنون یکی از بسته‌ترین اقتصادهای دنیا اقتصاد ژاپن است. این مسئله برای ما عجیب است که کشوری که صادرات زیادی دارد اقتصاد بسته‌ای داشته باشد. در کشور ژاپن چند دهه است که عکس سیاست ارزی ما در پیش گرفته شده است. نرخ ارز در کشور ژاپن در ظاهر آزاد است، اما بانک مرکزی این کشور از طریق مدیریت ذخایر ارزی سعی کرده نرخ ارز را افزایش دهد.

تصور اولیه این است که اخذ مالیات تصاعدی در گمرکات به نفع کشور است، اما در واقع مشخص شده که مالیات یکسان یا همان افزایش نرخ ارز به نفع کشور است. برخی تصور می‌کنند که وضع مالیات بر درآمد افراد متمول به برابری در جامعه کمک می‌کند، ولی این‌طور نیست چون وقتی تبعیض مالیاتی باب می‌شود، اتفاقاً پولدارها با استخدام نیروهای خبره از این تبعیض استفاده خواهند کرد. یکی از عوامل موفقیت چین تضعیف ارزش پول ملی است.

آیا این مسئله به این دلیل نیست که چین یک کشور صنعتی است؟ در ایران بخش مهمی از تولید ناخالص داخلی به بخش خدمات مربوط است.

«چین هم از آغاز این‌گونه نبوده است. در ژاپن و آلمان، ۷۹ درصد تولید ناخالص ملی مربوط به بخش خدمات است. جالب است که صنعتی‌ترین اقتصادهای جهان اقتصاد خدماتی دارند. در ایران حدود ۵۰ درصد اقتصاد در بخش خدمات است و بیش از ۳۰ درصد آن در بخش صنعت. نسبت صنعت در اقتصاد ایران بزرگ‌تر است، ولی ما موفق نبوده‌ایم که به توسعه صنعتی دست یابیم. یکی از دلایل

ناکامی ما همین پرداخت یارانه به کالاهای خارجی است. ما در پنجاه سال گذشته همواره به سیاست ارز ارزان پایبند بوده‌ایم تا اینکه بر اثر تحریم نرخ ارز افزایشی جهشی داشت و از قضا

تأثیر آن در عرض چند ماه در افزایش تولیدات صنعتی ظاهر شد، به‌طوری‌که در انتهای سال ۹۸ و پیش از بحران کرونا، تولید صنعتی کشور تقریباً معادل روزی بود که آمریکا از برجام خارج شد. این مسئله به ظاهر عجیب است و نشان می‌دهد که درآمد نفت در کشور ما تأثیر مثبتی نداشته است. در واقع درآمد نفت باعث دو اتفاق در اقتصاد ایران شده است: نخست اینکه از طریق افزایش ذخایر خارجی بانک مرکزی باعث ایجاد تورم شده است؛ و دوم باعث صنعت‌زدایی و بیماری هلندی شده است.

چه راهی وجود دارد که درآمد نفت در مسیر رشد به کار گرفته شود؟

«یک راه این است که درآمد نفت وارد کشور نشود، مانند کاری که نروژ انجام می‌دهد. در اینجا نکته‌ای وجود دارد؛ اگر شما سیاست تثبیت نرخ ارز داشته باشید، درآمد حاصل از این سرمایه‌گذاری را صرف تثبیت نرخ ارز خواهید کرد و این موضوع تهدیدی برای تولید ملی است. تولیدکننده ایرانی می‌داند که دولت با استفاده از ذخایر ارزی در خارج از کشور جلوی افزایش قیمت ارز را خواهد گرفت. اقتصاد سیاسی ما اجازه نمی‌دهد ذخایر ارزی را به‌طور کامل در خارج از کشور سرمایه‌گذاری کنیم.

نکته دوم این است که کشورهایی که درآمد خود را در کشورهای خارجی ذخیره می‌کنند، از منظر زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای پیشرفته‌ای هستند و به سرمایه‌گذاری دیگری احتیاج ندارند؛ اما برای نمونه ایران یکی از فرسوده‌ترین خطوط ریلی در دنیا را دارد. ما به‌سادگی نمی‌توانیم به یک کشور صنعتی تبدیل شویم. به دو دلیل، یکی اینکه به کالای خارجی یارانه می‌دهیم؛ و دلیل دوم اینکه زیرساخت‌های اقتصادی مناسب نداریم. هزینه حمل‌ونقل ریلی از بندرعباس به تهران گاهی تا

یک‌هشتم هزینه حمل‌ونقل جاده‌ای است، همچنین ریسک تصادف در حمل‌ونقل جاده‌ای بیشتر است، اما تجار به خاطر تأخیرها و کیفیت کم حمل‌ونقل ریلی در ایران ترجیح می‌دهند از حمل‌ونقل جاده‌ای

استفاده کنند. ما حتی یک کیلومتر خط آهن پیشرفته در ایران نداریم. نکته اینجاست؛ ما در دوران آقای احمدی‌نژاد حدود ۷۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی داشتیم، در دوران آقای روحانی تاکنون حدود ۵۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی داشته‌ایم، مجموع این دو رقم حدود ۱۲۵۰ میلیارد دلار است. اگر قرار بود پیشرفته‌ترین زیرساخت‌های دنیا را احداث کنیم، هزینه کمتری داشتیم. برای نمونه در بخش حمل‌ونقل ریلی اگر بنا بود یک صد شهرستان بالای ۱۰۰ هزار نفر جمعیت را از طریق ریل آهن به هم وصل کنیم - در اینجا منظور خط آهن فعلی کشور نیست، خط آهنی است که کیفیت آن در حد خط آهن کشور ژاپن است - و همچنین مراکز جمعیتی اطراف ایران مانند کویت، بصره، بغداد، نجف، کرکوک، اربیل، آنکارا، نقیس، ایروان، هرات، کابل، اسلام‌آباد و لاهور را از طریق خط آهن به فلات ایران متصل کنیم و بین این شهرها قطارهایی داشته باشیم که کیفیت آن از حمل‌ونقل هوایی بهتر است و خطوط حمل‌ونقل بار و مسافر را در سراسر فلات ایران گسترش می‌دادیم، همه این‌ها حدود ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه داشت. منظور قطاری است که فاصله بین تهران تا شیراز را ظرف دو ساعت طی کند. این موضوع باعث افزایش مبادلات داخل کشور می‌شد و خیلی به نفع اقتصاد کشور بود. برخی محاسبات نشان می‌دهد که حمل‌ونقل ریلی تا ۱۴ برابر سرمایه خود را به اقتصاد برمی‌گرداند. محاسبه کنید که ۱۴ برابر ۲۰۰ میلیارد دلار چه رقمی می‌شود.

در مثالی دیگر، اگر قرار بود بزرگ‌ترین فرودگاه دنیا را احداث کنیم، بین ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار هزینه متقبل می‌شدیم. فرودگاه امام خمینی بهترین موقعیت فرودگاهی در منطقه و شاید دنیا را دارد، اما چون ما آن را توسعه ندادیم، فرودگاه‌های دومی و استانبول جای آن را گرفتند. می‌توانستیم با کمتر از ۱۰ میلیارد دلار یک بندر اقیانوسی بزرگ در چابهار احداث کنیم. همه این طرح‌ها در اقتصاد کشور تأثیرگذار خواهند بود. اگر بخواهیم زیرساخت‌ها را به سطح اول دنیا و کشورهایمانند ژاپن و آلمان برسانیم، به نظر می‌رسد بیشتر از ۳۰۰ میلیارد دلار نیاز نداریم.

این درآمد ارزی در کجا مصرف شده است؟

«بخش عمده آن صرف پرداخت یارانه به کالاهای وارداتی شده است؛ چه به‌صورت مستقیم و چه به‌صورت کالاهای واسطه‌ای. هم‌اکنون مهم‌ترین اقلام وارداتی ایران کنجاله سویا و خوراک دام و روغن خوراکی است.



ما می‌توانیم ظرف دو سال در این زمینه‌ها به خودکفایی برسیم. طبقه‌ای که از این سیاست‌های اقتصادی منتفع می‌شوند کسانی هستند که در شمال شهر تهران یا خارج از کشور زندگی می‌کنند و هیچ‌گونه دل‌بستگی سیاسی و مذهبی ندارند و از همه اقشار در آن حضور دارند. هم‌اکنون ۳ تا ۴ هزار خانواده داریم که از منافع ارزی منتفع می‌شوند و تمام رانتهای کشور به جمعیتی در حدود یک درصد جامعه می‌رسد. سالانه ده‌ها میلیارد دلار ثروت به این افراد که بسیاری از آنها در خارج از کشور حضور دارند منتقل می‌شود. این سرمایه‌ها دیر یا زود از کشور

خارج می‌شود. یارانه‌های کلانی را به افرادی اختصاص می‌دهیم که دل‌بستگی چندانی به کشور ندارند. چرا نباید این ارقام صرف سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های کلان کشور شود.

وقتی روی راه آهن سرمایه‌گذاری می‌کنید، در واقع پدیده «شمولیت اجتماعی» را پیش می‌برید. برای نمونه اگر یک بیمارستان پیشرفته در شیراز وجود دارد، یک بیمار در فسا یا نیریز می‌تواند از این طریق خودش را به آنجا برساند و سلامتی‌اش را بازیابد. یا ساکنان دیگر شهرها از امکانات دانشگاهی اصفهان استفاده کنند.

تاکنون همه افراد جامعه روی سیاست‌های اقتصادی اشتراک نظر داشته‌اند و از قضا همین اشتراکات مایه دردرس ما شده است. برای نمونه درباره پرداخت یارانه انرژی یک اتفاق نظر شوم در کشور وجود دارد که امید است روزی ذهنیت‌ها تغییر کند. یارانه انرژی باعث می‌شود سرمایه‌گذاری در کشور به جای حرکت به سمت سرمایه‌گذاری در صنایع کاربر به سمت سرمایه‌گذاری در صنایع سرمایه‌بر حرکت کند. من بسیار امید دارم که با وجود این تحریم‌ها پس از

بحران کرونا یک تحول فکری در ایرانیان صورت بگیرد، حتی ایرانیان خارج از کشور نیز مدافع سیاست‌های اقتصادی فقرزا و ضد توسعه هستند. افرادی که در کشورهای پیشرفته زندگی می‌کنند، در آنجا رفتار متفاوتی پیش می‌گیرند اما برای کشور خود قائل به سیاست‌هایی مخرب هستند.

می‌شود، با دریافت فناوری از کارخانه مبدأ در ایران تولید می‌کند. از وقتی نرخ ارز رشد کرد، تولید این دستگاه سودآور شد و هم‌اکنون تمام نیاز صنایع داخلی را تأمین می‌کند. طبیعی است که سود تولید صنعتی هیچ‌گاه ۴۰ تا ۵۰ درصد نخواهد شد، بنابراین وقتی قیمت ارز در سطح یک سوم قیمت تعادلی سرکوب می‌شود، هر کالایی که با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد شود، تولید داخلی آن دچار مشکل می‌شود. ما در زمینه بسیاری از کالاهای خودکفایی رسیده‌ایم، اما در زمینه کالاهای اساسی که با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد می‌کنیم، این‌گونه نبوده‌ایم.

در آخرین آمارهای اعلام شد، رشد تولید بدون محاسبه صنعت نفت مثبت شد. البته در سال قبل کاهش شدید بوده است. به نظر می‌رسد بخش تولید از رکود خارج شده و به تدریج بخش خدمات هم از رکود خارج خواهد شد. من با بررسی آمارهای بورس به شواهدی دست یافتم که در ماه بهمن تقریباً به سطح تولید پیش از بازگشت تحریم‌ها رسیده‌ایم. این دستاورد حاصل برنامه‌ریزی نبوده، بلکه حاصل شکست سیاست‌های ارزی گذشته بوده است.

آیا رشد بورس واقعی است یا یک حباب است؟

«بخشی از آن حباب است، زیرا نقدینگی رشد کرده و وارد بازاری شده که بیشترین بازده اسمی را داشته است. بخشی از بازدهی بورس هم به این دلیل بوده که بخش واقعی اقتصاد رشد خوبی داشته است. اگر سیاست‌های درست در سال ۹۹ ادامه پیدا کند، رونق بورس ادامه پیدا می‌کند. همچنین بورس می‌تواند لنگرگاهی برای جذب نقدینگی باشد و تورم را کنترل کند. از طرفی منابعی که جذب بورس می‌شود، باعث رونق تولید می‌شود. ■»

تفکرات اقتصادی ما همه در مسیر توزیع رانت، ایجاد تبعیض از طریق دادن مجوز و بستن اقتصاد بوده است. اکثر قریب به اتفاق روشنفکران ما این مسیر را توصیه کرده و در این راه حرکت کرده‌اند. باید با توجه به شرایط تازه یک تحول فکری صورت بگیرد. باید اجازه دهیم فعالان اقتصادی آزادانه فعالیت خود را انجام دهند. هرگونه اعطای مجوز ممکن است مایه فساد و تبعیض باشد. همچنین یارانه‌های ارزی باید برداشته شود. اگر تنها همین کارها انجام شود، حتی اگر دولت برنامه‌ریزی خاصی در زمینه توسعه انجام ندهد، باعث پیشرفت خواهد شد.

در بیست سال گذشته به جای اینکه روی صنعت ریلی سرمایه‌گذاری کنیم، روی صنعت خودرو و صنایع پتروشیمی و معدن سرمایه‌گذاری کرده‌ایم. بدون وجود زیرساخت‌های ریلی صنعت معدن به جایی نخواهد رسید.

در صحبت‌های شما بود که تولید صنعتی ایران هم‌اکنون به مقدار پیش از خروج امریکا از برجام رسیده است. چه مستنداتی برای این مسئله دارید؟

«مشاهدات نشان می‌دهد که وضعیت صنایع در مجموع بد نیست. برخی از صنایع از تحریم آسیب دیده‌اند، اما در بسیاری از صنایع به دلیل افزایش نرخ ارز تولید به سطح پیشین رسیده است. برای نمونه یکی از صنعتگران دستگاهی را که پیش از آن از آلمان وارد

درباره پرداخت یارانه انرژی یک اتفاق نظر شوم در کشور وجود دارد که امید است روزی ذهنیت‌ها تغییر کند. یارانه انرژی باعث می‌شود سرمایه‌گذاری در کشور به جای حرکت به سمت سرمایه‌گذاری در صنایع کاربر به سمت سرمایه‌گذاری در صنایع سرمایه‌بر حرکت کند.

تأثیر تحریم‌ها بر صنعت و تولید ملی



سعید صدقیانی

واقعیت این است که برخلاف انتظار و تبلیغات رسانه‌ای خارج از کشور، در بخش‌هایی از تولیدات صنعتی، نه تنها شاهد رکود نبوده‌ایم، بلکه شاهد شکوفایی و رشد نیز هستیم. این رشد را کاملاً و به وضوح می‌توان در تولیدات مصرفی مانند پوشاک، صنعت کیف و کفش، صنایع چرم مصنوعی و منسوجات و سرامیک دید. چرا باید این‌گونه باشد؟ به نظر می‌آید که ریشه این ماجرا را باید در ریشه اقتصاد نفتی کشور جست‌وجو کرد.

تاریخ معاصر تولید در کشورمان همیشه وابسته به عروج و سقوط نفت بوده است. ثروت سهل‌الوصول نفت به‌عنوان یک سرمایه‌خدادادی در اغلب موارد به جای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، صرف مصرف و خرید کالاهای مصرفی گشته است. هر موقع قیمت نفت اوج

می‌گرفته و درآمد کشور هم به‌واسطه آن افزون می‌شد، با ارزان شدن قیمت ارزهای خارجی، واردات کالاها نیز اوج می‌گرفت و در نتیجه تولیدات داخلی از رونق افتاده و زیان‌ده می‌شدند. اصولاً سرمایه به جاهایی سرازیر می‌شود که سود زیاده‌تر و در بازه زمانی کمتر به دست آورد، وقتی این سود سرشار و سریع می‌تواند از طریق واردات کالا و به‌خصوص کالاهای مصرفی که خیلی سریع به فروش رسیده و دوباره تبدیل به سرمایه و پول می‌شوند تأمین شود، دیگر هرگز در پروسه سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و زمان‌بر مصرف نخواهد شد، مخصوصاً وقتی این واردات از پشتوانه انواع رانت‌ها مانند اخذ وام‌های کلان بی‌بازگشت و پدیده قاچاق گسترده برخوردار باشد.

با رجوع به تاریخ اوایل انقلاب و به‌خصوص دوران جنگ نیز شاهد ارزان بودن نفت، مشکل بودن تدارکات فروش آن و نیاز دولت و نظام به پول نفت برای تدارکات و ادامه جنگ بودیم.

به همین دلیل هم شاهد اوج‌گیری نسبی بخش خصوصی مولد بودیم. به سبب به‌وجود آمدن مشکلات ارزی و تدارکاتی واردات کالاهای مصرفی، سرمایه‌ها و استعدادهای فراوانی جذب این سیر شدند. به میزانی که صنایع صادره شده با وجود مدیریت‌های فشل و رانتی رو به افول بود، صنایع بخش خصوصی بی‌بهره از رانت، با ابتکارات و فعالیت‌ها اوج می‌گرفت. با ظهور تحریم‌ها و به‌خصوص تحریم نفت عملاً رانتی که پول نفت به قیمت ارزهای خارجی می‌پرداخت از بین رفت و ارزش خارجی قیمت واقعی خود را یافت. به این ترتیب با گران شدن ارز، واردات و به‌خصوص قاچاق نیز گران شده و به حاشیه رفته، بنابراین تولیدات و خدمات داخلی ارزشمند شده و حتی وجه صادراتی یافته است. به قول یکی از دوستان صادرکننده کفش، قیمت دلار به‌گونه‌ای است که صادرات به هر قیمتی با صرفه است؛ البته وجود تحریم‌ها موانعی را در مبادلات تجاری به وجود آورده، ولی به گمان حقیر این موانع در مقابل مانع کلی اقتصاد نفتی و مقررات اداری ضد تولید کشور مشکلی کوچک می‌نماید.

متأسفانه در کشورمان مانند سایر کشورهای نفتی رابطه اقتصادی دولت-ملت، یک‌سویه و به نفع نظام حاکم است، حکومت در تأمین مخارج و نیازهای خود نیازی به مردم ندارد و خود مردم در پروسه به‌نوعی تربیت و عادت کرده‌اند که چشمشان به دست دولت باشد، چراکه کلید چاه‌های نفت و مدیریت درآمد آن دست حکومت است. همین امر باعث این شده که همیشه توازن قوا در جامعه (دولت-ملت) به نفع دولت و حکومت باشد. تا همین وضع اقتصادی هست، همین پروسه با تمام عوارض مانند استبداد سیاسی نیز ادامه خواهد یافت، درحالی‌که در کشورهای پیشرفته به دلیل برعکس بودن رابطه اقتصادی موازنه به نفع ملت است، این ملت است که با پرداخت مالیات هزینه‌های حکومتی را تأمین می‌کنند، در نتیجه افکار عمومی و جامعه مدنی در آن کشورها اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است.

در کشورهای پیشرفته قدرت از اقتصاد ناشی می‌شود، ولی در کشورهای اقتصاد متکی به درآمد نفتی، اقتصاد تابع و وابسته به قدرت سیاسی است. به نظر من این را می‌توان ریشه استبداد سیاسی در این کشورها دانست، و تا این سیر به هم نخورد قطعاً توازن قوا به نفع حاکمیت و دولت خواهد بود. به نظر می‌آید کشور ما بیش از اینکه از تحریم‌ها آسیب ببیند، از شیوه‌های رانتی، اختلاس‌ها، سوءاستفاده‌ها و انحصارات آسیب می‌بیند. ■

”
با رجوع به تاریخ اوایل انقلاب و به‌خصوص دوران جنگ نیز شاهد ارزان بودن نفت، مشکل بودن تدارکات فروش آن و نیاز دولت و نظام به پول نفت برای تدارکات و ادامه جنگ بودیم. به همین دلیل هم شاهد اوج‌گیری نسبی بخش خصوصی مولد بودیم

به نام بانک به کام بورس

ارزیابی سیاست کاهش نرخ سود بانکی در مقابل مالیات بر سود

سمانه گلاب: در روزهای پایانی فروردین ماه، شورای عالی بانکها و مؤسسات بانکی مقرر کرد از اول اردیبهشت افتتاح حساب بلندمدت تنها با سود ۱۵ درصد محقق می‌شود. پیش از این و در شهریورماه سال ۹۶ شورای پول و اعتبار مصوبه‌ای را ابلاغ کرده بود که بر اساس آن بانکها از آن سال اجازه پرداخت سود سپرده بالاتر از ۱۵ درصد را نداشتند اما رقابت بانکها برای جذب سپرده و انتشار اوراق گواهی سپرده با سود ۲۰ درصد در بهمن ۹۶ باعث شد عملاً بانکها از مصوبه شورا تخطی کرده و نرخ سود بالاتری به سپرده‌ها بپردازند. بدیهی است که سود بالاتر به سپرده به معنی نرخ تسهیلات بالاتر برای افرادی است که از بانک تقاضای وام دارند و بسیاری از کارشناسان اقتصادی گران بودن نرخ سود تسهیلات را مانعی برای فعالیت‌های تولیدی در کشور قلمداد می‌کردند. فرودین ماه امسال اما بانکها بر اساس توافق بین خود مقرر کردند به مصوبه شورای پول و اعتبار بازگردند. این تصمیم حتی بین افرادی که مخالف سود بالای بانکی در کشور هستند منتقدانی داشت. برخی با این منطق که نرخ واقعی سود سپرده با تورم ۴۰ درصدی در عمل منفی است، کاهش نرخ سود را به ضرر سپرده‌گذاران دانسته و معتقدند این سیاست به خروج دارایی‌ها از بانک می‌انجامد. گروه دیگری از منتقدان این سیاست را به نفع بانکها ارزیابی کرده‌اند؛ چراکه این کاهش سود بدهی بانکها را کاهش می‌دهد. برخی این سیاست را با سیاست مالیات‌گیری از سود سپرده‌ها مقایسه می‌کنند و استدلال می‌آورند که مالیات‌گیری می‌توانست در این شرایط سخت، درآمدی برای دولت ایجاد کند حال آنکه کاهش نرخ تنها به نفع بانکهاست و ضمانت اجرایی قوی نیز ندارد. این انتقادات انگیزه‌ای شد برای گفت‌وگو با احسان سلطانی، پژوهشگر توسعه. وی از منتقدان جدی نرخ سود بالا در اقتصاد ایران است، اما این سیاست را در راستای اهداف عمومی جامعه ارزیابی نمی‌کند و معتقد است دولت در این سیاست نیز منافع اقلیت را بر اکثریت ترجیح داده است. شرح گفت‌وگوی ما با این کارشناس اقتصادی را می‌خوانید.

نسبت به دنیا سیر می‌کند و اصلاً بازاری شکل نمی‌گیرد که تعادل در بازار به وجود بیاید.

در خصوص تورم، شما اگر در صد سال گذشته و به خصوص در نیم قرن گذشته تأمل کنید می‌بینید تورم یک بلیه‌ای است که وابسته به ارزش ریال بوده و ارزش ریال هم بیش از آنکه پدیده‌ای پولی باشد به ارزش ارزهای جهانی و دلار وابسته است و این ارزش ریال است که تورم را تعیین می‌کند. شما می‌بینید مثلاً در نیمه اول دهه ۵۰ و در دهه ۸۰ با اینکه ما ارز زیاد داشتیم اما تورممان بالا بود. چرا این اتفاق افتاد؟ به این دلیل: همان‌طور که قیمت نفت افزایش داشت قیمت کالا هم افزایش پیدا کرد و تورم از محل تورم جهانی به واسطه برابری قیمت ریال با دلار افزایش پیدا کرد. یا مثلاً در دولت یازدهم تورم یک رقمی شد و خیلی‌ها فکر کردند دولت خیلی شاهکار کرده اما دلیل آن این بود که تورم در دنیا به دلیل کاهش قیمت نفت بسیار پایین آمد و نزدیک به صفر شد، از آن طرف قیمت دلار هم بالا نمی‌رفت؛ بنابراین تورم تک‌رقمی شد. در نتیجه نمی‌توانیم تورم را تحت تأثیر کامل سیاست‌های تعیین نرخ بهره ببینیم.

مسئله دیگر این است که پول در ایران دست مردم نیست، عمده نقدینگی در دست یک اقلیت کوچکی مثل بنگاه‌ها و بانک‌هاست و این‌طور نیست که با کاهش نرخ سود بانکی مردم پول زیادی بیرون بزنند و تورم ایجاد شود. با این وجود کاهش سود سپرده‌ها به نظر برنامه‌ای بود که بانکها به خصوص بانک‌های خصوصی دنبال آن بودند و علت آن‌هم این بود که می‌خواستند جوی ایجاد کنند که مردم سپرده‌هایشان را سمت بورس ببرند و بازار بورس داغ‌تر بشود.

در شرایطی که نرخ تورم در کشور، حدود ۴۰ درصد اعلام شده است و پیش‌بینی‌ها از ادامه شرایط تورمی در سال ۹۹ خبر می‌دهند کاهش نرخ سود بانکی کدام منطق اقتصادی را دنبال می‌کند؟ آیا این سیاست پولی انبساطی باعث افزایش تورم در کشور نخواهد بود؟

«ما در فضای اقتصاد ایران صحبت می‌کنیم، اقتصادی که هیچ چیز سر جای خودش نیست و هیچ جایی درست کار نمی‌کند و انواع مداخلات توسط دولت و بخش‌های شبه‌دولتی در اقتصاد صورت می‌گیرد. در یک اقتصاد نرمال نیستیم که بگوییم خودش دارد خودش را تنظیم می‌کند و به تعادل می‌رسد. این استدلال‌ها برای اقتصادی است که بر مبنای قاعده کار می‌کند. نمونه خیلی بارز بی‌قاعده بودن در اقتصاد ما بورس است. جالب است بدانید در جهان بازده طلا ۴۰ درصد از بورس بالاتر است اما در بورس تهران در این مدت بازدهی بورس ۶۰ درصد از طلا بیشتر بوده، یعنی نشان می‌دهد اینجا چقدر در وادی دیگری

داغ شدن بازار بورس چه نفعی برای بانک‌ها خواهد داشت؟



«ارتباطش خیلی نزدیک است. یک دلیلش این است که بانک‌های خصوصی در دو سه سال اخیر به دلیل عدم توانایی در پرداخت سپرده‌های مردم و مخالفت بانک مرکزی با استقراض بانک‌ها از بانک مرکزی سراغ سفته‌بازی در بازار ارز و طلا آمدند تا بتوانند سود سپرده‌های مشتری‌ها را بدهند، بعد که بازار ارز دیگر کشش افزایش قیمت را نداشت به بورس آمدند و شروع کردند به سفته‌بازی در بورس. بیش از نیمی از بانک‌های خصوصی ورشکسته هستند و با این بالا رفتن ارزش سهام در بورس ارزش کاغذی سهام این‌ها بیش از بدهی‌شان شد. مسئله سوم این است که این بانک‌ها مالک یک‌سری از این شرکت‌های خصوصی هستند که ارزش سهامشان در بورس یک‌دفعه ده برابر شده است. من با بررسی دقیق می‌گویم که این رشد بورس چه منفعتی را برای برخی افراد خاص ایجاد کرده است. برای مثال مالک شرکتی را می‌شناسم که وام صندوق ذخیره ارزی گرفته، مقداری را در کانادا سرمایه‌گذاری کرده، مقداری را در تهران در بخش‌های دیگر سرمایه‌گذاری کرده و در نهایت تعدادی هم ماشین‌آلات وارد کرده است. شرکت این فرد در عمل سودی نداشته اما

حالا یک‌باره قیمت ارز سه برابر شده و این شرکت منابع مفت به دست آورده و ارزش پیدا کرده است. حالا این شرکتی که هنوز بدهی‌اش به صندوق ذخیره ارزی را پس نداده، طی دو سال ده برابر ارزش پیدا کرده است. خوب طبیعی است در این دکان کلاهبرداری، یک‌سری از مردم پول‌هایشان را به بورس می‌برند، اما در نهایت از سرمایه‌های مردم سوءاستفاده می‌شود.

آیا شما کاهش سود سپرده را سیاست درست نمی‌دانید؟

«هم بر اساس تجربه ما و هم بر اساس دستور دینی ما بهره پول امر مردود و آسیب‌زایی است. شما به شرایط جامعه عربستان در صدر اسلام توجه کنید، یک جامعه غیر مولد و تجاری بوده که با تجارت و ربا اداره

می‌شده است، در این جامعه دین ما ربا را حرام کرده است. همین شرایط در جامعه ما نیز وجود دارد. نیمی از نقدینگی کشور ما برابر با سودی است که به سپرده‌ها داده شده است. وقتی که سود

سپرده‌ها بالاست و ایجاد نقدینگی کرده است و در طرف مقابل اقتصاد رشد منفی دارد؛ یعنی شما پولی را پرداخت می‌کنید که این پول مابازا ندارد و ثروتی خلق نشده است. خوب این سود از کجا می‌آید؟ از بی‌ارزش شدن پول، از تورم. این سود سپرده‌ها خودش همزاد تورم است. این سودهای سپرده باید از یک محلی تأمین شود، برای این کار یا بانک‌ها دست در جیب بانک مرکزی می‌کنند تا سود سپرده دهند یا مانند دهه ۸۰ وارد بازار ملک می‌شوند و ملک را گران می‌کنند یا در بازار سکه می‌آیند و سکه را گران می‌کنند. الان هم وارد بورس شدند و خودشان معرکه‌گردان بازار بورس هستند. این بدبختی‌ها همه به هم وصل است.

این سود سپرده به تولید نیز ضربه می‌زند. شما سود سپرده‌ها را بالا می‌برید، تولیدکننده داخلی می‌خواهد تولید کند. این تولیدکننده وقتی سود تسهیلات ۲۰ درصدی پرداخت می‌کند نمی‌تواند با تولیدکننده چینی که سود تسهیلات ۳-۴ درصدی دارد، رقابت کند. پس رقابت از بین می‌رود. به نظرم یکی از اصلی‌ترین گرفتاری‌های ما که نمی‌گذارد اقتصاد یک جایی بایستد همین سودهای بالاست. این سودهای بالا باید از یک جایی پرداخت شود. وقتی اقتصاد امسال ۱۰ درصد کوچک شده، ۲۰ درصد سود از کجا می‌خواهد بیاید؟ باید ۳۰ درصد ۴۰ درصد تورم ایجاد شود که شما بتوانید

این سود را پرداخت کنید. به هر سیاستی می‌توان از چند جنبه نگاه کرد. اگر از دید منفعت جامعه نگاه کنید یک تحلیل دارید، اگر از دیدگاه منفعت سفته‌بازها و دلالان نگاه کنید به صورت دیگری

تحلیل می‌کنید. ولی باید ببینیم خیر جامعه در چیست؟

یکی از سیاست‌هایی که شما پیشنهاد می‌دهید بحث مالیات بر سودهای سپرده است. کاهش سود سپرده‌ها ممکن است سپرده‌گذاران خرد را که مردم عادی هستند متأثر نکند ولی سپرده‌گذاران کلان با ترفندهایی از این کاهش سود شانه خالی کنند. در چنین شرایطی آیا اعمال مالیات بر سود سپرده که شما نیز آن را توصیه کرده‌اید، سیاست بهتری نبود؟

«همان‌طور که گفتم کاهش سود سپرده یک اقدام نامایشی است برای اینکه مردم را تشویق کنند که پولشان را از بانک‌ها خارج کنند و به بورس ببرند. ما بایستی نگاه کنیم در چه شرایطی واقع شدیم. نمی‌دانم اطلاع دارید یا نه دارایی‌های بانک مرکزی آمریکا در این ایام کرونا دو برابر شد یعنی در این مدت پول چاپ کردند. خیلی ساده کاری را که کلاً یک امر ممنوع است، اما به دلیل صلاح جامعه انجام دادند. یک عمل جراحی می‌کردند که تکه‌ای از بدن کنده می‌شد اما بدن را از مرگ نجات دادند؛ بنابراین باید ببینیم منفعت جامعه در چیست. ما در شرایطی قرار داریم که دولت پول ندارد، دولت کسری بودجه دارد، مردم نیاز به حمایت دارند حتی بدون کرونا؛ بنابراین در این شرایط باید ببینیم منفعت جامعه و عموم در چیست نه اینکه منافع ۴ نفر سپرده‌گذار را در نظر بگیریم. کاری که باید می‌کردند این بود که به جای پایین آوردن سود سپرده‌ها بیست درصدش را مالیات می‌گرفتند. این سیاست درآمد بالایی برای دولت ایجاد می‌کرد. مشکل اینجاست که دولتی‌های ما هرکدامشان دستشان در این نگاه‌های اقتصادی است؛ یا خودشان و نزدیکانشان در این نگاه‌ها شریک هستند یا در هیئت‌مدیره نگاه‌های خصوصی سستی دارند. دلیل این سیاست کاهش سود به مالیات گیری از سپرده‌ها ترجیح داده شد را باید در چارچوب این تضاد منافع پیگیری کرد. ■

کرونا آتش زیر خاکستر صنعت مرغداری را شعله‌ور کرد



یاسر فیض آبادی

۳) در حالی که در حلقه‌های زنجیره تولید جوجه و مرغ شاهد تعدد واحدهای تولیدی در کشور هستیم، حلقه‌های بازاریابی و تجارت محصول شامل کشتارگاه‌ها و واردات خوراک دچار شبه‌انحصارات است که همین امر موجب استثماری مرغداران شده است. عمده واردات خوراک در انحصار افراد خاصی است که تعیین‌کننده قیمت دان خوراکی هستند و حتی در استان‌هایی که صدها واحد مرغداری فعال است تنها یک کشتارگاه وجود دارد که تعیین‌کننده قیمت مرغ تولیدی مرغداران است. وجود چنین شرایطی موجب کاهش مداوم قدرت چانه‌زنی مرغداران در مقابل انحصارگران در این صنعت شده است.

۴) شرکت پشتیبانی امور دام و طیور که زیر نظر وزارت جهاد کشاورزی فعالیت می‌کند مسئول تنظیم بازار گوشت مرغ کشور است. با وجود آنکه ستاد تنظیم بازار در سال گذشته قیمت مصوب هر قطعه جوجه یک‌روزه را ۲ هزار و ۵۰۰ تومان اعلام کرد، متأسفانه مسائلی نظیر مازاد تولید و کمبود و گرانی دان خوراکی سبب شد تا برای فروش هر قطعه جوجه یک‌روزه به نرخ ۵۰۰ تومان هم تقاضا در بازار وجود نداشته باشد، حتی در صورت موفق نبودن در کنترل و تنظیم بازار، روش‌های مختلفی برای از بین بردن مازاد تولید جوجه وجود دارد، به‌طور مثال تخم مرغ قبل از اینکه به دستگاه برود به‌صورت خوراکی بفروش رسد. معدوم‌سازی جوجه‌های یک‌روزه قبل از اینکه عملی اقتصادی باشد عملی غیرانسانی و غیراخلاقی است. با این معدوم‌سازی، باید با یک وقفه کوتاه زمانی منتظر کمبود تولید و عرضه مرغ، افزایش مجدد قیمت و نارضایتی شهروندان باشیم.



به هر تقدیر نباید با چنین واقعه دردناکی به‌صورت یک پدیده مقطعی برخورد کرد، زیرا علت اصلی آن نه در کرونا، بلکه در ساختار غلط نظام تعادل بین عرضه و تقاضا در این صنعت ریشه دارد. ادامه بی‌توجهی مسئولان ذی‌ربط به چالش‌های مطرح‌شده می‌تواند تأمین مرغ موردنیاز کشور را مجدداً دچار چالش کند، به‌طوری‌که همچنان شاهد داستان دنباله‌دار مازاد عرضه مرغ، کاهش قیمت و زیان مرغداران در یک دوره و سپس کمبود عرضه مرغ، افزایش قیمت و نارضایتی شهروندان در دوره بعد خواهیم بود. ■

پی‌نوشت:

۱. استادیار گروه اقتصاد مدیریت کشاورزی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر

داستان دنباله‌دار کمبود یا مازاد عرضه و نوسانات مداوم قیمتی در صنعت مرغداری کشور اعم از نیمچه گوشتی، تخم‌گذار و مرغ‌مادر که اخیراً به معدوم‌سازی ۱۵ میلیون قطعه جوجه یک‌روزه به بهانه نبود خریدار و قیمت‌های پایین‌تر از هزینه تولید توسط برخی واحدهای تولید جوجه انجامید، عمق فاجعه در این صنعت را نمایان کرد. صنعت مرغداری یکی از بزرگ‌ترین صنایع غیرنفتی کشور به حساب می‌آید، ولی به دلیل نبود حمایت

مؤثر دولت، زنجیره تولید در این بخش بهینه نشده و حلقه‌های زنجیره پسین و پیشین صنعت به‌طور ناکارآمدی فعال است. انتشار ویروس کرونا که به تعطیلی دانشگاه‌ها، رستوران‌ها، تالارهای پذیرایی، هتل‌ها و مراسم نوروزی و نتیجتاً کاهش شدید تقاضا برای مرغ منجر شد، این مشکل را دوچندان کرد. به نظر می‌رسد توجه به نکات و توصیه‌های سیاستی زیر در بررسی چالش‌های پیش‌روی صنعت مرغداری حائز اهمیت است:

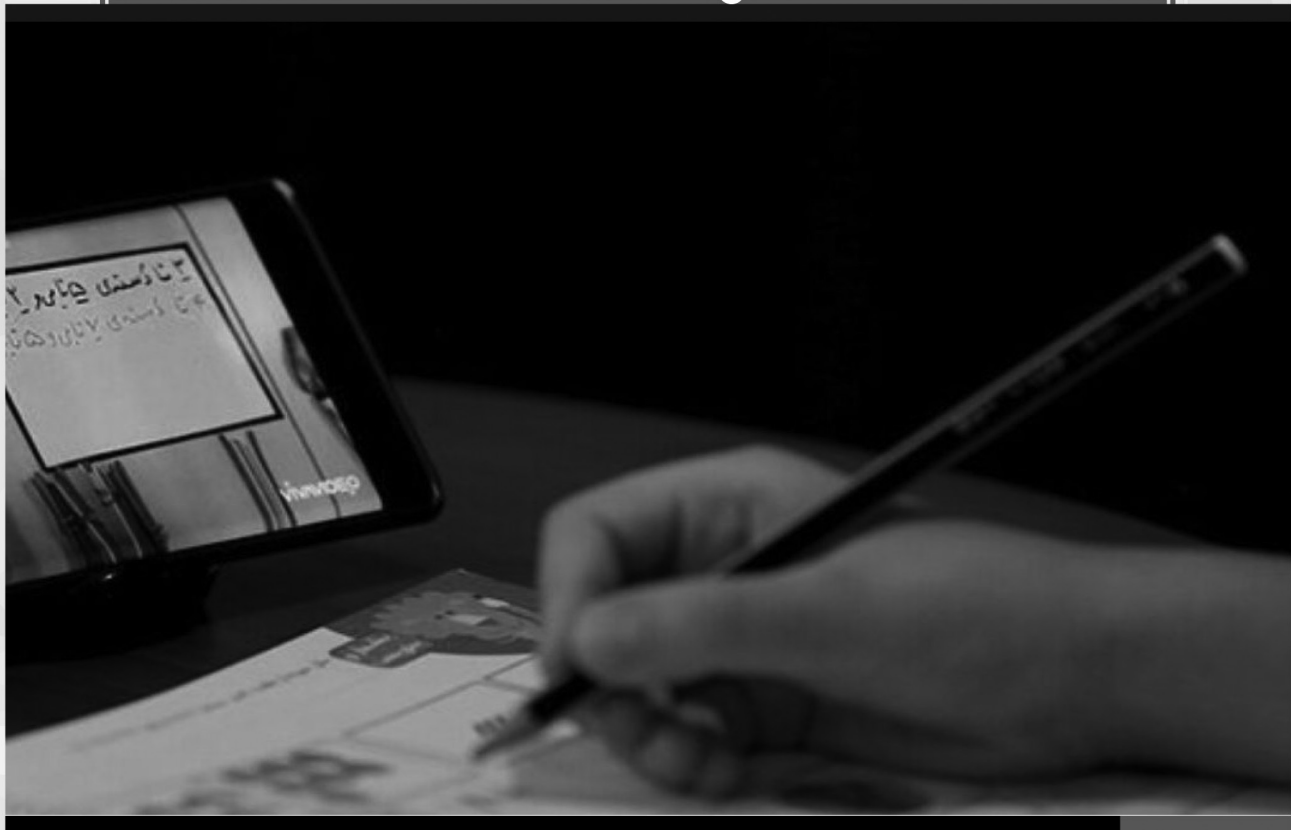
۱) تقاضا برای جوجه‌ریزی مشتق‌شده از تقاضا برای گوشت مرغ مصرفی جامعه در هر دوره است؛ بنابراین با تخمین میزان مصرف مرغ در کشور، می‌توان ظرفیت تولیدی جوجه را هم تنظیم و کنترل کرد. از آنجا که در کشور به‌طور ماهانه حدود ۲۰۰ تا ۲۴۰ هزار تن و سالانه ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار تن گوشت مرغ تولید و مصرف می‌شود، نیاز است تا ماهانه ۱۲۰ میلیون قطعه جوجه یک‌روزه برای پاسخگویی به چنین تقاضایی پرورش داده شود. این ظرفیت بایستی در ستاد تنظیم بازار مصوب و کنترل شود تا مازاد تولید جوجه یک‌روزه و مرغ به عرضه کمتر از قیمت مصوب در بازار و زیان مرغداران مرغ‌مادر و نیمچه‌های گوشتی منجر نشود.

۲) متأسفانه فرهنگ تولید و مصرف گوشت مرغ در جامعه دچار ناسامانی‌هایی شده است. مرغداران تصور می‌کنند با افزایش وزن، سود متوسط هر واحد تولیدی افزایش می‌یابد، در حالی که با افزایش وزن بالای دو کیلو (سایز استاندارد)، ضریب تبدیل خوراک هم کمتر شده و مرغ در ازای مصرف هر کیلو دان وزن‌دهی کمتری خواهد داشت، در نتیجه سوددهی متوسط پایین می‌آید.

در طرف مصرف‌کننده نیز به باور عمومی شهروندان، مرغ درشت نشان از سلامت آن دارد، در حالی که با افزایش وزن بیش از سایز استاندارد، چربی بیشتر جایگزین گوشت می‌شود. به دلیل رعایت نکردن اندازه استاندارد جهانی، در مواقعی که بازار داخلی با مازاد عرضه و کاهش قیمت مواجه می‌شود امکان صادرات مرغ نیز وجود ندارد که رفع این معضل نیازمند کنترل شدید شرکت پشتیبانی دام و طیور است. از طرفی به دلیل نبود سردخانه‌های مجهز و کافی، ظرفیت خرید و نگهداری این شرکت برای ذخیره‌سازی و فروش در زمان کمبود عرضه نیز فراهم نیست.

می‌توان با صادرات جوجه و مرغ مازاد بر نیاز داخل افزون بر جلوگیری از زیان تولیدکنندگان، ارزش قابل توجهی را وارد کشور کرد (همان‌طور که در گذشته به کشورهایمانند پاکستان، افغانستان، ارمنستان و عراق جوجه و مرغ صادر می‌شد)، اما مسائل فوق‌الذکر قدرت رقابت از صادرکنندگان را سلب کرده است.

حسرم انداز جامعه



اینکه کرونا برای دنیای ما سراپا تهدید بود یا فرصتهایی نیز در خود داشت، موضوع بحثهای بسیاری در میان صاحب‌نظران است. در این شماره حمید عریضی، در مقاله‌ای به بررسی برخی از این دیدگاه‌ها پرداخته است. زشت و زیباهای کرونا برای آموزش و پرورش و نگاهی به آسیب‌های کرونا برای آسیب‌پذیران و سیاست‌های حمایتی دولت در این زمینه، موضوع گزارش‌ها و مقاله‌های دیگر این بخش است. در ادامه مانند چند شماره پیش نیز به بررسی کتاب‌هایی در حوزه اجتماعی پرداخته‌ایم.



فرصتی برای تغییر

انسیه ابراهیمی



حمایت‌های رفاهی در شرایط بحران: نقش وزارت کار و رفاه اجتماعی چیست؟

افسانه شرکت



زشت و زیبای کرونا



دیبر سرویس جامعه: پای کرونا که به زمین

باز شد، بیشتر روندهای عادی زندگی بشر به نوعی تعطیل یا کند شد؛ حتی روندهایی که شاید کسی باوری به ایجاد وقفه در آن‌ها نداشت. در این مدت، هرچند مناسبات انسانی دچار خدشه شد و جان خسته بشر، حالا درگیر یک بیماری عالم گیر است، اما روند مصرف سوخت‌های فسیلی نیز کاهش یافت و بزرگ‌ترین شکاف‌های لایه اوزون ترمیم شد. حتی شاید اگر مخالفت امریکا نبود، زمین، دورانی بدون جنگ را نیز تجربه می‌کرد. از روضه‌های طرفداران سرمایه‌داری درباره کند شدن دست‌های پنهان بازار نیز برمی‌آید که هرچند این ویروس سر جان مردم جهان نشسته است و زندگی آن‌ها را مختل کرده است، اما لاف افساری هم بر گردن سرمایه‌داری انداخته است تا جنونی که جهان را به جهنم می‌برد، حالا سرعتش کم شود، هرچند برخی پیش‌بینی‌ها

حاکمی از آخته‌تر شدن این تیغ بر زمین و آسمان و مردم جهان در آینده‌ای نه‌چندان دور است. گویی کرونا مصیبتی بود که مصیبت‌های جاری را در کنار سایر روندها فعلاً مختل کرده است و شاید این اختلال، فرصتی برای اندیشیدن به احیای انسان در جهان آلوده به ویروس سرمایه‌داری باشد.

در ایران نیز روال بر همین منوال به نظر می‌رسد. کرونا نشان داد که بخش‌های خصوصی نشده در حوزه بهداشت و درمان، چه قابلیت‌های بالایی در مواجهه با بحران‌ها دارند. حوزه سلامت از جمله حوزه‌هایی بود که در سال‌های اخیر راهی بازار آزاد شده بود و حالا کرونا نشان داد که سلامت مردم را نباید قربانی سود بیشتر بخش خصوصی کرد. حوزه آموزش نیز از حوزه‌هایی بود که مشکلات بسیاری داشت و با وجود نقدهای فراوان کارشناسان، گویی قرار نبود این حوزه از مداری که بر آن می‌گردید خارج شود. هدف‌گذاری اصلی و البته نانوشته و غیررسمی حوزه آموزش در ایران، پیروزی در رقابت کنکور و ورود به دانشگاه است. منظور از دانشگاه نیز اندک دانشگاه‌هایی بود که هنوز از بار علمی مناسبی برخوردار بودند و این تنها بخش‌ها نیز با پولی شدن آموزش، به دست دهک‌هایی افتاد که قدرت سرمایه‌گذاری در این حوزه را داشتند و مدارس دولتی با کلاس‌های شلوغ و امکانات کم، برای اصل ۳۰ قانون اساسی باقی ماند؛ اصلی که تأکید بر آموزش رایگان دارد. بخش دولتی‌مانده در آموزش و پرورش که در دسترس فرودستان و بخش زیادی از طبقه متوسط است و سهم بسیار ناچیزی در رقابت سهمگین و پولی شده کنکور دارد، با بسیاری از مشکلات و امکانات اندک دست و پنجه نرم می‌کند و بودجه‌اش کفاف هزینه‌هایش را نمی‌دهد. درحالی که قرار بود با خصوصی‌سازی آموزش، امکانات بیشتری به فرودستان برای آموزش برسد، اما در واقعیت این امکانات روزبه‌روز محدودتر شد و آموزش، خود به عصری بسیاری جدی در راستای طبقاتی‌تر شدن ایران تبدیل شد.

اما حالا به نظر می‌رسد دستان کرونا، برخی از عناصر آموزش را در ایران زیرورو کرده است. در مدارس دولتی که با روش‌های کلاسیک اداره می‌شوند، دانش آموز و حتی معلم به نوعی ایزه کلاس درس هستند و ساعات کسالت‌بار کلاس را باید سپری کند تا بتواند آموزش معلم را دریافت کند. همچنین معلم بخش مهمی از انرژی‌اش را باید صرف آرام کردن کلاس درس کند تا بتواند محتوا را ارائه دهد. اما حالا معلم بدون نیاز به ایجاد سکوت در کلاس چهل نفره، با دانش‌آموزانی مواجه است که می‌توانند با نظارت خانواده محتوای آموزشی را که معلم ارائه می‌دهد دریافت کنند. خانواده‌ها می‌توانند با مدیریت وقت کودک، او را در دریافت این آموزش‌ها کمک کنند و دانش آموز مواجهه با داده‌های مختلف و بهره بردن از آن‌ها را می‌آموزد که این خود به خلاقیت و نقادیت کودک کمک خواهد کرد؛ البته همه این‌ها منوط به ایجاد امکان بهره بردن همه اقشار از اینترنت و ابزار ورود به آن است.

به‌طور اجمال شاید ویروس کرونا، قدری از قدرت تخریب ویروس موجود در بازاری شدن همه حوزه‌ها در ایران، به‌طور موقت کاست. این کاهش، شاید آموزه‌هایی برای ما در طراحی روندهای پیش رو داشته باشد.

در این شماره از چشم‌انداز اجتماعی ایران قصد داریم از ماجراهایی که کرونا با حوزه‌های مختلف در ایران دارد بگوییم. گزارشی از وضعیت آموزش در دوران کرونا خواهید خواند. تأثیر کرونا بر زندگی فرودستان و کارگران و نوع مواجهه دولت با آن‌ها در یک مقاله و یک گزارش ارائه شده است و ارزیابی دکتر عریضی از تحلیل‌هایی که درباره جهان و مردمان آن پس از کرونا نوشته شده است را خواهید خواند. این بخش تقدیم می‌شود به روانشاد، دکتر فریبرز رئیس‌دانا، که همکاری‌هایی نیز با نشریه چشم‌انداز ایران داشت، او که سال‌های عمرش را صرف نقادی وضع موجود با هدف زیباتر و عادلانه‌تر کردن جهان و ایران کرد. ■

فلسفیدن کرونا

فلسفه آخرالزمانی، فلسفه خشونت، وضعیت استثنائی، کرونا و فلسفه اخلاق و فلسفه ارسطویی



حمیدرضا عریضی

فاطمه صادقی وضعیت کرونا را با این جملات تصویر کرده است: «این فرجه نابهنگام می‌تواند تلنگری باشد به همه ما تا در مورد سازمان‌دهی سیاسی جوامعمان، روابط انسانی و اجتماعی‌مان، رابطه‌مان با تولید و مصرف، آسمان و زمین و جنگل و دریا و حیوانات از نو ببیندیشیم» (کرونا در عهد دقیانوس، ۲۰۲۰).

محمود هومن آموزگار فلسفه واژه فلسفیدن را برای نخستین بار ساخت و دانشجوی محبوب او اسماعیل خوئی که شاعر بود آن را در قطعه شعری آورد:

به کار فلسفیدن، ای گرمی!

نه دانشجو که بل دانشوری تو

ز بسیاری کسان کائن راه پویند،

به ره جویی، بسی چابک‌تری تو

در این مقاله هدف نگارنده اندیشیدن فلسفی و عمق دادن به ویروس کروناست.

حجت‌الاسلام پناهیان با اشاره به آیه «وَلْيَتْلُو ذِكْمَ بَيْسِيٍّ مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» به‌طور غیرمستقیم آن را بمب میکروبی با عنوان نبردی بیولوژیک علیه بشریت و مقاومتی خوانده بود که در مقابل استکبار رخ می‌دهد.

فائزه حسینی در چشم‌انداز ایران شماره ۱۲۰ به‌درستی می‌نویسد که چگونه درحالی که جامعه از ظرفیت‌های دشمن‌پرور پر است، وحدت رخ خواهد داد؟ خسرو باقری که نشان می‌دهد درباره هر چیزی هر طور که بخواهیم می‌توانیم بنویسیم مدعی شده است ارسطو معلم اول و کرونا معلم آخر است. البته او خود را هم افشا کرده آنجا که می‌گوید ما هستیم که با سازه‌های ذهنی خود، کرونا را معلم آخر می‌نامیم. آخر کرونا چگونه من را می‌تواند در جامعه‌ای که پر از ظرفیت‌های دشمن‌پرور است به ما تبدیل کند. اجازه دهید من دو صحنه از این پرخاشگری را از دو منطقه مختلف و با انگیزه مختلف به‌عنوان شاهد مثال بیاورم. اولی در ۹ اسفند ۱۳۹۸ در شهرک شغو رخ داد که به نام شهرک توحید بندرعباس هم شناخته می‌شود. اهالی شهر به این بهانه که عده‌ای بیمار کرونایی را از قم به شهرک توحید بندرعباس آورده‌اند این درمانگاه را

آتش زدند. تقی آزاد ارمکی جامعه‌شناس مطرح گفت که جامعه ایرانی در حوزه سیاسی خیلی رادیکال عمل می‌کند و این طیف از گروه‌ها برای مطرح ساختن نام و نشان خود به حرکت‌های رادیکالی رو می‌آورند و تنها راه را در کشتن و نابودی می‌بینند. تقی آزاد ارمکی می‌افزاید متولیان دینی در قم سعی کرده‌اند یک نوع از دینداری واحد و شخصی را برای همه مناطق و شهرها تجویز کنند. احمد نجارانی، جامعه‌شناس، هم می‌گوید این اتفاق ناگوار به علت زاویه داشتن با ساختار قدرت موجود است. در قم و مشهد که پس از بستن قطعی حرم‌های آن در آخرین روز ماه اسفند به حرم هجوم شد و درهای حرم را شکستند با این بهانه که رضاشاه نتوانست درهای حرم را ببندد. مسیح مهاجری با نقل از فرمایش «قسم ظهری رجلان عالم مهتک و جاهل متنسک» از حضرت علی (ع)؛ خشونت را از این دو مینا (یعنی عالم‌نمایان و مقدس‌نمایان) تعریف می‌کند و این‌ها همان کسانی هستند که پشت حضرت رسول را شکستند. او می‌نویسد اینکه در چهل سال بعد از انقلاب نتوانستیم چهل را از جامعه بزداییم. تقصیر بر گردن متولیان حکومتی است که هرگز این جهالت‌ها را مهار نکردند و حتی برای عاملان چنین پلشتی‌ها که ابوجهل نمایان هستند حاشیه امن هم ایجاد کردند. درواقع هیچ فردی جز مسیح مهاجری در روزنامه جمهوری اسلامی در مورد این افراد موضع نگرفت. شهردار مشهد، محمدرضا کلانی، حتی پرخاشگری را شهامت نامید و درواقع این افراد صلاحیت ندارند در این موارد اظهار نظر کنند. او گفت مسئولان باید شهامت در مقابل کرونا داشته باشند و مردم هم صبر کنند نه اینکه مردم شهامت (منظور او همین پرخاشگری است) به خرج دهند و مسئولان صبر کنند. مسیح مهاجری در پایان مقاله ارزشمند خود می‌نویسد ما به خاطر این خطایمان تاوان بزرگ‌تری پرداخت خواهیم کرد و این خطا چیست؟ مسیح مهاجری به همان دوگانه خودی / غیرخودی اشاره می‌کند و گروه خودی (که او انقلابی می‌نامد) به این صورت متمایز می‌شوند: انقلابی بودن را پرخاشگری و هتاک‌ی و بی‌حرمتی به هر کس که با ما نباشد تفسیر کردیم.

از مهم‌ترین بحث‌هایی که مقدمه جملات افرادی چون پناهیان و باقری است بحث خیر و شر و مسئله ارزش‌هاست. هر دو آن‌ها در کرونا خیری را تصور کرده‌اند (که در مورد دومی با واقعیات عینی کاملاً در تضاد است، اما به دلیل پیش‌بینی ناپذیری بودن گزاره نفر اول و ذهنی بودن آن قضاوت دشوارتر است) بدون تردید کرونا بر تصور خیر و شر در جهان بسیار تأثیرگذار خواهد بود. عبدالکریم سروش در مصاحبه خود، تأثیر کرونا بر ارزش‌های مذهبی را اساسی نمی‌داند؛ اما فاطمه صادقی در مورد در دو مقاله بسیار خوب خود، کرونا در عهد دقیانوس و کرونا و شیطان‌شناسی شیعه نظر دیگری دارد. این مباحث نیازمند مقاله بسیار مفصل و مستدلی است که در این فرصت مجال آن نیست. بدون تردید ما در یک وضعیت استثنائی قرار داریم. پس از گذشتن از این موقعیت آیا نرمالیزاسیون و بازگشت به وضعیت قبل از کرونا وجود دارد یا خیر؟ این سؤالی بسیار اساسی است که اندیشمندان جامعه باید به آن پاسخ دهند.

اینکه یک شر مقدمه خیرهای دیگر می‌شود، حتی به شوخی‌های مردم هم کشیده شده است. مثلاً «اوققدر از کرونا ترسین به جنبه‌های مثبتش هم نگاه کنید»،



«خرید عید نداریم، چون جایی نمی‌رویم»، «میوه و آجیل لازم نیست چون عیددیدی در کار نیست»، «آلودگی کم میشه چون هیچ کس از خونه خارج نمیشه»، «تصادفات کم میشه چون هیچ کس مسافرت نمی‌ره پس کرونا آنقدر هم بد نیست». عبدالکریم سروش هم یک شوخی در مصاحبه خود با مضمون شرمندگانه خیرهای دیگر آورده است.

باید توجه داشت که کرونا در ذات خود تبعیض و پیشداوری را پرورش می‌دهد و فائزه حسینی این موضوع را خیلی خوب فهمیده است که در جوامعی که بدر خشونت وجود دارد کرونا قدرت بیشتری در شدت بخشیدن به آن دارد. نویسنده این مقاله برای اشاره به ویروس از واژه کرونا استفاده کرده است در حالی که در محیط علمی واژه COVID-19 را به کار می‌برند. یکی از دلایل آن این است که پسوند های قومی و ملی را می‌توان به ویروس (مثلاً چینی) یا کرونا (آمریکایی) افزود و آن را زمینه‌ای برای دشمنی قرار داد. اینکه ویروس می‌تواند علاوه بر تأثیرات مخرب جسمی، خشونت، تبعیض و پیشداوری را افزایش دهد موضوع مقالات متعددی بوده است.^۱

در مصاحبه‌ای که فوکویاما با آذر نفیسی، استاد دانشگاه جان هاپکینز، انجام داده است به شباهت ذهنیت ایران و آمریکا در مورد ویروس کرونا اشاره کرده است. از جمله سه ویژگی: ۱- انکار اولیه ویروس؛ ۲- ناچیز شمردن ویروس و هیاهو بر سر هیچ بودن آن؛^۲ ۳- ساخته شدن ویروس در آزمایشگاه^۳ را می‌توان برشمرد.^۴ مورد اخیر را می‌توان مثلاً در

اشاره رضا داوری بعینه دید. او قبلاً مقاله‌ای در مورد فناوری پزشکی نوشته و مدعی شده بود که فناوری می‌تواند بر بیماری‌های طبیعی غلبه کند، اما بیماری‌هایی را که توسط بشر ساخته می‌شود نمی‌توان به کمک آن درمان کرد. جالب این است که تنها عامل که کمک می‌کند فاصله اجتماعی^۵ به انزوای اجتماعی تبدیل نشود از طریق فناوری از قبیل موبایل و اسکایپ است. انزوای اجتماعی حاصل از قرنطینه بدون فناوری است، در حالی که قرنطینه به کمک فناوری بر انزوای اجتماعی پیروز می‌شود. رضا

داوری همچنین با اشاره به اینکه تعداد افراد کشته شده بر اثر سوانح جاده‌ای بسیار بیشتر از تلفات کروناست پارادایم هیاهو بر سر هیچ را گسترش داده است. اولاً معلوم نیست که تعداد قربانیان ویروس کرونا از ۲۷ هزار نفر سال گذشته تجاوز نکند. ثانیاً آنچه به خصوص در مورد کرونا آن را وحشتناک می‌سازد، نه مرگ متعاقب آن، که احتضار و وحشتناک منجر به مرگ و قطع همه حمایت‌های اجتماعی و تجربه خشونت در مرگ و تدفین بدون حضور نزدیکان

مقابل دشمن طبیعی یعنی سرما به خوبی تجهیز کرده است. تا در جنوبگان و قطب شمال زندگی کند و در دریاهای یخ‌زده شنا کند و کودک خود را در دمای ۳۵- درجه به دنیا بیاورد. نخست هورمون رشد او را سریعاً به اندازه‌ای که برای بقا مورد نیاز است می‌رساند. خون او حاوی هورمونی است که او را از یخ زدن مصون می‌دارد. بشر اما هیچ آمادگی برای مقابله با دشمنان طبیعی خود و از جمله ویروس کرونا ندارد، اما او با قدرت اندیشه توانسته نه تنها بر این بلاها غلبه کند، بلکه آنچه را طبیعت از او دریغ داشته، خود بسازد؛ اما اندیشه می‌تواند جهت درست یا نادرست را به او نشان دهد. آلیس در سرزمین عجایب به جست‌وجوی راه درست از گریه‌ای عجیب که می‌خندد و به راستی حتی تجسم آن هم دشوار است نشانی را می‌برد. گریه به او می‌گوید که هیچ تفاوتی نمی‌کند او می‌تواند به راست یا چپ برود. این پیام بویچ‌گرا آیا درست است؟ بدون تردید هم راه‌های درست و هم راه‌های نادرست برای رسیدن به مقصد وجود دارد. به نظرم فلاسفه غرب درباره بلاهای طبیعی بسیار اندیشیده‌اند. در بین اندیشمندان مسلمان اما این اندیشه غایب است و به نظر می‌رسد میدان را برای متکلمان خالی کرده‌اند. مهم‌ترین فلاسفه غرب که به طور اخص درباره اپیدمی بیماری عمیقاً اندیشیده‌اند به خصوص روبرتو اسپوزیتو^۶ (تولد ۱۹۵۰-۶۹ ساله) جورجو آگامبن^۷ (تولد ۱۹۴۲-۷۷ ساله) میشل فوکو^۸ (۱۹۲۶-۱۹۸۴) سر جیو بنونوتو^۹ (تولد ۱۹۴۸-۷۲ ساله) و ژان لوک نانسی^{۱۰} (تولد ۱۹۴۰-۷۹ ساله) مشهورترند. اسپوزیتو، آگامبن، بنونوتو و نانسی به طور اخص در مورد کرونا ویروس نوشته‌اند. در حالی که میشل فوکو در کتاب معروف تولد زندان به اپیدمی بیماری توجه نشان داده است. روبرتو اسپوزیتو بر زیست سیاست^{۱۱} تمرکز دارد. ژان لوک نانسی که مهم‌ترین

است در صورتی که مرگ در سوانح جاده‌ای یک مرگ بسیار معمولی بدون حضور نزدیکان است، در صورتی که مرگ در سوانح جاده‌ای یک مرگ بسیار معمولی و در بسیاری از موارد راحت است. رضا داوری تصور می‌کند که آمار ویروس از سوانح جاده‌ای تجاوز نخواهد کرد. باید توجه کرد که یکی از بزرگ‌ترین اپیدمیولوژیست‌های جهان، لاری

بریلیانت، در سخنرانی معروف خود در ۲۰۰۶ در TED که جایزه ویژه سخنرانی‌های TED را هم گرفته است ضمن برشمردن اهمیت مداخله زود هنگام برای اپیدمی سارس پیش‌بینی کرده بود که اگر در آینده هشیار نباشیم، ممکن است یک پاندمی از نسل همان سارس ظهور کند (که تا اینجا بعد از ۱۴ سال به تحقق پیوسته است) که تا یک میلیارد نفر را آلوده و بیش از صد میلیون نفر را به آغوش مرگ بفرستد. سخنرانی بریلیانت که به سبک مارتین لوتر کینگ آرزوی خود را بیان کرده است ساخت یک

سیستم هشداردهنده برای حمایت جهان از بدترین کابوسی است که او در سخنرانی خود به آن اشاره می‌کند و ما امروز گرفتار شده‌ایم.

انسان یک نی ضعیف بیش نیست، اما قدرت اندیشه‌ورزی او را از همه موجودات عالم متمایز ساخته و او را اشرف مخلوقات ساخته است. این پیام بلز پاسکال است. می‌بینیم که انسان در مقابل بلاهای طبیعی چقدر ضعیف است. او را با پنگوئن‌های امپراتور مقایسه کنید که طبیعت او را چقدر در

”
جالب این است که تنها عامل که کمک می‌کند فاصله اجتماعی به انزوای اجتماعی تبدیل نشود از طریق فناوری از قبیل موبایل و اسکایپ است. انزوای اجتماعی حاصل از قرنطینه بدون فناوری است، در حالی که قرنطینه به کمک فناوری بر انزوای اجتماعی پیروز می‌شود

کتابش هستی منفرد جمعی^{۱۲} است بر این امر تأکید می‌کند که زیستن قبل از هر چیز «وجود با»^{۱۳} یعنی «هم وجودی»^{۱۴} است. او ادامه‌دهنده تفکر ژاک دریدا در فرانسه است. بنونوتو قبل از هر چیز یک روانکاو مشهور است. نویسنده اصلی در مورد کورونا و ویروس آگامین است که اسپوزیتو، بنونوتو و نانسی به او واکنش نشان داده‌اند. رضا داوری اردکانی در ایران هم به جورجو آگامین واکنش نشان داده است. با این جمله که از او نقل کرده‌اند که شیوع کرونا یک وضع استثنائی برای حکومت‌ها به وجود آورده است (آفتاب‌نور). همین اشاره محدود داوری در ایران استثنائی است. آگامین اما در ایران بسیار مشهور است و کتاب‌های او بسیار خوانده شده است. همین کتابی را که داوری به آن اشاره کرده است پویا ایمانی (نشر نی، ۱۳۹۵) ترجمه کرده و کتاب‌های وسایل بی‌هدف (ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، ۱۳۸۶) و اجتماع آینده (ترجمه محمدرضا قربانی، ۱۳۸۹) زبان و مرگ (ترجمه پویا ایمانی، ۱۳۹۱) او هم به فارسی ترجمه شده است. به نظر نویسنده این سطور بلای آخرازمان را جورجو آگامین به خوبی شناخته است و آن ربودن مذهب از مردم با زبان مذهب است او در مصاحبه با جولیت کرفت می‌گوید جوامع غربی نه سکولار که سرشار از مفاهیم سکولار شده الهیاتی و سرمایه‌داری هم خود را به صورت مذهب درآورده است. او به بانک به صورت معبد مقدس پول اشاره می‌کند و اینکه بانک یا جای پای کشیشان گذاشته و ایمان و اعتقاد انسان را دست کاری می‌کند.

قدرت اقتصادی جای مذهب را گرفته و همه ایمان و امید انسان را ربوده است. آگامین در مقاله‌ای که به زبان ایتالیایی تحت عنوان ابداع اپیدمی^{۱۵} نوشت و در ۲۶ فوریه ۲۰۲۰ در Quodlibet انتشار داد با اشاره به اطلاعیه وزارت بهداشت ایتالیا که ده‌ها نفر به علائم خفیفی از نوع آنفولانزا دچار شده‌اند (بین ۸۰ تا ۹۰ درصد موارد) که فقط ۱۰ تا ۱۵ درصد به ذات‌الریه تبدیل می‌شود که خطر مرگ را برای ۴ درصد جمعیت مبتلا شده در پی دارد، بلافاصله قرنطینه کردن کل کشور را زیر سؤال برد که تا زمان حاضر در

جهان بی‌سابقه است و هیچ کشور دیگری هم این کار را نکرده است. پزشک‌های نایب‌رئیس مجلس در مصاحبه با شبکه ۲ سخت موافق قرنطینه کردن حداقل شهر تهران بود و ایتالیا را به خاطر قرنطینه کردن کل کشور ستود. او قرنطینه کردن کل کشور را مثالی از توسل به دیکتاتوری به بهانه وضعیت استثنائی دانست تا توسل به قدرت قهریه و نظامی سبب استواری حکومت شود. او وضعیت استثنائی را تمایل سیاستمداران می‌داند که آن را پارادایم طبیعی

حکومت‌داری معرفی می‌کنند و از زمان موسولینی در ایتالیا ریشه دوانده است که با دلیل ایمنی عمومی و سلامت^{۱۶} مسائل پزشکی را دارای ریشه‌های اصیل نظامی^{۱۷} می‌داند. او به این موضوع اشاره می‌کند که اختراع اپیدمی با این گزاره که تست یک فرد مثبت می‌شود و بنابراین مسئله اصلی این است که او از چه ناحیه‌ای آمده است بلافاصله تبدیل به این پاسخ می‌شود که از همه ناحیه‌ها و بنابراین وضعیت استثنائی به همه نواحی و بنابراین کل کشور تعمیم می‌یابد. این مسئله تولید وحشت عمومی می‌کند و محدودیت آزادی که حکومت اعمال می‌کند به نام تمایل برای امنیت^{۱۸} توسط همان حکومتی خلق می‌شود که ارضاکننده این تمایل شهروندان برای امنیت است. ژان لوک نانسی، فیلسوف نامدار روز بعد (۲۷ فوریه) استدلال آگامین را زیرسؤال برد که آن را با یک آنفولانزای معمولی مقایسه کرده بود، چون در آنفولانزای معمولی واکنشی وجود دارد که در عمل ثابت شده نه تنها بر آن تأثیر دارد، بلکه حتی فرد را برای سال بعد و جهش‌های بعدی ویروس هم تلقیح می‌کند. او به این موضوع اشاره می‌کند که در جهان کنونی وضعیت استثنائی به یک قاعده تبدیل شده، به خصوص با توجه به همزیستی و بالا رفتن سن به دلیل پیشرفت بهداشت که جامعه در خطر بیماری را بسیار گسترش داده است. نانسی که دوست قدیمی آگامین است به یاد می‌آورد که سال‌ها پیش نیاز به جراحی قلب داشت و آگامین به او گفته بود که گوش خود را به پزشکان نسپرد. او صراحتاً می‌گوید اگر به حرف آگامین گوش داده بود، مدت‌ها پیش جان خود را از دست داده بود. او صراحتاً اشاره می‌کند که آگامین آدرس غلط برای بیماری کرونا می‌دهد و هدف خطایی را آماج قرار داده است. اسپوزیتو در نقد نانسی تحت عنوان «درمان به عاقبتی تلخ‌تر» از آگامین دفاع می‌کند نانسی را به دلیل نادیده گرفتن آموزه‌های هم‌وطنانش ژاک دریدا و میشل فوکو نقد می‌کند. باید توجه داشت که نانسی، اسپوزیتو و آگامین از بزرگ‌ترین متفکران حوزه‌ای هستند که امروز به زیست سیاست مشهور شده است (یک مقاله مهم که در آن

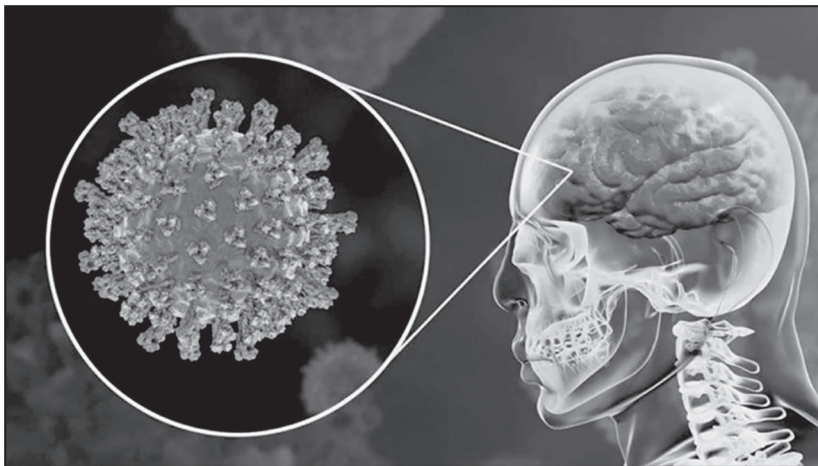
این سه دیدگاه مقایسه شده‌اند را می‌توان در مقاله کیو پکیولیس^{۱۹}، ۲۰۱۸ یافت). رضا داوری در موضعی میانه‌راه وضعیت استثنائی را وضعی می‌داند که کشور و مردم نمی‌دانند چه باید بکنند و حکومت تصمیم می‌گیرد، اما در وضع کنونی حکومت باید پناه مردم باشد برای مردم تصمیم بگیرد. رضا داوری الگوی چین را موفق می‌داند (وضعیت استثنائی که نه یک کشور که یک شهر قرنطینه شد). رضا داوری به‌درستی می‌نویسد کرونا به کشور و قوم خاصی

”
رضا داودی می‌نویسد
کرونا به کشور و قوم خاصی تعلق ندارد و همه یکسان در معرض ابتلای آن هستند و آرزو می‌کند کاش این پیشامدها به ما می‌آموخت که به جای دشمنی با یکدیگر همدردی و همراهی کنیم؛ اما در ارزیابی کرونا دچار خطاست

تعلق ندارد و همه یکسان در معرض ابتلای آن هستند و آرزو می‌کند کاش این پیشامدها به ما می‌آموخت که به جای دشمنی با یکدیگر همدردی و همراهی کنیم؛ اما در ارزیابی کرونا دچار خطاست، آنجا که می‌نویسد (۱۷ اسفند) مگر نه این است که تلفات جاده‌ای در بعضی کشورها کمتر از ویروس کرونا نیست؟ پس چرا از آن نمی‌ترسند و از کرونا این همه واهمه دارند؟ واضح است که او به اپیدمیولوژی بیماری آگاهی ندارد. اینکه اگر واکنش آن کشف نشود، شاید تا یک‌سوم جهان به آن مبتلا شوند. نکته دیگر اینکه در رانندگی می‌توان (همواره رانندگان به هنگام رانندگی این اعتماد به خود را دارند) سانه‌ها را کنترل کرد، درحالی‌که بیمار نشدن فقط به «ماندن در خانه» و قرنطینه شدن در خانه محدود می‌شود. مصطفی محقق داماد یادداشت کوتاهی که به مناسبت مرگ آیت‌الله خسروشاهی نوشته که به دلیل بیماری کرونا فوت کرده است به موضوع جالبی اشاره می‌کند و آن مقایسه آمار هزینه جنگ افزارها با آمار هزینه سلامت مردم است که نشان می‌دهد دولت امریکا برای جنگ افزارها هزینه بالایی می‌کند. آیا فیلسوفان ما می‌توانند همین هزینه‌ها را در کشور خودمان هم مقایسه کنند. ما که نمی‌توانیم رهبران کنسورهای دیگر را کنترل کنیم، اما خودمان را که می‌توانیم. نگارنده این سطور در یک پژوهش دریافت که حدود ۸۵ درصد از پاسخ‌دهندگان موافق وضعیت استثنائی و قرنطینه کردن شهروندان در شهرهایی هستند که بالای خط قرمز قرار دارد.

آیا کرونا برابری خواه بزرگ است؟

آندره مالرو گفته است: «مرگ همه را برابر می‌کند»، اما در مورد کرونا این موضوع صدق نمی‌کند. مرگ افراد مسن و فقرا و مردان را بیشتر از افراد جوان، ثروتمند و زنان گرفتار کرده است. کرونا از نظر خسرو باقری برابری خواه بزرگ است. این جملات را خیلی از افراد گفته‌اند. یکی از مشهورترین آن‌ها مادونا، خواننده امریکایی است، که عیناً این جمله را از درون وام حمام خود گفت [یادداشت ۱] این جملات چنان دردناک بود که حتی طرفداران او را برآشفت. مادونا عنوان ویدئویی را که این جملات را در آن پر کرده بود و یکشنبه ۱۰ اسفند یا ۲۹ فوریه انتشار داده بود (توین اووسج آن را در ۲۳ مارس به روزرسانی کرد) عدم تبعیض در کوئید ۱۹ نام گذاشت. او درون وام حمام پر از شیر این سخنان را بیان می‌کرد. ادعای او این بود که این بیماری که افراد زیادی را می‌کشد در کشتن انسان‌ها تبعیض روا نمی‌دارد؛ اما آیا به‌راستی چنین است؟ درمان این بیماری ۳۸۰۰۰ دلار هزینه دارد و در گرفتاری بیماری هم قبل و هم بعد آن نقش به‌سزایی دارد. برای آگاهی و ایزوله کردن با توجه به زمان طولانی کمون بیماری، تست نقش اساسی دارد که افراد ثروتمند امکان آن را خیلی (اگر نگویم فقط) دارند ابتلای بسیار زیاد به این بیماری، به دلیل آن است که نمی‌توان از همه افراد تست گرفت و بیماران را ایزوله کرد. در خروج از بیماری بدون تردید آن‌ها که بر زورق کارون (زورق‌بان دیار مرگ)



می‌نشینند اکثر مردم فقیر هستند، زیرا ثروتمندان امکان پیروزی بر آن را خیلی بیشتر از مردم فقیر دارند. فرضیه‌ای که خسرو باقری بیان می‌کند در ادبیات پژوهشی، فلسفه دنیای عادل (Just World Hypothesis) نام دارد و در مورد بیماری‌هایی از قبیل آلوده شدن به ویروس کرونا اولاً بیماری (یا هر فاجعه‌ای) را در جهت تعادل در عدالت تعریف می‌کند و معمولاً با جملاتی ستایش‌آمیز از آن سخن می‌گوید؛ ثانیاً عملکرد بیماری را در جهت نابودی بیماران عین عدالت تعریف می‌کند و گاهی با کم‌اهمیت شمردن بیمارانی که از پا درمی‌آیند سعی می‌کند جنبه‌های مخرب آن را نادیده بگیرد. نگارنده این سطور چندین مقاله درباره فرضیه دنیای عادل نوشته است؛ و آن را یکی از ناعادلانه‌ترین نظریات شمرده است. سه متغیر تعدیلی مهم که امروزه در مورد ویروس کرونا شناخته شده‌اند. سن، جنس و وضعیت اقتصادی اجتماعی است. به این معنی که افراد پیر، مردان و فقرا توسط این بیماری بیشتر از پا درمی‌آیند. مادونا سپس به این موضوع اشاره می‌کند که ما همه در یک قایق رهسپاریم [یادداشت شماره ۲] و دارای سرنوشت مشترک در مقابل کرونا هستیم. تعبیراتی که عیناً خسرو باقری در مقاله خود دارد (و شاید از آن گرت‌برداری کرده است). پاسخ‌هایی که طرفداران مدونا به او داده‌اند تقریباً همگی منفی بوده است؛ (ما در مقابل کرونا برابر نیستیم و این بیماری ما را برابر نمی‌کند)، فقرا هم از آن زجر بیشتری می‌کشند و هم بیشتر می‌میرند» و «لطفاً هیچ چیز از این تراژدی را برای ما رومانتیک نکنید» [یادداشت شماره ۳]. این جایی است که خواننده پاپ امریکایی و فیلسوف ما عیناً مثل هم می‌اندیشند. دیگری نوشته است «اگر کشتی غرق شود، آیا واقعاً فکر می‌کنید همه ما با هم به قعر کشتی می‌رویم. زمانی که شما در وان حمام

شده ۴۰ زندگی) را به دیار مرگ فرستاد؛ گیرم این نویسندگان بزرگ به کرونا گرفتار نشدند، اما آن‌ها به کرونا زمان خود مبتلا شدند. مردن پیران و فقرا دردناک است، به همان اندازه رشد نایافتگی کسانی که ظاهراً تحصیل کرده‌اند. اجازه بدهید یک گزاره دیگر دنیای عادل را شرح دهم و آن این است که از بین رفتن پیران (یا فقرا یا مردان) چیز چندان مهمی نیست. امیرعلی سهراب‌پور، معاون دانشگاه علوم پزشکی تهران یکی از این نمونه‌هاست که می‌گوید مرگ‌ومیر ناشی از ویروس کرونا مشکل خاصی نیست و اغلب فوتی‌ها به دلیل سن بالایشان اگر هم بر اثر کرونا فوت نمی‌کردند چند ماه دیگر درمی‌گذشتند. ایشان باید خوشحال باشد که در کشورهای پیشرفته جهان ساکن نیست و گرنه او را از گفتن چنین سخنانی پشیمان می‌کردند. (برنامه «به خانه برمی‌گردیم» کانال ۲ تلویزیون). او با گفتن اینکه مرگ بر اثر کرونا مشکل جدی ما نیست این تصور را ایجاد می‌کند که در جمهوری اسلامی برای افراد باتجربه و کارداران ارزشی قائل نیستند و به ملت خود بی‌مهابا توهین کرده است. آیا دکتر سهراب‌پور را به بالین یک فرد پیر فرستادن برای درمان او مفید است؟ مسئله به اخلاق پزشکی مربوط می‌شود و جواب این سؤال منفی است. ساوولسکو (۲۰۲۰، ۱۸ مارس، ۱۸ اسفند ۹۸) در مقاله بسیار خوبی پنج رویکرد اخلاقی را برای پزشکی که به درمان بیماری کرونا ایستاده است برمی‌شمارد. او به درستی می‌نویسد که بیمارستان‌ها با کمبود دستگاه‌های تنفس مصنوعی برای بیمارانی که به عفونت حاد تنفسی دچارند باید تصمیم‌گیری کنند. او پنج رویکرد را متمایز می‌سازد.

«برابری»، افراد به نوبتی که مراجعه می‌کنند باید دستگاه‌های تنفس مصنوعی دریافت کنند. «اصالت فایده»، کسانی که جوان‌ترند (چون طول مدت بیشتری برای حیات دارند) با استفاده از بهترین منابع و کسانی که بیش از چهار سال دارند (یعنی ویروس کرونا برای آن‌ها خطر دارد) بیشتر باید ماسک تنفسی دریافت کنند. رویکرد «حجاب جهل» کسانی که در توزیع امکانات کمترین برخورداری را دارند در نظام

شدند مطلع هستید؟ من خود جوان تحصیل‌کرده‌ای را دیدم که با لیسانس در خیابان شیخ کلینی پنج شاخه گل مریم در دست گرفته بود تا شکم همسر و فرزندش را سیرکنند و کسی از او گل نمی‌خرید، آدرس موبایلش را گرفتم و گلی از او خریدم. روز عید به او زنگ زدم، همسرش پاسخ داد و گفت به عفونت تنفسی حاد مبتلا شده است و در بیمارستان بستری است. به‌زعم باقری کرونا معلم برابری است. آری خود او گفته است این ما هستیم که با سازه‌های ذهنی خود کرونا را برابری‌خواه بزرگ می‌نامیم. آیا در ایران و ایتالیا فقیر و غنی به یکسان در مقابل کرونا از پای درمی‌آیند. فکر نمی‌کنم نیاز چندانی به آمار تجربی باشد عقل هم می‌تواند نتیجه‌گیری کند. در شبکه دوم، خسروی که برنامه «زنده‌باد زندگی» را اجرا می‌کند در فرازی مهم در برنامه‌های کرونائی گفت که مایل نیست فیلم کمک مأمور پلیس به دختر خردسالی را که در خیابان در هنگام کرونا برای معاش والدین گل می‌فروخت پخش کند و

این نمایش همدلی فقط نیست، بلکه علاوه بر آن این سؤال را مطرح می‌کند که چرا دختری با این سن کم باید با وجود خطر کرونا به خیابان برود تا معاش خود را کسب کند. زندگی زمانی زیباتر است که بدون نگرانی از معاش، همه به پویش در خانه بمانیم بیوندند. بن هیلر^{۱۱} به همین دلیل عنوان مقاله خود را «کروناویروس فاجعه‌ای ساخته نظام سرمایه‌داری» نامیده است. با این حال زیبایی این دوره را می‌توانستیم در چهره انسان‌های خیری ببینیم که مثلاً آجاره را از فروشندگان در ماه اسفند نگرفتند و تأکید می‌کردند که اگر این روال بیماری طولانی مدت شود به این رویه خود ادامه خواهند داد. کرونا همان عفونتی است که نویسندگان بزرگی چون چخوف، کافکا و اورول (هر سه با ابتلا به بیماری سل و در

”
امیرعلی سهراب‌پور،
معاون دانشگاه علوم
پزشکی تهران یکی از این
نمونه‌هاست که می‌گوید
مرگ‌ومیر ناشی از ویروس
کرونا مشکل خاصی
نیست و اغلب فوتی‌ها
به دلیل سن بالایشان
اگر هم بر اثر کرونا فوت
نمی‌کردند چند ماه دیگر
درمی‌گذشتند

خود لم داده‌اید کسانی هستند که مایحتاج شما را فراهم می‌سازند، همان‌ها هستند که به قعر کشتی می‌روند. حداقل اندکی همدلی با مردم داشته باشید و بر زخم آن‌ها نمک نپاشید». ریشه نظریه دنیای عادل (که برخلاف اسم خود یکی از ناعادلانه‌ترین نظریه‌هاست) را به فاجعه زلزله در لیسبون (۱۷۹۵) بازمی‌گرداند (آراجیو،^{۲۰} ۲۰۱۳). فاجعه‌ای که پایتخت را زیر و رو کرد. آنگاه برخی از کشیشان مرثیه خواندند که این فاجعه فقیر و غنی نشناخت و جامعه را برابر کرد و آن را برابر‌ساز بزرگ نامیدند و ولتر آن‌ها را مورد تمسخر قرار داد. من از خسرو باقری می‌پرسم آیا فقیر و غنی توسط کرونا برابر می‌شوند؟ شما که از تعطیلی و حقوق مکفی برخوردار هستید کجا از آن‌ها که توسط شرکت‌های خصوصی در شب عید تعدیل

فرصتی برای تغییر

این گزارش تقدیم می‌شود به سپیده، سوده و همه معلمان و دانش‌آموزان ایران.

فیتیه فردا تعطیل!

کمتر دانش‌آموزی را می‌شناسم که از تعطیلی مدرسه آن هم ناخواسته و اتفاقی خوشحال نشود. از ابتدای مهر امسال تا پنجم اسفندماه که مدارس به‌طور قطعی تعطیل شدند دانش‌آموزان ابتدایی بیش از دو ماه از سال تحصیلی را تعطیل بوده‌اند؛ اما قرنطینه کرونا از نوع دیگری بود. تعطیلاتی که باعث شد آموزش و پرورش به دنبال راهی برای جایگزین کلاس‌های کلاسیک مدرسه باشد. اولین راه آموزش از تلویزیون بود. شیوه‌ای که دانش‌آموزان دوران جنگ آن را به‌خوبی به یاد دارند؛ آموزش از پشت شیشه تلویزیون بدون سؤال و جواب و تنها با ارائه پاورپوینت. آموزشی کم‌اثر که همچنان ادامه دارد و آنتن شبکه تلویزیونی آموزش را پر می‌کند.

شاد و ناشاد، آموزش مجازی وارد می‌شود

آموزش و پرورش یک قدم عقب‌تر از معلمان، آموزش در فضای مجازی را در دهم اسفند بخشنامه و ابلاغ کرد. معلم یکی از دبستان‌های تهران می‌گوید: چون نگران تعطیلی‌های بعد از عید بودم تا مدارس تعطیل شدند یک گروه در واتس‌آپ تشکیل دادم و کلاس را برقرار کردم. تا اینکه ابلاغ کردند باید پیام‌رسان شاد را بریزیم و آنجا تدریس را شروع کنیم.» هرچند در بعضی استان‌ها مدارس دیرتر تعطیل شدند و معلم و دانش‌آموز سر کلاس‌های درس می‌رفتند و کلاس‌های مجازی بعد از عید تشکیل شدند.

شاد پیام‌رسانی که انتقادات فراوانی برانگیخت و به گفته مهدی شرفی، سرپرست مرکز برنامه‌ریزی و فناوری اطلاعات وزارت آموزش و پرورش تاکنون (ابتدای اردیبهشت) ۷ میلیون دانش‌آموز امکان دسترسی یا پیوستن به آن را نداشته‌اند. درباره ضعف‌های این پیام‌رسان گزارش‌های بسیاری نوشته شده و معلمان و دانش‌آموزان معتقدند کارایی کافی را ندارد: «ورود به شاد برای ما آسان نبود... بسیاری از والدین و دانش‌آموزان گوشی هوشمند و تبلت ندارند... شاد روی ویندوز و IOS قابل نصب نیست... به‌اندازه کافی به شاد اعتماد ندارم و اجازه ورود به همه بخش‌های گوشی‌ام را نداده‌ام برای همین آپلودکردن بعضی مطالب برای من سخت است... سرعت آپلود خیلی پایین است و گاهی یک فایل با حجم پایین بیشتر از یک ساعت طول می‌کشد تا آپلود شود. همین حجم در کمتر از چند دقیقه در واتس‌آپ آپلود می‌شود... نمی‌توانیم بیشتر از حجم معینی فایل در شاد آپلود کنیم. من در کلاس شاد حضوری می‌زنم و در واتس‌آپ ادامه می‌دهیم... بچه‌ها خصوصاً در مقاطع پایین برای استفاده از گوشی مشکل دارند... وقتی تلگرام طلایی هک شد شاید شاد هم هک شود... من به من مسیج دادند چرا از شاد استفاده نمی‌کنی؟ گفتم برای من کارایی ندارد هر کار می‌خواهید بکنید!... مدیر مدرسه به من زنگ زد که چرا در گروه کلاسی موزیک گذاشتم؟ گفتم این



انسبیه ابراهیمی

بازتوزیع امکانات در آن نوع توزیع قرار دارند که بهترین وضعیت برای آن‌ها به شمار می‌رود. رویکرد «خیلی زود، دیر می‌شود» باید محدودیت‌هایی برای آزادی شهروندان در حمل و نقل گذاشته شود تا بتوان خم‌منحنی رشد ویروس را مسطح کرد و اصولاً نیاز به دستگاه‌های تنفس مصنوعی کم شود (رویکردی که سنگاپور و تایوان از همان آغاز و قبل از آنکه دیر بشود به کار بستند). به قول ساووسکو هر کاری باید از همان آغاز برای استفاده از حداقل امکانات دستگاه‌های تنفس مصنوعی انجام شود.

«اسطوره آسیب بیشتر»^{۲۳} این اسطوره توسط دستگاه‌های بهداشتی ضعیف ساخته می‌شود که پیران شانس یک‌هزارم برای بهبود دارند و این ارزش آن را ندارد که آن‌ها را آزار بیشتر دهیم (یعنی در مورد آن‌ها از دستگاه‌های تنفس مصنوعی استفاده کنیم) و روزهای آخر عمر آن‌ها را با زجر آن‌ها توأم کنید. با این شانس اندک شاید بهتر باشد آن‌ها بمیرند. آقای دکتر سهراب‌پور بر مبنای گزاره ۲ یا ۵، دستگاه تنفس مصنوعی را به‌احتمال زیاد از روی افراد پیر برمی‌دارد. این موضوع به‌روشنی تأثیر بسیار زیاد فلسفه ذهنی پزشک بر عملکرد او، فارغ از اصول اخلاقی پزشکی را نشان می‌دهد. ■

یادداشت شماره ۱: نگاه کنید به توین اووسج (Toyin Owoseje) از CNN عنوان آن این است: Corona Virus is the Great Equalizer: Madona

یادداشت شماره ۲: جمله مادونا:

We Are all in the Same Boat

یادداشت شماره ۳:

Do not Romanticise Nothing of this Tragedy

پی‌نوشت:

۱. یکی از مهم‌ترین این مقالات مقاله‌ای است که یونسف برای دانش‌آموزان ارائه کرده است:

COVID - 19 your voices against stigma and discrimination

۲. lot of fuss about nothing

۳. coronavirus was created in laboratory

۴. نگاه کنید به مصاحبه فوکویاما با آذر نفیسی تحت عنوان: The American Interest "Totalitarianism as a Mindset Can Be Anywhere"

۵. Social Distance

۶. Spozito

۷. Agamben

۸. Foucault

۹. Benvenuto

۱۰. J.L Nancy

۱۱. Bio Politics

۱۲. Being Singular Plural

۱۳. Being With

۱۴. Co Existance

۱۵. L invenzione di Un epidemia

۱۶. Pre ragioni diigiene e di sicurezza pubblica

۱۷. propria mili tarizza zione

۱۸. desi derio di sicurezza

۱۹. Kioukpiolis

۲۰. Arajojo, A.C

۲۱. Ben Hiller

۲۲. Greater Harm Myth

کلاس من است و هرچه لازم بدانم در کلاس می‌گذارم». هرچند برخی معلمان وجود یک شبکه سراسری برای آموزش را مفید می‌دانند به شرط آنکه این پیام‌رسان به‌روز شود و ایرادات آن هم برطرف شود تا استفاده از آن دستوری نشود و معلم و دانش‌آموز علاقه‌مند به استفاده از آن باشند.

نکته دیگر در مورد این پیام‌رسان و البته تدریس در فضای مجازی فقدان آموزش در این باره است. معلمان می‌پندارند که به دلایل مختلف نتوانستند با این آموزش هماهنگ شوند و آموزش هرچند کم و محدود می‌توانست از سردرگمی آن‌ها بکاهد. بسیاری از معلمان حتی نمی‌توانستند مطالب را برای ارسال کم‌حجم کنند و با مسائلی از این دست روبه‌رو بودند.

شاد تنها مشکل آموزش مجازی نیست؛ گوشی تلفن همراه، اینترنت و سرعت پایین آن معضل بزرگ‌تری است. دسترسی کم‌عده‌زادگی از دانش‌آموزان و معلمان به گوشی و اینترنت، پوشش ضعیف شبکه اینترنت در سراسر کشور، مشکل پهنای باند، نداشتن سواد رسانه‌ای کافی برخی معلمان و دانش‌آموزان و والدین، مصرف بالای حجم اینترنت و توانایی مالی ضعیف برخی خانواده‌ها در روند آموزش اختلال ایجاد کرده. برخی معلمان مدعی هستند این مسئله مهم‌ترین علت برای بیرون ماندن عده‌ای از دانش‌آموزان از تحصیل است: «دانش‌آموزی دارم که با مادر و دو برادرش زندگی می‌کند

و همه این‌ها بچه‌ها از یک گوشی استفاده می‌کنند... دانش‌آموزی دارم که نخیه کلاس من است اما ساکن روستا است و گوشی ندارد و در دوران قرنطینه به‌جای درس خواندن باید به خانواده‌اش در کارهای مزرعه کمک کند... مادر یکی از دانش‌آموزانم زنگ زد که چون همه بچه‌های خانه از یک گوشی استفاده می‌کنند ممکن است در ارسال تمرینات کلاسی تأخیر داشته باشد... یکی از دانش‌آموزان از گوشی خاله‌اش استفاده می‌کند و برای هر کلاس باید به خانه آن‌ها برود که به نوعی قرنطینه هم نقض می‌شود.»

البته هستند دانش‌آموزانی که علاقه‌مند به تحصیل و فضای مدرسه نیستند و به معلم و مدرسه اعلام کرده‌اند به کلاس‌های مجازی آموزشی دسترسی ندارند و به دنبال حضور در کلاس‌های مجازی هم نیستند. همین‌طور هستند دانش‌آموزانی که به علت نبود

زیرساخت مناسب از تحصیل بازمانده‌اند و اتفاقاً از دانش‌آموزان نخیه هم هستند. اغلب معلمان نمی‌دانند بعد از کرونا چه خواهد شد و باید آموزش‌های فعلی را نادیده گرفت یا خیر؟ بازار شایعه داغ است و برخی با این استدلال که این تدریس قابل قبول نیست و احتمالاً از مهرماه یا اواخر شهریور مجدد مطالب آموزش داده می‌شوند آموزش را سراسری گرفته‌اند. استرس ناشی از عقب ماندن از کلاس در میان دختران بیشتر است و یکی از معلمان دبیرستان‌های دخترانه در شهر یاسوج می‌گوید: «دانش‌آموزانم به من زنگ می‌زنند و گریه می‌کنند، چون به هزار دلیل نمی‌توانند در کلاس شرکت کنند یا از فیلم‌هایی که در گروه می‌گذارم استفاده کنند. استرس شدیدی دارند چون تنها راهی که برای جلو رفتن و به دست آوردن شخصیت اجتماعی داشتند تحصیل بود. در طول روز با چندین نفر از آن‌ها مدام صحبت می‌کنم و باید برای آن‌ها راهی پیدا کنیم». معلمان رشته‌های هنرستان و کار و دانش هم می‌گویند چون دروس آن‌ها عملی است نمی‌توانند با این شیوه تدریس کنند و عملاً تدریس آن‌ها به بحث‌های نظری محدود شده است. در حالی که قبلاً دانش‌آموزان بالاخره مجبور بودند فعالیت عملی داشته باشند. یکی از معلمان درس سبک زندگی هم سعی کرده از شرایط پیش‌آمده برای تدریس استفاده کند و تدریس را به عهده دانش‌آموزان

گذاشته؛ یعنی روخوانی هم به عهده خودشان است و صدایشان را ضبط می‌کنند و می‌فرستند. حتی اگر در تمرینات درسی تحقیق باشد باید بچه‌ها این کار را انجام دهند و برای آن نمره در نظر گرفته است.

درباره کندی اینترنت اعتراضات زیادی به وزارت ارتباطات شده است. آذری جهرمی در گفت‌وگو با ایسنا با بیان اینکه شبکه موبایل در تهران به حداکثر میزان ظرفیت نامی خود رسیده، تأکید کرد: «تنها راه افزایش ظرفیت پهنای باند، اضافه کردن فرکانس است که در اختیار صداسیماست.

صداسیما باند پایین‌اند و صداسیما هم از آن‌ها استفاده نمی‌کند. سه سال است در تلاشیم فرکانس‌ها را پس بگیریم. هم در دولت و هم در مجلس گفته‌ایم در باندی دیگر نیازهای آینده صداسیما را تأمین می‌کنیم، اما آن‌ها همراهی نکرده‌اند.» در این باره بحث استفاده

از رویبکا، که با تلویزیون قرارداد دارد، برای آموزش مجازی مدارس مطرح شده که شاید با فرکانس‌های در اختیار صدا و سیما بی‌ارتباط نباشد.

در کلاس درس مجازی چه می‌گذرد؟
اگر دانش‌آموز و معلم از هفت‌خوان گوشی و اینترنت و پیام‌رسان شاد بگذرد یک کلاس تشکیل می‌شود. دبیر یکی مدارس تیزهوشان در خرم‌آباد می‌گوید: «با اینکه ما تدریس در فضای مجازی را قبل از ابلاغ شروع کرده بودیم اما خیلی از همکاران ما این تدریس را جدی نمی‌گرفتند چون تکلیف خیلی معلوم نبود و تعطیلات قطعی نبود. در سایر مدارس هم همین وضعیت برقرار بود و بسیاری مدارس تا بعد از عید تدریس را جدی نگرفتند.»

امتحان آنلاین و آزمون هم یکی مسائل قابل توجه است. البته اغلب معلمان می‌گویند این آزمون‌ها بیشتر برای این است که بچه‌ها خیلی درس را رها نکنند و مبنای ارزشیابی قرار نخواهد گرفت: «بچه‌ها استرس دارند که مبادا موقع امتحان نتوانند آنلاین شوند یا خواهر و برادرشان کلاس نداشته باشند.» همچنین این آزمون‌ها راهی است که معلم‌ها بتوانند میزان یادگیری بچه‌ها را تقریباً بسنجند چون به دلیل نبود ارتباط فیزیکی معلم و دانش‌آموز بازخورد دقیقی از میزان یادگیری دانش‌آموزان وجود ندارد.

والدین هم شاگردان دیگر این کلاس‌ها هستند که همپای دانش‌آموزان این فیلم‌ها را می‌بینند و سعی می‌کنند کمبود کلاس حضوری را جبران کنند. البته یکی از معلمان ابتدایی در استان اصفهان می‌گوید: «مادر یکی از دانش‌آموزان کم‌سواد است و توانسته با این فیلم‌ها کمی آموزش ببیند که برایم جالب توجه بود. گاهی هم حس می‌کنم خود بچه‌ها تمرین‌ها را حل نمی‌کنند و راه‌حل‌ها یا از روی کتاب‌های کمک‌آموزشی است یا بزرگ‌ترها برایش حل کرده‌اند.»

در این آموزش نباید دانش‌آموزانی که در وضعیت خاص جسمانی هستند را از یاد برد. یکی از معلمان دبستان که دانش‌آموز کم‌شنوا دارد می‌گوید: «باید برای بعضی درس‌ها کلاس جداگانه برای او بگذارم و دوربین را به صورتم نزدیک‌تر کنم تا او لب‌خوانی کند.» معلم دیگری دانش‌آموز مبتلا به صرع دارد که نمی‌تواند به‌خوبی از کلاس‌های مجازی استفاده کند و از آموزش کاملاً عقب مانده؛ اما چنین امکانی برای همه دانش‌آموزان فراهم نیست و بعضی معلمان وقت بیشتر ندارند تا برای این دانش‌آموزان بگذارند و آن‌ها از همان آموزش عمومی بهره می‌برند و موجب اختلال در آموزش آن‌ها شده. هرچند جواد حسینی معاون وزارت آموزش و پرورش می‌گوید باید برای دانش‌آموزان با نیازهای

شاد تنها مشکل آموزش مجازی نیست؛ گوشی تلفن همراه، اینترنت و سرعت پایین آن، دسترسی کم‌عده‌زادگی از دانش‌آموزان و معلمان به گوشی و اینترنت، نداشتن سواد رسانه‌ای کافی، مصرف بالای حجم اینترنت و توانایی مالی ضعیف برخی خانواده‌ها در روند آموزش اختلال ایجاد کرده



خاص وسایل ارتباطی و سخت‌افزاری خاص آن‌ها تهیه شود. ۷۰ درصد معلمان آموزش و پرورش استثنایی وارد شبکه شاد شده‌اند اما خانواده‌های دانش‌آموزان می‌گویند با توجه به نیازهای فرزندان‌شان قابل استفاده نیست. همچنین برخی دانش‌آموزان دیرآموز که خانواده توانایی‌های آموزگاری را ندارد تحصیلشان با اختلال مواجه شده. شاید کرونا آموزش و پرورش را غافلگیر کرد اما واقعیت این است که دانش‌آموزان با شرایط خاص ذهنی و جسمی اغلب اولین گروهی هستند که به‌راحتی آموزش آن‌ها معلق می‌شود و توجهی را جلب نمی‌کنند. این مسئله در یک گزارش جداگانه بررسی خواهد شد.

عدالت آموزشی

یکی از مسائلی که سال‌هاست از سوی فعالان حوزه آموزش مطرح شده نابرابری آموزشی است. بحث مدارس به اصطلاح لاکچری تا مدارس کپری بسیار گفته شده و در مجله چشم‌انداز نیز در این زمینه گزارش و مصاحبه‌های فراوانی شده؛ اما مسئله دیگری که در ایام قرظینه خانگی توجه‌ها را جلب کرده نقض شدن اصل آموزش برای همه در قانون اساسی است. نداشتن گوشی تلفن همراه و اینترنت که اولین ابزار برای ورود به کلاس مجازی تحصیل است کودکان بسیاری را چه در روستاها و حتی در شهرهای بزرگ از تحصیل باز نگه داشته است. گفته می‌شود برای تدریس

از تلویزیون نیاز به ۱۲ شبکه آموزشی است چون ۲۵۰ عنوان درسی وجود دارد. از طرف دیگر دانش‌آموزان مقاطع پایین در استان‌هایی که فارسی زبان دوم آن‌هاست و کودکان به زبان فارسی تسلط کافی ندارند مشکل دیگری برای عدم ارتباط آن‌ها با آموزش‌های تلویزیونی شده. معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش از ارسال سی‌دی‌های آموزشی برای دانش‌آموزان برخی

مناطق روستایی و عشایری گفته است که از سرنوشت آن اطلاع خاصی در دسترس نیست. برخی معلمان نیز خود اقدام به ارسال این بسته‌ها به دانش‌آموزانشان کرده‌اند که این کار نشئت‌گرفته از دلسوزی و احساس مسئولیت عمیق آن‌هاست.

به نظر می‌رسد با توجه به کم شدن برخی هزینه‌های آموزش و پرورش مانند تهیه ساختمان مدرسه و نگهداری آن‌ها، وزارتخانه از آموزش کم‌هزینه‌تر مجازی استقبال فراوانی کرده و در تلاش است برخی مشکلات سر راه این آموزش را برطرف کند. علی‌رغم اینکه قرار شد

در اردیبهشت‌ماه مدارس چند روز باز باشند تا کسانی که مایل‌اند برای رفع اشکال سر کلاس بروند معلمان معتقدند این بازگشایی موقتی برای سنجش و گرفتن بازخورد باز بودن مدرسه است و والدین حاضر نیستند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند؛ علی‌الخصوص در مقاطع پایین‌تر که بچه‌ها توجه چندانی به پروتکل بهداشتی ندارند بسیاری از والدین عنوان کرده‌اند حاضرند عقب‌ماندگی تحصیلی فرزندان‌شان را بپذیرند اما آن‌ها را به مدرسه نخواهند فرستاد.

تدریس معکوس آقای خان

آموزش مجازی مدارس بحث تدریس معکوس را دوباره داغ کرد. این روش در سال ۲۰۰۴ مطرح شد و همان‌طور که از نام آن معلوم

است متفاوت با روش‌های تدریس کلاسیک است. در کلاس‌های کلاسیک مبحث جدید برای نخستین بار در کلاس و توسط معلم تدریس می‌شود و برای تعمیق مفهوم درسی، تمرین‌هایی برای حل در خانه به دانش‌آموز داده می‌شود. در تدریس معکوس تعامل بین دانش‌آموز و بحث درسی بیشتر است و معلم نقش واسطه‌ای مانند قبل ندارد. قبل از جلسه

کلاس محتوای درسی به اشکال مختلف مانند پاورپوینت، فیلم و فایل صوتی در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و آن‌ها وقت دارند تا روز کلاس آن‌ها را ببینند و مطلب درسی را بیاموزند. در این شیوه آن‌ها نه فقط یک بار بلکه بارها تحت آموزش قرار خواهند گرفت و حتی می‌توانند از محتواهایی غیر از محتوای ارائه‌شده معلم هم استفاده کنند. در کلاس درس مطلب به بحث گذاشته می‌شود و به نوعی رفع اشکال دسته‌جمعی اتفاق می‌افتد. کسانی که نتوانسته‌اند فیلم‌های آموزشی را ببینند از هم‌کلاسی‌های خود مطلب را یاد می‌گیرند.

همچنین تمرینات درسی سبکی برای آن‌ها در نظر گرفته شده که باید قبل از روز کلاس آن‌ها را انجام دهند.

یکی از دیربان که از این روش استفاده می‌کند معتقد است فرصت خوبی برای تدریس معکوس توسط معلمان فراهم شده و این روش می‌تواند از سوی خود معلمان ادامه داده شود تا شاید آموزش و پرورش مجبور شود به شیوه‌های جدید تن بدهد و از روش‌های دانش‌آموز گریز دست بردارد: «من از مطالب آموزشی آکادمی خان برای تدریس خودم استفاده می‌کنم، اما اختلال در اینترنت مانع تشکیل کلاس بحث جمعی شده و رفع اشکال به‌خوبی انجام نمی‌شود. هرچند به علت اینکه بچه‌ها این محتوا را نزد خودشان دارند سعی می‌کنم از آن‌ها به فراخور زمان و امکانات به‌صورت تک‌به‌تک رفع اشکال کنم.» روش تدریس معکوس از آنجا قابل توجه است که شیوه‌های کلاسیک و ابزار مجازی تدریس خیلی همخوانی ندارند. معلمان در کلاس‌های چهل نفره واقعی باید زمانی را صرف آرامش کلاس می‌کردند که این مسئله در کلاس‌های مجازی هم وجود دارد. مثلاً یکی از معلمان می‌گوید: «وقتی می‌خواهم از بچه‌ها سؤال بپرسم با همکاری هم شروع به ارسال مطالب غیردرسی در گروه می‌کنند یا فرد موردنظر آفلاین می‌شود یا با شوخی و خنده کلاس را معلق می‌کنند. از دست من هم کاری بر نمی‌آید. کم کردن نمره و تنبیهاات این چنینی هم راه مناسبی نیست. اگر کاری درستی بود بچه‌ها آن قدر از مدرسه فراری نبودند.» اگر تدریس قبل از تشکیل کلاس صورت بگیرد و کلاس محلی برای رفع اشکال باشد بچه‌ها فرصت فکر کردن به مطلب درسی را دارند و از خلال سؤالات همدیگر اشکالاتشان برطرف می‌شود. یکی از معلمان معتقد است: «چون من معلم دوره اول متوسطه هستم تقریباً دو یا سه سال با بچه‌ها هستم و می‌دانم کدام‌ها ضعیف‌ترند و کدام‌ها یادگیری بهتری دارند. بعضی از بچه‌ها رویشان نمی‌شود بگویند نت ندارند و یا گوشی‌شان خیلی خوب نیست و بعضی از ساعت کلاس را از دست می‌دهند و

”
واقعیت این است که
دانش‌آموزان با شرایط
خاص ذهنی و جسمی
اغلب اولین گروهی
هستند که به‌راحتی
آموزش آن‌ها معلق
می‌شود و توجهی را
جلب نمی‌کنند



ضعیف‌ترها در کلاس‌های مجازی اصلاً سؤال نمی‌پرسند و ممکن است من هم نتوانم خصوصی برایشان رفع اشکال کنم.»

در تدریس معکوس معلم از حالت متکلم خارج می‌شود و محتوای درسی سوژه اصلی کلاس است؛ البته باید گفت بیشتر معلمان از فیلم‌ها و فایل‌های صوتی برای کمک به آموزش استفاده می‌کنند، اما نکته در این است که وقتی تدریس معلم اصل باشد، دانش‌آموز در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. محتوای آموزشی باید شیوه اول تدریس باشد و دانش‌آموز این محتوا را در دست خودش بگیرد تا آن را یاد بگیرد. در مدارس دانش‌آموزان با درجات مختلف گیرایی درس می‌خوانند و شاید نه یک بار، بلکه چندین بار توضیح معلم در زیر نگاه شمامت‌بار سایر دانش‌آموزان نتواند به یادگیری یک دانش‌آموز کمک کند. یکی دیگر از معلمان می‌گوید: «بچه‌ها در مقاطع بالاتر به علت تغییرات هورمونی خواب کافی شبانه ندارند و در ساعات ابتدایی روز خواب‌آلوده هستند. غیر از این مسئله بعضی بچه‌ها خودفرورفتگی دارند و از نظر ذهنی سر کلاس نیستند.» یکی دیگر از معلمان می‌گوید: «بعضی از دانش‌آموزان آن‌قدر درگیر مسائل خانوادگی هستند و نمی‌توانند سر کلاس که موعد یادگیری است تمرکز داشته باشند. الآن که من برایشان فیلم می‌فرستم وقت دارند تا این فیلم‌ها را هر ساعتی ببینند.» درواقع آموزش از انحصار معلم خارج می‌شود.

تجارب معلمان نشان می‌دهد شیوه آموزش آن‌ها در کلاس‌های مجازی تفاوت کمی با آموزش در مدرسه دارد و معلم باید تدریس کند و با هر روشی که ممکن باشد آموزش بگیرند. این سؤال مطرح است که چرا تدریس معکوس و روش‌های

این چنینی به‌اندازه کافی مورد استفاده قرار نگرفت؟ محمدرضا نیک‌نژاد دبیر و عضو کانون صنفی معلمان در این باره می‌گوید: «نگاه سنجش‌گرانه و تفکر انتقادی یک پروسه است که شاید در برخی دانش‌آموزان به دلیل خانوادگی یا محیطی وجود داشته باشد اما دستکم آموزش و پرورش در این زمینه نه برنامه دارد نه در پی این است که دانش‌آموز چنین خصلتی پیدا کند. گرچه به‌صورت صوری در سندهای بالادستی روی این مسئله تأکید شده. تدریس مشارکت محور در کلاس‌های حضوری ما بسیار کم است. مدارس ما اغلب مشتری محور هستند و نگاه تعاملی هم در آموزش ما وجود ندارد. چون زیرساخت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری

هم وجود ندارد. یکی از مهم‌ترین مشکلات هم این است که عموماً مدارس کلاس‌هایی با تراکم بالای سی نفر هستند. اولویت در این کلاس برقرار نظم است و وقتی بخواهید کنترل کنید باید اقتدار داشته باشید؛ بنابراین از تعامل خارج می‌شوید؛ یعنی معلم چطور می‌تواند به دانش‌آموز فرصت تحقیق درباره مبحث درسی را بدهد و او نتایجش را به بحث و گفت‌وگو بگذارد و تجربه آموزشی برای معلم و دانش‌آموز بشود. خود من در هنرستان فیروزبهرام فیزیک تدریس می‌کنم و تعداد دانش‌آموزانم کم است و سعی می‌کنم در کلاس روش تعاملی داشته باشم. در کشور از نظر دسترسی به آموزش مجازی درجه‌بندی وجود دارد و من درباره مناطقی صحبت می‌کنم که حداقل‌های امکانات آموزشی را دارند. در یک مدرسه غیردولتی

از اسکای روم برای تدریس مجازی استفاده کردند و من به‌عنوان مهمان در این کلاس شرکت کردم. تصویر معلم کاملاً قابل دیدن بود و دانش‌آموز علامت دست را می‌زد و ارتباط بین او و معلم برقرار می‌شد. معلم با قلم نوری روی صفحه می‌نوشت و بچه‌ها می‌نوشتند؛ اما عموماً این‌طور است که بسیاری مانند من به مدرسه‌ای می‌روند و از تدریس خودشان فیلم می‌گیرند و برای گروه کلاس ارسال می‌کنیم. زمانی هم می‌گذارم تا بچه‌ها این فیلم‌ها را ببینند و تمرینات را جواب بدهند و برای من بفرستند؛ اما امکانات اینکه تعامل کنیم بسیار کم است؛ یعنی محتوای درسی اجازه این را نمی‌دهد. هرچند در برخی کشورها محتوا در اختیار معلم و یا دستکم مدرسه است.

انگیزه معلمان و انگیزه دانش‌آموزان عامل مهمی است که می‌تواند شیوه‌های نوین تدریس را به سیستم آموزشی تحمیل کند

کشورهایی که دغدغه آموزش و توسعه انسانی را دارند از این وضعیت صید خود را انجام می‌دهند و قطعاً آموزش جهانی پس از کرونا جلوتر خواهد رفت؛ اما به نظر نمی‌رسد با کمرختی مسئولان برای ما اتفاق مثبتی بیفتد. همه ما غافلگیر شدیم اما کسی که در دفتر پژوهش‌های آموزش و پرورش کار می‌کند ابزار و ارتباطات بیشتری از من معلم دارد و می‌تواند از شرایط فعلی نکات مثبت برای حرکت آموزش و پرورش در بیاورد. به نظر من آموزش مجازی می‌تواند آموزش کشور را یک گام به پیش ببرد و اگر معلم آموزش درست دیده باشد و دغدغه داشته باشد شروع به حرکت می‌کند.» بودجه‌بندی درسی می‌تواند مانعی باشد برای برخی خلاقیت‌های درسی از سوی معلمان. با توجه به کنکور محور بودن آموزش ابتدایی در ایران و اهمیت تحصیلات دانشگاهی برای اغلب خانواده‌ها، مدیران و والدین بچه‌ها حساس هستند که مباحث درسی بی‌کم‌وکاست از سوی معلم ارائه شود و دانش‌آموز با نکته‌برداری به زیر و بم محتوای درسی مسلط شود. درواقع انگیزه معلمان و انگیزه دانش‌آموزان عامل مهمی است که می‌تواند شیوه‌های نوین تدریس را به سیستم آموزشی تحمیل کند.

شاید جای خوشحالی باشد که کرونا در زمانی پیدا و اپیدمی شد که اینترنت هست و ارتباطات مجازی به‌قدری گسترده شده که به‌عنوان اولین راه برای جایگزین مدارس انتخاب می‌شود. تعطیلی ناخواسته و طولانی مدت باعث نشد جریان آموزشی کاملاً تعطیل شود اما شاید حال که مراکز آموزشی به‌ناچار مجبور شده‌اند فعالیت خود را به فضای مجازی ببرند با شناخت بیشتر نسبت به این فضا سیستم آموزشی را به سمت نو شدن و تحولات مثبت سوق بدهد. ■

حمایت‌های رفاهی در شرایط بحران: نقش وزارت کار و رفاه اجتماعی چیست؟



افسانه شرکت^۱

چشم‌اندازی از شرایط اقتصادی ایران در بحران کرونا

طبق پیش‌بینی‌های مرکز آمار ایران رشد اقتصادی سال ۱۳۹۸ با احتساب نفت، ۷/۲- درصد و بدون نفت صفر درصد خواهد بود. این رشد منفی خود به اندازه کافی گواهی بر وضعیت نامطلوب تولید در کشور است. حال با گسترش ویروس کرونا تولید کشور از هر دو سمت عرضه و تقاضا با شوک منفی مواجه خواهد شد؛ بنابراین پیش‌بینی می‌شود رشد اقتصادی از میزان پیش‌بینی شده کمتر شود. خانوارها از سویی هم عرضه نیروی کار را بر عهده دارند و هم تقاضای کالا و خدمات؛ بنابراین کاهش عرضه نیروی کار در هر کشور دو سیگنال سیاستی به دولت می‌دهد اول آنکه نوسانات این آمار نشانی از وضعیت رونق یا رکود در فضای تولیدی و مشاغل رسمی در کشور بوده و از سمت دیگر نیز نشانی از افزایش یا کاهش درآمد خانوارها که صاحبان اصلی نیروی کار هستند.

با وجود آنکه آمار اشتغال بهار ۱۳۹۹ توسط مرکز آمار ایران هنوز منتشر نشده است، اما با مقایسه آمار اشتغال در پاییز و زمستان ۱۳۹۸ می‌توان چشم‌اندازی از وضعیت بازار کار و به تبع آن بازار کالا به دست آورد. مقایسه تعداد شاغلان طی زمستان و پاییز ۱۳۹۸، بر اساس نامگرهای منتشرشده مرکز آمار ایران، حاکی از آن است که تعداد شاغلان در بخش کشاورزی ۵۳۵ هزار نفر و در بخش صنعت ۶۰۱ هزار نفر نسبت به پاییز کاهش داشته، اما در بخش خدمات ۱۲۴ هزار نفر افزایش یافته است. گرچه تعداد شاغلان کشور در زمستان ۹۸ نسبت به پاییز به‌طور قابل توجهی (یک میلیون و ۱۲ هزار نفر) کاهش پیدا کرده، اما هنوز آثار شیوع ویروس کرونا که عمدتاً مربوط به بخش خدمات است، در آمارها منعکس نشده است بنابراین انتظار می‌رود شرایط از این هم بدتر شود. از ۴۲/۴ درصد جمعیت فعال در کشور ۵۲/۷ درصد آن در بخش خدمات فعالیت می‌کنند. فعالیت‌های اقتصادی مربوط به اصناف مواد غذایی و هتلداری، املاک و مستغلات، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی در این شرایط با کاهش فروش محصولات در بازه ۵۰ تا ۹۰ درصدی مواجه و حتی در مواردی تعطیل شده‌اند که این تعطیلی یا کاهش تولید بر درآمد خانوارها نیز به‌طور غیرمستقیم اثرگذار است بنابراین با ادامه یافتن این شرایط فقر و رکود بر کشور حکم‌فرما خواهد شد.

با توجه به این شرایط، حمایت دولت از خانوارها و بخش‌های اقتصادی باید به‌صورت متمرکز و مستقیم صورت گیرد. بر همین اساس دولت ایران از همان ابتدا بسته‌هایی برای حمایت از اقشار آسیب‌دیده در نظر گرفت که شامل دو نوع حمایت از خانوارها و حمایت از کسب‌وکارهاست. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و به‌طور مشخص، معاونت رفاه این وزارتخانه یکی از متولیان اصلی حمایت از نیروی کار و اقشار کم‌درآمد جامعه هستند به همین دلیل در این نوشتار تلاش می‌کنیم تا به شرح مختصری از اهمیت و نوع این حمایت‌ها با تأکید بر حمایت‌های ارائه‌شده توسط وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی بپردازیم.

امروزه نابرابری‌های درآمدی در بسیاری از کشورها رشد کرده است، افزایش این نابرابری با خود پیامدهای اقتصادی-اجتماعی نامطلوب زیادی به همراه می‌آورد. بحران‌های اقتصادی و شیوع بیماری‌های همه‌گیر می‌تواند تأثیرات بیشتری بر این نابرابری داشته و آن را افزایش دهد. همه‌گیری کووید-۱۹ نیز از جمله این بحران‌هاست. اقدامات کنترلی همچون قرنطینه، تعطیلی کامل برخی از کسب‌وکارها، محدودیت‌های جابه‌جایی درون و بین شهری، تعطیلی مراکز آموزشی و تفریحی سبب کاهش شدید تعداد مشاغل و ساعات کاری یا تعدیل نیروی کار شده است. سازمان بین‌المللی کار در گزارش اولیه خود تخمین می‌زند بر اثر این اپیدمی بین ۵/۳ میلیون نفر در خوش‌بینانه‌ترین سناریو تا ۲۴/۷ میلیون نفر در بدبینانه‌ترین سناریو به جمعیت بیکار جهان افزوده خواهد شد. این برآورد به معنای آن است که بخش بزرگی از نیروی کار درآمد خود را از دست می‌دهند و به جمع فقرا افزوده می‌شوند. همچنین بر اساس پیش‌بینی‌های این سازمان بین ۸/۸ میلیون تا ۳۵ میلیون نفر دیگر به دلیل کاهش درآمد به جمع فقرای شاغل اضافه خواهند شد؛ بنابراین در این شرایط نقش حمایت‌های دولت از اقشار آسیب‌دیده از این بحران پررنگ‌تر از هر زمان دیگری است این حمایت‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که نه تنها از گسترش فقر خانوارها جلوگیری کرده که مانع از رکود شدید اقتصادی و تعطیلی بنگاه‌های تولیدی شود؛ به عبارت دیگر این حمایت‌ها باید در دو قالب صورت گیرد: حمایت از خانوارهای کم‌درآمد به شکل برنامه‌های تأمین اجتماعی یا پرداخت یارانه نقدی، بن خرید کالا یا وام کم‌بهره. در این صورت بخشی از کاهش تقاضای خانوارها به دلیل کمبود درآمد جبران خواهد شد. از سوی دیگر حمایت از بنگاه‌های تولیدی آسیب‌دیده به خصوص بخش خدمات و بنگاه‌های غیررسمی به شکل بخشودگی‌های مالیاتی، پرداخت وام با اقساط بلندمدت و تعویق اقساط بانکی. در این صورت نه تنها از طرف عرضه اقتصاد یعنی تولیدکنندگان حمایت شده که مانع از تعدیل نیروی کار این بخش‌ها نیز خواهد شد.



نقش پایگاه رفاه ایرانیان در شرایط بحران

پیامد همه‌گیری ویروس کرونا، گرچه همه‌آحاد جامعه را تحت تأثیر قرار داده اما برخی اقشار و گروه‌ها را به دلیل سطح بالای آسیب‌پذیری بیشتر در معرض خطرات اجتماعی قرار می‌دهد. شناسایی این اقشار و ارائه خدمات حمایتی به آن‌ها در شرایط بحرانی از الزاماتی است که باید یک نظام رفاهی کارآمد داشته باشد. شرط حمایت اجتماعی کارآمد، داشتن اطلاعات خانوارهاست. تنها یک پایگاه اطلاعاتی دقیق می‌تواند نیازهای اقشار مختلف جامعه را شناسایی کرده، اطلاعات لازم را در اختیار دولت قرار دهد تا مسئولیت اجتماعی خود را به‌درستی انجام دهد.

به‌جرت می‌توان گفت که یکی از اصلی‌ترین فعالیت‌هایی که توسط معاونت رفاه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی انجام گرفت ایجاد پایگاه رفاه ایرانیان است. در این پایگاه که به نوعی شناسنامه الکترونیکی اقتصادی خانوارها نیز به شمار می‌آید اطلاعات هویتی همه ایرانیان به ثبت رسیده است که هر فرد در کجا شاغل و چه میزان حقوق دریافت می‌کند. بر اساس آمارهای این پایگاه، دولت در مقاطع خاص و بحرانی می‌تواند بفهمد وضع اقتصادی، اجتماعی و مالی خانوارها در هر استان و منطقه چگونه است و از این اطلاعات برای بازسازی اجتماعی به نحو کارآمدی استفاده کند. در شرایط بحران کنونی، معاونت رفاه اجتماعی توانست با اطلاعات گسترده و به‌روز شده این پایگاه به‌طور ویژه‌ای از خانوارها محروم حمایت کند:

شناسایی ۳ میلیون نفر (به غیر از افراد تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی و سازمان بهزیستی کشور) برای دریافت کمک معیشتی ماهیانه به مبلغ ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان به مدت چهار ماه؛ شناسایی ۴ میلیون خانوار آسیب‌پذیر برای دریافت تسهیلات ۱ تا ۲ میلیون تومانی؛

اعطای تسهیلات ۱ میلیون تومانی به ۲۴ میلیون خانوار ایرانی که در حال حاضر یارانه دریافت می‌کنند؛ و نهایتاً حمایت از کارگران فصلی با شارژ کارت یارانه آن‌ها به مقدار ۱ تا ۲ میلیون تومان.

همچنین این وزارتخانه کمک ویژه ماه مبارک رمضان نیز در نظر گرفته که به حساب سرپرستان خانوار ۳ میلیون نفر واریز خواهد شد. این کمک‌هزینه بلاعوض بوده و مانند پرداخت‌های اسفند و فروردین ماه بر اساس بعد خانوار از ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان خواهد بود. با این حساب به یک خانوار چهارنفره علاوه بر دریافت یارانه ۴۵۵۰۰ تومانی به ازای هر فرد خانوار و یارانه معیشتی معادل ۱۷۲ هزار تومان یک بسته حمایتی کرونا و بسته ویژه ماه مبارک رمضان نیز تعلق می‌گیرد که جمعاً معادل یک میلیون و ۳۴۵ هزار تومان خواهد بود که رقم قابل ملاحظه‌ای است. شناسایی تمامی این خانوارها با استفاده آمارهای مندرج در پایگاه رفاه ایرانیان وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی انجام

می‌پذیرد، بنابراین می‌توان مطمئن بود که این بسته‌ها به دست افراد نیازمند خواهد رسید.

حمایت مستقیم از کسب و کارها معادل حمایت غیر مستقیم از خانوارهاست

همان‌طور که در ابتدای مطلب فوق اشاره شد یکی از مهم‌ترین تبعات شیوع ویروس کرونا در کشور، تحت تأثیر قرار گرفتن فعالیت‌های اقتصادی و کسب و کارهای مختلف است. به گفته علی ربیعی، سخنگوی دولت، میلیون‌ها تن در معرض بیکاری و اخراج از کار قرار دارند، بیش از ۳ میلیون شاغل رسمی و ۴ میلیون شاغل غیررسمی با کاهش دستمزد یا اخراج روبه‌رو بوده و همچنین یک میلیون و ۵۰۰ هزار کارگاه تعطیل شده‌اند؛ بنابراین یکی از اقدامات مهم دولت در شرایط بحرانی کنونی، حمایت از کسب و کارهای آسیب‌دیده است در این صورت دولت نه تنها به‌طور مستقیم از تولید حمایت می‌کند که با حفظ درآمد و قدرت خرید نیروی کار به‌طور غیرمستقیم از خانوارها نیز حمایت کرده است. در بخش کسب و کارها حمایت‌های مختلفی از سوی دولت و دستگاه‌های زیرمجموعه آن مثل بانک‌ها در نظر گرفته شده است. اما از آنجایی که تمرکز این نوشتار بر حمایت‌های وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی است موارد دیگر را کنار گذاشته و بر روی دو موضوع متمرکز می‌شویم:

اختصاص ۵ هزار میلیارد تومان برای بیمه بیکاری؛ تخصیص ۴۵ هزار میلیارد تومان برای حفظ اشتغال در واحدهای تولیدی و استمهال پرداخت حق بیمه و مالیات؛

راهکار معاونت رفاه برای بیکارشدگان دوران کرونا «بیمه بیکاری» بوده است. همان‌طور که میزان مقرری بر اساس میانگین دستمزد ۹۰ روز آخر بیمه‌شده محاسبه می‌شود. کسانی که برای دریافت بیمه بیکاری اقدام می‌کنند، در صورت احراز شرایط، به میزان ۵۵ درصد از میانگین حقوقشان در سه ماه آخر کار را به‌عنوان مقرری ماهانه دریافت خواهند کرد. اگر شخصی دارای همسر و فرزند باشد، به ازای هر فرد تحت تکفل ۱۰ درصد به مبلغ مستمری اضافه می‌شود. در همین راستا کارگرانی که به دلیل شیوع ویروس کرونا بیکار شده‌اند و اطلاعات خود را در سامانه بیمه بیکاری ثبت کرده‌اند از اسفندماه سال گذشته تا

اردیبهشت‌ماه امسال به آن‌ها بیمه بیکاری پرداخت می‌شود. در حال حاضر وزارت کار از وجود ۲۶۰ هزار مستمری‌بگیر بیمه بیکاری خبر می‌دهد و این به معنای حمایت از ۲۶۰ هزار فرد نیازمند است. برای مواجهه با تأثیرات شدید کرونا بر حوزه اشتغال، کسب‌وکارها و حمایت از نیروی کار نیز وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی تدابیر متعددی اندیشیده است. افزایش مهلت‌های مربوط به فرآیند انعقاد قرارداد و پرداخت حق بیمه بیمه‌شدگان صاحبان حرف و مشاغل آزاد، امهال سهم کارفرما برای فعالیت‌ها و کارگاه‌های مشمول قانون تأمین اجتماعی، پرداخت غرامت دستمزد ایام بیماری به کلیه بیمه‌شدگان مبتلا به بیماری کووید ۱۹ ازجمله این موارد است.

ایجاد انسجام و یکپارچگی شرط لازم و کافی یک برنامه حمایت اجتماعی

اهمیت حمایت‌های اقتصادی و اجتماعی دولت از خانوارها و نگاه‌ها در این برهه زمانی بحران بر هیچ‌کس پوشیده نیست. هر کشور بر اساس توان مالی و مدیریتی خود بسته‌های حمایتی متفاوتی را به شهروندانش ارائه داده است. اما آنچه مهم‌تر از این بسته‌هاست، ایجاد انسجام و یکپارچگی در ارائه خدمات حمایت اجتماعی است به‌طوری‌که از هرگونه موازی‌کاری، اتلاف منابع و ناهماهنگی جلوگیری شود بر همین اساس پیشنهاد نویسنده آن است که این حمایت‌ها با محوریت وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و بلاخص معاونت رفاه این وزارتخانه صورت گیرد.

موفقیت این تلاش‌ها در گرو شناسایی دقیق گروه‌های هدف، تقسیم کار و وجود فرماندهی واحد جهت اطمینان از پوشش حداکثری جامعه هدف، رفع موازی‌کاری‌های بالقوه و تأمین و تجهیز منابع است. در این زمینه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با بهره‌گیری از ظرفیت پایگاه اطلاعات رفاه ایرانیان، می‌تواند ضمن ارائه لیست و مشخصات کامل نیازمندان و توزیع جغرافیایی آن‌ها در سراسر کشور، ایجاد هماهنگی برای اطمینان از پوشش حداکثری کمک‌ها و رفع موازی‌کاری‌های احتمالی را بر عهده گیرد. ■

پی‌نوشت:

۱. دانشجوی دکتری علوم اقتصادی و کارشناس پژوهشی مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

پاشنه‌ای که در همیشه بر آن می‌چرخد

کرونا و دردهای مزمن و ساختاری ما

مهدی فخرزاده

اگر قرار باشد آن‌طور که طرح فاصله‌گذاری اجتماعی می‌گوید عمل شود، اتوبوس باید حالا حرکت کند، اما نظر آقای راننده با این طرح یکی نیست:

- دو ماه است که دارم با حداقل ظرفیت و مسافر رانندگی می‌کنم، کرایه هم که اضافه نشده، این‌طوری هزینه خود ماشین هم در نمی‌آید.

فاصله اجتماعی مسافران آن‌قدر کم می‌شود که راننده قانع شود حرکت کند. مسافران با ماسک، فاصله اندک خود را قدری امن می‌کنند و شاید از اینکه هنوز نیاز به استفاده از اتوبوس این خط را دارند، قدری هم خوشحال‌اند چرا که بحران بیکاری، مرگی بسیار کشنده‌تر از کرونا برای آن‌ها دارد. با شیوع کرونا، مسافران این اتوبوس‌ها نیز قدری کم شده‌اند. شواهد حاکی از تعدیل نیرو در بسیاری از مشاغل آسیب‌دیده از کروناست. یکی از کارگران اتوبوس که فناد است می‌گوید از هشت کارگر یک شیرینی‌فروشی در غرب تهران، تنها سه نفر آن‌ها سر کار باقی مانده‌اند. روایت تلخ این کارگر در آمار هم قابل مشاهده است. تنها در شهر تهران بنا به ادعای استاندار، ۱۴۹ هزار نفر برای دریافت بیمه بیکاری اقدام کرده‌اند. این آمار گویای بیکاری در بخش‌هایی که از بیمه بی‌بهره بودند نمی‌شود. ثبت‌نام‌کنندگان بیمه بیکاری در کشور تا اوایل اردیبهشت حدود ۸۰۰ هزار نفر هستند.

امروز چرخ‌های زندگی راننده اتوبوس و مسافران، به‌واسطه کرونا بسیار کند می‌چرخد، هرچند راننده می‌گوید اگر کرونا هم نبود، باز در بر همین پاشنه می‌چرخید.

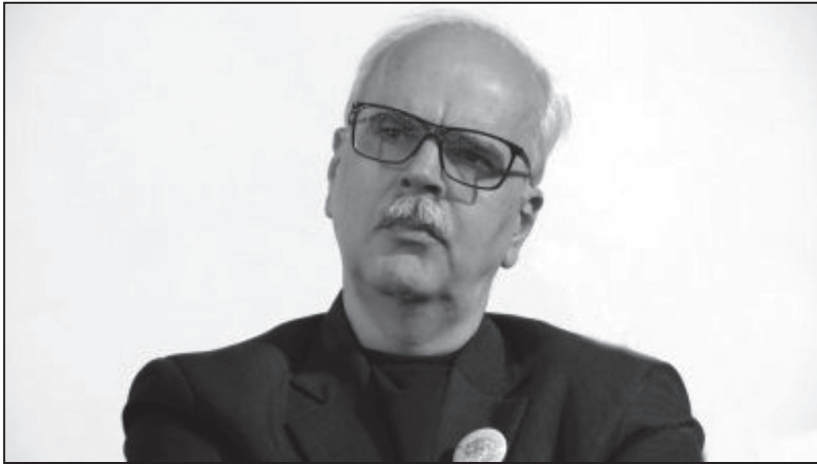
سایه کرونا روی معیشت

کرونا این روزها بخش‌های بسیاری از جامعه را دچار مشکل کرده است. سعید مدنی از مطالعاتی که سازمان بین‌المللی کار انجام داده و مبنای توصیه‌هایی برای شرایط کرونایی به کشورها بوده است می‌گوید. در این گزارش، آسیب‌پذیرترین افراد جامعه کسانی معرفی شده‌اند که در بخش غیررسمی شاغل هستند. ویژگی اشتغال در بخش غیررسمی این است که تحت پوشش بیمه قرار ندارد و قراردادهای موقت هستند یا اساساً قراردادی در کار نیست و

افراد به‌صورت روزمزدی و پاره‌وقت به کار گرفته می‌شوند و نظارتی هم بر کار اشتغال و روابط بین کارفرما و کارگر وجود ندارد؛ «در مطالعه‌ای که وزارت رفاه درباره حداقل جمعیتی که نیاز به کمک‌های معیشتی دارد، نشان داده شده است که دست‌کم ۴/۵ میلیون خانوار از ۵ دهک پایین جامعه، از طریق بازار کار غیررسمی مشغول به کار هستند. این‌ها که حدود ۱۸ میلیون نفر را شامل می‌شوند، تحت پوشش هیچ نهاد حمایتی مانند کمیته امداد، بهزیستی یا نهادهای دیگر قرار ندارند.

دومین گروهی که ILO آسیب‌پذیر دانسته است و در معرض خطرند، حدود ۲/۳ میلیون نفر سالمند ۶۵ سال به بالا است که حقوق بازنشستگی هم دریافت نمی‌کنند و در همان ۵ دهک پایین جامعه قرار دارند. گروه سوم که به آن اشاره شده است، بخش قابل‌توجهی از جمعیت دهک‌های اول تا پنجم است که هرچند درآمد دارند، اما از پیش از کرونا در زیر خط فقر قرار داشتند و قدرت تأمین معیشت خود را نداشتند. برآوردها نشان می‌دهد که حدود ۵ میلیون خانوار هم در چنین شرایطی قرار دارند.» این حداقل جمعیتی است که نیاز به حمایت ویژه دارد. علی‌خدايي، فعال حقوق کار و نماینده کارگران در شورای عالی کار، نیز آسیب‌پذیرترین بخش‌های جامعه را کارگران غیررسمی می‌داند: «کارگرهایی که در واحدهای غیررسمی مشغول به کار بودند یا بیمه ندارند یا اگر هم داشته باشند بیمه‌هایشان حمایت کافی ندارد. این افراد از بدو شروع کرونا آسیب دیده‌اند. به این لیست باید کارگران روزمزد، فصلی، کارگران ساختمانی و دست‌فروشان را نیز افزود.» در این میان جدای از مداخله دولت برای حمایت از این کارگران، نهادهای مختلف نیز دست به کار شده‌اند. هرچند خدایی معتقد است این حمایت‌ها کفایت نمی‌کند.

سال‌هاست نوعی از نارضایتی عمومی در سپهر عمومی ایران سایه افکنده است که بخشی ناشی از بی‌اعتمادی و بخشی ناشی از مشکلات مدیریتی است. از طرفی هم به شهادت فعالان مدنی و هم خود کارگران، حمایت‌های انجام‌شده برای عبور از این اوضاع کفایت نمی‌کند. سید، کارگری که دوستانش به این نام می‌خوانندش، حالا قرار شده است تنها پانزده روز از ماه را کار کند و حقوقش هم که پایه کارگری بوده، مانند ساعت کاری‌اش نصف شود. او هنوز از اینکه مانند بسیاری از همکارانش اخراج نشده نگران است، اما می‌گوید ناچار است برای پانزده روزی که بیکار است فکری کند. بیمه او کامل رد می‌شود و آمار او را در زمره کارگرانی می‌نشانند که حداقل حقوق را دریافت می‌کنند. هرچند دولت از طریق پایگاه رفاه ایرانیان در وزارت رفاه، از وضعیت نسبی دهک‌های پایین جامعه اطلاع دارد، اما گویی نوعی تشویش و بی‌نظمی در برنامه همه نهادها دیده می‌شود. علی‌خدايي این تشویش را در کمک یک میلیون تومانی به بیش از ۱۷ میلیون خانوار می‌بیند؛ البته این فعال حوزه کار معتقد است هنوز بانک اطلاعاتی جامع از این افراد در دسترس نیست: «در هنگام اعطای یارانه‌ها و توزیع سهام عدالت بارها می‌شنیدیم که افرادی دارای حق بودند و به حق خود نرسیدند و نشان می‌داد بانک‌های آماری ما بانک‌های دقیقی نیستند. در اعطای وام یک میلیون تومانی نیز این مشکل خود را نشان داد که به بیش از ۱۷ میلیون خانوار،



سعید مدنی

کمک شد، اما شاید همه آن‌ها نیازمند این کمک نبودند». مدنی معتقد است مشکل از شناسایی این افراد نیست، بلکه در نبود برنامه حمایتی و مدیریت متمرکز است. مشکلی که ریشه در چندبارگی ساختار حاکمیت نیز دارد؛ «برای حمایت از آن ۴/۵ میلیون خانواری که تحت پوشش هیچ حمایتی نیستند، اگر قرار باشد برای سه ماه به ازای هر ماه یک میلیون تومان پرداخت شود، این مبلغ معادل ۷۳ صدم درصد از تولید ناخالص ملی است. اگر قرار باشد از سالمندان ۶۵ سال به بالای که حقوق بازنشستگی دریافت نمی‌کنند و زیر خط فقر هستند حمایت کنیم و به هر کدام ۵۰۰ هزار تومان در ماه برای سه ماه بدهیم، حدود ۱۱ صدم درصد تولید ناخالص ملی خواهد شد و برای دادن کمک معیشتی برای سه ماه در هر ماه یک نوبت برای ۵ میلیون خانوار و هر بسته به ارزش ۲۰۰ هزار تومان، ۱۶ صدم درصد از تولید ناخالص ملی خواهد شد. مجموع این سه رقم، معادل یک درصد از کل تولید ناخالص ملی ما می‌شود». شاید این اعداد، قابل تحقق باشند، اما دست دولت گویی در همین اندازه هم باز نیست. «دولت تصمیم گرفته است به حدود ۳ میلیون خانوار بسته‌های حمایتی دهد و در مورد بخشی دیگر هم اقداماتی شده است مانند دادن مهلت سه‌ماهه برای پرداخت مالیات که شامل آن بخش‌های آسیب‌پذیری که گفته شد نمی‌شود؛ بنابراین می‌بینیم با توجه به وضعیتی که در آن قرار داریم، پرداخت‌ها کفاف جمعیت را نمی‌دهد. سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۹۵ مطالعه‌ای انجام داده است که بر

اساس آن ۳۱ درصد از جمعیت فاقد درآمد لازم برای تأمین حداقل نیازهای اساسی هستند؛ یعنی زیر خط فقر مطلق قرار دارند. با توجه به شاخص‌های اقتصادی سال‌های بعد از ۱۳۹۵ و نرخ تورم در این سال‌ها طبیعی است که این جمعیت افزایش پیدا کرده باشد. بر اساس برخی برآوردها دست‌کم بین ۵۰ تا ۶۰ درصد از جمعیت در نقطه آسیب‌پذیری است و قدرت تحمل بحران به وجود آمده را ندارد». در واقع حمایت حکومت از آسیب‌دیدگان، کمتر از نیاز آن‌هاست. گویی گشودن گرهی که در کار افتاده است، از توان و تدبیر دولت خارج است. این استاد سابق دانشگاه از عواملی می‌گوید که مانع

از عملکرد درست دولت در این وضعیت شده‌اند؛ «اولین دلیل آن این است که دولت ورشکسته است و منابع کافی در دست او نیست و مدیریت کارا و قدرت تصمیم‌گیری ندارد؛ اما نباید فراموش کرد که وظیفه مواجهه با این بحران‌ها با نظام حکمرانی است نه دولت به‌تنهایی. در زمان جنگ کسی نمی‌گفت

وظیفه جنگیدن با دولت است و نهادهای دیگر باید به کارهای دیگر برسند. آنجا باید همه برنامه‌ها و منابع ملی در آن جهت بسیج می‌شد. درباره کرونا هم ماجرا همین است. باید همه منابع و نهادهای برای این مواجهه با مدیریت متمرکز بسیج شوند و مسئولیت آن بر عهده یک وزارتخانه یا حتی دولت نیست. مشکل اساسی دیگر فقدان یک سیاست اجتماعی است. در سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۸۲ قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی داشت تدوین می‌شد که در آن سیاست اجتماعی مشخصی پیگیری می‌شد. قرار بود وزارت رفاه و شورای عالی رفاه با ریاست رئیس‌جمهور این سیاست‌ها را تبدیل به برنامه کنند و نشد و در نتیجه ما هیچ‌گاه سیاست اجتماعی مشخص نداشتیم».

سیاست‌گذاری اجتماعی، وظیفه دارد تا نابرابر را کاهش دهد و در راستای حقوق شهروندی از آن‌ها در برابر مخاطرات حمایت کند. مدنی سه رویکرد را در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی برمی‌شمارد: «دیدگاه لیبرال که دائم می‌خواهد پای دولت را کنار براند و دست نامرئی بازار را در کار آورد و از این منظر هر نوع مداخله دولت، نوعی ارتداد محسوب می‌شود. این رویکرد ضعف‌های بسیاری دارد که در شرایط امروز جهان هم خود را نشان داد. دولت‌های لیبرال ناچار از مداخله در جامعه شدند و البته

گفتند استثناست، اما دست نامرئی بازار خودش فهمید که توان گرداندن جامعه در بحران را ندارد و در شرایط دیگر هم معلوم نیست بتواند. دیگری رویکرد اقتدارگراست که اساس آن مداخله دولت است و سعی می‌کند با اعمال قدرت دولت شرایط را کنترل کند. ضعف این رویکرد این است که

ممکن است نتواند همبستگی اجتماعی ایجاد کند. مردم باید متقاعد شوند که سیاست‌های دولت به نفع آن‌هاست تا در اجرا با دولت هماهنگ باشند. با منطق اقتدارگرا، حقوق فردی نادیده گرفته می‌شود و این یعنی نادیده گرفتن ضرورت مشارکت اجتماعی. این رویکرد معمولاً نیازی به در جریان قرار دادن جامعه نمی‌بیند و در نتیجه شفافیت ندارد و ممکن است دچار فساد و ناکارآمدی شود. سومین رویکرد، رویکردهای سوسیال‌دموکرات است یا به‌طور مشخص، سیاست جماعت‌گرا. در این رویکرد نظام حکمرانی وظیفه دارد از سلامت شهروندان در مقابل بحران‌ها و مشکلات حفاظت کند، اما شهروندان نیز باید آگاهی، اطلاعات و امکان مشارکت در امور را داشته باشند و از این منظر مسئولیت دارند. با این رویکرد، دولت در حمایت از اقشار ضعیف‌تر مداخله می‌کند و اقشار توانمندتر را کنترل می‌کند و این کار با شفافیت کامل انجام می‌شود. تمام این رویکردها، حتی رویکرد لیبرال که سازوکارهای نظری حمایت اجتماعی دولت را ندارد، در این وضعیت‌ها تکالیف مشخصی دارند، اما در ایران تکلیف ما مشخص نیست چون سیاست اجتماعی مشخصی نداریم».

«ماه عسل» سیاست‌های اجتماعی

اتوبوس شلوغ است و فاصله اجتماعی من با دیگر سرنشینان خدوبه‌خود مخدوش شده است. طول راه، فرصت گفت‌وگو با یکی دیگر از سرنشینان اتوبوس را می‌دهد. خانواده‌اش تحت حمایت بهزیستی است و البته دل خوشی از این نهاد ندارد. می‌گوید برخی از همسایگان‌ش تحت حمایت کمیته امداد بودند و بسته‌هایی برای حمایت به آن خانواده‌ها داده شد که هرچند شاید اندک بود، اما باز هم در این وضعیت ماه رمضان بد نبود. می‌پرسم دوست داشتنی برای تو هم می‌آوردند؟

- پیش همسایه‌ها کمی سخت است، اما از هیچ بهتر است.

برخی از این مشتریان نهادهایی مانند کمیته امداد، سال‌هاست تحت حمایت این نهاد قرار دارند و هیچ آمار مشخصی از ارتقای مشتریان این نهادها از دهکی به دهک دیگر وجود ندارد. ضمن آنکه

”
نباید فراموش کرد که وظیفه مواجهه با این بحران‌ها با نظام حکمرانی است نه دولت به‌تنهایی.
در زمان جنگ کسی نمی‌گفت وظیفه جنگیدن با دولت است و نهادهای دیگر باید به کارهای دیگر برسند. آنجا باید همه نهادها برنامه‌ها و منابع ملی در آن جهت بسیج می‌شد. درباره کرونا هم ماجرا همین است



کاظم فرج‌اللهی

دولت به‌عنوان کمک به معیشت مردم مطرح شد و گزارش‌ها نشان می‌دهد چقدر منحرف شده. در واقع در اجرا است که ما متوجه می‌شویم ضعف‌های بسیار جدی داریم. اینکه بخواهیم فکر کنیم وسط بحران می‌شود زیرساخت‌ها را آماده کرد و بعد اقدام کرد یک اشتباه است. من فکر می‌کنم باید کرونا را به‌عنوان یک درس بزرگ در نظر بگیریم و این نکته را بفهمیم که قرار نیست همیشه بحران‌های کوچک بیاید و به‌نحوی از سر ما بگذرد. در گذشته بحران‌های متعددی دیدیم و این بحران یک بحران ماندگار شده و طول مدت آن زیاد است. ما نمی‌توانیم قرنطینه را انجام بدهیم و مجبوریم اقتصاد را فعال نگاه داریم. فاصله‌گذاری اجتماعی را در حرف می‌گوییم، اما فقط ظرفیت استان تهران را در نظر بگیرد. اگر جمعیت تهران بخواهند با فاصله یک و نیم متری از هم سوار مترو بشوند فرد تا شب باید منتظر بماند تا نوشتن برسد و بتواند به مقصدش برسد. پس عملاً امکان فاصله‌گذاری اجتماعی وجود ندارد. چطور ممکن بود این طرح عملی شود؟ در دورانی که بحران نداشتیم باید فکر این مسائل را می‌کردیم. این بحران در کشورهای دیگر دنیا هم چنین وضعیت‌هایی را رقم زده اما شرایط ما نرمال و ایده‌آل نیست).

اما اگر سیاستی هم در کار بود، نیاز به اعتماد داشت تا بتواند دقیق اجرا شود. اعتمادی که گویی در کار نیست. کاظم فرج‌اللهی، فعال حوزه کار، می‌گوید نفس سیاست‌های دولت، منجر به تضییع حقوق آن‌ها شده است؛ «کارنامه دولت در حقوق کارگران بسیار مردود است؛ یعنی هر کاری انجام شده اولاً، خالی از عیب و نقص نبوده و ثانیاً، یک فساد در آن بوده است». فرج‌اللهی هرچند امید زیادی به دولت تدبیر و امید ندارد، اما معتقد است نیاز به مداخله جدی از سوی حکومت داریم و باید آستین‌های ساختار قدرت برای حمایت از فرودستان بالا رود: «اولین کاری که یک دولت مردمی و سالم به‌عنوان مسئول هدایت جامعه باید انجام بدهد این است که برای تمام

فرودستان‌اند. در واقع نهادهای دیگر ورود کرده‌اند، اما گویی باز هم قرار نیست مداخله دارای سیاست ویژه‌ای باشد. سعید مدنی، پژوهشگر اجتماعی، این تشویش در اجرا را مانع مواجهه درست با بحران به وجود آمده می‌داند: «یکی از موانعی که بر سر راه مواجهه با این بحران است مدیریت متمرکز است. درست است که نهادهای دیگر مداخلاتی کرده‌اند، اما باید با مدیریت دولت این کار را می‌کردند و شرط اصلی مواجهه با هر بحرانی مدیریت متمرکز است که چندگانگی قدرت در ایران اجازه این تمرکز را نداد».

منبع بزرگ دولت برای حمایت، صندوق ذخیره ارزی بود. به بیش از ۱۷ میلیون خانوار، به‌ازای هر خانواده یک میلیون تومان کمک نقدی شد و بودجه‌ای معادل ۷۵ هزار میلیارد تومان به بنگاه‌های اقتصادی آسیب‌دیده تخصیص یافت؛ اما در فقدان برنامه مشخص، معلوم نیست این سیاست‌ها به نتیجه درستی برسد. خدایی ازجمله کسانی

است که به این تخصیص اعتبار چندان خوش‌بین نیست؛ «همین‌الآن دولت تصویب کرده ۷۵ هزار میلیارد تومان به واحدهای آسیب‌دیده از کرونا کمک می‌کند. واقعیت این است که هرچه در جامعه کار و تولید رصد می‌کنم همه این‌ها گیج هستند و نمی‌توانند این پول چگونه پرداخت می‌شود و چطور باید مراجعه کنند، این مبلغ چه زمانی و به چه کسانی تعلق می‌گیرد. تجربه توزیع این امکانات در گذشته ثابت کرده به منطقه هدف خود نمی‌رسد. در شرایط عادی وقتی طرح بنگاه‌های زودبازده در دولت نهم و دهم مطرح شد گزارش‌ها نشان داد تمام آن‌ها منحرف شده. وقتی در شرایط ایده‌آل و عادی نتوانستیم به هدف نهایی برسیم در بحران که وضعیت بدتر خواهد بود. مثال دیگر بحث ارز ۴۲۰۰ تومانی

سرمایه‌های بسیاری برای مداخله در کاهش فقر در اختیار آن‌هاست. به نظر می‌رسد کاهش فقر در ایران موکول به برنامه مشخص و خاصی نیست و نهادهایی متعدد در این موضوع دخیل‌اند که یکی از آن‌ها دولت است تنها نهادی که می‌تواند در این حوزه پاسخگو هم باشد.

حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر، موضوعی است که دغدغه همه دولت‌ها در ایران بوده است. آن‌ها بیشتر خود را نمایندگان این گروه‌ها معرفی کرده‌اند و سعی کرده‌اند مداخله‌هایی نیز برای کاهش فاصله طبقاتی انجام دهند. شاید مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مداخله در این حوزه، پرداخت یارانه نقدی بود که در نخستین سال‌های پرداخت، توانست فاصله طبقاتی را کاهش دهد اما سرانجام خودش معضلات بسیاری در مسیر حمایت از فرودستان ایجاد کرد.

همان‌طور که اشاره شد در کنار این مداخله‌های دولتی، نهادهایی غیروابسته به دولت و البته وابسته به حکومت وجود دارند که چنین رسالتی برای خود قائل‌اند. این نهادها در اجرای برنامه‌های خود معمولاً هماهنگی با دولت‌ها ندارند و تصویری که از فقر در جامعه بازمی‌نمایند، تصویری فقر فردی و درخور ترحم است که قهرمان داستان، گاهی می‌تواند با تلاش از زیر یوغ فقر بیرون بیاید و در برنامه «ماه‌عسل» بنشیند و به دیگر فقرا بگوید که چگونه می‌توان با آن مبارزه کرد یا اینکه قهرمان، مردی است که فقیری را دستگیری کرده و حالا به ما می‌گوید که چگونه با کار خیر، می‌توان دست فقرا را گرفت. طبیعتاً نوع رویکردی که در این ماجرا وجود

دارد و در رسانه‌های رسمی هم تبلیغ می‌شود، نیاز به برنامه‌ریزی ندارد. مدل موجود در فضای ایران برای مواجهه با فقر، بیشتر با این رویکرد هماهنگ است و در چنین وضعیتی، نمی‌توان از سیاست اجتماعی صحبت کرد. هدف سیاست‌گذاری اجتماعی به تعبیر کن بلیک مور (۱۳۸۵)، بهبود رفاه و برآوردن نیازهای انسانی در حوزه آموزش، بهداشت، مسکن، شرایط محیط

کار، تنظیم بهتر ذخیره غذایی و تأمین اجتماعی است. برندگان چنین سیاست‌گذاری قرار است کسانی باشند که چیزهای بیشتری برای از دست دادن داشته باشند (همان). در واقع این سیاست‌ها باید بتواند فاصله بین دهک‌ها را کاهش دهد و افراد را از دهک‌های پایین به سمت بالا بکشد و از همین منظر نیاز به قانون، زیرساخت و بسیج امکانات و منابع برای اجرا دارند. این برنامه‌ها در مراحل مختلف اجرا باید ارزیابی شوند و نزدیکی و دوری آن‌ها از اهداف باید سنجیده شود.

چندگانگی در سیاست

هرچند ستاد کرونا قرار است متولی رسمی سیاست‌های حمایتی باشد، اما در این میان نهادهای مختلف در حال اجرای رزمایش‌هایی برای حمایت از

”
کارنامه دولت در حقوق کارگران بسیار مردود است؛ یعنی هر کاری انجام شده اولاً، خالی از عیب و نقص نبوده و ثانیاً، یک فساد در آن بوده است



علی خدایی

نسبت به نیروی کار رفتاری متعدده دارد، رفتاری که متأسفانه در بسیاری از کارگاه‌های بزرگ دولتی یا خصوصی وجود ندارد، اما او هم معتقد است راه حل کاهش فشار بر فرودستان، افزایش حداقل حقوق نیست: «طبیعی است که وقتی حقوق افزایش پیدا کند، چون وضعیت کلان اقتصادی کشور به هم ریخته است، آن مقدار حقوقی که می‌خواست زندگی کارگر را با تورم سال قبل هماهنگ کند، حالا با تورمی جدید او را دچار چالش می‌کند. در این میان بخشی از کارگاه‌ها به‌ویژه در بخش خدمات، وضعیتی بحرانی دارند و افزایش دستمزد از توان آن‌ها خارج است. کارگاه‌های بسیاری با زیر ۵۰ درصد از ظرفیت کار می‌کنند و بسیاری از بخش‌های مولد اقتصاد ما در این سال‌ها از بین رفته‌اند؛ اما بخشی از آن‌ها هم که کمتر متکی به کارگر هستند و نوسازی شده‌اند، خیلی تأثیر نمی‌پذیرند. ضمن اینکه کرونا، روی بسیاری از کارگاه‌ها هم تأثیر مثبت داشته است، اما این تأثیر هم چون در شرایط بحران رخ داده است، موقت است و چشم‌انداز روشنی در آن دیده نمی‌شود و در نتیجه برای کارفرما امنیت روانی ایجاد نمی‌کند تا دست‌ودلبازتر با کارگرانش برخورد کند.»

اما فرج‌اللهی معتقد است این دستمزد، حتی یک‌سوم هزینه حداقل یک خانوار کارگری سه نفره هم نیست: «بعضی کارگاه‌ها می‌گویند زیان‌ده هستیم و این بحثی است که می‌توان درباره‌اش بحث کرد اما علاج اقتصاد ایران و طبقه کارگر در ایران دستمزد کافی است. طبقه کارگر ما در جامعه بیش از ۴۵ میلیون نفر هستند و اگر دستمزد کافی داشته باشند چرخ اقتصاد به چرخش درمی‌آید و رونق می‌گیرد، چون این افراد هم توان پیدا می‌کنند خرید کنند و بنگاه‌های کسب و کار و تجاری به رونق می‌افتند. انبارهایی که پر از کالای آماده برای فروش هستند می‌توانند کالا را بفروشند.»

فعالان کارگری معتقدند دستمزد نه کارگاه را دچار مشکل می‌کند، نه تأثیری در تورم دارد: «در ایران چه در واحدهایی که از تکنولوژی مدرن‌تر استفاده می‌کنند و نیروی کار کمتر دارند و چه در واحدهایی که از نیروی بیشتر و دستگاه‌های

است از دولت به‌تنهایی کاری بر نمی‌آید و شاید نیاز است نهادهای دیگر نیز آستین بالا زنند. گزارش‌های رسمی حاکی از تکاپوی همه نهادها در حمایت از آسیب دیدگان این ویروس است، هرچند نشانه‌ای از چرخش در بر پاشنه‌ای دیگر در میان نیست!

دستمزد و بحران کرونا

جیب دولت خالی است و کفاف خرج‌هایی که بیماری بر او تحمیل کرده را نمی‌دهد. تورم کم‌سابقه این سال‌ها نیز فشار بسیاری بر طبقات فرودست وارد کرده بود و در بلوای کرونا، چشم کارگران به مصوبه شورای عالی کار نیز بود، مصوبه‌ای که بدون موافقت نمایندگان کارگر تصویب شد. کرونا هزینه‌های

جدیدی در ردیف هزینه‌های خانوار برای خود گشوده، اما گویی قرار است باز هم ریاضت اقتصادی از سفره کارگران آغاز شود. سال‌هاست که کارفرمایان نگرانی بیکاری کارگران در اثر افزایش حقوق‌اند و دولت از بیم تورم حقوق را آن‌طور که باید و شاید نمی‌افزاید و در نهایت قرار می‌شود این بحران هم با خرج نیروی کار ارزان‌قیمت حل کنیم.

اما کدام استدلال درباره حقوق کارگران صائب است؟

ادهم، دانشجوی آرمان‌گرا و خوش‌فکر دهه ۷۰، حالا پس از سال‌ها تلاش و درس خواندن، توانسته کارگاه قطعه‌سازی بزند. او برای پتروشیمی‌ها قطعه می‌سازد. کارگرانش فنی هستند و حقوق بالایی می‌گیرند و می‌گویند حقوق کارگر از این منظر روی کارش اثر می‌گذارد که با افزایش حقوق، مواد اولیه‌ای که می‌خواهد بخرد گران می‌شود و گرانه حقوق کارگرانش بخش اندکی از هزینه کارگاهش است. در واقع تورم مشکل اساسی کار این کارگاه است. کارگاه کوچک اما دارای تکنولوژی بالای ادهم

بیکارشدگان بیمه بیکاری برقرار کند. بعضی از این بیکارشدگان تا امروز تحت پوشش هیچ بیمه‌ای هم نبوده‌اند. کارگران روزمزد و خویش‌فرمای بوده‌اند که بیمه و پشتوانه قانونی نداشته‌اند. در درجه اول باید برای آن‌ها بیمه بیکاری برقرار شود. در درجه دوم سیستمی را پیش‌بینی کند که کالا و مواد مورد نیاز به دست کارگر و خانواده او برسد. در کنار آن هم سازوکار مناسبی متناسب با حفظ‌های مورد نیاز این روزها برای ادامه کار واحدهای صنعتی، تولیدی و تجاری یا خدماتی برقرار کند. باید نظارت جدی بر امکانات بهداشتی محیط کارها باشد و آن‌ها از استانداردهای موجهی برخوردار باشند.»

آستین‌های پایین و دست‌های بالا

انبوه جمعیت در پیاده راه خیابان جمهوری، تقاطع حافظ کنار هم قدم می‌زنند، ماسک‌هایی که قرار بوده مانع شیوع ویروس کووید ۱۹ شوند، در موارد بسیاری بدون هیچ دلیلی جای راحتی روی چانه یافته‌اند. کسب‌وکارها ناچار از تداوم حیات‌اند. پسری که جلو در یک مغازه کوچک در طبقه سوم پاساژ علاءالدین ایستاده می‌گوید: «وقتی همین مغازه کوچک برایم ماهی ۳۰ میلیون تومان هزینه دربر دارد، چاره‌ای ندارم که کار را شروع کنم.» فشارهای اقتصادی دست‌ها را در مقابل کووید ۱۹ بالا برده است. این اتفاق در بسیاری از کشورهای دنیا افتاده است. دولت هم نسبت به این وضع هشدار می‌دهد هم ظاهراً کاری از دستش بر نمی‌آید. تمام اصناف با ثبت‌نام در سایت مخصوصی که طراحی شده و دریافت و رعایت پروتکل مخصوص آن صنف درباره بیماری کرونا،

می‌توانند کار را شروع کنند. شاید دولت ابزار نظارت بر این فرآیند را هم در خود تعبیه کرده است. چنین امری پتانسیل و نیروی کار زیادی می‌خواهد و از همه مهم‌تر، نیازمند همبستگی اجتماعی قوی است تا با همکاری مردم انجام شود. شاید بیش از پیش جای نهادهای مدنی و جامعه قدرتمند خالی است و این جای خالی، قدرت اجرای برنامه و نظارت بر برنامه‌ها در دولت را کاهش داده است. فرج‌اللهی معتقد است تشکل‌های صنفی باید زمام امور در محیط‌های کار را در دست

”
در بلوای کرونا، چشم کارگران به مصوبه شورای عالی کار نیز بود، مصوبه‌ای که بدون موافقت نمایندگان کارگر تصویب شد. کرونا هزینه‌های جدیدی در ردیف هزینه‌های خانوار برای خود گشوده، اما گویی قرار است باز هم ریاضت اقتصادی از سفره کارگران آغاز شود

داشته باشند و رسانه‌ها آزادانه نظارت کنند تا اوضاع سامان بهتری بیابد: «علت این نابه‌سامانی در دولت این است که سازوکار نظارتی درستی برقرار نیست. اگر رسانه‌ها آزاد باشند و تشکل‌های صنفی زمام امور محیط‌های کار را در اختیار بگیرند و نظارت داشته باشند، بخش مهمی از مشکلات و فساد رخ نخواهد داد. دولت باید از قبل این کانال‌های ارتباطی و خدمت‌رسانی به کارگران را سالم‌سازی می‌کرد تا در مواقع بحران از آن‌ها بهره ببرد.» خدایی معتقد

کمتر مدرن استفاده می کنند، سهم دستمزد در قیمت تمام شده کالا در بالاترین وضعیت ۱۰ الی ۱۵ درصد است. این رقم در واحدهایی که از تکنولوژی مدرن تری استفاده می کنند زیر ۱۰ درصد است. وقتی دستمزد در قیمت تمام شده کالا ۱۰ درصد سهم دارد این ده درصد اگر ۲ برابر هم بشود قیمت تمام شده کالا که ۲۰ درصد نمی شود! شاید بشود ۱۲ درصد. ۱۰ درصد هزینه پرسنلی و ۹۰ درصد سایر هزینه ها. این ۱۰ درصد را دو برابر کنید ۲۰ درصد به علاوه ۹۰ درصد می شود ۱۱۰ درصد؛ یعنی اگر دستمزد ۲ برابر بشود قیمت تمام شده کالا فقط ۱۰ درصد اضافه می شود. آیا این ۱۰ درصد افزایش قیمت تمام شده که بلافاصله کارفرما روی قیمت محصول محاسبه می کند موجب تعطیلی و ورشکستگی می شود؟ ممکن است واحدهای استثنایی باشند که دستمزد روی آن ها اثر بگذارد. آن واحدها را دولت باید حمایت کند تا از تکنولوژی های روز استفاده کنند و سیستم مدیریتی شان را به روز کنند تا بهره وری شان هم بالا برود. این که مدیریت ناکارآمد است و ریخت و پاش و ضایعات و هزینه انبارداری سر به آسمان می گذارد مشکل کارگران نیست. در ایران خودرو انبار مواد اولیه و انبار محصولات ۱۰۰ کیلومتر دورتر از کارخانه است. هزینه این سیستم ناکارآمد مدیریتی را که نباید کارگر و مصرف کننده بدهند. او معتقد است این ادعاها پایه علمی ندارد ضمن اینکه منطق تورمزا بودن دستمزد هم از نظر این فعال کارگری درست نیست.

«افزایش دستمزد به این اندازه که می گویند تورمزا نیست. دانسته های ابتدایی اقتصاد می گوید زمانی که نقدینگی در جامعه افزایش پیدا کند تورم افزایش پیدا می کند؛ یعنی وقتی پول اضافه خلق بشود. درحالی که اضافه شدن دستمزد به کارگر به این معنا نیست که دولت پول چاپ کند و دست کارگر بدهد. کارفرمایی که دستمزد بخش مدیریت آن سر به فلک می زند و ریخت و پاش بسیار دارد از حاشیه سود خود دستمزد کارگر را زیاد کند. چه فرقی می کند این پول در خزانه کارخانه باشد یا دستمزد کارگر کارخانه باشد. این ایجاد تورم

نیست بلکه جابه جایی پول است. برعکس رونق ایجاد می کند. وقتی تقاضا در جامعه ایجاد شود این ها هم روی قانون عرضه و تقاضا و بازار آزاد مانور می دهند. افزایش دستمزد کارگر افزایش تقاضا ایجاد می کند و رونقی در بازار دارد. افزایش تقاضا در اقتصاد بی حساب و کتاب موجب گرانی و افزایش قیمت ها می شود. برای همین مسئله باید سازوکارهایی وجود داشته باشد تا وقتی

قدرت خرید مردم بیشتر می شود قیمت ها کنترل شوند». گویا تنها جایی که نهاد قدرت در ایران به دستان نامرئی بازار وانهاده است. حق فرودستان است. کاظم فرج الهی دو دلیل جدی برای دفاع دولت از دستمزد پایین برمی شمارد؛ «اولین دلیل این است که دولت نماینده سرمایه داران است و بسیاری از مقامات دولتی ما فعال اقتصادی هستند. دیگر اینکه معتقدند اگر نیروی کار در ایران ارزان باشد مانند آنچه در چین اتفاق افتاد باعث می شود سرمایه خارجی به ایران وارد شود و کشور دچار رونق و بهبود شود؛ یعنی به قیمت خانه خراب شدن کارگری که دستمزدش یک سوم خط فقر نیست می خواهند رونق در فضای کسب و کار ایجاد کنند. دولت می تواند بخشی از هزینه را کم کند و بخشی از بودجه اماکن غیرمولد و غیرمفید را کم کند و برای نوسازی و بهبود سیستم تولید بکار ببرد. می تواند وام کم بهره بدهد یا کلاس آموزش مدیریت بگذارد تا ریخت و پاش مدیریتی نباشد. مطالعات نشان می دهد بخش بزرگی از قیمت تمام شده کالا هزینه ها و ریخت و پاش مدیریتی است که باید آنجا صرفه جویی شود».

علی خدایی نیز استدلال دولت در افزایش انتظار تورمی را متناقض می داند. انتظار تورمی به معنای بار روانی ای است که از خبر مربوط به افزایش حقوق ایجاد می شود؛ «بارها در گفته های مسئولان شنیدیم که حقوق بازنشسته ها از ۱۵ تا ۷۷ درصد افزایش خواهد داشت. اگر قرار باشد انتظار تورمی ایجاد کند این حرف ایجاد خواهد کرد. دولت و حامیان

دولت آن در مورد دستمزد کارگران می گویند افزایش ۳۳ درصدی داشته است. اگر نگران انتظار تورمی هستند، چرا این عدد را در رسانه ها مطرح می کنند؟ اگر می توانستید ۳۳ درصد را عنوان کنید حداقل دستمزد را ۳۳ درصد افزایش می دادید». حقوق کارگران امسال بر اساس دو مؤلفه شرایط اقتصادی و توان کارفرما افزایش پیدا کرد. مؤلفه هایی که معلوم نیست از کجا آمده است. بنا بر ماده ۴۱ قانون کار، شورای عالی

کار موظف بوده بر اساس دو مؤلفه نرخ تورم اعلامی از سوی بانک مرکزی و سطح هزینه یک خانوار متوسط تعیین شود، اما امسال شورای عالی دست به یک نوآوری برخلاف قانون زده است. درواقع گویی قرار است عبور از بحران به هزینه کارگران انجام شود. نمایندگان کارفرمایان معتقدند توان پرداخت بیش از این ندارند: «وقتی کارفرما می گوید توان پرداخت نداریم هیچ آماری که این ادعا را اثبات کند ندارد. درواقع ۳ برابر شدن نرخ ارز که قرار

بود تولید را شکوفا کند و تحریم ها و نبود مواد اولیه موجب تعطیلی کارخانجات شد و ما تا به حال نشنیده ایم که کارخانه ای به دلیل افزایش حداقل حقوق کارگران ورشکست شود. حتی بیکاری هم ناشی از افزایش حقوق نیست، اما در طول جلسات شورای عالی، گروه کارفرمایی و دولت تمام موارد را به دستمزد ارتباط دادند و نهایتاً دستمزد را با توجه به همان موارد و بانظر مشترک خودشان تصویب کردند. به همین دلیل گروه کارگری از امضای مصوبه خودداری کرد».

جای خالی نهادهای مدنی

سالهاست که بخش بزرگی از صنایع که از ورشکستگی جان به در برده اند، با حداقل ظرفیت کار می کنند. هم کارگر و هم کارفرما نگران اند و عبور از این وضعیت، باید با همبستگی و اعتماد بین مردم و حکومت انجام شود. این همبستگی نمی تواند بدون اعتماد شکل گیرد و باید در تعامل بین نهاد جامعه و نهاد قدرت شکل گیرد. جامعه نیاز به صدا دارد، صدایی که اگر شنیده نشود، باز در اشکالی آنومیک بروز می کند. فعالان کارگری معتقدند هرچند معیشت، بزرگ ترین مشکل فراروی آن ها است، اما تشکلی یابی، اساسی ترین مطالبه برای آن ها می تواند باشد. علی خدایی، که خود عضو شورای اسلامی کار است، معتقد است این تشکل، نماینده بخش اعظم کارگران نیست: «شورای اسلامی کار تنها روی ۱۰ درصد از کارگران و در کارگاه های رسمی پوشش دارد. قسمت آسیب پذیر کارگران فاقد تشکل هستند. کشور ما در زمینه تشکیلات و سمن ها ضعف های بسیاری دارد». کاظم فرج الهی نیز با اینکه خود روزگاری عضو شورای اسلامی کار بوده است، معتقد است این قبیل تشکل های غیرمستقل، کارآمد نیستند و نمی توانند نماینده کارگران باشند: «سازمان های موجود مصلوب الاختیار هستند. سازوکار آن ها طوری است که نمی توانند مستقل عمل کنند. من معتقدم اگر سخت گیری نسبت به تشکل های کارگری کنار گذاشته شود، به سرعت محیط های کارگری همدیگر را می شناسند و سلامت بیشتری در کارگاه ها ایجاد می شود و با حضور آن ها دولت همبستگی بیشتری در شرایط بحران ایجاد خواهد شد. راه حل شکل گیری نهادهای مدنی این است که به جای نگاه امنیتی، آن ها را با نگاه انسانی تری ببینیم».

شاید کرونا فرصتی پیش پای همه باشد، فرصتی برای مشارکت دادن بیشتر جامعه در مدیریت. فرصتی که اگر قرار است سرمایه های ملت را به دستان نامرئی بازار بسپاریم، به بازنندگان این فرآیند هم مجال و امکانی برای پیگیری مطالباتشان دهیم. ■

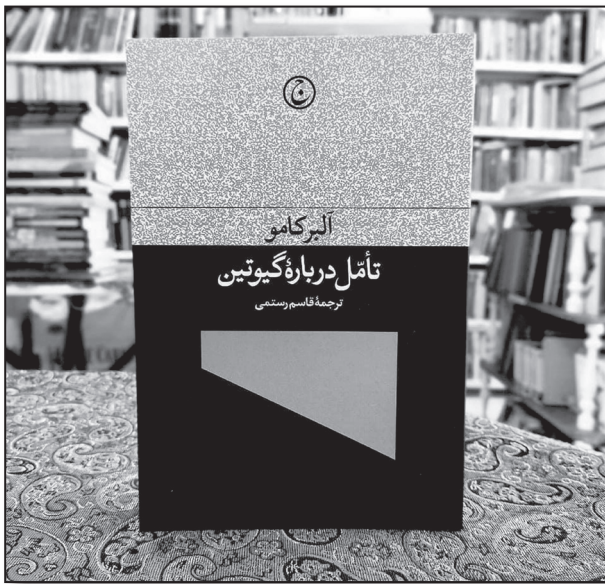
پی نوشت:

۱- بلیگ مور، کن، ۱۳۸۵، مقدمه ای بر سیاست گذاری اجتماعی، ترجمه علی اصغر سعیدی، سعید صادقی جقه، تهران، انتشارات مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.

” بنا بر ماده ۴۱ قانون کار، شورای عالی کار موظف بوده بر اساس دو مؤلفه نرخ تورم اعلامی از سوی بانک مرکزی و سطح هزینه یک خانوار متوسط تعیین شود، اما امسال شورای عالی دست به یک نوآوری برخلاف قانون زده است

دفاعیه‌ای برای صلح و همبستگی

نگاهی به کتاب «تأمل درباره گیوتین»، اثر آلبر کامو



زینب احمدی

چند ماهی پیش از اوج گیری انقلاب ایران، در سپتامبر سال ۱۹۷۷ (شهریور ۱۳۵۶)، اروپا و به ویژه کشوری که یک سال بعد میزبان رهبران انقلاب ایران بود، نیز درگیر تصمیمی انقلابی بود. لغو مجازات اعدام، دستاوردی بود که به واسطه سال‌ها روشننگری و مبارزه فعالان مدنی و روشنفکران فرانسوی به دست آمده بود و کشوری که زادگاه دکتر گیوتین و دستگاه آدم کشی‌اش بود، سرانجام این مجازات را لغو کرد.

مقاومت روشنفکران فرانسوی در برابر حکم اعدام شاید ناشی از پیوندی است که اعدام در اروپای پس از قرون وسطی، با نام گیوتین، فرانسه و انقلاب فرانسه دارد. آخرین سال‌های قرن هجدهم میلادی در فرانسه، اختراع دکتر گیوتین، دوره‌ای تاریخی را رقم زد که با نام «عصر وحشت» شناخته می‌شود. عصری که بیش از ۱۵ هزار نفر با حکم اعدام، سر بر آستان گیوتین نهادند. حدود سی سال پس از دوران وحشت در فرانسه، ویکتور هوگو با رمان آخرین روز یک محکوم موضوع لغو اعدام را مطرح کرد. آلبر کامو نیز در داستان کوتاه میان آری و خیر در سال ۱۹۳۷ درحالی که تنها ۲۲ سال داشت، بسیار قاطع و جدی به نقد مجازات اعدام پرداخت. دو سال پس از انتشار این رمان، اعتراض مخالفان اعدام، مجازات اعدام را از «ملاعام» به پشت دیوارهای زندان راند. کامو در رمان طاعون نیز اعتراض خود به مجازات اعدام را مطرح می‌کند و سرانجام ۲/۵ پیش از مرگش در کتاب تأمل درباره گیوتین به دفاع از حق زندگی حتی برای مجرمان و آدمکش‌ها پرداخت. حقی که به زعم او، لازمه صلح پایدار است و این کتاب، به نوعی مانیفست صلح‌خواهی کامو است: «تا زمانی که مجازات اعدام از قانون حذف نشود، هیچ صلح‌پایداری نه در قلب تک‌تک افراد و نه در متن زندگی روزمره ممکن نخواهد بود.» (کامو، ۱۹۵۷)

کامو در این کتاب کوتاه به تمامی دلایلی که موافقان اعدام در دفاع از آن ابراز می‌کنند می‌پردازد و همه آن‌ها را پاسخ می‌دهد. یکی از مهم‌ترین دلایل معتقدان به اعدام، نقش بازدارنده آن در انجام قتل و جنایت در جامعه است. این کتاب در دورانی منتشر شده است که اعدام در ملاعام، لغو شده است. کامو به صراحت اعلام می‌کند که این کار نه تنها دفاعی از ایجاد نظم و صلح در جامعه نمی‌کند، بلکه بسیاری از قرینه‌ها نشان از آن دارند که خود گویی نوعی از جنایت است؛ طوری که روزنامه‌نگارانی که مسئول رساندن خبر اعدام‌ها به جامعه هستند، گویی از این کار خود شرمگین هستند. «در طی سالیان دراز، خانواده‌های بورژوا فقط به این اکتفا می‌کردند که بگویند دختر بزرگ خانواده ریه‌هایش ضعیف شده، یا پدر از نوعی ورم رنج می‌برد زیرا سل و سرطان را کمی مایه شرم می‌دانستند. این موضوع بدون شک در مورد مجازات مرگ بیشتر صدق می‌کند، زیرا هرکسی سعی می‌کند با کلمات و

عبارات مبهم و دوپهلوی درباره آن سخن بگوید. مجازات مرگ برای جامعه در حکم سرطان برای جسم فرد است، تنها با این تفاوت اساسی که هرگز کسی از ضرورت سرطان حرفی نزده است، بالعکس همه قبول دارند که مجازات مرگ ضرورتی اسفناک است، یعنی چون ضرورت دارد پس به کشتن مشروعیت می‌بخشد، اما چون غم‌انگیز است از آن سخن نمی‌گویند.» (کامو، ۱۹۵۷) او معتقد است همین شرم باعث منع اعدام در ملاعام شد، اما همین منع نقض غرض اصلی حکم اعدام است. چراکه اگر قرار است اعدام، باعث بازداشتن جامعه از جنایت شود، باید در مقابل دیدگان عموم و با تبلیغ گسترده و بازنمایی بسیار انجام شود؛ «چگونه ممکن است جنایتی که شباهنگام و مخفیانه در محوطه زندان مرتکب می‌شویم، عبرت‌آموز باشد؟». کامو با استناد به آمار در آن دوران نیز این بحث را به چالش می‌کشد و با استناد به آمار نشان می‌دهد که بیشتر کسانی که دچار جنایت شده‌اند، پیش‌تر مراسم اعدام را مشاهده کرده‌اند و از قضا جزو معدود کسانی بوده‌اند که در مراسم اعدام شرکت کرده‌اند.

آلبر کامو همچنین معتقد است عواطف انسانی آن‌قدر قدرتمند هستند که از پس ترس از مرگ برمی‌آیند؛ درواقع اگر خشم، انتقام، درد، عشق یا احساسی از این دست در کار آید، ترس از مرگ نمی‌تواند مانعی بر سر راه آن‌ها باشد. «انسان البته میل به زندگی دارد، اما بیهوده است امید داشته باشیم که این میل، کنترل کامل رفتار و کردار آدمی را در دست گیرد.» (کامو، ۱۹۵۷) حال این پرسش مطرح است که اگر عنصر «پیشگیری» را از مجازات اعدام

مصرف تظاهری طبقه ثروتمند و فساد طبقه متوسط در فضای مجازی

امیرعلی مالکی

امروزه با قدم گذاشتن در جهان مجازی با سیل عظیمی از صفحات مختلف روبه‌رو می‌شویم که به عرصه فعالیت ثروتمندان و به نمایش گذاشتن اموالشان تبدیل شده است. ثروتمندانی که بی‌پروایانه ماشین‌های لوکس، خانه‌های به‌اصطلاح «لاکچری» و تفریحات چشم‌نواز خویش را به نمایش عموم می‌گذارند، اما حقیقت چیست و چرا این چنین فعالیت‌هایی امروزه در جامعه ایرانی رواج یافته است؟ ریشه و علل آن کدامند و آیا می‌توان بر آن فائق آمد یا خیر؟ در اینجا قصد داریم تا با بررسی مصرف تظاهری در طبقه ثروتمند و فساد طبقه متوسط در فضای مجازی دریا بیم که آیا ذات مصرف و نمایش ثروت به کدام طبقه تعلق دارد و آیا می‌توان با حذف آن به ریشه‌کنی این مقوله یاری رساند؟ همچنین درصدد این بر خواهیم آمد تا با بررسی فساد طبقه متوسط به انواع مصارف آن‌ها بپردازیم و نمایان سازیم نمایش ثروت امری خارج از وادی طبقات بوده و امروزه سایه خود را در تمام اجتماع گسترانیده است.

مصرف تظاهری در فضای مجازی

تورستن ویلن در سال ۱۸۹۹ کتاب نظریه طبقه تن‌آسارا نگاشت. کتاب به بررسی وضعیت زندگی طبقه ثروتمند جامعه امریکایی می‌پردازد. مقصود ویلن از طبقه ثروتمند در جامعه، مجموعه از افراد می‌باشند که نه از طریق کار بلکه از نوع فراغتشان شناخته می‌شوند. مجموع کتاب ویلن بر محور زندگی طبقه سرمایه‌دار و نحوه گذراندن اوقات فراغتشان و نمایش مصرف قرار دارد. طبقه مرفه که عمدتاً کارورز نبوده‌اند و متوجه شده‌اند که «برای به دست آوردن و حفظ اعتبار، فقط داشتن ثروت یا قدرت کافی نیست [بلکه] ثروت و قدرت باید به نمایش گذارده شود» [۱]. نمایان ساختن این ثروت تنها بر اساس شیوه‌های متفاوت سبک زندگی ممکن می‌گردد. به عنوان مثال فردی که از یک اتومبیل لوکس استفاده می‌کند مردمان به نسب شیوه مصرفی او با وی ارتباط برقرار می‌سازند زیرا مصرف با هویت او یکسان است و جایگاه و منزلتش با فردی که با پای پیاده تردد می‌کند در دید جامعه مصرفی متفاوت می‌باشد. همچنین صاحبان ثروت سعی می‌کنند تا به شیوه‌های فراغتی متفاوت ثروت خویش را به نمایش بگذارند و به سبب همین مسئله نمی‌توان شیوه زندگی خاصی را بر طبقه مرفه تحمیل ساخت (گاهی منزلت و ثروت خویش را از طریق شریکان زندگی خویش به نمایش می‌گذارند و زن را به عنوان ابزاری برای مطرح ساختن قدرت و ثروت خود می‌دانند و آنان را به‌سان تابلوی نقاشی تزئین می‌کنند و گاهی خانه‌های لوکس خود را در صفحات مجازی به اشتراک می‌گذارند). پس نمی‌توان با تحلیل بخشی از زندگی طبقه مرفه جامعه به تمامی ابعاد مصرفی آنان پی برد؛ اما این مصرف تظاهری تنها مختص طبقات ثروتمند جامعه می‌باشد؟ سسی رایت میلز به‌خوبی نمایان ساخته است که پس از جنگ جهانی دوم چگونه مصرف تظاهری مسیر خود را به‌سوی طبقه متوسط جامعه می‌یابد و در درون آن نفوذ می‌کند؛ اما در اینجا اندک تفاوتی وجود دارد. مصرف تظاهری را تنها نمی‌توان در وادی ثروت‌های پول‌محور خلاصه ساخت. [۲] مصرف تظاهری با توجه به شرایط مربوط به هر طبقه متفاوت می‌باشد. همچنین مصرف تظاهری بیشتر در رابطه با رقابت‌های درون طبقه‌ای می‌باشد

برگیریم، آیا چنین مجازات تلخ و دردناکی را می‌توانیم توجیه کنیم؟ «مجازات که تنبیه می‌کند اما پیشگیری نمی‌کند، انتقام نامیده می‌شود» (کامو، ۱۹۵۷)

کامو معتقد است همان‌قدر که اگر کسی عامل حریق باشد، مجازاتش نمی‌تواند آتش زدن خانه‌اش باشد یا اگر سرقت کرده باشد، مجازاتش برداشتن پول از حسابش نیست، مجازات قتل هم نمی‌تواند دقیقاً مانند همان باشد. کتاب دلایل بسیاری در رد حکم اعدام می‌آورد، اما کامو نیم‌نگاهی هم به قوانین حکومتی در آن روزگار دارد. «آمار نشان می‌دهد که فقط در شهر پاریس نزدیک به ۶۴۰۰۰ خانه پرجمعیت (از سه تا پنج نفر در یک اتاق) وجود دارد... شاید اگر این جانی‌ها در خانه‌هایی مناسب‌تر زندگی می‌کردند، فرصت نمی‌یافتند تا بدان جا پیش بروند. کم‌ترین چیزی که درباره‌شان می‌توان گفت این است که فقط آن‌ها مجرم و گناهکار نیستند و ظاهراً سخت بشود حق مجازاتشان را به همان کسانی داد که نه برای ساخت‌وساز [برای کسانی که مسکن ندارند] بلکه برای پرورش چقدر به‌منظور تولید الکل [که کامو نقش آن را در جنایات منجر به مرگ، تکان‌دهنده می‌داند] سوبسید وضع می‌کنند». (کامو، ۱۹۵۷)

درواقع گویی از دید کامو اعدام، ساده‌ترین راه حذف مشکل است درحالی که نمی‌توان به‌سادگی از اصلاح یک انسان ناامید شد. کامو اشاره می‌کند که درحالی که ۹۵ درصد از قاتلان کودک، الکلی بوده‌اند، اما سود سرشار کارخانه‌های تولید الکل و اشتیهای سیری‌ناپذیر آن‌ها، مانع از محدود کردن توزیع یا مصرف آن‌هاست.

نگرانی اصلی کامو در این کتاب انسان است. انسانی که نیازمند صلح و همبستگی است؛ «حکم مرگ، تنها همبستگی انکارناپذیر انسان‌ها را از میان می‌برد؛ همبستگی در برابر مرگ؛ و لذا نمی‌توان به آن مشروعیت بخشید مگر از طریق اصل یا حقیقتی بالاتر از انسان.» (کامو، ۱۹۵۷) کامو بعید می‌داند هیچ منطقی بتواند مرگ انسان را توجیه کند، برای او انسان، مفهومی ارزشمند است، هرچند نسبت به اومانیست‌ها هم چندان خوش‌بین نیست؛ «راهی که از عشق خام اومانیست‌های قرن هجدهم آغاز شد، یک‌راست به پای چوبه دار ختم شد و اکنون می‌دانیم که جلادان امروز انسان‌گرا هستند. از این‌رو، درزمینه مسئله‌ای مانند مجازات مرگ، هرچه نسبت به این ایدئولوژی انسان‌دوستانه بدگمان باشیم کم است.» (کامو، ۱۹۵۷)

کتاب با وجود اینکه سال‌ها پیش نوشته شده است، اما همچنان استدلالی دقیق در رد اعدام و دفاع از صلح پایدار دارد و شاید از این‌روست که در این روزگار در ایران منتشر شده است. ■

منبع:

آبرکامو، تأمل درباره گیوتین، ترجمه قاسم رستمی، چاپ اول، ۱۳۹۹، انتشارات فرهنگ جاوید، تهران



و این کشاکش بین طبقاتی نیست. به عنوان مثال از آنجایی که سرمایه اقتصادی همه طبقات ایزاری برای فخرفروشی و چشم‌وهم‌چشمی تلقی می‌گردد (زیرا همان‌طور که در بالا اشاره گردیده ثروت و چگونگی مصرف پیوندی عمیق با ماهیت افراد دارد) بنابراین کدام برای نمایش منزلت و اقتدار خود بنا به نوع سرمایه‌ای که در اختیار دارند بهره می‌برند. به عبارتی دیگر طبقات متوسط علاوه بر سرمایه‌های مالی خود سعی در به نمایش گذاشتن سرمایه فرهنگی خود نیز می‌باشند: همانند مدارک دانشگاهی، کتابخانه‌های شخصی، دانشگاه محل تحصیل، آرشیو فیلم و موسیقی، کافه گردی‌ها و همچنین توانایی در یک مهارت یا دانش خاص. پس بنابراین با چنین درکی می‌توان علل مملو بودن تصاویر در صفحات مجازی همچون اینستاگرام را درک ساخت. این شبکه اجتماعی امروزه ایزاری برای خودبیانگری و به نمایش کشیدن زندگی طبقه متوسط شهری یا حتی مرفه جامعه است. طبقات متوسط از آن جهت که فردیشان در جامعه به علت تعرض به آزادی آنان مورد تجاوز قرار می‌گیرد سعی می‌کنند با شیوه خاص مصرف و نمایش دادن آن در صفحات مجازی، اقتدار و فردگرایی خویش را تثبیت کنند. همچنین طبقه ثروتمند شهری برای آنکه فراغت خود را به رخ جامعه بکشند و آن را نمایان سازند از مرزهای گسترده فضای مجازی بهره می‌جویند و آن را به نمایش می‌گذارند.

فساد طبقه متوسط نوپا

طبقه متوسط در ایران دارای موقعیتی متغیر و لغزان می‌باشند. هرلحظه امکان تنزل موقعیت آنان وجود دارد و تحرک اجتماعی مثبت (ورود به طبقه ثروتمند) به‌ندرت صورت می‌گیرد (البته اگر کسی بخواهد به روند طبیعی به این جایگاه دست پیدا کند) به همین علت طبقه متوسط جامعه در تلاش است تا از طریق سرمایه تحصیلی و فرهنگی به تصاحب سرمایه اقتصادی بیشتری دست یابد؛ بنابراین طبقه متوسط می‌خواهد از هر راهی سرمایه فرهنگی خویش را افزایش دهد و از این سرمایه برای تفاخر و نمایش استفاده کند. امروزه به علت مدرک محور بودن نظام شغلی در ایران و نادیده گرفتن استعدادها و توانایی‌های مختلف اشخاص تنها راه برای تحرک اجتماعی که در پیش روی طبقه متوسط قرار دارد بهره‌جویی از نظام آموزشی برای ارتقای سطح طبقاتی خود می‌باشد. چنین رفتاری در طبقه متوسط به صنعتی گشتن و بازاری شدن دانشگاه و علم می‌انجامد. همچنین سنت عددی و کمی کنکور بر آموزش ایران حاکی از صنعتی گشتن آموزش است. نهادهای آموزشی کنکوری با تصاحب بازار اقتصادی توانسته خود را جایگزین نظام آموزشی کنند. این آموزشگاه‌های با سوءاستفاده از مدرک محوری و صنعتی گشتن علم و همچنین ناکارآمدی نظام آموزشی (منطق عددی و حفظی نظام آموزشی که روشی منسوخ و ضد آموزش و پرورش است) می‌کوشند تا با وابسته ساختن مردم به خویش شرایط را برای سوءاستفاده

خرید کاهش می‌یابد و به رشد سرمایه این افراد نمی‌انجامد.

فرزند تظاهری

سیر در صفحات مجازی انواع متفاوت مصرف تظاهری را در طبقات مختلف اقتصادی جامعه نمایان می‌سازد. طبقه ثروتمند در تلاش است تا با به نمایش گذاشتن ماشین‌های لوکس، خانه‌های چشم‌نواز و نحوه گذراندن اوقات فراغت ثروت و سرمایه خویش را نمایان سازند؛ اما طبقات متوسط از مسیر دیگری نیز برای رسیدن به مصرف تظاهری بهره می‌جویند. طبقه متوسط با به نمایش گذاشتن فرزندان خود به فخرفروشی می‌پردازند. آنان سعی دارند تا با فرستادن فرزندان نخبه (البته بهتر است از واژه نخبه پوشالی بهره ببریم زیرا این طبقه تنها گمان می‌کند فرزندان نخبه‌ای دارد که البته به لطف مؤسسات کنکور پرور به ادعایشان جامه عمل می‌پوشانند) خویش به مدارس، کلاس‌های موسیقی و کنکور محور و غیره به فخرفروشی بپردازند. این فرزندان از طریق مدارس، آموزشگاه‌ها، لباس و نحو آرایش، باشگاه یا ماشینی که سوار می‌شوند به عنوان نمادی از سرمایه والدین به نمایش درمی‌آیند. با قدم گذاشتن در فضای مجازی با موجی از صفحات مختص کودکان مواجه می‌شوید که توسط والدین آنان اداره می‌گردد و در تلاش‌اند تا با نمایش گذاشتن فرزندان خویش به مشهور ساختن آنان و درآمدزایی از طریق تبلیغات بپردازند که به حریم خصوصی کودکان تجاوز می‌کند و در آینده‌ای نه‌چندان دور به مشکلات فراوانی دامن می‌زند. در نتیجه کودکان در جامعه مصرفی امروزه ایران تبدیل به ایزاری برای فخرفروشی و نمایش درآمده‌اند.

در نتیجه باید بیان ساخت که مصرف تظاهری مختص یک طبقه خاص در اجتماع نیست و با توجه به شیوه‌های متفاوت مصرفی می‌تواند به طبقات دیگر نیز سرایت کند. مصرف امری حذف ناشدنی از زندگی افراد می‌باشد. مصرف برای توده به‌سان ایفون می‌ماند و باعث می‌گردد تا وی دلیلی برای تحرک اجتماعی و سودآوری برای شرکت‌ها و اداره‌جات داشته باشد. البته تمامی این مباحث در جامعه‌ای ممکن پذیر است که فعالیت اقتصادی به‌مثابه امری فردی تلقی گردد و امکان رشد را بدهد. بسیاری از ایدئولوژی‌ها در جوامع متفاوت در تکاپو بودند تا با حذف مصرف در جامعه ایدئال خویش، آرمان‌شهری اعجاب‌انگیز را پدیدآورند اما نتوانستند، زیرا نمی‌پنداشتند با جلوگیری از رشد یا سانسور مقوله‌ای در جامعه خواستار آن افزایش می‌یابد.

منابع:

۱- طبقه تن آسا، اثر تورستن ویلن، نشر نی، ترجمه فرهنگ ارشاد، چاپ چهارم سال ۱۳۹۴.

۲- مصرف اثر رابرت باکاک، نشر شیرازه، ترجمه خسرو صبری، سال ۱۳۸۱.

پی‌نوشت:

۱. The Theory of the Leisure Class

آموزشی فراهم آورد و آموزش را از راهی برای تربیت انسانی به بازاری داغ برای خریدوفروش علمی پوچ تبدیل سازند. این فرایند حتی امروزه در دانشگاه‌ها نیز به چشم می‌خورد. روند کنکوری سازی جامعه و پدید آمدن مافیاهای آموزشی امروزه با خریدوفروش پایان‌نامه، مقاله‌نویسی و حتی چاپ کتب برای ارتقای سطح استادان ضربات ناگوارتری را بر پیکره آموزش عالی وارد ساخته است. خیل عظیمی از دانشگاه‌های آزاد نیز مشغول فروش مدرک در تمامی مقاطع تحصیلی می‌باشند. فساد که از راه کسب درآمد و ارتقای سرمایه تحصیلی در ایران پدید آمده است همچون فساد طبقه مرفه و اختلاس و پول‌شویی نیست. این روند فساد آمیز آموزشی ایران امروزه به زایش «انسان منفعل» دامن زده است که علم را مثابه یک بازار درک می‌سازد و پویای علمی جامعه برای وی اهمیت ندارد. همچنین خریدوفروش پایان‌نامه، مدرک و تقلب‌های علمی اساتید دانشگاهی به انفعال‌های علمی زیان‌بار دامن زده است که هیچ تفاوتی با قاچاق و دزدی‌ها کلان ندارد.

پولکی گشتن فرهنگ باعث گردیده تا طبقه متوسط جامعه از آن جهت که به لحاظ سرمایه اقتصادی همپای طبقات مرفه جامعه نیستند به فساد اقتصادی و فرهنگی در سطح خود دامن بزنند. به عبارتی دیگر درست است از لحاظ مادی در سطح طبقات فرادست خویش نیستند اما دغدغه فراوانی برای کسب هرچه بیشتر سرمایه دارند. به عنوان مثال بالا رفتن سکه، طلا، ارز در چند سال اخیر باعث گردیده تا طبقات متوسط که دغدغه افزایش سرمایه و دارایی‌های خویش را دارند درگیر بازی با نوسانات اقتصادی و تحریم گردند. این «فردگرایی منفی اقتصادی» بدون توجه به ضررهایی که در سطح کلان اقتصادی اعمال می‌گردد خوشحال یا ناراحت از بالا رفتن یا کاهش یافتن سرمایه ناچیز شخصی در نوسان خود هستند (این خیال واهی است زیرا با افزایش نرخ قیمت‌ها قدرت

حسرم انداز تلویج



در بخش تاریخ این شماره ادامه خاطرات احمد غضنفرپور را می‌خوانید که مشاهدات خودشان را از حضور امام خمینی در پاریس بازگو کرده‌اند. این خاطرات برای کسانی که در پی کشف چگونگی تحولات پس از انقلاب و ریشه‌یابی مسائل هستند می‌تواند مفید باشد.

گفت‌وگو با علی‌اصغر سعیدی، استاد جامعه‌شناسی، درباره وضعیت بخش خصوصی در دوران پهلوی در این شماره به پایان می‌رسد. ایشان که

تحقیقات بسیار خوبی درباره صنعتگران و کارآفرینان قبل از انقلاب کرده‌اند در این گفت‌وگو موانع توسعه صنعتی و مشکلات این بخش را در مواجهه با قدرت سیاسی نشان دادند.

در بخش دیگری از تاریخ این شماره، مطلبی از مهدی غنی می‌خوانید که به مسئله فرهنگ قانون‌گرایی و معضل قانون‌گریزی در جامعه ما پرداخته و ریشه‌های تاریخی آن را از قبل مشروطیت بررسی کرده است. این مطلب قرار است تا زمان حاضر ادامه یابد.

در پایان نیز خاطره‌ای از آقای رضا دادی‌زاده می‌خوانید درباره آخرین روزهای زندگی حماسی مهدی رضایی و حسین سلahi در زندان آمده است که خواننده را با فضای بسیار متفاوتی با امروز آشنا می‌کند. آقای دادی‌زاده از مبارزان قدیمی هستند که کمتر در عرصه مطبوعات حضور یافته‌اند اما خاطرات ارزنده‌ای از آن دوران دارند که امیدواریم به‌زودی منتشر گردد.



صنعتگران جدید در دوره پهلوی

علی اصغر سعیدی



پرواز ملکوتی دو رقصنده

محمد رضا دادی‌زاده



امام و همراهان وارد نوفل لوشاتو شدند

بخش پنجم

همه آن‌ها که از شرایط حاضر ناراضی‌اند، در برابر این پرسش قرار دارند که چگونه به این نقطه رسیدیم؟ کم نیستند کسانی که عجزلانه و با نگاه سطحی به عوامل و نیروهای دست‌اندرکار، ساده‌ترین پاسخ یعنی یافتن یک مقصر و منتسب کردن همه مشکلات به او را انتخاب می‌کنند و می‌پندارند به حقیقت دست یافته‌اند، در حالی که پاسخ واقعی تنها از مسیر واقع‌بینی و بازنگری گذشته و درک درست وقایعی است که از یادها رفته و حتی در زمان وقوع نیز شناخته‌نشده بودند. خاطرات دست‌اندرکاران گذشته در بیچه‌ای است برای درک واقعیات آن دوران و پرهیز از داوری‌های سطحی و ساده‌انگارانه. احمد غضنفرپور که خود از شاهدان ماجرا بوده است ما را به فضای پیش از پیروزی انقلاب می‌برد.

و نه چندان گرم؛ آفتاب در لابه‌لای برگ‌ها سوسو می‌زد و فضا را رنگین کمان کرده بود. سخنان دل‌نشین، حالات عارفانه، حالتی که آن را حافظ این چنین به تصویر کشیده بود:

عزیز مصر به‌رغم برادران غیور

ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

کجاست صوفی دجال‌فعل مُلحدشکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

ز قاطعان طریق این زمان ش شوند ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

مرد راه و مردان و زنان در راه با دل‌های پُر از امید و آرزو به انتظار نشسته بودند، منتظاری در خور توجه، انتظاری که روزی نه‌چندان دور بتوانند جنات تجری من تحت النهار را در زیر درختان سبب به تماشا درآورند. کمتر کسی تصور آن داشت مجتهدی مرجع تقلید از درون حوزه - با آن قید و بندها که حوزویان بیشتر و بهتر از ما خبر دارند - جسارت آن را داشته باشد به شهری سفر کند که به شهر عیش و شراب و طرب شهره بود. دیدند و دیدیم اما این مرجع تقلید آن‌چنان بی‌پروا پا به عرصه میدان گذاشت که همه را به حیرت واداشت؛ نه دلخوش به نام، نه از تنگ ترس و هراس.

فریادش، بلکه همه وجودش اسلام بود؛ آن هم اسلامی که شاید تنها خود او از آن خبر داشت، همان اسلامی که بعد از ورودش به ایران در سوره حمد به تفسیرش پرداخت و نمی‌دانیم به چه علت سریع از آن گذشت و ادامه نداد.

سؤال‌ها از اعماق دل‌ها برمی‌خاست و جواب‌هایی که شنیده می‌شد، چنان شادی برمی‌انگیخت که قدسیان را در عرش به پای کوبی وامی‌داشت.

چنانچه نسل حال و آینده آن شرایط و فضا را به دیده انصاف بنگرند و به تصویر کشند و به تمثیل درآورند، به گذشتگان با همه ایرادها و ابهام‌ها حق خواهند داد؛ اگر آنان هم در آن زمان و فضا و آن شرایط قرار داشتند، جز این راه نمی‌رفتند، زیرا رسیدن به این مرحله تاریخی ساده به دست نیامده بود که بتوان ساده از آن گذشت. جنبش‌ها، خیزش‌ها و جان‌فشانی‌هایی که پیش از مشروطیت و پس از آن ملی شدن صنعت نفت و بعد از آن قربانی‌های فراوان گرفته بود، «مصدق»‌ها خانه‌نشین شده بودند، «فاطمی»‌ها از دم تیغ جلا دادان تکه‌تکه؛ چه منصورها بر دارها، چه زن‌ها به آوارگی، چه کودکانی یتیم و بی‌پناه.

نسل حال و آینده باید به گذشته آن‌گونه که بوده نظر کند و بداند بارها و بارها دلسوزان مُلک و سلطنت، حتی نزدیک‌ترین کسان مانند قوام‌السلطنه‌ها به شاه

چرخ بازیگر، فقیه و مجتهد مبارز را در صدر اخبار جهان نشانده بود. پیر سالخورده با روحیه جوان، چشمان پُر نفوذ و خنده‌های پنهانی زیر لب و آبروان درهم کشیده، زیر درخت سیب به آرامی نشسته بود. صاحب باغ دکتری بود جامعه‌شناس به نام مهدی عسگری، از خطه خراسان که او را قلندر آن دیار لقب داده بودند.

اولین سؤال توسط او آغاز شد: حضرت آیت‌الله! حضرت عالی تنها رهبر مذهبیهون نیستید و رهبر تمام ملت ایران هستید. اشاره او به آن جلسه‌ای بود که آقای دکتر یزدی ترتیب داده بود و در آنجا شکایت از این داشت که چرا به‌جز چند نفر مورد نظرش دیگران نیز شرکت داشتند. دکتر جامعه‌شناس که از مبانی جامعه‌شناسی کاملاً مطلع بود به اصل ترتیب دادن این گونه جلسات اعتراض داشت؛ می‌گفت شرکت ندادن دیگر مبارزان راه آزادی و صاحب صلاحیت باعث می‌شود این شیوه تصمیم‌گیری یک‌جانبه و آمرانه به تدریج نهادینه شود و تمامی قدرت در اختیار تنها یک گروه خاص قرار گیرد و حتی بانی اولیه را نیز از دور خارج کند؛ که از قضا همین‌گونه هم شد و سرکنگین صفرا فزود. این اولین و آخرین سؤال ایشان بود و تا پایان ۱۱۸ روز اقامت در نوفل لوشاتو، دیگر از رفت و آمدنش خبری نشد، اگر گاه گاهی سرک می‌کشید، بدون سر و صدا در گوشه‌ای به نظاره می‌نشست، سری تکان می‌داد و خداحافظ.

در اطراف رهبر، مردمان تشنه‌لب، که قرن‌ها و قرن‌ها خود و مادر و پدرانشان در فراق آزادی زجرها کشیده بودند و شکنجه‌ها و زندان‌های فراوان دیده بودند، حلقه زده و قهرمانی را می‌دیدند همچون کاوه آهنگر یا ابومسلم خراسانی و حتی بالاتر یا پهلوان تر. در آن روز هوا نه‌چندان سرد بود



احمد غضنفرپور



هشدار داده بودند که اگر به قانون اساسی بازنگردد و حقوق ملت را فدای امیال خودخواهانه و افکار زورمدارانه خود کند، در زمانه‌ای نه‌چندان دور «نه از تاک نشان ماند، نه از تاک‌نشان» درست به‌عکس عمل کرد و در هر فرصتی که دست می‌داد، با کنایه و غرور مستانه به ریششان می‌خندید و قهقهه سر می‌داد که ببینید بسا زور هم می‌توان جامعه را به تمدن بزرگ رسانید، حتی بختیار که نزدیک‌ترین فرد از اعضای جبهه ملی به شاه بود به او نامه نوشت. دیگران هم به طرق مختلف به او نامه می‌نوشتند و پیغام‌های مکرر می‌فرستادند که بپرايه می‌روی، مگر می‌توانی با سانسور، کشتار و تحمیل عقاید و زور و دیکتاتوری جامعه را به تمدن برسانی! می‌گفتند و می‌نوشتند که فرضاً یک‌صد سال یا بیشتر هم حکومت کنی و سلطنت پایدار بماند، این طریق حکومت کردن نیست؛ اما او گوشش بدهکار نبود، یا به‌قول دکتر سیاسی رئیس دانشگاه وقت تهران، که می‌گفت ایشان IQ اش زیر ۱۰۰ است. دکتر سیاسی در خاطراتش نوشته شاه حافظه خوبی داشت، اما آینده‌نگر نبود، که جز امروز را نمی‌دید و نمی‌خواست ببیند. سرانجام سرنوشت او را همگان دیدند و دیدیم که آنچه حکمای تاریخ ما گفته بودند و نوشته بودند به عمل درآمد و نه از تاک نشان ماند، نه از تاک‌نشان.

نتیجه این سرکشی‌ها و غرورهای جاهلانه، شورش‌ها بود که یکی پس از دیگری مانند گلوله‌های برف هرچه بر دامنه نزدیک‌تر می‌شد، بهمین وار دامنه‌ها را دربر می‌گرفت و آن‌قدر ادامه پیدا کرد تا زمانی که مردم بر سر دوراهی قرار گرفتند: شرایط به گونه‌ای بود که یا باید حزب توده و شوروی پشت سر او را برمی‌گزیدند یا روحانیت را. چرا؟ چون به‌جز این دو که یکی حزبی ریشه‌دار و دیگری دارای سرشتی تاریخی-دینی گسترده بود، راه سومی وجود نداشت.

طبیعتاً مردم مسلمان شیعه ایران، روحانیت را برگزیدند؛ همان روحانیتی که رهبر آن فردی بود با آن مشخصات که گفته شد و توسط قاطبه مردم در طول زمان به‌طور خودجوش برگزیده شد. تلاش‌ها و سختی‌ها کشید و سرانجام راهی شهر افسانه‌ای شد. هنوز مشکلات گذشته و سختی راه پایان نیافته بود که مشکلات درون‌گروهی روشنفکری و روحانی سر برآورد.

قبل از آنکه به فضای آن زمان نظر بیندازیم و به تصویر کشیم، ضروری است یادآور شویم آنچه نگارنده از گذشته یاد می‌کند همان زبان و لحن آن سال‌هاست، یا به‌قول دکتر

یزدی «انعکاس ذهنیت و نگرش‌های آن زمان» است. مسلماً رویدادهای بعد از ورود به ایران در بخش‌های مربوط به آن نقل خواهد شد و داوری نسبت به آنچه نوشته می‌شود را نباید با رویدادهای نامطلوب بعد از پیروزی و عملکردها درآمیخت. سعی بر آن است که رویدادها را آن‌گونه که در آن زمان بوده و بر اساس آن عمل می‌شده، شرح دهد. و اما فضای آن زمان:

نوفل لوشاتو واقع در ۲۰ کیلومتری جنوب‌غربی پاریس دهکده‌ای بود کوچک، سرسبز و دارای باغات و اشجار فراوان؛ اما ساکت و کم‌جمعیت. با ورود یک پسر جوان و پُرانرژی و چالاک به‌یک‌باره دگرگون گشت و در صدر اخبار جهان

قرار گرفت. چشم جهانیان به این دهکده کوچک دورافتاده دوخته شد. هر خبری، بلکه هر واژه‌ای به‌مثابه موجی بود که دریای آرامی را به طوفان وامی‌داشت. هر لحظه بر تعداد ارباب‌جراید، سیاستمداران مطرح، انقلابیون داخلی و خارجی، زن و مرد و کوچک و بزرگ افزوده می‌شد. درواقع و مخصوصاً در روزهای تعطیل هنگام ظهر، بعد از نماز و نیایش، سخنرانی رهبر انقلاب آغاز می‌شد. آقای بنی‌صدر مطالب را هم‌زمان ترجمه می‌کرد و بلافاصله بر روی تلکس خیر قرار می‌گرفت. بعد از سخنرانی به پرسش‌های خبرنگاران و دیگر سؤال‌کنندگان پاسخ داده می‌شد. معمولاً سخنان و سؤال‌ها همسو بود با مسائل جدید، خیزش مردم در داخل

کشور و تحولات خارج از کشور. بدین گونه هر لحظه و هر روز، با روز قبل تفاوت چشمگیر به خود می‌گرفت.

بیانات امام را می‌توان به دو مرحله تاریخی تقسیم کرد: بیانات قبل از تظاهرات تاسوعا و عاشورا (نهم محرم ۱۳۹۹ برابر با ۲۰ / ۹ / ۱۳۵۷)؛ و بعد از این تاریخ. علت این انتخاب بدین جهت است که تا قبل از یکپارچه شدن مردم، سعی امام بر روشنگری و آماده ساختن زمینه مناسب و برملا کردن وابستگی‌های رژیم پهلوی بود و بعد از فراندوم مردم در تاسوعا و عاشورا، کوشش ایشان پیرامون ارائه راه‌حل‌های عملی برای سرنگونی شاه دور می‌زد.

قبل از تاسوعا و عاشورا، موضوعات زیر را می‌توان ملاحظه نمود:

توجه دادن مردم به اینکه همه امور به شخص شاه ختم می‌گردد و دیگر مسئولان جز به دستور او نمی‌توانند عملی انجام دهند. نکته دیگر درباره مصاحبه تلویزیونی شاه و نامه عده‌ای مبنی بر اینکه ایشان توبه کرده و شما او را ببخشید، در جواب آنان می‌گوید: حالا که غرق شدن را دیده، در مقابل ملت ظاهر می‌شود و اظهار ندامت می‌کند. خطاب به مراجع عظام و علمای اعلام می‌گوید بیاید مرا نجات دهید. نجات دهید وطن را. مقصود از وطن خود اوست. این شبیه همان مسئله فرعون است با یک اختلاف و آن اینکه از این طرف اظهار توبه می‌کند و از آن‌طرف دولت نظامی بر سر کار می‌آورد. این دو را باهم به میدان آورده، دیگر فرعون این کار را نکرده بود، فقط می‌گفت که توبه کردم!

غیر از مسائل فوق، مطالب مهم دیگری در این مقطع زمانی طرح و عنوان شد که فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱. درباره مستشاران امریکایی در ایران.
۲. اخطار به کارتر مبنی بر تغییر موضع او نسبت به شاه.

فاصله گرفتن از واقعیت‌های درون کشور و مسائل

و سختی‌هایی که ذکر شد، باعث پدید آمدن این

مشکلات و گرفتاری‌هایی شد که مبارزان را دچار بند

عصبیت و افراط و آفت انتقام و اختلافات نمود. اغلب مردم

مسائل رانه از روی شناخت و معرفت و بی‌طرفی که از

روی عصبیت و مطلق‌انگاری (سپید و سیاه) ارزیابی

می‌کردند و اغلب از همدیگر بیزار و مُدام با دست و زبان

مشغول گیر و دار بودند



۳. مسئله نفت در حال و آینده.
۴. خرید اسلحه توسط شاه از درآمد نفت، برای ایجاد پایگاه‌های امریکایی برای مقابله با شوروی.
۵. موضوع اصلاحات ارضی شاه و از بین بردن کشاورزی، هجوم روستاییان به شهرها و در نتیجه ایجاد محل‌های فقیر زاغه‌نشین و اینکه اصلاحات ارضی شاه بدلی بود که به دستور امریکایی‌ها صورت گرفت نه یک اصلاحات واقعی و در خدمت مردم.
۶. رابطه شاه با اسرائیل و خیانت به اسلام.
۷. فقدان بهداشت در ایران.
۸. خرید ویلا برای خواهر شاه.
۹. سانسور مطبوعات، بی‌اعتنایی به قانون اساسی و آزادی احزاب و انتخابات.

بعد از بیان این مواضع و افشای جنایات شاه و امریکا و شوروی، و با اوج‌گیری مبارزات درون کشور، سقوط شاه قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید، از این‌رو خارجیان به تکاپو افتادند و گفتند:

۱. چنانچه شاه سقوط کند، ایران با خلأ جانشینی مواجه می‌شود؛ بنابراین خطر تجزیه شدن ایران بعید به نظر نمی‌رسد.

۲. در صورت سقوط رژیم سلطنتی، چون ایران هم‌مرز با شوروی است، به دام شوروی می‌افتد. امام برای خنثی کردن این گونه تبلیغات، دلایل زیر را ارائه داد که خلاصه آن چنین بود:

۱. در مورد فرضیه اول: اگر شاه برود زمین و آسمان به هم می‌خورد! کدام ثبات ناحیه به هم می‌خورد؟ اگر شاه برود خلأ ایجاد می‌شود! چه خلأیی می‌شود؟ خوب یک دزد می‌رود یک آدم صحیح‌تر می‌آید و این خلاف است؟

۲. در مورد فرضیه دوم: یک حرف این است که اگر شاه برود شوروی مستقیماً حمله می‌کند. آن هم باز حسابش را بکنیم بینیم صحیح است یا نه؟ اصل مطلب این‌طور است که قضیه اینکه شوروی تعدی می‌کند به ایران و امریکا تعدی نمی‌کند و انگلستان تعدی نمی‌کند، اینکه خود این‌ها قدرت‌هایی در مقابل هم هستند و اگر این‌ها بخواهند هرکدام چه بشوند یک جنگ عمومی پیدا می‌شود و این‌ها می‌دانند که جنگ عمومی مصادف است با قطع نسل بشر و اگر آن‌ها در مقابل هم نایستند، شوروی بخواهد حمله کند به ایران ملت ایران که الآن با هم هستند با این ملت نمی‌تواند حمله کند، در هر ده کوره برود پدرشان را درمی‌آورند...^۲

قدرت‌های جهانی که وخامت اوضاع را این چنین دریافت کردند، بالاچار قدم‌به‌قدم عقب نشستند و برای سیاست آینده خود و کنترل حکومت آینده به سیاستی دگر روی آوردند. این سیاست را می‌توان از لابه‌لای سؤالات بعضی روزنامه‌چی‌های سمج و زُمخت بهتر درک کرد.

از این تاریخ به بعد (تاسوعا و عاشورا) این سؤالات نسبت به گذشته تغییر ماهوی پیدا کرد. مسئله جانشینی حکومت، محور^۳ پُرسش‌ها را تشکیل می‌دهد. در قسمتی از مصاحبه‌ها چنین آمده بود:

س: بارها حضرت‌عالی فرموده‌اید شخصاً در دولت آینده نخواهید بود، پس اگر چنین باشد، رهبران سیاسی و گروه‌هایی که دولت را پس از این تغییر در دست می‌گیرند چه کسانی خواهند بود؟
ج: شاه مملکت را به هرج و مرج کشیده است. او برود، اشخاص کاردان از اوضاع جهان زیاد است و کشور را به بهترین وجه اداره خواهند کرد.^۴

س: نظر حضرت‌عالی نسبت به جبهه ملی چیست؟

ج: من نظر مثبتی ندارم و نفی‌اش هم نکرده‌ام. وقتی مسئله جانشینی شاه قوت گرفت بوی نفت به مشام رسید. هر کس از هر گوشه‌ای فرآمد و آواز^۵ من هم یک شریک سر داده شد. گروه‌های روشنفکری از یک‌سو و گروه‌های روحانی از سوی دیگر علیه همدیگر و علیه یکدیگر به سخن و حرف‌وحديث و شکایت و گله‌مندی درآمد، شمشیرها را از غلاف درآورده به‌سوی یکدیگر نشانه گرفتند.

توصیه هرکدام برای از بردن رقبای آینده بعد از پیروزی در یک کلمه یا یک شعار خلاصه می‌شد: من و گروه ماست طاووس علین شده. از آن به بعد دو راه بیشتر باقی نمانده بود؛ یا باید تماماً در اختیار این گروه یا آن گروه درآیی، یا از زانو به درآیی. آن کشتی با آن عظمت که قبل از انقلاب همه ملت ایران را در خود جای داده بود، آن کشتی بعد از پیروزی نبود که جایگاهی با آن وسعت و عظمت داشته باشد. از آن مرحله به بعد تک‌روی‌ها، سیاست‌های خودمحرورانه و روش‌های تخریبی رو به تزاید نهاد و هر لحظه بر ابعادش افزوده شد.

در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم و در قسمت‌های آینده وارد جزئیات بیشتر می‌شویم: جلساتی که تا آن زمان در منزل ما در پاریس تشکیل می‌شد، بعد از رفتن امام به نوفل‌لوشاتو، صورت دیگری به خود گرفت. اختلافات به حدی رسید که بنی‌صدر و گروه او را در هیچ‌یک از جلسات شرکت ندادند.

برنامه‌ها را آقای دکتر یزدی به‌تتهایی تنظیم می‌کرد و بدون مشورت با دیگران نظریات سیاسی ارائه می‌داد. خود ایشان در این باره می‌گویند:

موضوع دیگری که در این گفت‌وگوهای صبحگاهی مطرح کردم این بود که آقا حالا دنیا خوب می‌داند که ملت ایران و شما چه نمی‌خواهید، ولی نمی‌دانند چه می‌خواهید. اینکه بگویم شاه برود کافی نیست. شاه باید برود، اما چگونه؟ و به‌علاوه رفتن او کشور را با خلأ روبه‌رو می‌کند، ما چه برنامه‌ای برای بعد از رفتن او داریم؟ کلیات نظراتم و ضرورت داشتن برنامه راهبردی را بیان کردم. ایشان آن را منطقی و عملی دانستند و از من خواستند آن را تنظیم کنم.^۶

آقای دکتر یزدی تصور داشتند تنها کسی که می‌تواند درباره انقلاب اسلامی صاحب طرح و برنامه و نظر باشد، خود ایشان است. از این‌رو به خود کوچک‌ترین زحمتی نداد تا نظرات دیگران را دریافت کند. همین تک‌روی‌ها باعث شد اولاً به اختلافات دامن بزند و بر ابعاد آن بیفزاید؛ ثانیاً همین نظریه‌ها و برنامه‌های تک‌بعدی و بدون مشورت می‌توانست پخته‌تر و مطلوب‌تر مطرح شود، زیرا گروه بنی‌صدر و خود ایشان روزها و ماه‌ها و سال‌ها درباره آینده انقلاب اسلامی به تفکر و پژوهش نشسته بودند و با مطالعه دقیق از دیگر انقلاب‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اگر توزیع قدرت از همان ابتدا صورت پذیرد و تنها یک گروه از انقلابیون تمامی قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی را در اختیار بگیرند، خواسته یا ناخواسته با هر نیتی که داشته باشند، انحصار قدرت و فساد و بلاهای دیگر، به شکل و شمایل جدید به‌جای قدیم می‌نشیند. در ثانی بسیاری دیگر از آن‌ها در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، طرح‌ها و برنامه‌هایی داشتند که اگر به بحث و مشورت گذاشته می‌شد، حداقل از نظریات یک‌بعدی فاصله می‌گرفت.

اختلافات و مسائل حاشیه‌ای چنان بود که هیچ نیرویی حتی نیروی قدرتمند و کاریزمایی امام هم نتوانست از این پرده‌های ضخیم و تیره و تاریک عبور کند. سرانجام صبرش تمام شد و فریاد برآورد که من از همگی شما ناامید شدم. قبل از آنکه این پیام به صورت علنی بیان شود، آقای اشراقی، داماد خود را واسطه قرار داد تا که شاید بتواند دامنه اختلافات را کاهش دهد، اما نتوانست. کل ماجرا را از زبان آقای دکتر یزدی بشنویم.^۷ ایشان در این باره می‌نویسد:

«در همین جا بی‌مناسبت نمی‌دانم که از تلاش آقای اشراقی برای رفع اختلاف به توصیه خمینی صحبت کنم:

اشراقی: درباره مسائلی که در بین آقایان مطرح است، من وارد نیستم؛ اما آقا از این اختلافات نگران هستند و نظر دادند که به یک صورتی حل شود... بعد از سخنان اشراقی، بنی‌صدر برای ایجاد اختلاف میان صادق قطب‌زاده با من ابتدا کمی از صادق انتقاد کرد، ولی گفت که صادق آدم بی‌غل و غشی است. سپس انتقاد خود را از من شروع کرد و گفت دامادش در شهرها همه جا رفته و گفته است که من اول جبهه‌ای بعد مسلمان هستم، درباره من گفت که می‌گویم بیابید رفیق باشیم، قرار و مدار می‌گذاریم و می‌نویسیم، اما ترتیب اثر داده نمی‌شود. برای مثال از برنامه تأسیس بنیاد مرحوم تولیت گفت که پیشنهاد دهیم اگر یک واو کم و زیاد شود، قبول نکنیم. بنی‌صدر حالت تهاجمی داشت و حمله می‌کرد. من سکوت کرده بودم. حملات او نشان می‌داد که از درون متزلزل است. در پایان صحبتش با لحنی متفرعانه گفت: «تتها راه بهبود روابط او با

من این است که او توبه کند»؛

یعنی خود را به کلی بری از هر نوع خطا و ایراد دانست، ولی من باید توبه کنم. بیان چنین موضع متکبران‌های جایی برای آشتی و تفاهم باقی نگذاشت. من فقط مختصراً توضیح دادم که اختلاف من با ایشان شخصی نیست و به فرض صحت آنچه به داماد من نسبت داده است، به من مربوط نیست و من مسئول اعمال دامادم که از فعالان قدیم و اولیه انجمن اسلامی دانشجویان است، نیستم. در هر حال این جلسه هم به پایان رسید و تلاش آیت‌الله اشراقی هم بی‌نتیجه ماند.»

آقای دکتر یزدی می‌نویسد: «در موقعی که امام به این نتیجه رسید که اختلافات پایان

نمی‌پذیرد، ناامیدی خود را از روشنفکران بیان کرد و چاره دیگری نداشت». حالا آن رهبر تیزهوش و کاریزمایی پیش خود می‌گوید من مملکت را بدهم به دست این روشنفکرانی که احترام دوستی‌های

چهل ساله با همدیگر را هم ندارند؟ آقای خمینی می‌خواهد انقلاب را حفظ کند... این طرف روشنفکرانی هستند که باهم این دعاها را دارند و همدیگر را تکه‌تکه می‌کنند. از آن طرف در تهران تنها پنج هزار مسجد وجود دارد، هر مسجد یک روحانی دارد و اگر قرار باشد مردم به خیابان بیایند هر روحانی اگر با پنجاه تا بی‌هفتاد نفر و مریدانش راه بیفتد می‌شود ۲۵۰ هزار نفر. حالا روشنفکران چند نفر را می‌توانستند بیاورند؟ آقای خمینی با خود می‌گوید پس باید رعایت حال روحانیون - ولو مرتجع - را کرد. اشتباهات ما روشنفکران هم زیاد بوده است.^۸ بعدها آقای دکتر یزدی به این نتیجه رسید که این اختلافات کلاً به جریان روشنفکری و جامعه لطمه وارد آورد و توصیه می‌کند روشنفکران ما باید خودشان را نقد کنند.^۹

شاید عده‌ای تصور کنند توصیه آقای دکتر مبنی بر نقد کردن روشنفکران از خود، دارویی است دیرنگام یا بنا بر ضرب‌المثل معروف «نوشدارویی است بعد از مرگ سهراب»، اما چنانچه گذشته را چراغ راه آینده بدانیم، جوانان تیزهوش، بالیمان و وطن‌پرست نسل حال و آینده، می‌توانند از گذشته پندها بیاموزند و تجربه‌ها کسب کنند، زیرا با تشخیص درست می‌توان طرح درمان داد و دارویی مناسب تجویز کرد، یا با تحلیل واقعی از شرایط واقعی می‌توان نقشه راه واقعی ارائه داد.

آنچه اما لازمه یک نقد واقعی است این است که بتوان از سبق ذهن و تمایلات شخصی و گروهی و فامیلی گذشته فاصله گرفت (عملاً دشوار است و کار نه‌چندان ساده‌ای) و ابتدا نیازمند آن است که شرایط زمان و مکان را در نظر آورد و آنگاه با یک نگاه مجموعه‌نگر به نقد و

بحث و بررسی پرداخت. اجزای رویدادهایی که منجر به تصمیم‌گیری امام شد، پیچیده‌تر از آن است که در خاطرات آقای دکتر آمده: آنچه ایشان به آن اشاره کردند قسمتی از واقعیت‌هاست. در عین حال، نکات ظریف و تعیین‌کننده بسیاری هست که برای روشن شدن اصل مطلب، ضروری است مدنظر قرار گیرد:

در آن مقطع تاریخی، ایرانیان مبارز ساکن پاریس از دیگر مبارزان شهرهای مختلف خارج از کشور درگیر مشکلاتی بودند که ناخواسته بر آنان تحمیل شده بود. دوری از وطن، آن‌هم به مدت طولانی، زیرا اکثریت آنان توسط رژیم شاه ممنوع‌الوورد شده بودند. ماندن در یک کشور خارجی، دوری از خانواده و بستگان، بیشتر و دردآورتر کمبود وسایل ارتباطی که بتوانند از وقایع داخل کشور

اطلاعات و اخبار صحیح و لازم کسب کنند. مضافاً به اینکه اختناق، سانسور اطلاعات، سختگیری و ترفندهای ساواک و دیگر سازمان‌های همسو با او، پیوستگی مستمر پلیس کشورهای خارجی با رژیم شاه، شنیدن اخبار مربوط به شکنجه و کشتار هم‌وطنان، و هزاران مسئله دیگر، روح و روان مبارزان خارج از کشور را درهم ریخته و سخت آزرده خاطر کرده بود.

فاصله گرفتن از واقعیت‌های درون کشور و مسائل و سختی‌هایی که ذکر شد، باعث پدید آمدن این مشکلات و گرفتاری‌هایی شد که مبارزان را دچار بند عصیبت و افراط و آفت انتقام و اختلافات نمود. اغلب مردم مسائل را نه از روی شناخت و معرفت و بی‌طرفی که از روی عصیبت و مطلق‌انگاری (سپید و سیاه) ارزیابی می‌کردند و اغلب از همدیگر بیزار و مُدام با دست و زبان مشغول گریه‌وار بودند. شرایط بدین گونه بود که امام خمینی و همراهان بدون مقدمه قبلی ناگهان وارد این جوّ آشفته شدند؛ که اگر به هر کجای دیگر شهرهای خارج از کشور هم می‌رفتند، آسمان به همین رنگ بود؛ قرعه فال به نام پاریس نشینان بیچاره افتاد.

در آن موقع اما همه توقعات و انتظارات به‌سوی روشنفکران پاریس معطوف شده بود. از این رو، نقاط ضعف و قدرت این جماعت بیش از حد، خودنمایی می‌کرد. زمان اما بهترین قاضی و بیان‌کننده حقایق است. بعد از سپری شدن رویدادها و با گذشت آن‌ها، زمان زبان دیگری گشود و نغمه دیگری ساز کرد. چند صباحی نگذشت که کسانی که روشنفکران را به سُخره گرفته بودند، از بیرون به درون آمدند و دیدند این نقاط ضعف و نفسانیات، همه گروه‌ها - از روشنفکران گرفته تا روحانیون و دیگر افراد - را دربر گرفته است. مسلماً منشأ تمام گرفتاری‌ها در دو وجه قابل فهم است: یکی به ارث رسیده از گذشته تیره و تاریک استبداد تاریخی؛ و دیگری مشکلات از راه رسیده کنونی که بحث در خور توجهی می‌طلبد.

در بخش آینده دوباره به جزئیات بازمی‌گردیم که با ورود سیاستمداران به نوفل‌لوشاتو آغاز شد. ■

پی‌نوشت:

۱. سخنان امام در جمع ایرانیان پاریس، به نقل از پیام انقلاب، ج ۳، آذرالی بهمن‌ماه ۱۳۵۷، ص ۱۴.
۲. پیام انقلاب، ج ۳، ص ۲۸.
۳. سخنان امام در جمع ایرانیان پاریس، به نقل از پیام انقلاب، ج ۳، آذرالی بهمن‌ماه ۱۳۵۷، ص ۱۴.
۴. مصاحبه رادیو تلویزیون کانادا با امام خمینی در تاریخ ۲۰ / ۹ / ۱۳۵۷، به نقل از پیام انقلاب، ج ۳، ص ۸۸.
۵. سخنان امام در جمع ایرانیان پاریس، به نقل از پیام انقلاب، ج ۳، آذرالی بهمن‌ماه ۱۳۵۷، ص ۱۴.
۶. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات ابراهیم یزدی، ج ۳، صص ۱۲۸ - ۱۲۷.
۷. تمامی مطالب ذکر شده از این جلسه از خاطرات آقای دکتر یزدی نقل می‌گردد و اینجانب در آن جلسه حضور نداشتم.
۸. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات ابراهیم یزدی، ج ۳، ص ۶۷۳.
۹. همان کتاب، ص ۶۷۲.

چنانچه نسل حال و آینده آن شرایط و فضا را به دیده انصاف بنگرند و به تصویر کشند و به تمثیل درآورند، به گذشتگان با همه ایرادها و ابهام‌ها حق خواهند داد؛ اگر آنان هم در آن زمان و فضا و آن شرایط قرار داشتند جز این راه نمی‌رفتند، زیرا رسیدن به این مرحله تاریخی ساده به دست نیامده بود که بتوان ساده از آن گذشت



صنعتگران جدید در دوره پهلوی

بخش خصوصی دهه ۴۰ و ۵۰ در گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی

بخش پایانی

حسین ترکش دوز: در گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی، استاد علوم اجتماعی دانشگاه تهران، موقعیت صنعتگران در دوره حاکمیت پهلوی پدر و پسر بررسی شده است. ایشان که سال‌هاست در این زمینه پژوهش کرده و آثار ارزنده‌ای نیز ارائه کرده‌اند، در بخش اول به وضعیت صنعتگران در دوره رضاشاه پرداختند و سپس در بخش بعدی گفت‌وگو وضعیت آنان را در دوره محمدرضاشاه نشان دادند. در بخش اخیر نقش و عملکرد این صنایع را در رابطه با اقتدارگرایی شاه و تعاملات آن‌ها بررسی می‌کنند. مجموعه این گفت‌وگو، هم برای تحلیلگران سیاسی انقلاب و هم فعالان بخش خصوصی می‌تواند راهگشای روزنه‌های فکری و پژوهشی جدیدی باشد.

« همان‌طور که گفتم وقتی سرمایه‌گذاری خارجی انجام می‌شد، به‌ویژه در فناوری‌های پیشرفته، هزینه ریسک سیاسی مطرح می‌شد و در این موارد، حتماً نظر دولت‌ها نسبت به سرمایه‌گذاری‌ها لحاظ می‌شد. منظورم این است که هرچه این روند ادغام بیشتر می‌شد و بخش خصوصی بیشتر با بخش خصوصی خارجی مشارکت می‌کرد، تأثیرگذاری قدرت شاه کمتر می‌شد.

شاه حتی رفرمیستی در حد علی‌امینی را تحمل نمی‌کرد. همان‌طور که فرمودید از به وجود آمدن علی‌امینی دوم هم می‌ترسید و عالیخانی را کنار گذاشت. به نظر می‌رسد هرگونه اظهارنظر در مورد آینده صنعت در دوره پهلوی نمی‌تواند بدون توجه به ماهیت دولت در این دوره صورت پذیرد.

« بله درست است. او را تحمل نمی‌کرد؛ اما تا امریکایی‌ها را قانع نکرد که خودش می‌تواند تحولات موردنظر امریکا را انجام دهد، قادر نبود او را برکنار کند. شاه، در مورد عالیخانی، همین‌که دید وضعیت اقتصاد خوب است او را کنار زد و خود را به‌عنوان کسی که می‌تواند آن برنامه‌ها را جلو ببرد نشان داد. البته وضع فرق کرده بود، اما باز هم گزارشی از سفارت امریکا رفته بود که تکنوکرات‌هایی آمده‌اند که هماهنگ با هم هستند و میهن‌پرستانه اقتصاد را به پیش می‌برند. چندین دسته از سرمایه‌گذاران خارجی در آن سال‌ها و سال‌های بعد از عزل عالیخانی وارد شده بودند تا اوضاع را ببینند. در بانک توسعه صنعتی و معدن ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند و منتظر رشد بخش خصوصی بودند تا وارد مشارکت با بخش خصوصی شوند. به نظر می‌رسد امریکا دیگر دنبال شخص دیگری مثل امینی نبود. البته همان‌طور که قبلاً عرض کردم، شاه اراده‌ای به توسعه صنعت داشت؛ اگرچه به توسعه سیاسی نداشت و تأسیس حزب رستاخیز نیز این را نشان می‌داد. هرکه ایده تأسیس این حزب را داد، به هرحال معنی‌اش این بود که توسعه اقتصادی در یک نظام اقتدارگرا بهتر پیش خواهد رفت. شاه حتی در آن زمان، بحث احزاب فرمایشی را هم بر نمی‌تابید؛ اما معلوم نبود که این توسعه، به توسعه سیاسی راه ببرد.

خود شاه هم در مقام اصلاح‌نحوه حکمرانی برنیامد.

« درست می‌فرمایید. برکناری عالیخانی نشان داد که شاه کاملاً قوی شده و البته شرکت‌های بخش خصوصی به‌اندازه لازم نیرومند نشده بودند. خود آقای اکبر لاجوردیان می‌گفت از دربار زنگ می‌زدند و مثلاً می‌گفتند این سه نفر را در هیئت‌مدیره اتاق بازرگانی قرار دهید. البته در همان دوران به‌تدریج اتفاقاتی در حال رخ دادن بود مثلاً وقتی سخنرانی‌های قاسم لاجوردی را در

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که شاه علاوه بر اینکه تابع نیروهای درونی جامعه نبود، در مقابل اعمال فشار خارجی هم، اگر آن را مغایر با منافع خود تشخیص می‌داد و توانش را داشت، می‌ایستاد یا می‌کوشید فشار بیرونی را به نفع خودش کانالیزه کند. او که در داخل کشور، قدرتی هم‌عرض خود را بر نمی‌تافت، چطور می‌توان گفت در مقابل فشار ناشی از اتحاد سرمایه داخلی با سرمایه خارجی تن به دموکراسی می‌داد؟ گرچه او با ادغامی که کاری به ساخت سیاسی مطلقه نداشت، مشکلی نداشت.

« روایت‌ها و اسنادی که تا به حال به دست آمده نشان می‌دهد که شاه هیچ تصمیمی را بدون نظر انگلیس و امریکا نمی‌گرفت؛ البته این ضعف شاه بود؛ و شاید همین ضعف به نفع تشکیل یک نظام اقتصادی و برتری آن بود؛ آن‌چنان‌که نظام اقتصادی بر تصمیمات سیاسی مؤثر باشد. در زمان امینی چنین وضعی را تجربه کردیم. به‌علاوه باید توجه کرد که در مواردی مثل مشارکت شرکت چندملیتی دوپان در پروژه پلی‌اکریل، و یا نستله، سرمایه خارجی کماکان مایل به پیوند با سرمایه داخلی بود و توانست در ایران سرمایه‌گذاری کند. خود این پیوند داخلی با خارجی می‌توانست در مراحل بعدی، قدرت مطلقه شاه را مهار کند. توجه کنید که این سرمایه‌گذاری‌ها بدون محاسبه هزینه ریسک سیاسی صورت نمی‌گیرد.

اما این سرمایه‌گذاری در حدی نبود که قدرتی مسلط بر - یا حتی قدرتی هم‌عرض با - شاه باشد.



مجلس سنا نگاه کنید یا کارهایی که رضایی انجام می‌داد را ملاحظه می‌کنید، می‌بینید که صدای این‌ها بلندتر و نیرومندتر شده بود. من فکر می‌کنم که این نیرومندی صدا به خاطر موقعیت توسعه‌ای بود که در شرکت‌هایشان در جریان بود. به همین خاطر می‌گویم از یک جایی به بعد ممکن بود وضعیتی مشابه کره جنوبی در ایران به وجود بیاید؛ یعنی این شرکت‌ها آن قدر قدرت پیدا کنند که بتوانند بعضی سیاست‌ها را به دولت تحمیل کنند و قدرت دولت کم شود. من فکر می‌کنم برای پیش‌بینی روند توسعه در پیش از انقلاب باید آن را با کشورهای دیگر مقایسه کنیم و ملاحظه کنیم که یک شرکت وقتی بزرگ می‌شود چه تأثیراتی می‌تواند در سیاست بگذارد. ما نمونه کره جنوبی را داریم و می‌توانیم با ملاحظه این نمونه در مورد آینده صنعت در آن دوره حدس بزنیم.

مگر اوضاع و احوال ایران دوره پهلوی و کره جنوبی در آن زمان از همه لحاظ مانند هم بوده که وضعیت فعلی کره جنوبی را آینده ایران دوره پهلوی بدانیم؟

«تا حدی. اولاً دولت اقتدارگرایی در کره بر سر کار بود. وضع جغرافیای سیاسی‌اش هم شبیه به ایران به نظر می‌رسید. شاه نشان داده بود که می‌تواند ژاندارم منطقه باشد. از سوی دیگر آمریکا در مقابل شوروی متحد شاه بود. بخش خصوصی ایران جلوتر از بخش خصوصی کره بود؛ اما باندها و گروه‌های کارآفرین کره‌ای روز به روز پیوندشان قوی‌تر می‌شد. تمایل سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در ایران شبیه به کره جنوبی بود. این‌ها شاید عوامل کافی باشند تا این دو را با هم مقایسه کنیم.»

چرا این گروه از کلان سرمایه‌داران یا صنعتگران در سال‌های ۵۶-۵۷ که اعتراضات مردم رشد پیدا کرد نتوانستند اراده خود را به شاه تحمیل کنند؟ چرا نیرومندی اقتصادی ایشان ملازم با نیرومندی سیاسی نبود؟

«آن زمان هنوز نیرومند نبودند. این نکته که گفتید نکته جالبی است. من با آقای عباس میلانی تلفنی صحبت می‌کردم. او می‌گفت این‌ها اصلاً نه به سیاست توجه می‌کردند، نه می‌توانستند جلوی انقلاب را بگیرند و نه شاه به ایشان توجه داشت. به نظر حرف درستی است. آقای اکبر لاجوردیان تعریف می‌کرد که در اتحادیه تولیدکنندگان روغن نباتی با تیمسار ازهراری جلسه داشتیم که باید قیمت روغن را بالا ببریم؛ چون حقوق کارگران را زیاد کرده‌ایم و هزینه تولید بالا رفته است. در ضمن بحث ناگهان زد زیر گریه. ما پرسیدیم که تیمسار چرا ناراحت شدید؟ گفت من به فکر تظاهراتی هستم که در تاسوعا و عاشورا قرار است برگزار شود، اما شما به فکر سود و هزینه خودتان هستید. این نشان می‌دهد که آن‌ها نگران تحولات سیاسی نبودند. آقای ابروانی تعریف می‌کرد که رفتم

نگذاشت؛ حتی اگر بخش خصوصی زمان شاه را با مانعی مواجه نمی‌ساختند، به خاطر خصوصیتی که خودش داشت بازم به جایی نمی‌رسید. ولی من وقتی تحقیقات بیشتری انجام دادم و به این نتیجه رسیدم که اگر صرفاً اتاق بازرگانی را مورد نظر قرار دهید، شاید به نظر برسد نطفه‌ای تشکیل نشده و مستقل نیست؛ اما اگر به ساخت شرکت‌ها توجه کنید، تغییرات در بنگاه‌ها، لاجرم روی ساخت نهادها نیز تأثیر می‌گذارد. همان‌طور که وقتی یک منطقه صنعتی درست می‌کنید توسعه شرکت‌ها روی هم تأثیر می‌گذارد، این تأثیر می‌تواند روی نهادهای همسو نیز رخ دهد. آن دسته از واحدهای صنعتی در دهه پنجاه که مورد بررسی من بوده‌اند قطعاً در ده سال بعد بزرگ می‌شدند. برنامه برخی از آن‌ها این بود که بازار خاورمیانه را بگیرند و حتی در مناطق آفریقای کارخانه بسازند. شرکت اورنال و لانکوم که وسایل آرایشی تولید می‌کرد، قرار بود در ایران کارخانه بسازد و برای کل بازار خاورمیانه تولید کند. باز هم به‌عنوان نمونه می‌توان از کارخانه پلی‌اکریل اصفهان یاد کرد که خیلی مهم است. مقاله‌ای که آن خانم لهستانی نوشته بود و پیش از این، از آن یاد کردم، یک‌باره ذهن من را روشن کرد که چرا شرکت آمریکایی دوپان آمد با ایران کار کرد، درحالی که خیلی از پروژه‌ها - مثل مس سرچشمه - هنوز به تولید نرسیده بود. من خیلی علاقه‌مند هستم که نمونه‌های مشخص را مطالعه کنم و ببینم چگونه این پروسه پیوند بین سرمایه‌داری داخلی و سرمایه‌داری جهانی شکل می‌گیرد.

به نظر شما حکومت پهلوی در واپسین سال‌های عمر خود به جریان ادغام کمک می‌کرد؟

«سال ۵۷ با اعتراضاتی که آغاز شد، روند ادغام سرمایه داخلی با سرمایه خارجی به عقب برگشت؛ اما قبل از آن روند ادغام روندی نبود که بشود جلوییش را گرفت. اروپایی‌ها نیز به این روند دامن

پیش امام و کمک‌های بازاریان را با خودم بردم و از ایشان تقاضا کردم دستور دهند مواد اولیه از گمرکات ترخیص شوند، چون آن موقع همه در اعتصاب بودند. بخش اعظمی از کارآفرینان با فشارهای چپ‌گراها بر کارگران که بعد از انقلاب وارد شده بود، از ایران رفتند. نیرومند نبودند کارآفرینان در مقابل شاه به دلیل توسعه‌شان بود. هنوز جدایی مالکیت از مدیریت رخ نداده بود و این بخش مهمی از توسعه بنگاه‌ها است.

بنابراین با توجه به وضعیت این دسته از صنعتگران در آن مقطع، آن‌ها نمی‌توانستند نطفه یک جامعه مدنی باشند.

«در آن موقع نشانه‌هایی از نارضایتی در نهاد مدنی اتاق و سایر سندیکاها از خود بروز می‌دادند اما به‌اندازه کافی نبود؛ اما می‌توان گفت که اگر نارضایتی ادامه پیدا می‌کرد این نهاد، قدرتمند می‌شد. البته سخن من یک نوع پیش‌بینی برای ده سال آینده صنعت در آن دوره است.»

اما حدس ما درباره آینده یک پدیده، نمی‌تواند بی‌ارتباط با گذشته و حال آن باشد. حدس‌های ما درباره آینده صنعت در دوره پهلوی هم باید بر اساس سابقه و ویژگی‌های واقعاً موجود آن صورت پذیرد. نمی‌توان این پدیده را از شرایط پیرامونی‌اش اعم از ارتباطش با دیگر بخش‌های اقتصاد و زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن جدا کرد و در موردش پیش‌بینی کرد.

«نظرات مختلفی در این زمینه وجود دارد. مثلاً دکتر مسعود کارشناس در یک سخنرانی می‌گفتند اگر شما انقلاب را هم کنار بگذارید و فرض کنید که وقوع پیدا نکرده بود، باز هم ایران دوره پهلوی نمی‌توانست طی فرایندی از لحاظ رشد اقتصادی به پایه کره جنوبی برسد. به باور ایشان انقلاب هیچ تأثیری بر وضع اقتصاد بخش خصوصی ایران

می‌زدند و در جریان رقابت بودند. مثلاً کرایسلر^۲ انگلستان ورشکست شد؛ اما انگلستان برای اینکه ایران ناسیونال با پژیوی فرانسه قرارداد ننهد، به حمایت‌های خود ادامه داد. این در حوزه‌های دیگر به‌ویژه انرژی اتمی نیز در حال اتفاق بود.

یک مقدار عقب‌تر از سال ۵۷ برویم، یعنی زمانی که هنوز خیزش مردمی آغاز نشده بود. رژیم شاه در روند ادغام، اخلال ایجاد می‌کرد یا به آن مدد می‌رساند؟

«من فکر می‌کنم برای پاسخ به این سؤال تا حدودی باید گرایش‌های سوسیالیستی شاه را هم در نظر گرفت؛ اما با وجود این گرایش‌ها که خودش را در برخی قوانین دست و پاگیر مانند اصل فروش سهام به کارگران نشان می‌داد، باز هم بخش خصوصی در حال رشد بود.

گرایش شاه را اناپتیستی^۳ ارزیابی می‌کنید یا سوسیالیستی؟ به نظر می‌رسد گرایش او اناپتیستی بود.

«من از خلال روایت تاریخی، موضوع را می‌فهمم. این‌طور که خواهر شاه - اشرف - می‌گوید شاه از نتیجه پیشرفت تا حدودی می‌ترسید بنابراین دو کار انجام داد. یکی اصلاحات ارضی بود که حاصلش منفرّد کردن دهقان‌ها بود و مرحله سوم آن سال ۴۸ اجرا شد. دیگر اینکه از سال ۵۳، دولت وقت، فروش سهام به کارگران را تشدید کرد که بر بخش صنعت تأثیر منفی گذاشت و به صاحبان صنایع صدمه زد تا آنجا که برخی سرمایه‌شان را از صنعت بیرون بردند و برخی هم شرکت سهامی خاص تأسیس کردند. اگرچه بخش خصوصی را شفاف می‌کرد. این دو حادثه، نشان‌دهنده نزدیک شدن شاه به گرایش‌های سوسیالیستی بود که البته از واهمه او از مخالفینش نشئت می‌گرفت. همین‌طور ماجرای مبارزه با مفاسد اقتصادی در دوره پهلوی که آن‌هم اثر منفی بر بخش صنعت داشت. شعار مبارزه با فساد آن‌چنان که امروز

هم شاهدش هستیم، مسبوق به سابقه است. شاه هم به وجه سیستمی و ساختاری فساد توجه نداشت، اما بعد با اشاره به حسین همدانیان که کارخانه قند

نقش جهان را داشت افتخار می‌کرد که ثروتمندترین آدم ما در زندان است و این را نشان‌دهنده عدالت‌گرا بودن خود می‌دانست. در صورتی که برای همدانیان توطئه چیده بودند. می‌گفتند کارخانه قند او، کم‌فروشی کرده است؛ حال آنکه ماجرا اصلاً به آن صورت که می‌گفتند نبود؛ اما اگر نگاه کنید به بنگاه‌ها، به جایی رسیده بودند که نمی‌توانستند عقب بکشند. علی‌خسروشاهی به مدیرانش می‌گفت باید مواظب رقیبان بود، چون شرکت‌هایشان به جایی رسیده بودند که اگر کمی کند عمل می‌کردند، ممکن بود به زمین بخورند و به سبب اندازه، دیگر نمی‌توانستند بلند شوند.

سؤال دیگر مربوط است به رابطه صنعت جدید با همبستگی اجتماعی. دورکیم^۴ برای گروه‌های صنفی نقش اخلاقی قائل است. در سنت ما هم مجامع صنفی کمابیش چنین نقشی داشتند. آیا در دوره پهلوی، گروه‌های صنفی صنعتگران توانستند حافظ اخلاق جمعی باشند؟

«آنچه من از اخلاق صنفی موردنظر دورکیم می‌فهمم، نوعی اخلاق تجاری و اخلاق جمعی است که روابط بین آن‌ها را تنظیم می‌کند. در اتاق‌های بازرگانی، زمانی که تجار حضور داشتند، نوعی اخلاق تجاری وجود داشت که از قدیم میان بازاری‌ها متداول بود. این نوع اخلاق تا حدی بین صنعتگران حفظ شد؛ چون خاستگاه اکثریت آن‌ها بازار سنتی بود. ولی از آنجایی که سازمان‌دهی‌شان یک مقدر رسمی‌تر شد و دولت هم بر قدرتش افزوده شد و افراد جدیدی وارد شدند، این اخلاق، از طریق دولت هم تنظیم می‌شد؛ اما در بیشتر آن‌ها اخلاقیات سنتی هنوز وجود داشت. مثلاً حاج سید محمود لاجوردی خیلی اهل وفای به عهد بود و این اخلاق به فرزندانش هم منتقل شده بود. اخلاق تجاری هم در میان صنعتگران از طریق سنت‌های خانوادگی و از طریق اتاق بازرگانی منتقل شده بود و تنظیم می‌شد. بنا بر مطالعات

موردی‌ای که انجام داده‌ام این وضعیت را در خانواده‌های ایروانی، برخوردار، خسروشاهی‌ها، لاجوردی‌ها، خیامی‌ها و ارجمندها دیده‌ام.

آیا در دوره پهلوی، نظم اخلاقی جدیدی متناسب با صنعت جدید شکل گرفته بود؟

«خیر! البته این‌ها در ابتدای کار بودند و اخلاق تجاری از دوره تجاری به آن‌ها منتقل شده بود. در برخی موارد، رقابت‌های ناسالم رخ می‌داد که در دوره کار در تجارت سابقه نداشت. مثلاً رقابت لاجوردی‌ها با قاسمیه و امیر صالح. البته بعدها که بازار روغن نباتی تقسیم شده بود این رقابت ناسالم به شرارت هم کشید. یا مثلاً شرکت‌های بزرگی که وابسته به اشرف - خواهر شاه - بود در برخی رشته‌ها انحصار درست کرده بودند و اصلاً به بقیه مجوز نمی‌دادند. اتفاقاً اگر اخلاق صنعتی را نوعی اخلاق سکولار در مقابل اخلاق تقدیرگرا در دوره سنتی تجارت بدانید، صنعتگران از روحانیت فاصله گرفتند؛ از بازار بیرون آمدند، اما اخلاق سنتی خودشان را تا حد زیادی حفظ کردند.

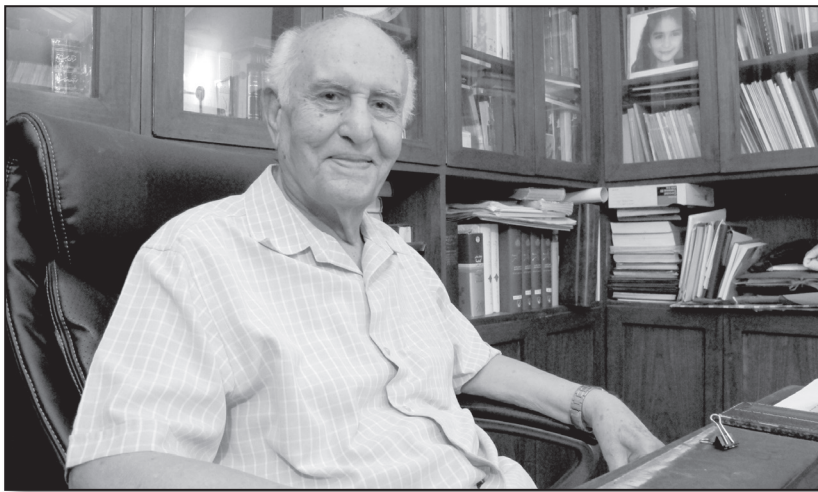
آیا این فقدان نظم اخلاقی نمی‌توانست آن پیش‌بینی جناب‌عالی را در مورد آینده صنعت در دوره پهلوی تحت تأثیر قرار دهد؟ آیا می‌شد انتظار داشت که از مجرای آن سنخ صنعتی شدن که در آن دوره اتفاق افتاد، نظم دموکراتیکی ایجاد شود؟

«اولاً این بنگاه‌های صنعتی در مراحل اولیه بودند. حتی وقتی وارد بورس شدند و به شرکت‌های سهامی تبدیل شدند، بلوغ یک شرکت سهامی را نداشتند. مدیران حرفه‌ای، نقش مهمی در آن نداشتند؛ اخلاق سنتی هنوز حاکم بود و اخلاق صنعتی متناسب با یک شرکت مدرن به تدریج حاکمیت پیدا می‌کرد. نخست روابط کارگری را در یک رابطه پدر و فرزندی دنبال می‌کردند؛ اما بعدها مجبور شدند تن به اجرای قوانین کار بدهند که ضابطه دیگری داشت. وقتی واحد صنعتی داخلی بزرگ با سرمایه‌داری جهانی ادغام می‌شود، به‌خصوص اگر برای ادامه کار نیازمند پروانه یا اجازه‌نامه رسمی^۵ باشد، ناگزیر می‌شود که دنباله کار آن‌ها را در چارچوب مجموعه‌ای از ضابطه‌ها انجام دهد؛ بنابراین من فکر می‌کنم به دنبال ادغام، اصول اخلاقی تجارت در یک نظام سرمایه‌داری مدرن به تدریج وارد می‌شد و اجتناب‌ناپذیر بود.

به لحاظ تجربی و تاریخی ادغام شکل‌های مختلفی داشته است. چه تضمینی وجود داشت که این ادغام به‌صورت کره جنوبی باشد؟ چه تضمینی وجود داشت که بعد از ادغام، اتحاد سرمایه داخلی و خارجی با دولت اقتدارگرا سازش نکند؟ ما نمونه‌هایی داشته‌ایم که اتحاد سرمایه داخلی و سرمایه خارجی با دیکتاتوری محلی سازش کرده است.

«البته این امر هم ممکن بود؛ اما اگر به شرایط

ماجرای مبارزه با مفاسد اقتصادی در دوره پهلوی که آن‌هم اثر منفی بر بخش صنعت داشت. شعار مبارزه با فساد آن‌چنان که امروز هم شاهدش هستیم، مسبوق به سابقه است. شاه هم به وجه سیستمی و ساختاری فساد توجه نداشت، اما بعد با اشاره به حسین همدانیان که کارخانه قند نقش جهان را داشت افتخار می‌کرد که ثروتمندترین آدم ما در زندان است و این را نشان‌دهنده عدالت‌گرا بودن خود می‌دانست. در صورتی که برای همدانیان توطئه چیده بودند. می‌گفتند کارخانه قند او، کم‌فروشی کرده است؛ حال آنکه ماجرا می‌گفتند نبود



محمد تقی بر خوردار

به خصوص اگر سطح داوری خود را از مقیاس خرد به سطح کلان ارتقا دهیم، نمی توان به راحتی گفت به لحاظ اقتصادی رشد بوده و قابل قبول ارزیابی می شود، اما به لحاظ سیاسی دیکتاتوری بوده است. رشد به آن صورت خاص که در مقطعی از دوره پهلوی اتفاق افتاد، متناسب با چگونگی ساختار سیاسی در دوره پهلوی بوده است. اگر این رشد می خواست در چارچوب مفهوم جامع توسعه اتفاق بیافتد با ساختار سیاسی در تضاد قرار می گرفت.

« خیر! موافق نیستم. نمی توانیم بگوییم این دسته از صنعتگران حامی حکومت استبدادی بوده اند یا آن ها به چنان حکومتی کمک می کرده اند. در فرازهای مختلف در دوره پهلوی، ما با دولت های ضعیف مواجه بودیم. در دهه ۲۰ ما گروه های صنفی نیرومندی داریم و سیاست مقتدری وجود نداشته که آن ها را حمایت کند. ولی از یک دوره ای - یعنی اواخر دهه ۴۰ به بعد - نقش دولت خیلی قوی می شود و وضعیت متفاوتی پدید می آید. در دوره پهلوی به ویژه هنگامی که دولت دولت نیرومندی است و از حالت ضعف بیرون آمده، ما بعضاً شاهد مانع تراشی در مقابل - یا برخورد با - صاحبان صنایع هستیم. مثلاً در مورد یکی از همین صنعتگران - یعنی رضایی - وقتی گزارش هایی به مسئولین وقت می رسد که سخنی گفته که مورد پسند نبوده گفته می شود که او پُررو شده و باید با او برخورد شود؛ بنابراین من حاکمیت و صاحبان صنایع در دوره پهلوی را لزوماً در یک راستا نمی بینم. اگر در یک راستا بودند یا باید دست سیاست، عوامل اقتصادی را به وجود می آورد و یا عوامل مزبور جهت گیری های سیاسی را تعیین می کردند؛ حال آنکه این چنین نبود. اگر این اقتصاد به سیاست وابسته بود باید در جریان انقلاب ۵۷ به شاه و حکومت پهلوی کمک می کرد. من تنها چیزی که خواندم یا شنیدم از آقای عباس میلانی بود که می گفت هژبر یزدانی آمد به شاه گفت من

انجام مسئولیت اجتماعی رسیده بودند و بنیادهایی برای مدرسه سازی، تأسیس هنرستان و غیره بنا می کردند. در بهترین نمونه عده ای از صنعتگران، مدرسه مطالعات مدیریت (دانشگاه امام صادق فعلی) را با کمک دانشگاه هاروارد تأسیس کردند.

نقش صنعتگران جدید در تحولات فرهنگی دوره پهلوی چه بود؟ صنعتگرانی که در مورد زندگی آن ها پژوهش کرده اید، در عرصه فرهنگ چه کارکردی داشتند؟ آیا به انسجام فرهنگی کمک می کردند؟ یا شکاف های فرهنگی را افزایش می دادند؟ در شکل گیری این کارکرد و ویژگی های آن، نقش اصلی را باید به عوامل اقتصادی داد یا ساختار مسلط سیاسی؟

« در دهه پنجاه نمونه های زیادی داریم که می توان آن ها را در جهت تعمیق شکاف های فرهنگی و اخلاقی در جامعه دانست. نمود این جهت گیری را در حمایت از برخی آثار فرهنگی یا در شکل و محتوای تبلیغات بازرگانی می توان دید. آگهی های تجاری، نوعی سبک زندگی مدرن را تبلیغ می کرد که با خرید محصولات صنعتی تحقق پیدا می کرد؛ اما مهم تر آنکه، رشد رمانتسم ایرانی که واکنشی به مصرف گرایی بود نیز محصول همین رشد صنعتی بود، اگرچه مخالف آن بود. این تضادی بود بین رمانتسم و عقلانیت صنعت گرایی؛ اما خواننده رمان ها فرد مصرف کننده محصولات صنعتی بود. من این رابطه متضاد را مفضلاً در یکی از فصول کتاب زندگی و کارنامه حاج محمدتقی بر خوردار که پدر صنعت خانگی به حساب می آید نوشته ام.

درست است که ساختار سیاسی و اقتصادی احکام متفاوتی دارند، اما در مورد حد و اندازه این تفاوت نباید اغراق کرد. ما نمی توانیم زندگی اقتصادی ایرانیان را از نوع ساختار سیاسی که در آن دوره اعمال می شد جدا کنیم.

تاریخی نگاه کنید: از یک سو این صنعتگران در حال رشد بودند و از سوی دیگر، شاه از ترس کمونیست ها و شوروی تلاش می کرد حقوق بیشتری به کارگران بدهد. احمد اشرف در مقاله ای نشان داده است که کارگران در انقلاب شرکت نکردند و گروه های مارکسیست در اعلامیه هایشان از آن ها گله می کنند که شما باید در صف اول باشید. این نشان می دهد که سیاست های کارگری شاه، آن ها را نسبت به انقلاب منفعل کرده بود و تنها راه فعالیت های کارگری، پیگیری حقوق صنفی بود. از سوی دیگر صنعتگران نیز روبه رشد بودند. اگر همین روند جلو می رفت، امکان تشکیل احزاب کارگری مورد حمایت دولت در مقابل صنعتگران محتمل بود و شرایط بین المللی ادغام سرمایه داخلی در سرمایه داری بین المللی اجازه نمی داد اقتدارگرایی ادامه پیدا کند. ادامه کار را در نوعی برخورد و سازش در تنش های صنفی بین کارگران و صنعتگران باید جستجو کرد که صحنه این برخورد و سازش، در سیاست خودش را نشان می داد که در آن، نقش خودکامگی شاه روزبه روز بیشتر رنگ می باخت.

در بحث از سیاست گذاری اجتماعی و رفاه گستری، علاوه بر وظایف تأمین دولت، از نقش اتحادیه های صنفی، گروه های داوطلب و بخش خصوصی هم سخن گفته می شود. عملکرد صنعتگران مورد نظر جناب عالی از منظر تأمین اجتماعی چگونه بود؟ هم از جهت نقشی که در مجامع صنفی خودشان مثل اتاق بازرگانی داشتند هم از جهت سازمان دهی درونی واحد تولید و هم از جهت نحوه تعامل با فعالیت صنفی کارگران. فعالیت های امدادی حمایتی ایشان و رابطه ای که آن ها با فعالیت های رفاهی دولت و امکان دهی به این فعالیت ها داشتند را هم می توان بررسی کرد؛ مثلاً با بررسی رفتار مالیاتی ایشان.

« همان طور که گفتم در دوران اولیه صنعت گستری، بنگاه ها با کارگران در چارچوب روابط پدرسالارانه عمل می کردند. روایت های مختلفی است که حتی کارگری را برای معالجه به خارج هم اعزام می کردند. این در دورانی بود که نه بنگاه ها آن قدر رشد کرده بودند و نه قوانین کار شکل مشخصی پیدا کرده بود؛ اما به تدریج هم بنگاه ها بزرگ شدند و دیگر روابط پدرسالارانه را بر نمی تابیدند و هم دولت باید رابطه کارگر و کارفرما را تنظیم می کرد. سازمان بین المللی کار هم در بسیاری موارد ورود می کرد. در جریان ادغام، واحدهای تولیدی داخلی، ناگزیر بودند که به حقوق کارگران هم توجه کنند و نوع جدیدی از رابطه کار شکل می گرفت. البته برخی بنگاه ها از مرحله خیریه که مربوط به دوران تجارت بود به

حاضر هستیم به شما کمک کنیم یا مثلاً خیامی گفته بود چند هزار کارگر ایران ناسیونال دارم می‌توانم آن‌ها را به پشتیبانی از حکومت به خیابان‌ها بریزم. ولی این قبیل موضع‌گیری‌ها در مورد همه صاحبان سرمایه صادق نبود، چرا که آن‌ها ریشه‌ها و گرایش‌های مختلفی داشتند.

مخالفان فرهنگی و سیاسی رژیم پهلوی هم وارد فعالیت صنعتی شده بودند. برخی از ایشان یا به دلیل فعالیت سیاسی یا به هر علت دیگر از موقعیتی برابر با هم‌تایان و رقبایشان برخوردار نبودند. آیا همین توجه نابرابر، به نوعی شکاف و نزاع در بخش خصوصی نمی‌انجامید؟

«برخی از کسانی که در حوزه صنعت فعال بودند، با گرایش مذهبی یا ملی، مخالف

حکومت بودند؛ اما آن‌ها آن‌چنان‌که خود نیز بعضاً گفته‌اند نمی‌خواستند بزرگ شوند. آن‌ها بعضاً دنبال مبارزه بودند و پولی که درمی‌آوردند در آن راه خرج می‌کردند. برخی می‌گویند در دوره پهلوی دولت به گروه‌های ملی‌گرا وام نمی‌داد. ولی به نظر من، این ادعا درست نیست؛ چون شواهد تجربی دلالت‌های دیگری دارند. من گزارش درخواست وام شرکت‌هایی که مرتبط با نهضت آزادی از جمله مهندس بازرگان بودند را دیده‌ام؛ اما آن‌ها خودشان هم نمی‌خواستند زیاد وام بگیرند. مهندس سحابی صراحتاً می‌گفت ما کار اقتصادی را برای تأمین کارهای سیاسی دنبال می‌کردیم. عده‌ای از بازاری‌ها نیز اصلاً بلد نبودند کار صنعتی کنند و حتی یک درخواست وام بنویسند. مدیر بانک توسعه صنعتی و معدنی - آقای خردجو - آدم بسیار درستی بود و زیر بار هر طرحی بدون توجیه اقتصادی، از سوی هر کسی نمی‌رفت. به هر حال آن دسته

از صنعتگران که سیاسی بودند اصلاً تمایلی به فعالیت اقتصادی در مقیاس بزرگ نداشتند. البته من یک مقدار در این مورد تردید دارم. قبول دارم که در مورد استفاده از اعتبارات، برخی که به حکومت نزدیک بودند، بهتر می‌توانستند استفاده کنند؛ اما رشد نکردن دیگران که مخالف با حکومت بودند، عمدتاً به علت خواست و شرایط

خودشان بود. در دوره پهلوی اشخاصی بودند که اصلاً با حکومت رابطه خاصی نداشتند و در عین حال به لحاظ اقتصادی رشد کردند. یا در موردی یکی از صنعتگران که به لحاظ مذهبی یا سیاسی مخالف حکومت بود به شاه گزارش عملکرد نوشت و شاه هم از ایشان تشکر کرد. البته برخی از صاحبان صنایع و سرمایه‌گذاران مثل فولادی‌ها یا خانواده رضایی با حکومت ارتباط داشتند؛ اما در این قبیل موارد هم نمی‌توان حکم کلی صادر کرد. مثلاً در مورد همین رضایی که عرض کردم، این نکته هم گفتنی است که به‌رغم ارتباطی که با حکومت پهلوی داشت، بالاخره حکومت، معدن مس سرچشمه را از او گرفت، چون نمی‌توانست به کارش ادامه دهد. روند امور به سمتی رفت که می‌توان گفت بازاری‌ها حذف شدند. وقتی اتاق بازرگانی با اتاق صنایع و معادن ادغام شد، بازاری‌ها حذف شدند. به همین خاطر بازاری‌ها همه عقب‌افتادگی‌شان را از چشم صنعتگرها دیدند؛ در صورتی که صنعتگرها گروهی بودند که عمدتاً با پیشینه بازاری و مهندسی آمده بودند و هیچ ارتباط ویژه‌ای با شاه نداشتند، غیر از ارتباطاتی که ناگزیر باید برقرار می‌کردند؛ بنابراین به معنای معمول کلمه نمی‌توانیم بگوییم صنعتگرانی مثل ایروانی، لاجوردی، برخوردار، خسروشاهی و... به رژیم پهلوی وابسته بودند.

«**آقای اکبر لاجوردیان تعریف می‌کرد که در اتحادیه تولیدکنندگان روغن نباتی با تیمسار ازهاری جلسه داشتیم که باید قیمت روغن را بالا ببریم؛ چون حقوق کارگران را زیاد کرده‌ایم و هزینه تولید بالا رفته است. در ضمن بحث ناگهان زد زیر گریه. ما پرسیدیم که تیمسار چرا ناراحت شدید؟ گفت من به فکر تظاهرات هستم که در تاسوعا و عاشورا قرار است برگزار شود، اما شما به فکر سود و هزینه خودتان هستید. این نشان می‌دهد که آن‌ها نگران تحولات سیاسی نبودند**

»**آقای دکتر! شکل‌گیری صنعت جدید آن چنان که دوره پهلوی اتفاق حاشیه‌نشینی نداشت؟**

«فکر می‌کنم رشد حاشیه‌نشینی بیشتر با توسعه نامتوازن بخش صنعت و بخش کشاورزی رابطه داشته باشد. اصلاحات ارضی متوازن با بخش صنعت نبود. ما کارخانه تراکتورسازی تأسیس کردیم برای زمینداران؛ اما کسی این تراکتورها را نمی‌خرید.

این مشکل اصلی نه تنها صنعت بود، بلکه به حاشیه‌نشینی و مهاجرت روستاییان نیز انجامید.

عملکرد صنعت در دوره پهلوی را، هم در سطح واحد تولیدی و بنگاه می‌توان مطالعه کرد و هم از منظر کلان و از منظر ارتباط‌های پسینی و پیشینی آن در برنامه توسعه کشور. آیا برنامه‌ریزی

کلان صنعت در دوره پهلوی به گونه‌ای بود که بر شاخص‌های توسعه اجتماعی تأثیر منفی نداشته باشد؟ به‌عنوان نمونه می‌توان حاشیه‌نشینی و عوارض آن را مورد بررسی قرار داد.

«در آن مقطع، نیاز بخش صنعت به نیروی کار خیلی بالا بود، لذا با مهاجرت نیروی کار از روستا به شهر مواجه بودیم؛ اما تعداد کارخانه‌هایی که مناطق مسکونی کارگرنشین مثل پیکان شهر را درست کردند زیاد نبود. ممکن است خدماتی برای ایاب و ذهاب کارگران در نظر می‌گرفتند اما به نظر می‌رسد که هیچ راهی نبوده جز اینکه کارگرها به حاشیه شهرها بروند. ولی در مورد اینکه آیا این رشد حاشیه‌نشینی ناشی از نحوه رشد صنعت در آن دوره بوده یا ناشی از درآمدهای نفتی که بخش خدمات را گسترش داد، یا نحوه توسعه کشاورزی؟ من نقش توسعه نامتوازن بخش صنعت و بخش کشاورزی را بیشتر می‌دانم. همچنین رشد صنعت به‌ویژه از زمان رشد درآمدهای نفتی، به‌شدت از رشد توسعه اجتماعی بیشتر بود و همین عدم تناسب، به رشد صنعت لطمه می‌زد؛ اما هیچ دلیلی وجود نداشت که یک توازن در سال‌های بعد به وجود نیاید.

نحوه رشد صنعت در آن دوره، متناسب با اقتضات و امکانات کلان توسعه و اقتضات و امکانات دیگر بخش‌ها بود؟

«تا سال ۴۸ به! اگرچه در همان مقطع سال‌های ۴۲ تا ۴۸ هم رشد صنعت با رشد کشاورزی توازن نداشت. برای همین به تدریج صنایع را به مکان‌های مختلف انتقال دادند. در مورد کشاورزی بسیاری معتقدند که اصلاحات ارضی زیان‌بار بود؛ چون توسعه بخش‌های اقتصادی اصلاً با همدیگر در ارتباط نبود. مشکل اصلاحات ارضی این بود که زمینداران را با شرکت‌های تعاونی روستایی دولتی جابه‌جا کرد و در حقیقت، کشاورزی را بورکراتیزه کرد و عده بیشتری را صاحب زمین کرد؛ که برخی آن را فروختند و رفتند زیارت و وقتی برگشتند شدند کارگر فصلی و برخی هم مهاجرت کردند. اصلاحات ارضی نظام سهم‌بری را از بین برد و قطعات کوچک زمین را بیشتر کرد و بهره‌وری را کاهش داد. ■

پایان

پی‌نوشت:

۱. L'Oré al and Lancôme
۲. Chrysler
۳. دولت‌گرا Étatist
۴. Émile Durkheim (1858 - 1917)
۵. licence

۶. سعیدی، علی اصغر، شیرین کام، فریدون، زندگی و کارنامه حاج محمدتقی برخوردار - موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی، گام نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۸

تراژدی قانون‌گرایی در ایران ما

مهدی غنی

سرگذشت

در برابر نارسایی‌ها و کاستی‌های جامعه، همواره این پرسش خودنمایی می‌کند که چرا ما این قدر قانون‌گیزیم؟ آیا این بی‌اعتنایی به قانون، اختصاص به حکومت دارد یا منتقدان حکومت هم به این بلیه دچارند؟ آیا روشنفکران که همواره با استبداد مخالف بوده‌اند و از آزادی و دموکراسی سخن می‌گویند به چه میزان قانون‌گرا هستند؟ روحانیون چه نگاه و برخوردی با قانون داشته‌اند؟

نگاهی به طرز رانندگی و کشته‌های جاده‌ها، عبور پیاده‌ها از خیابان و موتورسواران از پیاده‌رو، فرار مالیاتی، احتکار و گران‌فروشی، رشوه دادن و گرفتن برای عبور از محدودیت‌های قانونی، وضعیت کودکان کار و اتباع بیگانه، فرهنگ پارتی‌بازی، چک‌های برگشتی، حجم میلیونی پرونده‌های قضائی، جمعیت زندان‌ها، فروش و عرضه مواد مخدر، میزان قاچاق کالا، میزان سرقت و جیب‌بری جایگاه قانون را در مناسبات اجتماعی ما نشان می‌دهد. از سوی دیگر در حاکمیت هم کم شاهد بی‌اعتنایی به قانون نبوده‌ایم؛ از نشریاتی که یک‌شبه به حکم یک قاضی بسته شد و هیچ‌گاه به دادگاه نرفت؛ از جسم سختی که به سر یک تبعه کانادایی خورد و سرانجام هیچ مقصری پیدا نشد؛ از کسی که تحت فشار خود را قاتل معرفی کرد؛ از دکلی که روی دریا گم شد تا صدها میلیارد دلاری که حسابش مشخص نشد، تا مصوبات مجلسی که ابلاغ و اجرا نشد و تا نمایندگانی که حق تحقیق و تفحص در بعضی مسائل را ندارند؛ از نهادهای موازی در حوزه امنیت و اقتصاد و...

به‌راستی چرا در جامعه ما قانون به‌عنوان مزاحم تلقی می‌شود؟ چرا همواره سعی می‌شود آن را دور بزنیم؟ چرا به این نرسیده‌ایم که قانون فصل الخطاب باشد و از راه دعا و قمه‌کشی و تیغ‌کشی نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود؟ نکته مهم این است که این مسئله مربوط به جامعه بعد از انقلاب نیست. قبل از آن هم در بر همین پاشنه می‌چرخید. پرسش‌هایی از این دست نیاز به یک کالبدشکافی از جامعه خودمان را آشکار می‌کند. از کجا آمده‌ایم؟ چگونه به اینجا رسیده‌ایم؟ ابعاد و ریشه‌ها و تا حدی علل این پدیده نامیمون چیست؟

بخش اول

- ۱- تا انقلاب مشروطه، از بی‌قانونی تا حاکمیت قانون؛
- ۲- بعد از مشروطه تا کودتای سید ضیاء، قانون تابلویی بر دیوار؛
- ۳- رضاخان تا رضاشاه، منم قانون؛
- ۴- از شهریور ۲۰ تا کودتا، قانون و سودمندی‌هایش؛
- ۵- از کودتا تا انقلاب، منم قانون؛
- ۶- انقلاب و قانون، ترازویی برای همه؛

قدرت و دیگر هیچ

سالیان درازی در ایران همچون سایر نقاط جهان، هیچ قانونی جز قدرت حاکم نبود. هرچه شخص حاکم می‌خواست، قانون لازم‌الاجرا بود و احدی حق مخالفت نداشت. سلطان سایه خدا بر روی زمین به شمار می‌رفت و هر آنچه او می‌پسندید عین عدالت و حق و مخالف او ظلم و شر به حساب می‌آمد. اختیار جان و مال مردم در دست او بود و مردم رعیت او و بنده او بوده و باید مطیع محض او می‌بودند. از اواسط دوره قاجار به‌تدریج این قدرت مطلقه با چالش‌هایی روبه‌رو شد و کسانی به فکر مهار این قدرت مطلقه افتادند.

امیرکبیر در ۱۲۶۴ قمری با ولیعهد ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران آمده و او را بر تخت شاهی نشاند و خود صدراعظم وی شد. امیر از هرج و مرج دربار و ولایات سخت دل‌آزرده بود و بسیار کوشید نظم و ساختاری به حکمرانی کشور بدهد. از جمله اصلاحات وی این بود که از اعمال سلیقه و امیال حاکمان بکاهد و عمال حکومت ضابطه‌مند شوند. او تلاش کرد وضعیت محاکم قضایی را سامان بخشد و همچنین برای اداره کشور و ولایات و حتی امور مالی دربار چارچوبی گذاشته شود، ولی مخالفانش - آن‌ها که برقراری نظم و قانون را نافی منافع و امیال نامحدود خود می‌دیدند - به او امان ندادند. نزد شاه آن‌قدر بدگویی کردند تا سرانجام وی را از صدارت برکنار و به کاشان تبعید کردند. باز هم وجود و زنده بودن او را خطری بالقوه می‌دیدند، از شاه در حال مستی حکم قتل امیر را گرفته و به‌سرعت در حمام فین کاشان او را به شهادت رساندند. کسی هم اعتراضی نکرد که حکم شاه در حکم قانون بود؛ حتی خود امیر وقتی فرمان شاه را دید به مرگ تن در داد.

«یک کلمه»

از جمله کسانی که نامشان در روند قانون‌گرایی ایران برجسته است، میرزایوسف خان تبریزی، معروف به مستشارالدوله، است. ایشان در سال ۱۲۸۳ قمری به فرمان ناصرالدین شاه، در سمت کاردار سفارت به پاریس می‌رود. قبل از آن هم مدتی در روسیه اقامت داشت. در این مأموریت‌ها وضعیت عقب‌مانده جامعه ایران را با مشاهداتش در روسیه و فرانسه و انگلیس مقایسه می‌کند و دنبال علت این تفاوت و فاصله عمیق می‌گردد. میرزایوسف بعد از تحقیق و تفحص به این نتیجه می‌رسد که راز همه پیشرفت‌های ممالک اروپا، «یک کلمه» یعنی داشتن قانونی مدون است که با توافق ملت و دولت تدوین یافته و همه خود را مکلف به اجرای آن می‌دانند. یوسف خان سه سال پس از ورودش به اروپا، دریافت‌هایش را در

کتابی تحت عنوان یک کلمه نوشت و در ۱۲۸۷ قمری یعنی ۳۷ سال قبل از انقلاب مشروطیت آن را به چاپ رساند.

«یک کلمه که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است، کتاب قانون است... یعنی در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه و مرافعه و سیاست و امثال آن باشد، به هوای نفس خود نمی توان عمل کرد. شاه و گدا و رعیت و لشگری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت با کتاب قانون ندارد...»^۱

نویسنده کتاب که هم مطالعات اسلامی داشت و هم با دنیای جدید آشنا بود، در کتاب یک کلمه در نوزده فقره، اصول اساسی قانون اساسی فرانسه را که برگرفته از اعلامیه حقوق بشر بود تشریح کرده و در همه موارد آیات و روایاتی در تأیید آن‌ها آورده است تا نکوند این مفاهیم و اصول کفریات است و با شرع اسلام ماینت دارد. اصولی مثل تساوی همه در برابر قانون، امنیت جان و مال مردم، تفکیک قوه قانون گذاری از اجرایی، منع شکنجه برای اقرار و... از همه مهم تر نقش تعیین کننده مردم در قانون گذاری و حکومت داری که تا آن زمان در ایران مفهومی نداشت.

در فقره هشتم تحت عنوان اختیار و قبول عامه می نویسد: «اختیار و قبول ملت اساس همه تدابیر حکومت است...».

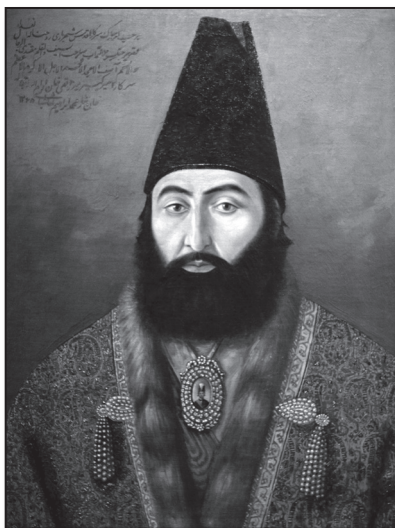
در فقره نهم آمده است: «حق انتخاب و کلاست مر اهالی را در مقابل دیوان دولت و به این سبب اهالی را در بحث و تدقیق افعال حکومت مداخله عظیم هست...» می گوید این وکلای اهالی در مجلس قانون گذار مجتمع می شوند و این امر را با اصل شورا و مشورت در اسلام مطابق می داند که به پیامبر امر می کند با مردم مشورت کن.^۲

در فقره هفدهم تصریح می کند که در قانون باید شکنجه به منظور اقرار و اعتراف ممنوع اعلام شود: «احدی از حکام و امرا و سران لشکر جرئت و قدرت ندارند که نسبت به زیردستان خود بدون حکم قانون به هوای نفس به جهت اقرار گرفتن یا سبب‌های دیگر که محض ظن باشد، چوبی بزنند یا شکنجه بکنند یا فحشی بگویند...»^۳

اما خود وی چند بار به اتهام نگاشتن مقالاتی که به اسم دیگری در روزنامه اختر یا قانون منتشر شده بود زندانی شد و بار آخر که در قزوین حبس بود، مأموران آن قدر کتاب یک کلمه را بر سر یوسف خان کوبیدند که چشمانش آب آورد. وی در سال ۱۳۱۳ قمری از دنیا رفت، درحالی که هنوز این یک کلمه یعنی قانون به رسمیت شناخته نشده بود؛ نوشته‌های او گرچه حاکمان را خوش نیامد، اما در بیداری مردم و زمینه سازی انقلاب مشروطیت نقش مؤثر داشت.

قانون و تنظیمات سازمانی

گرچه امیرکبیر تا کام ماند، اما ایده‌های او از یاد نرفت. نخبگان آن دوران همچنان در پی چاره جویی برای برون رفت از وضعیت نابسامان ایران بودند. در این دوران برخی افراد که جوامع غربی و پیشرفت‌های آنان را دیده بودند، از ضرورت یک خانه تکانی و



امیرکبیر

آمده است: «اختیار وضع قانون و اختیار اجرای این قانون هر دو حق شاهنشاهی است».^۴

نخبگان آن زمان بین سلطنت مطلقه‌ای که هیچ نظم و قانونی بر آن حاکم نبود و سلطان و منصوبانش هر زمان هرچه میلشان بود بر سر مردم بی‌پناه می آوردند، با سلطنتی که تابع قانون خود نوشته‌ای باشد، دومی را ترجیح می دادند و این کاملاً عاقلانه و منطقی بود. این هم یک گام به سوی قانونمند کردن و حتی دموکراتیزه شدن کشور بود؛ البته این اقدامات با منافع دو قشر قدرتمند روبه‌رو بود. یکی شاهزادگان و نزدیکان دربار که هر کدام مقامی و قدرتی داشتند و یکی هم بخشی از روحانیون که محاکم شرعی و امکانات ویژه‌ای در اختیارشان بود. این دو دسته نمی خواستند اختیارات و قدرت مطلقه شان محدود و منضبط شود. سرانجام هم همین دو دسته توانستند به صدارت مشیرالدوله پایان دهند.

استبداد و استعمار

تلاش مشیرالدوله و مستشارالدوله برای قانونمند کردن حکومت را همه ایران دوستان و فرهیختگان ستوده‌اند و از آن‌ها به نیکی یاد کرده‌اند، اما یک نقطه ابهام در عملکرد دولت میرزا حسین خان مشیرالدوله هست و آن انعقاد قرارداد استعماری با بارون روتیر انگلیسی در سال ۱۲۸۹ قمری است. گفته شده مشیرالدوله با این گمانه که حمایت دولت انگلیس را در برابر فشارهای دولت روس و ایادی اش داشته باشد، این قرارداد را تأیید کرده است. همچنین با این انگیزه که در کنار اصلاحات سازمانی و اداری، در زمینه اقتصادی و پیشرفت صنعتی، مثل احداث راه آهن و جاده هم از این طریق گامی برداشته شود.

در آن زمان معادن و منابع اقتصادی هر ولایتی، به‌طور مطلق در اختیار والی آن دیار بود که معمولاً از شاهزادگان و وابستگان دربار بودند. کشاورزی کاملاً به شیوه سنتی و عقب مانده بود و صنعت و پیشه‌وری هم به صورت خرده‌پا و محدود وجود داشت. یکی از اقدامات مشیرالدوله این بود که برای شاه و اطرافیانش سفر به اروپا را ترتیب داد که با تمدن جدید و پیشرفت‌های آنجا آشنا شود و متوجه عقب ماندگی کشور خود باشد.

این قرارداد که همه منابع و امکانات اقتصادی کشور را در بست به روتیر واگذار می کرد، برای تجار انگلیسی و سایرکشورها باور نکردنی بود. سرانجام هم عملی نشد و لغو شد، اما تجربه سپهسالار یک معضل عمده را ظاهر کرد و آن اینکه برای عبور از استبداد و رسیدن به جامعه و حکومتی قانون مدار، نقش دولت‌های خارجی چیست؟ آیا در این مسیر می توان به آن‌ها تکیه کرد؟ این پرسشی بود که در طی دهه‌های بعد از آن همواره پیش روی آزادیخواهان و عدالت طلبان قرارداداشت و پاسخ‌های متفاوتی به آن داده شد. هنوز هم این پرسش مطرح است و کنشگران رویکردهای متفاوت و گاه متضادی نسبت به آن اتخاذ می کنند.

در تجربه مشیرالدوله دیدیم که در سال ۱۲۹۰ قمری که ایشان همراه ناصرالدین شاه از سفر به اروپا بازگشت، با غوغای شاهزادگان و روس‌ها و چند

تغییر در کشور سخن می گفتند. هر چند همه یکسان فکر نمی کردند و طیف‌های گوناگونی بودند، اما دریافته بودند که با ادامه وضعیت موجود کشور به نقطه مطلوبی نخواهد رسید. ناصرالدین شاه نیز پس از ۲۴ سال سلطنت مطلقه، برای حفظ قدرت خود، با برخی تغییرات مخالفت نکرد.

سال ۱۲۸۷ ناصرالدین شاه، میرزا حسین خان مشیرالدوله ملقب به سپهسالار را به وزارت عدلیه و اوقاف و وظایف منصوب کرد. دلیل این کار هم این بود که در سفر شاه برای زیارت عتبات، میرزا حسین خان که وزیر مختار ایران در استانبول بود، برای مقدمات و تمهیدات این سفر شاه زحمت زیادی کشید. شاه از این تلاش‌های وی خوشش آمد و به وی این سمت را اعطا کرد. میرزا حسین خان با کمک میرزایوسف توانست برای اولین بار قانونی برای عدلیه تهیه کند و نظاماتی مشخص نماید، درحالی که تا آن زمان در مناطق مختلف هر کس قدرت داشت، مخالفان خود را محاکمه و مجازات می کرد.

سال بعد، یعنی بیستیمین سال شهادت امیرکبیر، میرزا حسین خان را به صدارت برگزید. میرزا حسین خان، میرزایوسف مستشارالدوله را به وزارت عدلیه منصوب کرد و میرزا ملکم خان را به عنوان مشاور خود برگزید. مشیرالدوله با الهام از اصلاحات در حکومت عثمانی و با همکاری و مشاوره میرزایوسف خان مستشارالدوله درصدد برآمد قوانینی تدوین شود که همگان موظف به اجرای آن باشند. شاه پذیرفت نهادی با نام مجلس تنظیمات حسنه که اعضایش را خودش تعیین می کرد وظیفه تعیین قوانین را برعهده داشته باشد. درحقیقت باز شاه بود که قانون را معین کرده و برای اجرائش فرمان می داد، اما همین بهتر از این بود که هیچ نظم و قانونی در کار نباشد و هر والی و قاضی و مأموری به دلخواه عمل کند و هر بلایی خواست بر سر مردم بی دفاع بیاورد. قانونی که در دوره ناصرالدین شاه تنظیم شده است در ماده اولش می خوانیم: ترکیب حکومت دولت ایران بر سلطنت مطلق است. در ماده ۵ آن

تن از روحانیونی که منافع مالی شان به خطر افتاده بود، رویه‌رو شد و شاه به تهران نرسیده، از ترس آن‌ها مشیرالدوله را از صدارت عزل کرد و به او گفت در رشت بماند و به تهران نیاید. انگلیس هم در این ماجرا هیچ عکس‌العملی نشان نداد و حمایتی از وی نکرد؛ البته بعد که ناصرالدین شاه به تهران رسید، دریافت که مغلوب شاهزادگان و ملایان و عوامل روسیه شده‌است، لذا پست وزارت‌خارج را برای میرزا حسین خان در نظر گرفت و او را به تهران فراخواند، اما به هر صورت اصلاحات و قانون‌گذاری او ناتمام ماند.

قانون‌گرایی و آگاهی

نقش نشریات و روزنامه‌ها در آگاهی مردم و شناساندن اهمیت قانون در آن دوران بسیار مهم است. همان‌طور که مدارس جدید در باسواد کردن مردم و افزایش سطح آگاهی جامعه مؤثر بود، اما در میان مطبوعات اولین نشریه‌ای که به طور اختصاصی به مسئله قانون و حقوق پرداخت، هفته‌نامه وقایع عدلیه بود که در زمان وزارت میرزا حسین خان با کمک مستشارالدوله در سال ۱۲۸۷ قمری منتشر شد. در اولین شماره گزارش داده بود که در وزارت عدلیه چهار مجلس تشکیل شده است که یکی از آن‌ها مجلس قوانین بود. «مجلس قوانین برای هر امر و هر واقعه، قانونی اظهار می‌کند که برای کافه مردم بالمساوات نافع و جایز‌الاجرا باشد».^۵ این نشریه که به صورت ماهانه منتشر می‌شد، هر بار قوانین مصوب را که بیشتر شبیه بخشنامه بود برای اطلاع عموم منتشر می‌کرد. هدفش ترویج قانون‌گرایی بود؛ اما بعد از سه شماره تعطیل شد.

میرزا حسین خان بعد از صدارت، به وزارتخانه‌های مختلفی منصوب شد و هر طور بود روزنامه‌های منتشر می‌کرد. روزنامه‌های نظامی (۱۲۹۳)، مریخ (۱۲۹۶)، وطن (۱۲۹۳) از آن جمله‌اند. در سرمقاله روزنامه وطن که به دو زبان فارسی و فرانسه و تنها یک شماره منتشر شد نوشته بود: «وطن‌پرستی تنها پرستش زادگاه نیست، بر معنی جامع‌تری دلالت دارد و احترام به قوانین و بنیادها را نیز شامل است...» که نشان می‌داد وی همچنان بر قانون‌مداری و ترویج فرهنگ قانون‌گرایی اصرار می‌ورزد.^۶

در سال ۱۳۰۷ قمری همان سالی که ناصرالدین شاه امتیاز انحصاری توتون و تنباکو ایران را به تالبوت انگلیسی داد و موجب خیزش عمومی مردم ایران شد - روزنامه‌ای با نام «قانون» در لندن منتشر شد. این کار به ابتکار میرزا ملکم خان صورت گرفت و عده‌ای از آزادیخواهان و فرهیختگان ایرانی از جمله سیدجمال‌الدین اسدآبادی با این نشریه همکاری می‌کردند. این نشریه مستقیماً به حاکمان ایران



مظفرالدین‌شاه

انتقاد می‌کرد و شیوه حکمرانی آن‌ها را استبدادی می‌خواند. «قانون» برای عده‌ای در ایران مخفیانه ارسال می‌شد. آن را می‌خواندند و به یکدیگر می‌دادند. به این امید که روزی در این کشور نیز قانون حاکم شود و از زورگویی یک فرد و وابستگانش رها شوند. میرزا ملکم در این نشریه به نقش علما و روحانیون توجه زیادی داشت. حتی بعد از ماجرای واقعه رژی، بهترین نظام حکومتی برای ایران را حکومت دینی معرفی می‌کرد که رأسش شخصی مثل آیت‌الله میرزای شیرازی باشد. او این مدل را در نامه‌ای که به میرزای شیرازی نگاشته - و در شماره

بیستم قانون آمده - به ایشان پیشنهاد کرده است که میدان‌دار شده و با استقرار چنین حکومتی مردم را نجات دهد.^۷ در شماره نهم این نشریه ص ۳ می‌خوانیم: «بنای حرف ما چیست؟ ما می‌گوییم خلق ایران غرق یک دریای مذلت هستند و راه استخلاص به این تدبیر است که علما و فضایی ما در یک شورای ملی جمع بشوند و امور ملت را موافق اصول شریعت اسلام نظم بدهند. مشروع‌تر و شریف‌تر و مقدس‌تر و واجب‌تر از این مقصود چه آرزویی خواهد بود؟»^۸

انتشار روزنامه اختر در استانبول نیز در روشن کردن افکار ایرانیان و گرایش آنان به قانون مؤثر بود.

این روزنامه اخبار جریان‌های اصلاح‌طلب و ضد استبداد درون حکومت عثمانی را به ایرانیان منتقل می‌کرد. یکی از عوامل مؤثر در گرایش ایرانیان به امر قانون و حکومت قانون، تجربه حکومت عثمانی بود، به طوری که بعدها مشاهده می‌کنیم نوشته‌های روشنفکران عرب و ترک در اندیشه‌های ایرانیان اثرات مهمی گذاشت. عبدالرحمن کواکبی با کتاب طبایع الاستبداد از معروف‌ترین آن‌هاست.

مبارزه با استبداد از راه تور

اما مبارزه با استبداد منحصر به اقدامات اصلاحی و قانونمداری و از طریق آگاهی‌بخشی نشد و شاهد شکل‌گیری برخی روش‌های خشونت‌آمیز و مقابله به مثل با خشونت‌های حاکمان مستبد هستیم. در همان سال درگذشت میرزا یوسف خان (۱۳۱۳)، میرزا رضا کرمانی که توانسته بود از طریق اداری و دادخواهی حق خود را بگیرد، تنها راه نجات را کشتن ناصرالدین شاه دید و با تهیه اسلحه او را در حرم عبدالعظیم به قتل رساند. میرزا رضا از مریدان سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مخالف حکومت استبدادی بود و تحت آموزه‌های او به این نتیجه می‌رسد که شخص شاه ریشه تمام مفاسد و ظلم‌هاست و به قول خودش «ماهی از سر گنده گرددنی ز دم، اگر ظلمی شده از بالاست». به باور او با کندن این ریشه، استبداد ریشه کن شده و عدل و داد حاکم خواهد شد.

در تاریخ معاصر ایران، ترور ناصرالدین شاه، اولین اقدام به شیوه نظامی و مسلحانه برای مقابله با استبداد و ستم حاکم است که چه‌بسا در تحریک مردم و تشدید مبارزات علیه حاکمیت و جنبش مشروطیت نقش مؤثر داشته است، اما تداوم این شیوه و خط مشی نظامی، پس از پیروزی مشروطه و استقرار قانون اساسی هم تأمل‌برانگیز است که تا چه میزان در نهادینه کردن قانون‌گرایی در کشور نقش منفی یا مثبت داشته است.

با مرگ ناصرالدین شاه، فرزندش مظفرالدین میرزا که از پنج سالگی به مدت ۳۹ سال در سمت ولیعهدی انتظار کشیده بود، بر تخت نشست. در دوره او که هم بیمار بود و هم نرم‌خو و معتدل، آزادیخواهان فرصت و توان بیشتری یافتند تا باورهای شان را گسترش دهند. در نتیجه زورگویی و بیدادگری دولتمردان مثل گذشته تحمل نمی‌شد و اعتراض قشرهای مختلف را در پی داشت. به‌ویژه اینکه قشرهای مختلف تجار، روحانیون، آزادیخواهان و توده مردم در برخی شهرها به یکدیگر نزدیک شده و در برابر استبداد حاکم متحد شدند.

یازده سال پس از مرگ ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطیت به پیروزی رسید. ایران اولین کشوری بود در خاورمیانه (بعد از دولت عثمانی) که صاحب قانون اساسی و پارلمان شد. از زمانی که یوسف‌خان یک کلمه یعنی قانون را رمز پیشرفت جامعه معرفی کرد، چهارده گذشته بود تا این اندیشه بر سر زبان‌ها افتاد و با تأیید شاه رسمیت یافت؛ اما گویی در ذهن و دل ایرانیان چندان جایی باز نکرد. نه تنها مستبدان و قدرتمداران، بلکه اغلب مخالفان استبداد و منتقدان قدرت نیز در بی‌اعتنایی به قانون توافق نظر داشتند.

مجلس اول و قانون اساسی

چهاردهم مرداد ۱۲۸۵ فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه صادر شد. در همان فرمان موضوع تشکیل مجلس هم ذکر شده بود، اما کمتر کسی می‌دانست ترتیب تشکیل این مجلس چگونه خواهد بود. سیزده روز بعد از طرف دربار عده‌ای حدود ۲ هزار نفر از شاهزادگان، علما، زمینداران، تجار و

”
همواره مشروطیت را چنان معنی کرده‌ایم که قدرت مطلقه حاکم را مشروط و محدود به قانون می‌کند؛ اما در قانون اساسی مشروطه، با یک مشروطیت دیگر هم مواجهیم. با توضیح فوق عملاً آرای مردم و پارلمان با دو اهرم و مانع مشروط و محدود شده است: یکی سلطنت؛ و دیگری روحانیت



میرزا یوسف خان تبریزی معروف به مستشارالدوله

اصناف مختلف دعوت شدند که مقدمات انتخابات مجلس را فراهم کنند. در روزهای بعد هم تعدادی از این افراد در محل جمع می شدند و روی نظامنامه انتخابات و مجلس بحث می کردند تا در ۱۷ شهریور مدون شد و به امضای شاه رسید.

نمایندگان براساس نظامنامه انتخابات، از طریق صنوف مختلف انتخاب شدند، بلافاصله پس از تعیین نمایندگان تهران، مجلس را تشکیل دادند. کار اصلی مجلس به طور طبیعی باید تدوین و تصویب قانون اساسی می بود؛ اما این نمایندگان صنوف، آشنایی با قانون نویسی و علم حقوق نداشتند. چند نفری که توان این کار را داشتند یک پیش نویس تهیه کرده بودند و قرار بود ابتدا به توشیح شاه برسد و سپس در مجلس خوانده شود، اما دولتمردان روی خوشی با این کار نداشتند و دائم امروز و فردا می کردند.

بعد از مدتی قانون اساسی دست مجلس می رسد و تغییراتی کرده و در نهایت تصویب می شود، اما این قانون تنها وضیعت مجلس شورای ملی را معین کرده بود. حقوق مربوط به سلطنت، حقوق ملت، وضیعت قوه مجریه، قوه قضائیه و نقش روحانیت و مذهب در حکومت مشخص نشده بود. شاید بهتر است گفته شود اساسنامه و نظامنامه مجلس بود، نه یک قانون اساسی که کلیه مناسبات کشور را مشخص می کند. این در حالی بود که قبل از انقلاب مشروطه، دو قدرت مسلط وجود داشت: یکی سلطنت؛ و دیگری روحانیت. مردم هیچ نقشی در امور نداشتند، اما به محض پیروزی مشروطه خواهان و تشکیل پارلمان گویی از یاد بردند که در کجا زندگی می کردند. مجلس شورای ملی چنان چشم و دل آن ها را پر کرده بود که در تدوین قانون اساسی مشروطه فقط به نظامات مجلس پرداختند و آن دو قدرت قاهره و مسلط را از قلم انداختند؛ البته نمایندگان نگران بودند مظفرالدین شاه که بیمار بود بدون امضای قانون اساسی از دنیا برود؛ لذا همان ۵۱ اصلی که تدوین کرده بودند را به عنوان قانون اساسی به شرف عرض شاه رساندند؛ مظفرالدین شاه ده روز پس از امضای قانون درگذشت.

قانون اساسی و دو حق ویژه

پس از درگذشت مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه جانشین وی و نیز بخش مهمی از روحانیت در مقابل مشروطه خواهان ایستادند. شیخ فضل الله نوری از مشهورترین این روحانیون که در مجلس اول در کنار دو رهبر روحانی مشروطه خواه بود، پس از چندی مجلس را ترک کرد و با تدوین قانون اساسی مخالفت کرد. این دسته از روحانیون بر این عقیده بودند که با داشتن قرآن و مجتهدین، چه نیازی به قانون داریم. همه چیز با فتاوی علمای روشن شده است، فقط باید آن ها را اجرا کرد. ایشان همچنین موادی از قانون اساسی مثل تساوی همگان در برابر قانون و آزادی بیان و مطبوعات یا تحصیل اجباری را مخالف اسلام می دانستند. این دسته از روحانیون به مشروطه خواه معروف شدند. محمدعلی شاه هدفش حفظ قدرت بود و طبعاً از محدود شدن قدرتش توسط قانون

امتیاز ویژه برای سلطنت و روحانیت و دو کنترل و محدودیت برای مجلس قائل شده بود. می توان گفت سلطه آن دو قدرت سابق، نفی نشده، بلکه اینک به شکلی قانونمند و سازمان یافته حفظ شده بود. همواره مشروطیت را چنان معنی کرده ایم که قدرت مطلقه حاکم را مشروط و محدود به قانون می کند؛ اما در قانون اساسی مشروطه، با یک مشروطیت دیگر هم مواجهیم. با توضیح فوق عملاً آرای مردم و پارلمان با دو اهرم و مانع مشروط و محدود شده است. یکی سلطنت و دیگری روحانیت.

قزاق و قانون

انتظار می رفت با امتیازات و اختیارات بادشده، محمدعلی شاه و شیخ فضل اله هم به آن تن دهند و از طریق سازوکار قانونی مطالبات خویش را دنبال کنند؛ اما محمدعلی شاه از امضای متمم قانون اساسی طفره می رفت. هم او و هم وزرا به نمایندگان مجلس و خواست هایشان بی اعتنایی می کردند. شیخ فضل الله و همفکرانش نیز از در مخالفت با قانون اساسی و مشروطه خواهان درآمدند. حکم تکفیر و ارتداد برخی از آنان را صادر کردند، اما اینکه مشروطه خواهان خود، با قانون خود نوشته چه کردند هم داستانی است قابل تأمل و نقد و بررسی. چگونه شد که بار دیگر داغ و درفش قوت گرفت و گلوله های قزاق های لیاخوف روسی بر سر مجلسیان فرود آمد و قانون اساسی در ساختمان مجلس پایگانی شد؟ ■

پی نوشت:

- ۱- مستشارالدوله تبریزی میرزا یوسف، رساله یک کلمه، نسخه برداری از چاپ ۱۲۷۸ قمری، ص ۱۴.
- ۲- همان، ص ۲۹.
- ۳- همان، ص ۴۰.
- ۴- امین، سیدحسن، تاریخ حقوق ایران، انتشارات دایره المعارف ایران شناسی، ۱۳۸۲، ص ۷۷۳.
- ۵- قاسمی سید فرید، اولین های مطبوعات ایران، نشر آبی، ۱۳۸۳، ص ۳۵۹.
- ۶- آدمیت فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سیه سالار، انتشارات خوارزمی، ۲۵۳۶، ص ۳۹۱.
- ۷- ناطق هما، روزنامه قانون، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵، ص ۱۱۱.
- ۸- همان، ص ۶۹.

استقبال نمی کرد. مجلسیان و مشروطه خواهان با هر دو دسته مذاکراتی داشتند و سرانجام برای سامان دادن به اختلافات بر آن شدند در متمم قانون اساسی برخی خواسته های آنان نیز گنجانده شود.

در متمم قانون اساسی که ۱۰۷ اصل داشت به روحانیون یک امتیاز اساسی داده شد که نسبت به مصوبات مجلس شورای ملی حق وتو داشته باشند. هر جا آن را خلاف شرع دیدند، اعلام کنند و آن مصوبه لغو شود. پنج نفر از علمای حوزه با حضور در مجلس این وظیفه را بر عهده می گرفتند. بدین وسیله نگرانی مشروطه خواهان که گمان می کردند مجلسیان می خواهند قوانین ضد اسلام تصویب کرده و به اجرا گذارند، برطرف می شد:

اصل دوم متمم قانون اساسی: «... مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کترالله امثالهم و وعامه ملت ایران تأسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه برعهده علمای اعلام دامه الله برکات وجود هم بوده و هست...»

طبق اصل ۴۵ قانون اساسی ترکیب مجلس سنا به این صورت پیش بینی شده بود که از شصت نفر نماینده سنا، سی نفر انتصابی بودند که توسط شخص پادشاه معرفی می شدند و سی نفر بقیه را مردم انتخاب می کردند. به این ترتیب همواره اکثریت آرای سنا با پادشاه بود؛ یعنی شاه علاوه بر اینکه حق عزل و نصب وزرا را داشت، از طریق مجلس سنا می توانست مصوبات مجلس را هم کنترل کند. در متمم هم فصلی تحت عنوان حقوق سلطنت ایران گنجانده شد که حقوق و اختیارات سلطنت را که در شخص محمدعلی شاه و اعیان وی نسل بعد نسل برقرار بود مشخص می کرد.

یعنی قانون اساسی و متمم آن جمعاً دو حق و

پرواز ملکوتی دورقصنده

محمد رضا دادی زاده در ۹ مهر ماه سال ۱۳۲۵ در یک خانواده مذهبی در شهر تبریز دیده به جهان گشود. پدرش کلاهدوز و مادرش آموزگار بود. هر دو در محله اهراب به نیکنامی مشهور بودند. پدرش از طرفداران دکتر محمد مصدق بود. نویسنده از سن دوازده سالگی با نام مصدق آشنا می شود. در هفده سالگی همراه موسی خیابانی در قیام ۱۵ خرداد شرکت می کند. سپس در فعالیت های اجتماعی دبیرستان فردوسی فعالیت کرده و از طرف ساواک احضار می شود.

در سال ۱۳۴۶ آن دو با سازمان مجاهدین خلق آشنا و در سال ۱۳۴۷ وارد سازمان می شوند. نویسنده در اول مهر ماه سال ۱۳۴۹ برای گذراندن آموزش نظامی از طرف سازمان به فلسطین اعزام می شود و نزدیک به ده ماه در پایگاه های فلسطین دوره چریکی می بیند، سپس به ایران بازمی گردد و به عنوان مربی فنون رزمی به اعضای سازمان آموزش می دهد. پس از ضربه ساواک به سازمان او نیز در ۲۵ شهریور ۱۳۵۱ در تهران دستگیر می شود و تحت شکنجه قرار می گیرد. در دادگاه نظامی ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم می شود. او پیش از سال ۱۳۵۴ در زندان با مطرح کردن نقدهایی به عملکرد سازمان از آن جدا می شود. سرانجام در ۲۹ دی ماه ۱۳۵۷ با قیام مردم ایران جزو آخرین سری زندانیان سیاسی از زندان آزاد می شود.

بعد از پیروزی انقلاب به مدت یک سال به عنوان اولین فرمانده سپاه تبریز فعالیت می کند. سپس با کناره گیری از فعالیت های سیاسی و اجرایی ضمن پرداختن به کارهای عمرانی و کشاورزی به نوشتن خاطرات خود می پردازد.

محمد رضا دادی زاده

از افلاطون نقل کرده اند که قومی که نمی رقصند مرده است. گزارش های تصویری از اقوام اولیه نشان می دهد که بشر از همان آغاز می رقصیده و پای کوبی هایش را مقدس می شمرده است. رقص جمل در میان اعراب بادیه نشین معروف است. پرندگان، پرستوها، بلبلان و فلامینگوها حالت های شگفت انگیز از رقص را نشان می دهند. با این حساب لازم است ما هم از این موهبت بهره مند شویم. رقص حرکتی موزون و نشان طراوت و زیبایی است. مولانا رقص را با عشق هماهنگ می بیند. توصیف مولوی از عشق و رقص در شعر معروفش قابل فهم است. او رقص را بالاتر از بندگی و سلطنت می داند. در این نگرش جهان همه در حال رقصند و به سوی بی نهایت حرکت می کنند:

مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع
پس چه باشد عشق دریای عدم در شکسته عقل را آنجا قدم
بندگی و سلطنت معلوم شد زین دو پرده عاشقی مکتوم شد

امروز نظریه جاذبه، شناور بودن کرات و کهکشانها، گریز و گرانش، رقص مولکولها و اتمها همه در حال جنب و جوش هستند. با این مقدمه، رقصی که از آن سخن خواهم گفت رقصی مستثنی است و شما را به حیرت خواهد افکند. به همان شگفتی می گویم که خدا هم می رقصد. اگر بیذیریم که خدا در درون انسانهاست می توانیم نتیجه بگیریم که خدا و انسان باهم می رقصند. رقصی که شور و شوق آن در امواج دریا می پیچد و خود را به سخره ها می کوبد.

مطربان نشان از درون دف می زنند بحرها در شورشان
کف می زنند

سلول شماره ۱۲ یا ۱۴ زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری دهمه ای که در آن روز برایم بزرگتر از امروز می نمود. ۲۰/۱ متر عرض، ۴۰/۲ متر طول و ۲ متر ارتفاع و یک روزنه کوچک در کنج سقف داشت. ده روز قبل از ورود من شهید مهدی رضایی از همین سلول به میدان تیر برده

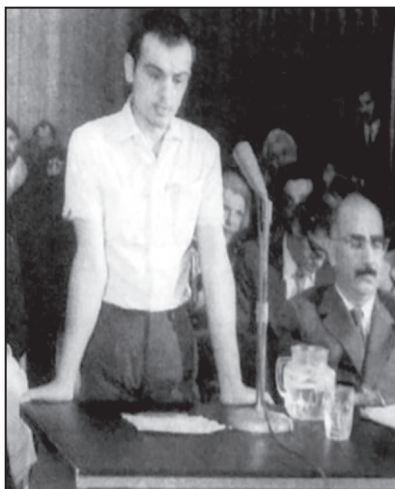
شده بود.

به نقل از شکنجه گرش او شکنجه گران را عاجز ساخته و به التماس انداخته بود. شدت شکنجه ها در حدی بوده که ترشحات خون و چرک خشکیده در چندین نقطه به ابعاد ۲۰ سانتی متر مربع گلیم پلاستیک سلول را رنگین ساخته بود. به نقل از شکنجه گرش، به نام علیزاده، اهل اسکو از توابع تبریز، گوشت پاهایش چنان ریخته بود که هفته ها قادر به حرکت نبود و در بیمارستان بستری بود.

معمولاً شبها خواب نمی برد و تا نیمه های شب بیدار می ماند. نیمه شبی علیزاده از مأموران و شکنجه گران زندان کمیته مشترک درب سلول مرا به آرامی باز کرد و گفت: «رضا می خواهم با تو صحبت کنم رازی را فاش کنم که تا آخر عمرت توانی فراموش کنی!» وجه مشترک ما زبان آذری بود و این در اعتماد او به من بی تأثیر نبود: البته او شکنجه گر من هم شده بود. بدنی تو منند، قدی بلند، بازوانی قوی داشت. کمی کسل و کم حوصله به نظر می رسید.

در نیمه باز بود. دستش را به در تکیه داده بود و من رو به رویش نشسته بودم دقایقی سکوت کرد بر تردیدی که در چهره داشت غلبه کرد و چنین گفت:

«شب آخر زندگی مهدی رضایی به من مأموریت داده شد که برایش شام بیرم چلوکباب برگ با نوشابه برایش بردم. درست در همان جایی که تو نشسته ای نشسته بود. به محض دیدن شام مخصوص متوجه شد که این می تواند شام آخر باشد. شام را بر زمین گذاشتم. خواستم که خارج شوم خنده ای کرد و گفت: کجا؟ بیا بنشین! از تو می خواهم که این شام را باهم بخوریم. از بزرگواری و زیبایی این جوان چشمانم پر از اشک شد. گفتم من روزهای متمادی تو را شکنجه کرده ام دیگر با چه رویی سر سفره تو بنشینم؟ خجالت زده ام، اگر اجازه دهی می روم. مهدی بشکن زد و خندید و گفت: «امشب بهترین شب زندگی من است، بنشین و با من در این شادی شریک شو!» بعد به آرامی اضافه کرد: مقصر اصلی تو نیستی، تو جزو کوچکی از یک سیستم جهنمی هستی که آن سیستم ما را به این روز انداخته است. من تو را می بخشم، بنشین. با اصرار او نشستم. شام خوردیم حتی نوشابه را هم با من تقسیم کرد. شام



مهدی رضایی

که تمام شد دوباره خنده زیبای مهدی با بشکن همراه شد
او جلو چشمان حیرت زده من به رقص درآمد.»

سخن که به اینجا رسید، چشمان عزیزاده پر از اشک شد.
سرش را پایین انداخت با صدایی نه چندان بلند و با گلوئی
گرفته، های های گریه کرد و گفت: «لعنت بر من، لعنت
بر کسانی که مرا به این کار واداشتند.»

سرانجام در ۱۶ شهریور ۱۳۵۱ در مطبوعات اعلام شد که
مهدی رضایی پس از محکوم شدن به سه بار اعدام در
دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی تیرباران شد. جا دارد
که قسمتی از دفاعیات او در دادگاه نظامی را نقل کنم:

«ما به اصالت انسان معتقدیم و تکامل انسان و جامعه
انسانی را بزرگترین هدف خود می دانیم. انسانی که
در مسیر تکاملی جهان ارزنده ترین پدیده خلقت است.
هدفش از زندگی خوردن و خوابیدن نیست، بلکه کشف
صفات عالی الهی و متصف شدن به چنین صفاتی است.
هدف لقاءالله است؛ یعنی رسیدن به عالی ترین درجات
و کمال و صفات الهی است. هدف ما فراهم آوردن
چنان شرایطی است که همه انسانها تحت آن شرایط به
آخرین کمال انسانیت برسند. اگر انسان برای به دست
آوردن لقمه نانی به پست ترین صورتها متشبث بشود از
این هدف عالی دورافتاده است. هدف ما جز بهروزی
خلق و در هم شکستن هرگونه روابط ظالمانه اجتماعی و
اقتصادی و استوار ساختن تعلیم عالی اسلامی در جامعه
نیست. جامعه آزاد و بی طبقه توحیدی، جامعه ایده آل
ماست...»

می دانم که مرا بعد از این دادگاه شکنجه خواهند کرد
و خواهند کشت. بگذار شکنجه کنند، بگذار رگ
و پوست ما در راه خلق فدا شود. تا ظلم هست مبارزه
هست تا مبارزه هست شکست و پیروزی هست، ولی
سرانجام پیروزی از آن خلق است. این را من نمی گویم،
این را تاریخ می گوید. این را نبرد قهرمانانه خلق ویتنام
می گوید.»

در تاریخ ۲۶ خرداد سال ۱۳۵۴ حدود دو ماه پس از
شهادت بیژن جزنی، مصطفی جوان خوشدل و هفت تن
از یارانانشان، زندانیان زندان قصر در انتظار حادثه دیگر
بودند. آن‌ها فکر می کردند این گونه اعدامها ادامه یابد.
با توطئه چینی رئیس زندان که مشروح آن را در خاطراتم
نوشته‌ام،^۱ ابوالفضل موسوی، من و اکبر کامیابی از فدائیان
را به زیر هشت فراخواندند.

رفتار رئیس زندان خشن و با اهانت همراه بود. در جواب
سؤالی که ما را به کجا می برد با غیظ گفت: «می روید
و می بینید.»

ساعت ۵ عصر بود که ما را به کمیته مشترک برده داخل
اتاقی انداختند. یک لامپ کوچک کم نور تنها روشنایی
این اتاق بود. دود سیگار همه جای اتاق را گرفته بود.
یک زیلوی کهنه و کثیف و چند دمپایی کهنه تنها امکان
رفاهی این اتاق بود. با ورود ما به اتاق تعدادمان به ۲۱ نفر
رسید. مساحت اتاق از ۱۵ مترمربع تجاوز نمی کرد. خاظم
هست به طور فشرده دایره وار نشسته بودیم. اکبر، من و
ابوالفضل موسوی از آینده‌ای که در انتظار ما بود صحبت
می کردیم. فضای تنگ و تاریک اتاق، دود سیگار،
نبود روزنه یا هواکش امکان تنفس را دشوار می کرد. از
دوستان خواستیم کشیدن سیگار را متوقف کنند. هرچه
در می زدیم نگهبان در را باز نمی کرد. اکسیژن کاهش



می یافت. زندانیان به نوبت زیر در اتاق دراز می کشیدند
و از درز پایین در نفسی تازه می کردند تا اینکه در باز شد
و شام دادند. بعد از شام صحنه‌ای به وجود آمد که من
سعی می کنم همانند یک تابلوی نقاشی آن را به تصویر
درآورم. بر این صحنه زیبا و باشکوه و حیرت‌انگیز علاوه
بر من بیست نفر دیگر شاهد بودند. به یقین عده‌ای از
آن‌ها هنوز زنده‌اند. آن‌ها نیز مثل من نمی‌توانند خاطره
آن شب را فراموش کنند. در میان زندانیان اتاق جوان
نوزده ساله‌ای حضور داشت که در دادگاه تجدیدنظر
محکومیت اعدامش قطعی شده بود. در پایان آن شب
در سینه دمان می‌خواستند او را به پرواز درآورند؛ اما در
اوایل شب ما شوق پرواز او را مشاهده کردیم. این جوان
رعنا یا چهره‌ای زیبا و خندان از جای برخاست. شادی
از درونش می جوشید. زندانیان قبل از ورود ما برنامه
شب را ریخته بودند. ساعت ۹ شب حال و هوای اتاق
دگرگون شد. ناگهان حاضرین دم گرفتند و به کف زدن
پرداختند. مهتاب از میان دود و تاریکی و از پشت ابر به
در آمد. جوان نوزده ساله با چهره‌ای زیبا و قیافه‌ای معصوم
به رقص درآمد. اندام لاغر و قدبلند او به موزونیت حرکات
رقص آذری جان بخشید. او مارکسیست و از فدائیان خلق
بود. برای رسیدن به حوریان بهشتی نمی‌رقصد. پس چه
عاملی او را این چنین به رقص درآورده بود؟!
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت
و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوه معشوق بر این کار داشت
(حافظ)

آن شب لطافت احساس و شکوفایی گوهر انسانی یک
جوان مارکسیست به جانم پیوند خورد. همه در حیرت
فرورفته بودند. آرامش حاکم بر شخصیت این جوان همه را
مبهوت ساخته بود. در این لحظه حساس زندگی، همچون
دیگر دوستانم نمی‌دانستم بخندم یا از شوق بگریم. دلم
می‌خواست من هم می‌توانستم مثل او برقصم اما دیدم که
نمی‌توانم. نمی‌توانم بگویم که چه حالی داشتم.
اگر رقص مهدی رضایی را در بیست سالگی از زبان
شکنجه‌گرش برایتان تعریف کردم، امشب پرواز

شکوهمند انسانیت را با چشمانم مشاهده کردم. گویی
در آن شب او را به جشن عروسی می‌بردند و چنان بود که
همه هستی با او می‌رقصد.

سحرگاه فردایش آن جوان زیبا را از پیش ما بردند و
تیرباران کردند.

آن عاشقان شرزه که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیست‌اند
فریادشان تموج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند
مرغان پر گشوده طوفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند
می‌گفتی ای عزیز! سترون شده‌ست خاک
اینک ببین برابر چشم تو چیست‌اند

هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز
باز آخرین شقایق این باغ نیستند
(شفیعی کدکنی)

این رقصنده تاریخ مبارزات ایران «حسین سلّاحی» برادر
کوچک کاظم و جواد سلّاحی بود. جواد سلّاحی هم‌رزم
علیرضا نابدل، اولین چریک فدایی بود که در جریان
درگیری‌های مسلحانه کشته شد. پس از او دو برادر
کوچک‌ترش کاظم و حسین نیز در این راه کشته شدند.
آن‌ها اهل همدان و ترک‌زبان بودند.

جواد سلّاحی متولد ۱۳۲۳ جزو نه چریکی بود که مأموران
رژیم شاه پس از عملیات سایه‌گل سال ۱۳۴۹ روز ۱۷
فروردین سال ۱۳۵۰ با انتشار عکس‌های آن‌ها تلاش
کردند آن‌ها را بازداشت کنند. برای دستگیری هرکدام از
آن‌ها ۱۰۰ هزار تومان جایزه تعیین کرده بودند.

کاظم سلّاحی متولد ۱۳۲۵ بود. او از دانشکده فنی
دانشگاه تهران مهندسی شیمی خوانده بود. کاظم سلّاحی
پس از بازداشت و تحمل شکنجه‌های متعدد روز ۱۴ تیرماه
۱۳۵۰ توسط رژیم پهلوی به جوخه اعدام سپرده شد و
سرانجام حسین سلّاحی دومین رقصنده تاریخ مبارزات
مسلحانه ایران روز ۲۸ خرداد سال ۱۳۵۴ اعدام شد.

کوچک‌ترین برادر نیز در رژیم سلطنتی بازداشت شد و
به خاطر صغر سن به حبس ابد محکوم و با آغاز قیام ۲۲
بهمن سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد.^۲

پس از آن شب ما سه نفر که از زندان قصر آمده بودیم
باید خود را برای بازجویی آماده می‌کردیم. بعدها پس
از آزادی تمامی زندانیان سیاسی در سال ۵۷، از ما سه
نفر، ابوالفضل موسوی در بمباران جنگ ایران و عراق به
هنگام نجات زنی از زیر آوار در تهران جانش را از دست
می‌دهد. اکبر کامیابی از فدائیان خلق در صورت زنده
بودن می‌تواند خاطره آن شب به یادماندنی و رقص حسین
سلّاحی را تأیید و تکمیل کند.

این بود سرگذشت دو جوان ازجان گذشته‌ای که در
خون خود غلتیدند و با تشار جان به استقبال مرگ
شتافتند و نام خود را در تاریخ مبارزات کشورمان
جاودانه ساختند. ■

پی‌نوشت:

- ۱- خاطرات این جانب با نام زمانی برای خردورزی در
نشر نی در دست چاپ است.
- ۲- جان‌های شیفته، علی مرادی مراغه‌ای، نشر اندیشه
احسان، ص ۲۰۸.

حکم انداز سیاست خارجی

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020

Agreement for Bringing Peace to Afghanistan
 إتفاق إحلال السلام في أفغانستان
 افغانستان ته د سولې راوستلو تړون
 موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان
 الدوحة قطر ٢٩ فبراير ٢٠٢٠ Doha Qatar 29 February 2020



پیرمحمد ملازهی، کارشناس مسائل راهبردی افغانستان، پاکستان و منطقه، در گفتگو با چشم انداز به نقش جدید داعش آن هم با حمایت امریکا، عربستان، پاکستان، امارات و قطر در افغانستان پرداخته، که قرار است در منطقه خلافت اسلامی را تشکیل دهند. ایشان مطالب مهمی در مورد صلح جدید طالبان با امریکا مطرح می‌کند که خواندن آن را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

محمد احمدی در سیزدهمین گفتگو درباره فلسطین، به نقش اوانجلیست‌های امریکا و هماهنگی آن‌ها با اسرائیل، نقش نتانیاهو در فریب رقیبانش در شرایط کرونایی اسرائیل و همچنین آثار سیاسی کرونا در مثلث ایران، امریکا، اسرائیل پرداخته است. مطالب ایشان مثل همیشه از درجه بالای کارشناسی برخوردار و مستند است.

نقی آقالو در مقاله‌ای باعنوان «نقش آب و غذا در لیبی» به طراحی‌های بنیادی سرهنگ قذافی در لیبی درباره آب و غذا پرداخته و افسوس می‌خورد که ای کاش به رویه‌های دیکتاتوری تن نداد و صد افسوس می‌خورد که تمام این طراحی‌ها در اشغال لیبی از بین رفت. رسول اژن‌یان در ترجمه‌ای با نام «کووید-۱۹ و ملی‌گرایان» مطرح می‌کند کرونا در اروپا به تقویت ملی‌گرایی انجامید.

نقش «آب و غذا» در سقوط سرهنگ سرکش آفریقا

نقی آقالو



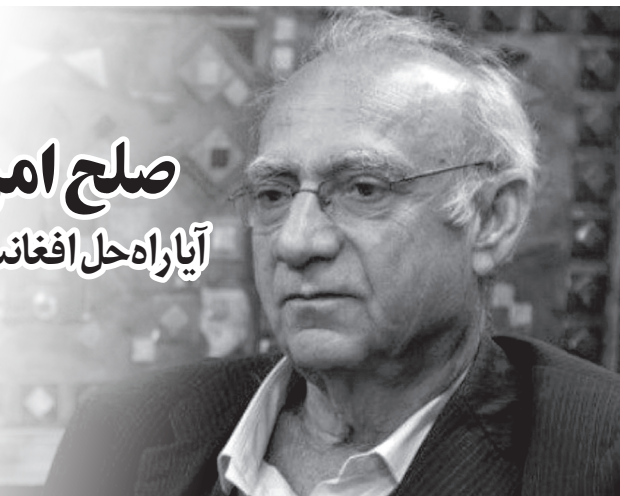
فلسطین سرزمین خون و قیام

محمد احمدی



صلح امریکا با طالبان در افغانستان آیا راه حل افغانستان تبدیل شدن به یک کشور فدرالی است؟

گفت و گو با پیرمحمد ملازهی



آیا واقعاً امریکا از افغانستان خارج خواهد شد؟

« در این باره نظرات مختلف است. طالبان معتقدند طبق توافق باید امریکایی‌ها خارج شوند. در همین رابطه گفته شده ممکن است نیروی نظامی امریکا به طور کامل از افغانستان خارج شود، ولی در عراق دیدیم نیروهای امریکایی در مراحل اولیه از عراق خارج شدند و حدود ۳ هزار نفر از همین نیروها تغییر لباس دادند و به عنوان دیپلمات وارد سفارت امریکا شدند. این احتمال در افغانستان هم وجود دارد که امریکایی‌ها به شکل نظامی خارج شوند و به شکل سیاسی و در لباس دیپلمات ادامه حضور یابند. از طرفی با توجه به اینکه طالبان به لحاظ ایدئولوژیک وابسته به عربستان است و وابستگی‌هایی بین افغانستان و پاکستان وجود دارد قدرت گرفتن مجدد طالبان به نفع ایران نخواهد بود، مگر اینکه شرایطی به وجود بیاید که توزیع قدرت بین طالبان و گروه‌های مختلف قومی، مذهبی، سیاسی، حزبی، جهادی و نیروهای لیبرال که از غرب به افغانستان آمده‌اند شکل بگیرد تا طالبان وجه مسلط قدرت در افغانستان نباشد. در این صورت، ایران امیدوار است با توجه به سابقه همکاری با گروه‌های شمالی به خصوص جهادی‌های شمالی تاجیک، ازبک و هزاره، قدرت طالبان تعدیل شود. طالبان در ۱۹۹۶ با حمایت سه گانه غرب-پاکستان-عربستان روی کار آمدند و آن طالبان مسائل را ایدئولوژیک می‌دیدند و فکر می‌کردند آن‌ها راست‌کیش‌ترین مسلمانان جهان هستند و انحصارطلب بودند و هدفشان برپایی امارت اسلامی بود؛ اما طالبان امروز متفاوت‌تر است. این‌ها تجربه کرده‌اند و با دنیا سر و کار دارند. آن طالبان تمام دستگاه‌های تلویزیون را می‌شکستند و فقط رادیو شریعت بود که مواضع طالبان را منتشر می‌کرد و مسائل مذهبی می‌گفت، موسیقی قطع بود، با اینترنت کار نداشتند و ماهواره را حرام اعلام کردند. طالبان امروز از اینترنت استفاده می‌کند و به زبان انگلیسی روان صحبت می‌کنند و با طالبان اولیه متفاوت‌اند. بعضی هم معتقدند این مسئله موقتی است و استراتژی آن‌ها همچنان امارت اسلامی است که چارچوب خاص خودش را دارد و طالبان هنوز فکر می‌کند اسلام ناب را در اختیار دارد و تفکر آن‌ها تفکر اصلی اسلام است.

ظاهراً امریکا از موضع ضعف و اژه امارت اسلامی را به اصرار طالبان در قرارداد آورد. چرا؟

« ممکن است این تصور باشد که امریکا از موضع ضعف این حرکت را کرد، اما برداشت من این طور نیست. امریکا انتخابات ۲۰۲۰ را پیش‌رو دارد و ترامپ نیاز دارد که توافقی با طالبان کند و به رأی‌دهندگان امریکا بفروشد، ولی به خصوص بعد از شرایط کرونا که اقتصاد امریکا را به شدت تحت تأثیر قرار داد و میزان بیکاری را به طرز بی‌سابقه‌ای افزایش داد، شرایط کمی عوض شد. الآن شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا تحت فشار هستند تا جایی که دیدیم قیمت نفت برای اولین بار در تاریخ به رقم منفی رسید؛ یعنی شرکت‌های نفتی، نفت را مجانی به خریدار می‌دهند و البته خریدار وجود ندارد. هزینه‌های متوقف کردن تولید و استخراج نفت به مراتب بیشتر از این است که نفت تولیدی را مجانی بدهند. برای

نماینده طالبان موقع عقد قرارداد در قطر گفت ایران در زمینه‌سازی موافقت‌نامه صلح افغانستان تلاش‌های زیادی کرده و از ایران تشکر کرد. نقش ایران در این موافقت‌نامه چگونه بوده است؟

« به نظر من ایران در این مذاکرات کاملاً دور زده شد؛ اما قبل از اینکه مذاکرات شروع شود، با یکی از رهبران طالبان و عضو شورای کویته مذاکراتی را انجام دادند. کویته مرکز ایالت بلوچستان پاکستان است که رهبران طالبان تحت حمایت ارتش پاکستان در این شهر مستقر هستند و شورای رهبری کویته را در آن تأسیس کرده‌اند و این شورا جریان اصلی طالبان است که با امریکا وارد معامله شده است. ظاهراً در آن زمان ایران طالبان را تشویق کرده تا با امریکا وارد مذاکره شوند. در سال ۲۰۰۱ زمانی که امریکایی‌ها افغانستان را اشغال کردند یکی از مقامات سپاه پاسداران ایران به نام سردار ناصری به یکی از فرماندهان طالبان، که با امریکایی‌ها در شمال افغانستان می‌جنگیدند، توصیه کرده بود که شما نمی‌توانید در مقابل امریکایی‌ها مقاومت کنید و بهتر است نیروهایتان را از شمال به جنوب بکشید تا کمتر تلفات داشته باشید و ممکن است شکست سختی بخورید. در آن زمان بعضی از فرماندهان طالبان دچار تردید شدند که ایران صادقانه این پیشنهاد را می‌دهد یا قصد دارد هرچه زودتر طالبان شکست را بپذیرد؛ بنابراین مقاومت کردند و محاصره شدند و تعداد زیادی از محاصره‌شدگان دستگیر شدند؛ بنابراین اگر این تجربه را در نظر بگیریم، بعد از آن طالبان به شکل دیگری به نظریات ایران توجه می‌کنند. طالبان معتقدند شاید ایران با حضور امریکا دچار تناقض شده باشد، اما حضور امریکایی‌ها نزدیکی مرزهای ایران در افغانستان به سود ایران نیست. از طرف دیگر پایگاه امریکایی‌ها در منطقه «شورو» حدود ۶ الی ۱۰ کیلومتر از مرز ایران فاصله دارد و اگر بین ایران و امریکا درگیری پیش بیاید احتمال استفاده امریکا از این پایگاه می‌رود؛ بنابراین خروج امریکا از افغانستان به سود منافع ملی و امنیتی ایران است. طالبان و امریکا توافق کردند امریکا از افغانستان خارج شود و این یک بند سیاسی و امنیتی است.

همین چیزی که در امریکا تعیین کننده است شرایط داخلی امریکاست و نمی توان روی این قرارداد برای کسب رأی حساب باز کرد، اما در هر حال ترامپ نیاز به توافق با طالبان را دارد.

توجه کنید که این معامله بین امریکا، عربستان و پاکستان با طالبان است. دو مسئله بسیار مهم وجود دارد: غرب و عربستان و پاکستان به این نتیجه رسیده اند که امارت اسلامی در افغانستان احیا بشود. محاسبات منطقه ای نشان می دهد داعش طبق سنت تاریخی که در زمان عباسیان وجود داشت، می خواست بخش غربی خلافت در خاورمیانه باشد و افغانستان و پاکستان و بخشی از ایران هم بخش شرقی خلافت باشد. به دلایل روشنی این خلافت در خاورمیانه شکست خورد. علت هم دخالت مؤثر ایران و روسیه بود و بعد هم حمایت پشت پرده چین از ایران و روسیه. در نتیجه طرحی که قرار بود تمام منطقه خاورمیانه تبدیل به خلافت داعش شود و از این طریق تمام دنیای غرب با یک جریان یکپارچه اسلامی کنار بیاید و وارد چالش نشود شکست خورد. حالا تفاهم غرب و طالبان به این معناست که امریکا پذیرفته طالبان به شکلی شریک قدرت بشوند، چون طالبان ادعای شراکت به آن معنایی که دیگران می کنند ندارند و تمامی قدرت را می خواهند. طالبان دو ویژگی خاص خودش را دارد. اول اینکه انحصارطلب

ایدئولوژیک دینی است و دوم اینکه می خواهد در افغانستان از قدرت قومی پشتون حمایت کند. به نظر می آید چون امریکایی ها به لحاظ نظامی نتوانستند در افغانستان به اهداف خود دست یابند بنابراین به دنبال راه حل سیاسی هستند. در این راه حل سیاسی طالبان به عنوان یک بازیگر خوب بازی می کنند. ملا برادر آدم کارکشته ای است و شرایطی به وجود آورده است که امریکا منافع خودش را در احیای بلندمدت قدرت طالبان و امارت اسلامی در افغانستان می بیند. اینجاست که آقای خلیل زاد نماینده ویژه امریکا نقش ویژه ای بازی

می کند: یعنی طالبان را قانع کرد که از طریق نظامی نمی توانند بر ناتو پیروز شوید و به زور دوباره کابل را به دست بگیرید، بنابراین باید پای مذاکره با امریکا بیایید و در واقع مصالحه ای است که می توان بر آن نام معامله گذاشت. طالبان ساز و کار مذاکره را پذیرفتند و در ابتدا معتقد بودند میز مذاکره دروازه جهنم است. مرحله بعدی این بازی پذیرش ساز و کار دموکراسی و شرکت در انتخابات است. طالبان به یک حزب سیاسی تبدیل می شود و در این صورت فقط پشتون ها نیستند که از طالبان حمایت

می کنند. علمای دینی تاجیک و ازبک در شمال هم هستند. اگر انتخابات سالم برگزار شود، احتمال اینکه طالبان در مجلس رأی بیاورند وجود دارد و اگر در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند و رأی بیاورند از طریق سیاسی به قدرت بازخواهند گشت. نتیجه می گیریم در این مذاکرات امارت اسلامی احیا می شود نه از طریق نظامی، بلکه در ساز و کار دموکراسی و انتخابات. مسئله دیگر این است که امریکایی ها پذیرفته اند که طالبان به قدرت برگردد، اما جنگ در افغانستان شکل دیگری پیدا کند. در این صورت داعش و نیروهای وفادار به خلافت اسلامی و بخشی از طالبان که احتمالاً مصالحه را نمی پذیرند پرچم داعش و نیروهای رادیکال اسلامی را بالا می برند. بخشی از این نیروها بومی هستند مثل نهضت اسلامی ازبکستان و حزب التحریر، تاجیک ها و نهضت اسلامی تاجیکستان، اوغورهای چین و نیروهای پاکستانی. نشانه هایی وجود دارد که داعش در منطقه شمالی افغانستان فعال شده و گفته می شود در مناطقی بین داعش و طالبان درگیری صورت گرفته است. با این وجود داعش در دو منطقه در افغانستان حضور دارد. منطقه ننگرهار و شرق افغانستان که قرار است نقشی مثل موصل ایفا کند که در آن خلافت اسلامی اعلام شد. ننگرهار به لحاظ تاریخی سابقه حضور تفکر وهابی را دارد.

سال ۱۹۱۲ شیخ شارع محمد از مدینه وارد دره فرغانه شد و مدرسه دینی تأسیس کرد و بعداً طلاب مدرسه شارع محمد از پشتون و تاجیک به منطقه ننگرهار رفتند و آنجا چند امارت کوچک وهابی درست شد. این امارت های کوچک تا سال ۱۹۸۰ میلادی دوام پیدا کرد؛ بنابراین سابقه داعشی در این گروه ها وجود دارد و می دانید دره فرغانه منطقه بسیار وسیع و کوهستانی است و سه کشور ازبکستان و تاجیکستان و قرقیزستان ادعای ارضی دارند و هیچ کدام هم در آنجا مسلط نیستند و گروه های رادیکال اسلامی آنجا ریشه گرفتند. برداشت روس ها این است که امریکا به داعش کمک می کند و داعش علیه

نفوذ روس ها بر آسیای مرکزی و چین وارد مبارزه می شود. چین هم این نگرانی را دارد که نهضت اسلامی ترکستان که نیروهایشان در کنار داعش بود الان در شمال افغانستان هستند ممکن است مورد حمایت امریکا قرار بگیرند و علیه چین وارد عمل بشوند. اینکه چینی ها به شدت با مسلمانان شرق چین برخورد کردند بی ارتباط با این مسئله نیست برای اینکه الان حدود یک میلیون اوغور را در کمپ های بازآموزی برده اند و تحت آموزش ایدئولوژیک قرار داده اند تا جذب گروه های اسلام گرا نشوند.

حامد کرزای دو سال قبل گفت امریکا داعش را از سوریه به افغانستان می آورد و همان موقع اعلام خطر کرد.

«این درست است. کرزای این را گفته است. تعداد زیادی از افغان ها هم این باور را دارند. روس ها اطلاعاتی منتشر کرده اند که پروازهای مشکوک بالگردها و انتقال نیروی داعش به شمال افغانستان توسط امریکا وجود دارد. نیروهای دولتی و امنیتی افغانستان گزارش روس ها را تکذیب نکرده اند. نشانه ها حکایت از فعال شدن داعش در شمال افغانستان و نزدیک به آسیای مرکزی یعنی حوزه امنیتی روسیه و چین دارد. بحث این است که در معامله ای که صحبت شد طالبان از صحنه جنگ با امریکایی ها خارج می شوند، ولی جهت جنگ تغییر می کند و نیروهای تازه نفس دیگری غیر از طالبان وارد این معامله می شوند که داعش است؛ داعش مرکب از نیروهای محلی ازبک، تاجیک، اوغور، چین و جماعت اسلامی اندونزی، مالزی و بنگلادش. گروه هایی مثل لشکر طیب و جهادگران هندی هم به داعش پیوسته اند. احتمال کمک طالبان به این گروه هم زیاد است. این ها وابستگی های ایدئولوژیک دارند و خط اصلی هم به عربستان سعودی برمی گردد. هدف اصلی همه این ها هم تشکیل خلافت اسلامی است و خلافت را در دو بخش می بینند. در خاورمیانه شکست خورده اند، اما در سومالی و لیبی دنبال همین مسئله هستند. در بخش شرقی خلافت مثل آسیای مرکزی و چین و مناطق مسلمان نشین شروع می شود و بعد هم افغانستان و بخشی از ایران، بعد پاکستان و هند و بخش مسلمان نشین هند و مالزی و بنگلادش و اندونزی و کل مسلمانان منطقه تحت تأثیر این قرار می گیرند. بسیاری از نیروهای محلی که با داعش همکاری می کنند هدفشان این است که ابتدا آن کشور را به عنوان امارت اسلامی تبدیل کنند بعداً همه این امارت ها به یک مجموعه وصل شوند و خلافت تشکیل شود. هدف تاریخی که مسلمانان اهل سنت دارند که معتقدند این را باید از طریق جهاد به دست آورد. برای همین هم جهاد و احکام جهاد را گسترش دادند. خصوصاً زمان بن لادن و القاعده. نشانه های روشنی وجود دارد که گفت و گو بین القاعده در افغانستان با داعش در جریان است و ارتباط مجدد برقرار شده است. مسئله رهبری است و ایمن الظواهری و داعشی ها معتقدند رهبری نباید متمرکز باشد. در واقع یک نوع شورا تشکیل بشود و چون این مشکل حل نشده مذاکرات در جریان است.

در این قضیه ایران دور زده نمی شود؟

«بله. ایران در این مسئله خیلی جایگاهی ندارد. علت اینکه ایران و روسیه و چین در اواخر کار به طالبان نزدیک شدند و حداقل ناتو این ادعا را می کرد که به این گروه سلاح و امکانات می دادند در واقع با این هدف بود که طالبان کنترلی بر داعش داشته باشند. به هر حال طالبان خودشان را نیروی بومی افغان می دانند و معتقد نیستند اعراب بیایند و



نیروی مسلط بشوند. در بعضی مناطق بر سر اینکه چه گروهی اعمال قدرت کنند بین داعش و طالبان درگیری نظامی هم پیش آمد.

اشرف غنی پس از امضای توافق گفت طالبان چه مذهبی دارند که با امریکا صلح می کنند، اما به سینه برادران مذهبی و هم وطن خود گلوله می زند. آیا این منطق اشرف غنی در فقههای طالبان اثر دارد و می تواند آن ها را تضعیف کند؟

« به نظر من نه. فقههای طالبان به خصوص آنهایی که نقش رهبری دارند و توجیه مذهبی طالبان را انجام می دهند اساساً اشرف غنی را نیرویی غربی و غرب گرا می دانند و روی مسلمان بودن او تردید دارند. حرفی که آقای غنی می زند ممکن است به لحاظ تبلیغاتی در بخشی از جامعه روشنفکری افغانستان تأثیر بگذارد، اما روی طالبان تأثیری ندارد. طالبان نگاه متفاوتی دارند و خودشان را جهادگر در راه اسلام و خدا می دانند. مفهوم جهاد از زمانی که سازمان القاعده به وجود آمد در میان اهل سنت تغییر کرده و شرایط جهاد را که باید شورایی از علمای تراز اول دنیای اهل سنت فرمان جهاد صادر کند به این تبدیل کردند که هر فرمانده ای که جهادگر است می تواند فرمان جهاد را صادر کند و نقش مفتی داشته باشد. طالبان هم این تغییر را پذیرفته و حرکت طالبان در چارچوب جهاد است و در این جهاد گسترش یافته در کشتن مسلمان هم تردید ندارند. چون از نظر آن ها او مسلمانی است که در خدمت جهان کفر است؛ بنابراین با مجوز شرعی خودشان مسلمان را هم می کشند.

اشرف غنی پس از توافق گفت طالبان باید درباره چند مورد پاسخگو باشند: اول اینکه، در افغانستان بیش از ۳ میلیون معتاد وجود دارد که علت آن کشت خشخاش توسط طالبان است. دوم اینکه، تا وقتی رهبری مرکزی در پاکستان است نمی توانیم با آن ها وارد گفت و گو شویم. سوم اینکه، باید تسلیحات خود را تحویل بدهند و چهارم، قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را بپذیرند که لازمه آن احترام به آزادی مطبوعات، مدارس دخترانه و موارد دیگری است که طالبان به آسانی زیر بار آن نمی رود. طالبان هم از دولت افغانستان به نام اداره کابل نام می برد. به نظر شما طالبان و دولت افغانستان می توانند با هم گفت و گو کنند؟

« بحث گفت و گو خارج از این مسائل است. در توافق امریکا با طالبان آمده که طالبان با دولت مرکزی هم وارد گفت و گو شوند و گفت و گو بین الافغانی شود. طالبان دولت کنونی را به رسمیت نمی شناسند و آقای خلیل زاد سعی دارد طالبان را قانع کند که وارد مذاکره شوند. عبدالله عبدالله و اشرف غنی

آن ها مذاکره کند برنده خواهد بود. نگرانی اشرف غنی است که در معامله بین امریکا و طالبان ممکن است جایگاهی برای اشرف غنی تعریف نشده باشد و چون طالبان دولت را به عنوان اداره کابل معرفی می کند اساساً آینده ای برای خودش نمی بیند؛ بنابراین چنین شروطی می گذارد و می خواهد در پنج سال آینده در قدرت باقی بماند. حضور رهبران طالبان در پاکستان مسئله پنهانی نیست و تمامی امکانات نظامی و آموزشی و تدارکاتی طالبان را پاکستانی ها انجام داده اند. در مورد خلع سلاح هم تعارف است. طالبان امیدوارند بعد از مصالحه بدنه فعلی آن ها ارتش و نیروهای امنیتی را تشکیل بدهند و ارتش فعلی به نوعی در طالبان هضم شود؛ بنابراین بعید است طالبان سلاح خود را تحویل دولت مرکزی بدهد و می خواهند وقتی امارت اسلامی را احیا کردند از نیروهای کارکشته خودشان ارتش تشکیل بدهند. در مورد قانون اساسی هم به نظر توافق شده و قانون اساسی اصلاح خواهد شد. اصلاح قانون اساسی به گونه ای خواهد بود که طالبان هم امکان حضور در آن داشته باشد. به این معنا که ساختار قدرت تغییر نکند. ساختاری که از روز اول شکل گرفت یک دولت مرکزی را پیشنهاد کرده بود. در توافق بین امریکا و طالبان بخش جنوب و شرق که پشتون نشین است در اختیار طالبان قرار خواهد گرفت و آن ها امارت اسلامی خودشان را آنجا احیا می کنند. سه منطقه کانونی دیگر یعنی منطقه هزاره جات که قوم هزاره است، منطقه ازبک نشین در شمال افغانستان و منطقه تاجیک نشین هم ادعای مشابهی دارند. قبلاً آقای عبدالطیف پدram مطرح کرده بود افغانستان هیچ راه حلی ندارد مگر اینکه به کشور فدرال تبدیل شود. من فکر می کنم الآن شرایط آماده است برای اینکه ساختار اداری افغانستان به فدرال تغییر کند و هر گروه در مناطق قومی خودشان دولت محلی و پارلمان داشته باشند و سهم مناسبی متناسب با وزن سیاسی و قومی شان در حکومت مرکزی به دست بیاورند و این باید در قانون اساسی تضمین شود. به نظر می آید ساختار

که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و هر دو مدعی پیروزی شدند و هر کدام دولت تشکیل داده اند به این نتیجه رسیده اند که دوگانگی در کابل به ضررشان تمام شده و برنده اصلی طالبان است. الآن مذاکراتی شروع شده و عبدالله عبدالله و اشرف غنی باید یک دولت جدید تشکیل بدهند. وقتی دولت جدید تشکیل بشود نظر طالبان که با دولت مرکزی وارد مذاکره نمی شوند تغییر خواهد کرد. خلیل زاد طالبان را قانع خواهد کرد که دولتی که آن را وابسته به غرب می دانستید و می گفتید امریکایی است دیگر نیست و قرار است دولت جدید به عنوان ریاست شورای صلح کار کند. تیم عبدالله عبدالله در این مسیر در حرکت است. اگر این دولت شکل واقعی خودش را بگیرد و مشکلاتی که در داخل وجود دارد برطرف شود، دیگر دولت وحدت ملی سابق نیست که طالبان مدعی است جان کری آن را طراحی کرده و دست نشانده امریکاست. الآن این دولت از طریق انتخابات شکل گرفته و قابل قبول خواهد بود. در ارتباط با دلایل اشرف غنی باید بگویم اولاً در زمان طالبان میزان کشت خشخاش یک چهارم کشت فعلی بود؛ یعنی طالبان خودشان را مسئول افزایش کشت خشخاش نمی دانند هر چند آن ها سود می برند. هرچه کشت بیشتر شود مالیات بیشتر می گیرند و منابع مالی شان را تقویت می کنند. کشت خشخاش در سایه بی عملی دولت فعلی و عدم احساس مسئولیت امریکا و انگلیس اتفاق افتاد. امریکا و انگلیس بودند که مسئولیت مبارزه با کشت خشخاش را بر عهده گرفتند و قرار بود کشت جایگزین مثل گندم و جو را انجام بدهند. آن طرح عملیاتی نشد و امریکا خودش را کنار کشید، حتی گفته می شود به نوعی دستگاه امنیتی امریکا و انگلیس از درآمد مواد مخدر سود می برند و در قاچاق مواد مخدر شریک هستند. مسئله دوم بحث حضور طالبان در پاکستان است. آقای غنی معتقد است تا زمانی که رهبران طالبان آنجا هستند مذاکره نمی کنیم و این بیشتر یک تعارف است. آقا غنی نیازمند مذاکره با طالبان است و اگر بتواند با

اداری از حالت متمرکز کنونی تغییر خواهد کرد و به فدرال تبدیل خواهد شد. از طرف دیگر طالبان این را خواهند پذیرفت و قدرت مرکزی که در مذاکرات بین‌المللی بن اول در سال ۲۰۰۱ صورت گرفت به تجدیدنظر نیاز دارد و بر همین اساس صاحب‌نظران افغان مطرح کردند نیاز است بن دوم تشکیل بشود؛ یعنی همان شرایط وجود دارد و کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی و جناح‌های مختلف افغانستان در آن تشکیل جلسه بدهند و ساختار جدید فدرالی را تصویب کنند و دنیا هم از آن حمایت کند. در این قانون اساسی امتیازات زیادی به جامعه مدنی داده شده است. طالبان روی این مسئله حرف دارند. طالبان اصرار دارند قانون اساسی اصلاح شود و اصلاح قانون اساسی تا حد زیادی یعنی دخالت دادن طالبان؛ یعنی امارت اسلامی در این قانون اساسی بگنجد؛ بنابراین تغییر قانون اساسی قطعی است و بحث بر سر این است که هرکدام از طرفین یعنی شمالی‌ها با رهبری عبدالله عبدالله و لیبرال‌ها از غرب که اشرف غنی آن‌ها را رهبری می‌کند و در نهایت طالبان باید در قانون اساسی دارای جایگاه شوند تا هرکدام احساس کنند بخشی از قدرت و امکانات کشور را در اختیار خواهند داشت.

آیا در این مورد زمزمه‌ای شنیده شده یا صرفاً تحلیل شماست؟

این تحلیل من است، اما غیر از طالبان بقیه از جمله تیم عبدالله عبدالله و تیم اشرف غنی این حرف‌ها را می‌زنند. این‌ها می‌ترسند اگر قدرت طالبان در قانون اساسی محدود نشود، آن‌ها سایر نیروها را حذف خواهند کرد؛ بنابراین دنبال این هستند که تضمینی باشد. طالبان هم نباید این تضمین را بدهد، بلکه این تضمین باید در سطح منطقه باشد و همسایگان این تضمین را بدهند و بعد هم در سطح بین‌الملل، چین و روسیه و اروپا و امریکا باید این تضمین را بدهند که طالبان دنبال انحصار قدرت نخواهند رفت.

آیا طالبان اسلامیت عبدالله را قبول دارند؟

طالبان تفکر خودشان را اصل می‌دانند. هیچ‌کس و تفکری را اصل نمی‌دانند. به لحاظ فکری معتقدند اسلام راستین را در دست دارند و بقیه انحراف از اسلام دارند؛ اما اینکه عبدالله را مسلمان ندانند این طور نیست و به هر حال مسلمان می‌دانند؛ اما مسلمان منحرف نه مسلمان کامل. همچنان که درباره دیگران هم همین برداشت را دارند. معمولاً گروه‌های مختلف ایدئولوژیک همین طرز تفکر را دارند که خودشان را اصل می‌دانند.

طالبان خواهان آزادی زندانیان خود شدند، در حالی که اشرف غنی گفت ما قرارداد با امریکا را قبول نداریم و طالبان باید با پذیرش شرایط ویژه با ما گفت‌وگو کند. آیا این امر محال نیست؟

آقای اشرف غنی در ابتدای کار این حرف را زد. علت هم این بود که توافق بین غنی و طالبان نیست بلکه بین امریکا و طالبان است. اشرف غنی به‌عنوان یک بازیگر بازی خودش را انجام می‌دهد؛ یعنی می‌خواهد امتیاز بگیرد و جایگاهش در این معامله مشخص و معلوم می‌باشد و اینکه حکومتش را تضمین می‌کند یا نه. درباره زندانیانی که طالبان می‌خواهند آزاد شوند و زندانیانی که آقای غنی و نیروهای امنیتی می‌خواهند آزاد شوند دو دیدگاه متفاوت است. طالبان به دنبال آزادی نیروهای کیفی طالبانی است که در صحنه جنگ دستگیر شدند. آقای اشرف غنی هم به دنبال این است که نیروهای کمتر مهم را که حدس می‌زند اگر آزاد شوند به صفوف طالبان بر نمی‌گردند آزاد کند. در حالی که طالبان یک لیست ۵ هزار نفری داده است. اخیراً می‌خواستند سه نفر از کسانی را که در عملیات بزرگی که در کابل علیه شیعیان انجام شد آزاد کنند؛ بنابراین در دیدگاه دو طرف تفاوت هست، اما اینکه اشرف غنی

در ابتدای امر مطرح کرد چون نقشی در مذاکره نداشته پس زندانی آزاد نمی‌کند این طور نشد و طبق زمان‌بندی تعدادی هم آزاد شده‌اند. اختلاف بر سر این است که طالبان معتقد است آزادشدگان نیروهای اصلی آن‌ها نیستند. اسامی افرادی که داده‌اند در سطوح بالا بودند و بعضاً در سطح فرماندهی عملیات بوده‌اند. از طرف دیگر دولت مرکزی افغانستان می‌گوید کسانی که طالبان آزاد کرده از نیروهای امنیتی ما نیستند. افراد بی‌گناهی هستند که طالبان دستگیر کرده و با آن‌ها معامله می‌کنند. با وجود اختلاف نظر، ابتکار عمل دست امریکا و طالبان است و آقای اشرف غنی در این زمینه نقشی ندارد و دیر یا زود مجبور است تمام نیروهای طالبان را آزاد کند.

امریکا ظاهراً طرفدار جامعه مدنی است و در عمل برای طالبان و در واقع دگماتیسم مذهبی فروش قرمز می‌اندازد. این مسئله درون امریکا و جامعه غرب مشکل ایجاد نمی‌کند؟ در این مذاکرات جامعه مدنی افغانستان فدا می‌شود آیا این مشکل ایجاد نمی‌کند؟

به لحاظ نظری فرمایش شما درست است؛ اما رسانه‌های بزرگ دنیا که افکار عمومی را جهت

می‌دهند و از این خط حمایت می‌کنند به لحاظ تبلیغاتی روی این مسئله زوم کرده‌اند و توجهی ندارند که جامعه مدنی افغانستان در این مسئله قربانی است. امریکا و نمود می‌کند در کنار اینکه قانون اساسی به همین شکل باقی بماند و اصلاحات صورت بگیرد، ایستادند و به طالبان اجازه نمی‌دهند وضعیت زنان را در افغانستان به هم بزنند. خود طالبان هم یک‌سری مسائل را پذیرفته‌اند. مثلاً زنان در چارچوب مسائل اسلامی کار کنند و آموزش ببینند. اینکه احزاب سیاسی بتوانند در چارچوب مسائل اسلامی کار و فعالیت کنند را هم پذیرفته‌اند؛ بنابراین به نظر نمی‌آید اگر طالبان مجدد قدرت بگیرد و امارت اسلامی احیا شود به همان شکل سابق خواهد بود. در معامله بستگی دارد طرفین چه قدرتی داشته باشند و بتوانند متناسب با آن قدرت حرف خودشان را پیش ببرند، ولی اینکه در معامله همه چیز به سود یک طرف باشد عملیاتی نیست. به نظر می‌آید نوعی توزیع عادلانه‌تر قدرت در آینده افغانستان با حضور طالبان پیش خواهد آمد. نه طالبان می‌توانند گروه‌های دیگر را به‌طور کلی حذف کنند و نه دو گروه دیگر می‌توانند طالبان را حذف کنند. این واقعیت روشن است و امریکا در این زمینه برای ایجاد تعادل و توزیع قدرت متناسب بین این سه جناح نقش ایفا خواهد کرد. به نظر من حضور این سه گروه در دولت آینده به‌گونه‌ای متوازن خواهد بود که هیچ‌کدام احساس غبن نمی‌کنند.

ظاهراً پاکستان هم از این معامله راضی به نظر می‌رسد. آیا در مورد قرارداد اظهار نظر رسمی هم کرده‌اند؟

پاکستان راضی است، چون به ۵۰ درصد خواسته‌هایش در افغانستان دست یافته است. پاکستان سه هدف مشخص در افغانستان دارد. تمام دخالت‌هایی که از زمان کودتای داوود خان تا امروز یعنی نزدیک چهار دهه در افغانستان داشته این سه هدف را پیگیری می‌کرده: اول اینکه حکومتی در افغانستان حاکم باشد که اگر دست‌نشانده کامل پاکستان نباشد اما هماهنگ با پاکستان عمل کند؛ دوم اینکه حکومتی سرکار بیاید که نفوذ هند را در افغانستان قطع کند یا به حداقل برساند؛ و در آخر اینکه شرایطی در افغانستان به وجود بیاید که بدون درگیری راه ترانزیت برای اتصال پاکستان به آسیای مرکزی ایجاد شود.

اخیراً آخرین هدف پاکستان هم تأمین شد. ترکیه و آذربایجان و افغانستان قرارداد بستند که راهی از افغانستان به ترکیه داشته باشند و ایران در این مسیر نباشد.

بله. این توافق حاصل شده به نام راه لاجورد عملیاتی هم خواهد شد. به نظر می‌آید پاکستان هم به آسیای مرکزی هم به ترکیه دسترسی پیدا خواهد کرد. شاید تا زمانی که ایران با امریکا وارد معامله نشود همچنان در منطقه دور زده خواهد شد. در ارتباط با خط لوله گاز دیدیم با وجود اینکه خط لوله



صلح امضا شده بود عربستان و امریکا جلو آن را گرفتند و خطی از ترکمنستان به کوئته و پاکستان و هند می‌رود و گاز ترکمنستان را به هند منتقل می‌کند که به اعتقاد همه کارشناسان راه نامنی بود. در ایالت بلوچستان پاکستان هم مشکل آفرین است. پاکستان نتوانسته گازی را که در منطقه متعلق به خودش است حفاظت کند و مرتب چریک‌های بلوچ آن را منفجر می‌کنند. در داخل افغانستان هم امنیت خط لوله برقرار نشد، درحالی‌که راهی که از ایران می‌گذشت هم امن بود هم کوتاه‌تر بود و هم مشکل دیگری نداشت و از نظر اقتصادی به‌صرفه‌تر بود؛ اما چرا از ایران عبور نکرد؟ چون امریکا مخالف بود. به نظر من تا زمانی که ایران و امریکا در خصومت هستند در هر زمینه که موقعیت ایران را بهتر کند در منطقه و جهان از طرف امریکا واکنش خواهیم دید و جلو این مسئله گرفته خواهد شد.

اگر دموکرات‌ها سر کار بیایند همین فشارها خواهد بود؟

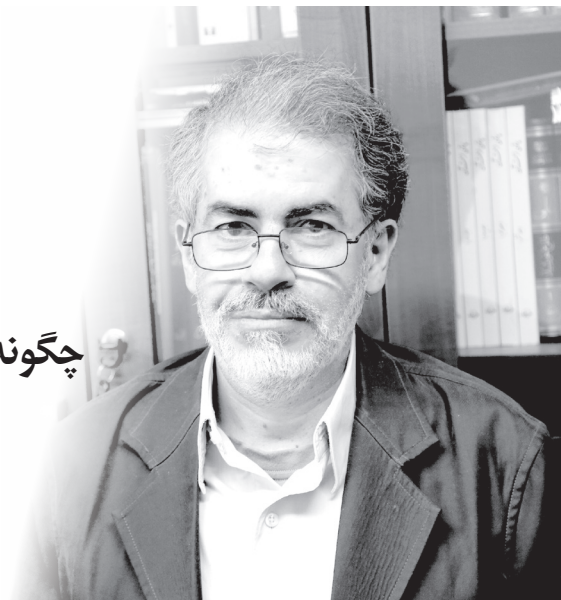
«سیاست خارجی امریکا در اصول ثابت است و فرقی ندارد جمهوریخواه سر کار باشد یا دموکرات. ممکن است در زمان دموکرات‌ها تعدیل‌هایی صورت بگیرد، اما در اصل قضیه تفاوت زیادی نمی‌کند. او‌باما در زمان خود بسیار با ایران کنار آمد و اگر ایرانی‌ها به‌جای ذهنیت‌های ایدئولوژیک خودشان به واقعیت‌های مناسبات بین‌المللی توجه می‌کردند بهترین فرصت را داشتند که مشکلات با امریکا را حل و فصل کنند؛ بنابراین اگر بایدن سر کار بیایند تفاوت چندانی با دوره ترامپ نخواهد داشت. اخیراً برخی از صاحب‌نظران مطرح کرده‌اند در ایران قدرت به سمت یک‌دست شدن می‌رود؛ یعنی جناح اصلاح‌طلب به‌طور کامل از قدرت حذف می‌شود و جناح راست‌گرا به طول کامل قدرت را به دست می‌گیرد. آقای زیباکلام حتی مطرح کرد شاید رئیس‌جمهور آینده احمدی‌نژاد باشد. با این فرض مجلسی که انتخاب شده‌اند هم کاملاً در دست اصولگرایان است و دوباره پیوند کامل در سه قوه برقرار خواهد شد و همه در یک جهت قرار می‌گیرند و معامله با امریکا را جوش می‌دهند. اگر بایدن سر کار باشد، معامله راحت‌تر صورت می‌گیرد. منافع ملی هم ایجاب می‌کند این مذاکره با امریکا صورت بگیرد و مشکلات حل و فصل شود.»

به نظر می‌رسد پیام موافقت‌نامه بین صلح امریکا و طالبان برای منطقه و نیروهای نظامی منطقه این باشد که تا زمانی که با امریکا وارد جنگ نشده و خسارت زیادی نبینند تن به انعطاف و صلح نمی‌دهد و این دیپلماسی را مخدوش می‌کند. به نظر شما دولت افغانستان در برابر این موافقت‌نامه چه اقدامی بکند که دستیابی به صلح با کمترین هزینه ممکن شود. این در حالی است که امریکا ۲۵۰۰ کشته در

افغانستان داده و هیچ چشم‌انداز مثبتی هم ندارد. ملا منصور هم توسط امریکایی‌ها ترور شد و ملا عمر مذاکره با امریکا را قبول نداشت، اما ملا عبدالغنی برادر و هیبت‌الله آخوندزاده مذاکره با امریکا را قبول کرده‌اند. این ناشی از ضعف شدن آن‌هاست یا کادرهای خود را از دست داده‌اند؟ آیا تحت فشار پاکستان است؟

«سؤال پیچیده‌ای است. ملا منصور وقتی از ایران برمی‌گشت ترور شد. وقتی از زاهدان به سمت مرز میرجاوه حرکت می‌کرد در منطقه دالبن‌دین در مسیر کوئته او را زدند که نزدیک ایران است. آن زمان ظاهراً امریکایی‌ها اطلاعاتی به دست آورده بودند و یک نوع هماهنگی یا نوعی نزدیکی بین طالبان و ایران را پیش‌بینی می‌کردند. بر همین اساس او را ترور کردند؛ البته پاکستان بعداً مطالبی منتشر کرد که صحت آن‌ها را مطمئن نیستم، اما گویا نوعی همکاری بین پاکستان و امریکا وجود داشت و احتمالاً پاکستان اطلاعات ترور را به امریکا داده است. درست است که امریکا با طالبان مذاکراتی می‌کنند که خیلی روشن نیست، اما دولت افغانستان در شرایط مساعدی قرار ندارد که فکر کنیم می‌تواند ابتکاری به خرج بدهد و بر اساس آن پیش برود. ابتکار عمل در دست طالبان و امریکاست و طالبان در موقعیت ضعیفی قرار ندارند و بالای ۵۰ درصد از خاک افغانستان را در اختیار دارند. مسئله اصلی این است که چگونه طالبان پیروزی نسبی در صحنه نظامی را به پیروزی در صحنه سیاسی تبدیل کند که مقاومت را در دولت مرکزی کاهش بدهد، چون آن‌ها می‌دانند نیروهای جهادی که پشت سر عبدالله عبدالله هستند نیرویی هستند که سلاح دست دارند و به‌طور کامل خلع سلاح نشده‌اند. این نیرو با روس‌ها جنگیده‌اند و آن‌ها را شکست داده‌اند. درست است طالبان در مقطع ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، ۹۰ درصد خاک افغانستان را در اختیار داشتند اما همان ۱۰ درصد را همین نیرو در دره پنجشیر نگه داشت. الآن هم اگر آن‌ها پشت عبدالله عبدالله باشند، طالبان نمی‌تواند کاری انجام بدهد. به‌خصوص در

شرایط کنونی که نیروهای بیشتری انگیزه دارند با طالبان بجنگند. دولت افغانستان امکانات زیادی در اختیار ندارد تا با حداقل هزینه به صلح برسد یا با امریکا و طالبان مسئله‌اش را حل کند. از طرف دیگر طالبان در شرایطی است که اگر اوضاع به همین منوال جلو برود بیشترین قدرت را در افغانستان به دست می‌آورند. انگیزه طالبان هم می‌تواند به آن‌ها کمک کند. در ارتباط با اینکه موافقت‌نامه صلح بین امریکا و طالبان چه پیامی برای نیروهای نظامی منطقه دارد و اینکه آیا دیپلماسی را مخدوش نمی‌کند به نظر من این پیام در متن قرارداد وجود دارد. بدین معنا که امریکا طالبان را در موقعیتی قرار داد که وارد مذاکره بشوند. طالبانی که به لحاظ ایدئولوژیک هر نوع مذاکره را رد می‌کردند و معتقد بودند امریکا را شکست نظامی می‌دهیم، مجبور شدند پای میز مذاکره بنشینند. امریکا اهرم‌هایی در اختیار دارد که مهم‌ترین آن فشار روی عربستان سعودی و پاکستان است. قطع کمک‌های مالی به پاکستان و تهدید آقای خلیل‌زاد که گفت ممکن است امریکا با شما برخورد جدی بکند و از طرف دیگر امریکا به سمت هند و تقویت آنجا رفت و این زنگ خطری برای پاکستان بود. مجموعه این مسائل پاکستان را در شرایطی قرار داد که شکننده است. پاکستانی‌ها ابتدا سمت چین رفتند و فکر کردند می‌توانند چین یا روسیه را جایگزین امریکا کنند، اما حقیقت این است که چین و روسیه مثل امریکا دست‌و‌دل‌باز نیستند که پول در اختیار ارتش و دولت پاکستان بگذارند؛ بنابراین این مسائل برای پاکستان دشواری اقتصادی ایجاد کرد و در اثر همین فشارها پاکستان به طالبان توصیه کرد پای میز مذاکره بنشینند. عربستان هم همین شرایط دارد و امریکا به عربستان فشار آورد که باید طالبان را راضی کند تا مذاکره را بپذیرد. مسئله کشتن جمال قاشقچی، ریاض را تحت فشار تبلیغاتی امریکا قرار داد و آن‌ها مجبور شدند در ارتباط با افغانستان به امریکا کمک کنند. مجموعه این شرایط نشان می‌دهد امریکا به منطقه این پیام را داد که اگر مشکلاتشان با امریکا را از طریق سیاسی حل و فصل نکنند راه‌های دیگری هم وجود دارد. ■



فلسطین سرزمین خون و قیام

چگونه نتانیاهو مخالفانش را با کرونا فریب داد و خود را تثبیت کرد؟

بخش سیزدهم

در سیزدهمین بخش از گفت‌وگو با محمد احمدی درباره فلسطین، ایشان به تلاش ایدئولوژیک اونجلیک‌ها و اسرائیل برای جنگ آخرازمان علیه ایران، شتاب نتانیاهو برای تحقق رؤیاهایش پیش از سقوط ترامپ، آثار سیاسی کرونا در مثلث ایران-امریکا-اسرائیل چگونه نتانیاهو مخالفانش را با کرونا فریب داد و خود را تثبیت کرد اشاره کرده است. گفتنی است مطالب این مجموعه تاکنون در هیچ کتابی منتشر نشده و تحقیقات ایشان مبتنی بر مستندات در منابع جدید و دست‌اول است که این گفت‌وگوها را بسیار خواندنی کرده و مشتاقانی در میان نخبگان ایرانی دست و پا کرده است.

سیاسی درازمدت در اسرائیل است و اختلاف بر سر آن باعث شکاف و احتمالاً فروپاشی یک کابینه ائتلافی در اسرائیل خواهد شد. نتانیاهو قول داده بر اساس طرح ترامپ، بخش‌های بزرگی از کرانه باختری را به سرعت و بدون توجه به جلب نظر جهانی، ضمیمه اسرائیل کند، اما گانتز می‌گوید فقط وقتی چنین خواهد کرد که توافق بین‌المللی برای آن حاصل شود؛ البته چنین توافقی در چارچوب طرح معامله قرن بسیار بعید است؛ البته گانتز در توافقی با نتانیاهو تعهد داده که در موضوع الحاق کرانه باختری فقط نظر مشورتی بدهد، پس نمی‌تواند مانع اجرای آن شود. نتانیاهو نیز برای اجرای طرح ترامپ عجله دارد، زیرا ممکن است ترامپ در انتخابات آینده امریکا شکست بخورد و پس از آن، معامله قرن به فراموشی سپرده شود؛ اما مخالفان این طرح هشدار داده‌اند که اجرای آن سبب شعله‌ور شدن آتش منازعه خواهد شد و امید به راه‌حل بر اساس تشکیل دو کشور را از بین خواهد برد. صائب عریقات، سیاستمدار باسابقه تشکیلات خودگردان می‌گوید: «ضمیمه‌سازی (کرانه باختری) به معنای پایان هر امکانی برای راه‌حل بر اساس مذاکره است».

از موارد دیگر اختلاف در کابینه، انتخاب افراد جدید به‌عنوان وزیر دادگستری، دادستان کل، بازپرس دولتی و رئیس پلیس است که باید در محاکمه نتانیاهو از ۲۴ ماه مه ایفای نقش کنند. این محاکمه می‌تواند حتی تا سه سال به درازا بکشد و اگر نتانیاهو در نهایت محکوم شود، دیوان عالی می‌تواند حکم دهد که او به‌عنوان یک مجرم حق ندارد رئیس دولت باشد. پس نتانیاهو تلاش دارد دوستان خود را در پست‌های فوق بگمارد. یکی از متحدان سابق گانتز، به نام یائیر لاپید^۵ می‌گوید نتانیاهو در توافقی با گانتز حتی توانست کنترل هیئت انتصاب قاضیان دیوان عالی را نیز به دست بگیرد. به قول او: «گانتز قبول کرده که یک متهم به ارتکاب جرم، همه قاضیان مسئول بررسی پرونده خود را منصوب کند. این بی‌آبرویی حد و مرزی ندارد».

در مجموع، این توافق به نتانیاهو فرصت می‌دهد تا دو موضوع بحث‌انگیز روز در اسرائیل را به میل خود پیش ببرد: اولاً به بهانه بحران کرونا، محاکمه خود را به حاشیه ببرد یا حداقل از موضع قدرت با آن برخورد کند؛ و ثانیاً طرح معامله قرن برای حاکمیت دائمی اسرائیل بر مناطق اشغالی را به کرسی بنشانند، به طوری که حتی با سقوط ترامپ از قدرت، فلسطینی‌ها را در مقابل عمل انجام‌شده قرار دهد.

چرا مخالفان نتانیاهو حاضر به دادن چنین امتیازاتی به او شدند؟

«» به قول نیویورک‌تایمز، بنی گانتز که سابقه‌اش بیشتر نظامی است و در حوزه سیاسی، تازه کار است، با این توافق به خود لطمه زد. او در چند دوره مبارزه

آیا انتخابات پارلمان اسرائیل در مارس ۲۰۲۰ توانست سرنوشت نتانیاهو را روشن کند؟

«» پس از این انتخابات، احزاب به شکل زیر، کرسی‌های کنشت را تقسیم کردند:

- حزب لیکود با ایدئولوژی مرکب از لیبرالیسم و محافظه‌کاری ملی‌گرا به رهبری نتانیاهو با ۳۶ کرسی؛
- حزب «آبی و سفید» با ایدئولوژی لیبرالیسم فراگیر و رهبری بنی گانتز با ۳۳ کرسی؛
- حزب «لیست پیوند» مرکب از اعراب فلسطینی به رهبری ایمن عوده^۲ با ۱۵ کرسی؛
- حزب شاس^۳ با ایدئولوژی پوپولیسم مذهبی، مرکب از یهودیان سفاردی و شرقی با ۹ کرسی؛
- حزب «اسرائیل وطن ما» با ایدئولوژی ملی‌گرای سکولار، مرکب از یهودیان روس به رهبری آویگدور لیبرمن^۴ با ۷ کرسی؛
- حزب «یهودیت توراتی متحد» با ایدئولوژی محافظه‌کاری مذهبی، مرکب از یهودیان اشکنازی با ۷ کرسی؛

- حزب «کارگر-گشتر-مرتز»^۵ با ایدئولوژی سوسیال‌دموکراسی با ۷ کرسی؛
- حزب «یمینا»^۶ با ایدئولوژی راست‌گرایی و صهیونیسم مذهبی با ۶ کرسی.

پس از انتخابات، بنی گانتز مأمور تشکیل کابینه شد، اما نیاز به اتحاد بین مخالفان نتانیاهو داشت. لیبرمن، احزاب چپ و لیست پیوند (اعراب) با وجود اختلاف در ایدئولوژی، حاضر به همکاری با گانتز برای برکناری نتانیاهو بودند، اما او موفق به کسب آرای کافی از نمایندگان نشد. در پی شیوع کرونا در اسرائیل، گانتز در یک چرخش کامل اعلام کرد که برای ائتلاف اضطراری با نتانیاهو آماده است. قرار شد این دو نفر کابینه جدید را با نخست‌وزیری نوبتی تشکیل دهند، به طوری که نتانیاهو در هجده ماه اول، نخست‌وزیر باشد و گانتز معاون او شود. سپس در هجده ماه بعدی، جای این دو عوض شود.

آیا اختلاف بین دو جناح اصلی در انتخابات اسرائیل، اجازه تشکیل دولت ائتلافی به آن‌ها را می‌دهد؟

«» یکی از اختلافات بین نتانیاهو و گانتز بر سر طرح صلح ترامپ موسوم به معامله قرن است. ترامپ و نتانیاهو مخالف امتیاز دادن به فلسطینی‌ها در این باره هستند، ولی گانتز خواهان مذاکره با آن‌هاست. نوع تعامل با فلسطینی‌ها مهم‌ترین بحث

انتخاباتی بارها قول داده بود که هرگز با نخست‌وزیری که به خاطر جرائمش تحت محاکمه است، همکاری نخواهد کرد. اکثر طرفداران گانتز به او به چشم یک ناجی نگاه می‌کردند که می‌توانست شر تانیاها را از سرشان کوتاه کند.^۹

اما تانیاها که در ترفندهای سیاسی بسیار حرفه‌ای‌تر از گانتز است، با خریدن زمان، موقعیت خود را تاکنون تثبیت کرده و اگر تا هجده ماه دیگر دوام بیاورد، می‌تواند بها بهره‌برداری از خدشه به اعتبار گانتز، به جای انتقال قدرت به او، پست خود را حفظ کند. از هم‌اکنون، ترفند تانیاها در توافق با او سبب شده حزب حامی گانتز به چند بخش منشعب شود و مهم‌ترین رقیب سیاسی لیکود در یازده سال حکومت تانیاها به سرعت تجزیه گردد. بسیاری از هواداران سابق گانتز، او را متهم به خیانت می‌کنند و این یعنی لکه‌های سیاه در کارنامه سیاسی او که تازه می‌خواست شروع شود.

گانتز می‌گوید بحران کرونا او را مجبور به این کار کرده، اما بهتر است گفته شود تانیاها با کرونا او را فریب داده و جناحش را متلاشی کرده است. این در حالی است که در انتخابات ماه مارس، مخالفان تانیاها از احزاب فلسطینی گرفته تا ملی‌گرایان یهودی، با جمع شدن زیر پرچم گانتز، به ۶۱ کرسی پارلمان یعنی اکثریت ۱۲۰ کرسی دست یافته بودند؛ اما با مانورهای تانیاها، ابتدا چند نفر از این نمایندگان، حاضر به تشکیل کابینه با حضور این طیف متنوع احزاب نشدند. سپس خود گانتز فریب او را خورد

و فرصت تاریخی برای سرنگونی تانیاها را از دست داد. بسیاری از ناظران اکنون معتقدند گانتز به جای عزل تانیاها، او را از سقوط نجات داد. لایید شریک سابق گانتز به هوادارانش گفت: «باورم نمی‌شد کسی رأی شما را بدزدد و به تانیاها بدهد. این بدترین شبایدی در تاریخ این کشور است.»

گانتز برای معامله با تانیاها، از خواسته‌های جناح انتخاباتی‌اش یکی پس از دیگری عقب

نشست: او لزوم جلب رضایت فلسطینی‌ها برای طرح صلح را رها کرد، اصلاح قانون نژادپرستانه «ملت-دولت» را که خواسته فلسطینی‌های حامی‌اش بود نادیده گرفت، محدود کردن دوره‌های نخست‌وزیری برای یک نفر (مثل تانیاها) را رها کرد و بازرسی از رسوایی در خرید زیردریایی (توسط تانیاها و شرکایش) را نیز نادیده گرفت.

پارلمان جدید فعلاً فقط بر موضوع کرونا و طرح ترامپ متمرکز خواهد بود. طرح معامله قرن که در ژانویه ۲۰۲۰ به‌طور رسمی اعلام شد، تقریباً همه آنچه اسرائیل برای ده‌ها سال دنبال می‌کرد، از جمله شهر قدس و رسمیت شهرک‌های یهودی را به آن می‌دهد و حقوق فلسطینی‌ها را کاملاً مخدوش می‌کند. این انتخابات بار دیگر نشان

داد که فلسطینی‌های شهروند اسرائیل نمی‌توانند خواسته‌های اساسی خود را از طریق دموکراسی به سبک اسرائیلی تأمین کنند.

وضعیت بحران کرونا در اسرائیل چگونه است؟

«» اولین بیمار کرونا در اسرائیل در ۲۱ فوریه شناسایی شد؛ اما انتخابات دوم مارس در پیش بود و تانیاها با تعلق، در نوزدهم مارس اعلام وضع اضطراری کرد.^{۱۰} در دوم آوریل، ابتلای وزیر بهداشت، یاکوف لیتزمن^{۱۱} به کرونا اعلام شد. او رهبر یک حزب فرامذهبی (اولترارتدوکس) است و هیچ تحصیلاتی در پزشکی ندارد، اما سال‌هاست که در کابینه تانیاها این وزارتخانه را در دست دارد. یکی از علل بحران کرونا در اسرائیل، رفتارهای او در بی‌توجهی به اصول و زیرساخت‌های بهداشتی است.^{۱۲}

تا ۲۴ آوریل حدود ۱۵ هزار نفر در اسرائیل مبتلا شدند و نزدیک به دویست نفر بر اثر کرونا جان سپردند. آلوده‌ترین مناطق به کرونا، محله‌های یهودیان فرامذهبی است که به آسانی حاضر نیستند مراسم گروهی خود را تعطیل کنند، حتی مراسم روزانه مقابل دیوار ندبه در قدس از مقررات قرنطینه معاف شده است. طبق آمار وزارت بهداشت ۳۵ درصد موارد ابتلا در کنبه‌ها روی داده است.

نفوذ ویروس کرونا به مناطق فلسطینی در کرانه باختری عمدتاً از طریق کارگرانی صورت گرفته که هر روز به مناطق یهودی رفت‌وآمد دارند. اسرائیل با سیاسی کردن بحران کرونا، احتمال کمک به کنترل

بیماری در غزه را مشروط به این کرده که بقایای دو سرباز اسرائیلی کشته‌شده در جنگ سال ۲۰۱۴ غزه پیدا شود.^{۱۳}

گفته می‌شود موساد در تأمین وسایل پزشکی مورد نیاز برای مقابله با کرونا فعال است. چرا اسرائیل از نهادهای و روش‌های معمول تجاری برای این کار استفاده نمی‌کند؟

«» نشریه آلمانی اشپیگل از تانیاها در ۱۹ مارس ۲۰۲۰ نقل قول می‌کند که تجهیزات پزشکی در نبرد با کرونا کمیاب شده، بنابراین اسرائیل از «هر طریق ممکن» برای دستیابی به این وسایل، وارد عمل خواهد شد.^{۱۴}

عجیب اینکه سازمان جاسوسی موساد، مأمور عملیات تصرف و انتقال شده، مثلاً برخی تجهیزات پزشکی را با کمک کشورهایمانند عربستان و امارات تأمین کرده که روابط محرمانه عمیقی با آن دارند. یک مأمور موساد می‌گوید همه دنیا به دنبال دستگاه تنفس مصنوعی و کیت‌های آزمایش کرونا می‌گردند، پس می‌توانیم محموله‌های آماده برای دیگران را برای خودمان برداریم. نیویورک‌تایمز می‌گوید موساد تلاش کرد تجهیزاتی را از آلمان که خود به بحران

کرونا دچار شده، خارج کند، اما مأموران دولت، پیش از خروج کالاها از آلمان، آن را توقیف کردند. نیز تلاش موساد برای قاچاق مواد ضدعفونی‌کننده از هند، در گمرک آن کشور ناموفق ماند.^{۱۵}

عملیات موساد در کشورهای غیردموکراتیک ساده‌تر است، زیرا جاسوسان آن می‌توانند در رهبران این کشورها نفوذ کنند یا با آن‌ها کانال ارتباطی برقرار کنند. رئیس موساد، یوسی کوهن^{۱۶} حتی گاهی مستقیماً با مقامات این کشورها تماس می‌گیرد و خواسته‌های خود را سفارش می‌دهد. او در سال‌های اخیر، بارها با سران و سازمان‌های جاسوسی در عربستان، امارات، مصر، اردن و قطر دیدار داشته است؛ اما برخی کشورهای دیگر مانند آمریکا نیز در پی شکار محموله‌های پزشکی حتی از طریق راهزنی هستند و اسرائیل با آن‌ها رقابت دارد. عملیات تصرف و انتقال این تجهیزات اکنون تبدیل به یک پدیده رایج شده، گرچه قاچاق و غیرقانونی محسوب می‌شود.

اما در اینجا نکته عجیب دیگری هم به چشم می‌خورد و آن اعلام مأموریت کنونی موساد توسط تانیاها است که رئیس موساد را به‌عنوان مسئول وارد کردن تجهیزات پزشکی از خارج معرفی کرده است، درحالی‌که انتظار می‌رود عملیات جاری سازمان‌های جاسوسی، محرمانه بماند. یک مقام سابق موساد می‌گوید علت آشکارکردن این مأموریت، روحیه دادن به اسرائیلی‌ها و تبلیغ برای دولت تانیاها است. رئیس موساد، رابطه نزدیکی با تانیاها دارد و پیش از این، مشاور امنیتی او بوده است. تانیاها تلاش دارد از فضای هراس‌انگیز کرونا در اسرائیل برای معرفی خود به‌عنوان منجی استفاده کند تا تزلزل ماه‌های گذشته خود را جبران کند و در محاکمه آینده خود، جایگاه بهتری داشته باشد.

راهبرد اسرائیل در مورد عراق و سوریه و نقش ایران در آن کشورها چیست؟

«» در ماه‌های گذشته، هوایم‌های اسرائیل بارها به‌طور ناشناس به متحدان ایران در عراق و سوریه حمله کرده‌اند با این امید که واکنش آن‌ها منجر به رویارویی آمریکا و ایران شود. رسانه‌های آمریکا اغلب از این هجوم‌های ناشناس چیزی نمی‌گویند و بر حملات گروه‌های شیعه به نیروهای آمریکایی متمرکز می‌شوند و مسئول آن را ایران معرفی می‌کنند. در ماه مه ۲۰۱۹ زمانی که جان بولتون، مشاور امنیت ملی ترامپ بود، به‌عنوان متحد تانیاها، این روایت را به رسانه‌ها القا کرد که ادامه نامنی در عراق به دلیل حملات نیروهای حامی ایران است و آمریکا و متحدانش باید واکنش شدیدی به آن نشان دهند.^{۱۷}

هدف از این تبلیغات، جلب موافقت ترامپ برای طراحی جنگ با ایران از جمله فرستادن ۱۲۰ هزار سرباز آمریکایی به منطقه بود، اما ترامپ هزینه آن را زیاد می‌دانست. پس از سرنگونی پهباد پیشرفته آمریکا در ژوئن ۲۰۱۹، پمپئو و بولتون پیشنهاد جدیدی دادند مبنی بر اینکه ژنرال سلیمانی ترور شود؛ اما ترامپ گفت فقط وقتی این کار را می‌کند که اول



از راست: نتانیاهو و پمپئو در کنار دیوار ندبه، مهم‌ترین زیارتگاه یهودیان در قدس اشغالی. اشتراک در ایدئولوژی، باعث پیوند آن‌ها علیه ایران است.

ایران دست به قتل امریکایی‌ها بزند. از آن پس راهبرد سری تندروها بر این متمرکز شد که باید ایران را طوری تحریک کرد که واکنش آن منجر به وارد شدن تلفات بر امریکا شود. واضح است که این تحریک نباید توسط خود امریکایی‌ها انجام می‌شد. نتانیاهو این وظیفه را بر عهده گرفت. از ۱۹ ژوئیه تا ۲۰ اوت ۲۰۱۹ اسرائیل پنج بار به‌طور ناشناس، به نیروهای شیعه تحت حمایت ایران حمله کرد تا هم به آن‌ها و هم به افسران ایرانی همراه آن‌ها آسیب بزند. پهنادهای اسرائیل حتی به یک ساختمان حزب‌الله لبنان نیز حمله کردند.

از سوی دیگر، نتانیاهو نگران بود که ترامپ به فکر سازش با ایران با وساطت مکرون رئیس‌جمهور فرانسه افتاده است. احتمالاً پمپئو که روابط نزدیکی با نتانیاهو دارد، این اخبار را به او رسانده بود. نتانیاهو کمی پیش از حملات اسرائیل، نگرانی‌اش را در کابینه امنیتی خود ابراز کرد. دو ژنرال ارشد اسرائیلی از این حملات انتقاد کردند و هدف آن را وادار کردن ایران به واکنشی عجولانه دانستند تا طی آن، تلفاتی به امریکایی‌ها وارد شده و نتانیاهو و پمپئو به هدف خود برسند؛ یعنی پروژه ترامپ و مکرون برای نزدیک شدن به ایران شکست بخورد و ترامپ چاره‌ای جز قبول حمله به ایران نداشته باشد.

نیروهای شیعه عراق در پاسخ به این اقدامات، چند بار به پایگاه‌های امریکا حمله بردند، اما هدف اسرائیل تأمین نشد؛ زیرا حملات طوری طراحی شده بود که فقط خسارت و هراس ایجاد کند، نه آنکه تلفاتی بر امریکایی‌ها وارد کند. بعلاوه، سازمان‌های جاسوسی امریکا با ردگیری پیام‌ها بین گروه‌های عراقی و سپاه پاسداران دریافتند که ایران حمله مستقیم به سربازان امریکایی را ممنوع کرده است. سفیر سابق اسرائیل در امریکا می‌گوید نتانیاهو که بی‌صبر شده بود، چند بار در اکسبر و نوامبر با کابینه امنیتی خود ملاقات کرد تا تحریکات جدیدی، مثلاً حمله به یک هدف حساس را برای کشیدن ایران به جنگ طراحی کند.

بالاخره با قتل یک امریکایی در ۲۷ دسامبر نتانیاهو و پمپئو حس کردند به آنچه می‌خواهند، رسیده‌اند. پمپئو با ادعای اینکه وابستگان ایران این کار را کرده‌اند، از ترامپ خواست که به قولش برای واکنش شدید عمل کند. در واقع، بازرسان امریکایی و عراقی هنوز مشغول بررسی حادثه بودند و نتیجه مشخصی نگرفته بودند. تحقیقات بعدی نشان داد که حمله به امریکایی‌ها از منطقه‌ای سنی‌نشین در استان کرکوک انجام شده که داعش در آن حضور فعال دارد. نیروهای شیعه همچنان به پرهیز از آسیب به امریکایی‌ها پایبند بودند؛ اما پمپئو ترامپ را فریب داد و امریکا به چند پایگاه حشدالشعبی در عراق و سوریه حمله کرد که منجر به قتل ۲۵ نفر شد. عراقی‌ها در واکنش به آن، اعتراضاتی را در ۳۱ دسامبر در مقابل سفارت امریکا برپا کردند، اما وارد ساختمان اصلی نشدند.

با این حال، پمپئو فرصت را مناسب دید تا خواسته قدیمی خود، نتانیاهو و بولتون را عملی کند. او امضای ترامپ برای ترور سردار سلیمانی را گرفت. سلیمانی یکی از قدرتمندترین رهبران نظامی ایران و از مجریان مهم سیاست خارجی آن بود به‌طوری

که عملیات علیه ایران منصوب کرد. این نشانه‌ای از افزایش خشونت‌ها داشت. دآندریا در دوران بوش و اواما، مسئول حملات پهنادی در منطقه، از یمن تا سوریه و افغانستان، با هزاران نفر تلفات بود و چند سال هم فرماندهی عملیات شکنجه علیه زندانیان مسلمان در منطقه را بر عهده داشت. او با همکاری اسرائیل، عملیات ترور عماد مغنیه، از فرماندهان حزب‌الله را نیز در ۲۰۰۸ مدیریت کرد.^{۱۱}

دآندریا طراح ترور سردار سلیمانی نیز بود؛ اما چند هفته پس از آن، در ژانویه ۲۰۲۰ هوایمای فرماندهی او بر فراز افغانستان به نحو مرموزی سرنگون شد که به مرگ او انجامید.^{۱۲}

با وجود بحران کرونا، چرا تنش‌ها در عراق، بار دیگر امریکا را به آستانه درگیری با ایران کشید؟

«نتانیاهو و پمپئو که در سال‌های گذشته، در راه‌اندازی جنگ با ایران موفق نبودند، در سال ۲۰۲۰ بار دیگر در پی فرصتی جدید هستند تا پیش از پایان دوره ترامپ این کار عملی شود. مایکل اورن،^{۱۳} سفیر سابق اسرائیل در امریکا از قول نتانیاهو نقل می‌کند که: «نبرد با ایران بهتر است در زمان دولت فعلی (امریکا) رخ دهد چون می‌توان روی آن حساب کرد که منابع کمک به اسرائیل را که به‌طور معمول در جریان جنگ‌ها لازم است، تأمین خواهد کرد». روزنامه هآرتس نیز از سخنان رئیس‌ستاد ارتش اسرائیل درباره مشکل نظامی با ایران چنین تعبیر می‌کند که او یک درگیری جدی با ایران در سال ۲۰۲۰ را نیازی غیرقابل تردید می‌داند. این فرمانده اسرائیلی می‌گوید «اعتماد به نفس آن‌ها (ایرانیان) در حال افزایش است» زیرا ایران تصمیم گرفته به هر حمله‌ای در سوریه، عراق و لبنان واکنش نظامی نشان دهد. از نظر او، اسرائیل نباید اجازه دهد نیروهای نظامی ایران در مرزهای شمالی‌اش مستقر شوند و عراق نیز خط قرمز اسرائیل است.^{۱۴}

که میلیون‌ها ایرانی، او را نماد میهن‌پرستی خود می‌دانستند؛ بنابراین، نتانیاهو و پمپئو این ترور را شروع جنگی می‌دانستند که سال‌ها به آن می‌اندیشیدند. روزنامه تلیمز او اسرائیل گزارش داد که طی آن هفته پرالتهاپ، این دو نفر بارها از طریق تلفن با هم در تماس بودند تا دو کشور را در نبرد نزدیک خود، هماهنگ کنند.^{۱۵}

به قول تلویزیون اسرائیل، نتانیاهو از قبل درباره نقشه امریکا برای ترور سلیمانی، از طریق پمپئو مطلع بود. چند ساعت قبل از اجرای ترور، نتانیاهو به خبرنگاران گفت «اطلاع داریم که اوضاع منطقه ما طوفانی است. چیزهایی بسیار بسیار دراماتیک در حال وقوع در آن است... در تماس مداوم با دوست بزرگ خود، امریکا هستیم». نتانیاهو بعد از عملیات ترور نیز ترامپ را برای آن ستود: «ترامپ شایسته ستایش کامل برای اقدامی همراه با اراده، قدرت و سرعت است»؛ اما چند روز بعد، نوع پاسخ موشکی ایران سبب شد ترامپ از جنگ پرهیز کند و نتانیاهو و پمپئو نتوانستند به نبرد تعیین‌کننده‌ای که می‌خواستند برسند.

انگیزه‌های نتانیاهو از درگیری با ایران مشخص است؛ اما انگیزه پمپئو از این کار چیست؟

«پمپئو که روابط نزدیکی با اسرائیل، بن‌سلمان و مخالفان ایرانی در خارج دارد، از مخالفان سرسخت برجسته بوده است. او به‌عنوان رئیس‌سیا در ۲۰۱۷ گفت: گزینه بهتر از مذاکره با ایران، «کمتر از ۲ هزار مأموریت پروازی برای نابودی توانایی اتمی ایران است». او و معاون ترامپ، مایک پنس، از چهره‌های فعال در تشکیلات صهیونیسم مسیحی و رابط آن با کاخ سفید هستند که سیاست خارجی امریکا را بر اساس ایدئولوژی خود با جنگ آخرالزمان پیوند می‌زنند. پمپئو به‌عنوان یک اونچلیک گفته است که همه خاورمیانه باید بر محور اسرائیل حرکت کند.^{۱۶} در زمان ریاست پمپئو بر سیا، او مایکل دآندریا^{۱۷} افسر باسابقه این سازمان جاسوسی را به‌عنوان فرمانده



دعای اونجلیک‌ها حول محور ترامپ به‌عنوان حامی اسرائیل

اما شیوع کرونا افق جدیدی را برای نتانیاهو و پمپئو گشود. نیویورک‌تایمز در ۲۱ مارس ۲۰۲۰ نوشت: درست زمانی که ترامپ با بحران کرونا مواجه بود و می‌خواست وضعیت اضطرار ملی را اعلام کند، در کاخ سفید بحث شدیدی بین او و مشاورانش درباره موضوعی دیگر درگرفت: آیا اکنون که ایران نیز به‌عنوان رقیب درازمدت آمریکا در منطقه با بحران کرونا درگیر است، زمان مناسبی برای آمریکا نیست که به ایران حمله نظامی کند؟^{۲۵}

از یک‌سو، وزیر خارجه، مایک پمپئو و مشاور امنیت ملی، رابرت اوبراین^{۲۶} اصرار داشتند که به بهانه یک حمله راکتی در عراق که به مرگ دو سرباز آمریکایی و یک انگلیسی منجر شد، باید پاسخ نظامی شدیدی به ایران داد، مثلاً به ناوگان ایران حمله کرد. از نظر آن‌ها، رهبران ایران با شیوع کرونا به‌سختی دست به گریبان هستند و آمریکا می‌تواند با این کار بالاخره، آن‌ها را وادار به مذاکره مستقیم با خود کند.

اما از سوی دیگر، وزیر دفاع، مارک اسپیر^{۲۷} و رئیس ستاد ارتش، مارک میلی^{۲۸} مخالف بودند. به قول آن‌ها پنتاگون و سازمان‌های جاسوسی، شواهد روشنی نداشتند که حمله نیروهای شیعه به دستور ایران بوده است. آن‌ها هشدار دادند که پاسخ بزرگ نظامی می‌تواند آمریکا را وارد جنگی گسترده با ایران کند و روابط پرتنش کنونی با عراق را به فروپاشی بکشد. ترامپ موضع اخیر را پذیرفت و دستور داد تنها به عملیاتی کوچک در عراق اکتفا شود.

این در مقایسه با وضعیت مشابه در حدود سه ماه قبل از آن، نشانه محتاط شدن آمریکاست. در آن زمان، ترامپ به‌ظاهر برای انتقام از حمله شیعیان، دستور ترور سردار سلیمانی را صادر کرد، اما واکنش شدید ایران باعث شد اکثر نظامیان و سیاستمداران آمریکایی، از تبدیل عراق به صحنه جنگ گسترده با ایران نگران شوند. بیشتر آمریکاییان نیز ترامپ را سرزنش کردند. در آغاز بهار ۲۰۲۰ در دولت آمریکا این تصور به وجود آمد که ایران دچار یکی از بدترین اوضاع شیوع کرونا در جهان است. رسانه‌های خارجی با آب و تاب گفتند که گروهی از کادر رهبری سالمند ایران بیمار شده‌اند، اختلاف و بی‌اعتمادی بین مقامات گسترش یافته و بیمارستان‌های اضطراری در پارکینگ‌ها، استادیوم‌ها و تالارهای عروسی برپا شده‌اند تا انبوه بیماران را در خود جای دهند.

این اخبار رسانه‌ای برای تدریهای کاخ سفید، امیدبخش بود تا بتوانند حمله مستقیم به ایران را به مرحله عمل درآورند. پمپئو و اوبراین اصرار داشتند که عملیات محدود و محتاطانه فقط باعث جرئت یافتن ایران در منطقه می‌شود؛ بنابراین در اوج بحران کرونا، نیروهای آمریکایی در ۲۳ مارس با همکاری امارات، آزمایشی جنگی برای تسخیر یک شهر دارای پالایشگاه برگزار کردند که احتمالاً به معنی تمرین برای هدف گرفتن یکی از شهرهای ایران بود.

اما برخی از مقامات آمریکایی به نیویورک‌تایمز گفته‌اند که با وجود مشکلات ایران در زمینه کرونا، اکنون اشتباهی ترامپ و مشاورانش برای درگیری با ایران تقریباً از میان رفته است. اگر آمریکا بخواهد

آماده جنگ شود، برای دفاع از نیروهای موجود خود در عراق، به سربازان و تجهیزات بیشتری نیاز دارد، اما این کار به معنای تحریک بیشتر عراقی‌ها و افزایش تنش‌ها خواهد بود. مقامات آمریکایی بر این باورند که ترور ژنرال سلیمانی آن‌طور که انتظار می‌رفت ایران و گروه‌های طرفدارش در عراق و جاهای دیگر را متزلزل نکرده است. به نظر می‌رسد گروه‌های شیعه در عراق حتی آمریکا را تحریک می‌کنند تا با واکنش‌های تند خود، عزم عراقی‌ها برای اخراج ۵ هزار سرباز آمریکایی باقی‌مانده را راسخ‌تر کند و اخراج آمریکایی‌ها همان هدف راهبردی و درازمدت ایرانی‌هاست.

نیروهای شیعه حتی دوباره به پایگاه آمریکا حمله بردند و آن کشور را در برابر گزینه‌های دشواری قرار دادند: اگر آمریکا پاسخ ندهد، باعث تشویق آن‌ها به حمله بیشتر می‌شود. اگر آمریکا پاسخ محدود یا شدید بدهد، با انتقادات بیشتری از سوی دولت عراق و احزاب شیعه حامی آن برای خروج سریع‌تر از عراق مواجه می‌شود. نیویورک‌تایمز می‌گوید مقامات آمریکایی اوضاع خود در عراق در ماه‌های آینده را سخت می‌بینند و در نحوه پاسخ به آن دچار شکاف هستند. ژنرال مکزی، رئیس فرماندهی مرکزی آمریکا در منطقه، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در پنتاگون گفت: «ایران ممکن است قادر به جلوگیری از حملات (شیعیان) در عراق نباشد». او با این تعبیر، به‌طور غیرمستقیم، دولت آمریکا را از انتقام‌گیری علیه ایران منع کرده است.

نحوه مواجهه اقتصادی آمریکا با ایران در دوران شیوع کرونا چگونه است؟

«آ» آمریکا به‌جای برخورد نظامی در زمان شیوع کرونا که می‌توانست اعتراض جهانی و داخلی شدیدی را به دنبال داشته باشد، تحریم‌های جدیدی علیه افراد و شرکت‌های ایرانی وضع کرد؛ اما رویکرد آمریکا با اعتراض بسیاری در جهان روبه‌رو شد که دوران شیوع کرونا را زمان مناسبی برای کاهش تحریم می‌دانستند، نه افزایش آن. تدریها در آمریکا امید دارند ایران در مواجهه با بحران کرونا فرسوده شود و ترکیب کرونا با تحریم بتواند اثر آن را مضاعف کند تا

نتیجه‌ای را که آمریکا مایل است به بار آورد. به همین دلیل، آمریکا با اعطای وام ۵ میلیارد دلاری صندوق بین‌المللی پول به ایران برای مقابله با کرونا مخالفت کرد. با اینکه ایران از ۱۹۴۵ تاکنون عضو و سهامدار این صندوق بوده است.^{۲۹}

البته همان‌طور که آمریکا به کرونا به‌عنوان فرصتی برای تضعیف ایران نگاه می‌کند، ایران نیز از کرونا استفاده سیاسی می‌کند تا آمریکا را برای کاهش تحریم‌ها تحت فشار بگذارد. در صورت اخذ وام صندوق، ایران به یک پیروزی سیاسی می‌رسد که اهمیتش از خود وام بیشتر است و آن، شکستن تحریم آمریکا، احیای روابط مالی و استفاده از وام مزبور در تجارت خارجی است، حتی اگر درخواست وام به نتیجه نرسد، آمریکا در موضع اخلاقی ضعیفی قرار می‌گیرد که می‌تواند جایگاه سیاسی و اخلاقی ایران را در دنیا تقویت کند.

با اینکه آمریکا نفوذ زیادی در این صندوق دارد و مایل به شکستن طلسم تحریم‌های خود نیست، از داخل و خارج، تحت فشار است تا از کرونا به‌عنوان اهرم فشار علیه ایران استفاده نکند. سازمان ملل، نهادهای حقوق بشر و کشورهای مختلف از آمریکا خواسته‌اند تحریم‌ها علیه ایران را کاهش دهد. حتی در داخل آمریکا، جو بایدن، نامزد ریاست جمهوری و ۳۴ عضو کنگره و سنا، شامل برنی سندرز، از ترامپ خواسته‌اند که تحریم‌ها را فعلاً تعلیق کند.

سهام آمریکا در صندوق ۱۷ درصد است، سهم چین و ژاپن هریک ۶ درصد و سهم کشورهای دیگر، کمتر از این ارقام است. اکثر کشورهای عضو صندوق، از جمله اتحادیه اروپا، حامی اعطای وام به ایران هستند. اروپا فاصله جغرافیایی زیادی با ایران ندارد و بحران کرونا در ایران می‌تواند تأثیر مخربی بر آن داشته باشد. گرچه بعید است اروپا و دیگران در یک جبهه متحد در مقابل آمریکا صف بکشند و آن را در رأی‌گیری متزوی کنند.

اما الجزیره می‌نویسد ایران ممکن است راه‌های دیگری را در صندوق بین‌المللی پول دنبال کند، مثلاً از «حق برداشت ویژه» بهره برد که شامل سبدهی از ارزهای آزاد در صندوق است و ایران در آن بیش از ۲

پی نوشت:

1. Benny Gantz
2. Ayman Odeh
3. Shas
4. Avigdor Lieberman
5. Labor-Gesher-Meretz
6. Yamina
7. https://en.wikipedia.org/wiki/2020_Israeli_legislative_election
8. Yair Lapid
9. <https://www.nytimes.com/2020/04/20/world/middleeast/netanyahu-israel-government-gantz.html?action=click&module=moreIn&pgtype=Article®ion=Footer>
10. https://en.wikipedia.org/wiki/2020_coronavirus_pandemic_in_Israel
11. Yaakov Litzman
12. https://en.wikipedia.org/wiki/Yaakov_Litzman
13. https://en.wikipedia.org/wiki/2020_coronavirus_pandemic_in_the_State_of_Palestine
14. <https://www.spiegel.de/politik/ausland/israel-der-mossad-auf-corona-mission-a-5597dd17-d41c-4658-824e-44cb2ddabaa7>
15. <https://www.nytimes.com/2020/04/12/world/middleeast/coronavirus-israel-mossad.html>
16. Yossi Cohen
17. <https://thegrayzone.com/2020/03/20/pompeo-netanyahu-war-iran-trump/>
18. <https://www.timesofisrael.com/pompeo-netanyahu-discuss-irans-malign-influence-after-soleimani-strike/>
19. https://en.wikipedia.org/wiki/Mike_Pompeo
20. <https://newrepublic.com/article/156166/pence-pompeo-evangelicals-war-iran-christian-zionism>
21. Michael D'Andrea
22. <https://www.nytimes.com/2017/06/02/world/middleeast/cia-iran-dark-prince-michael-dandrea.html>
23. <https://www.middleeastmonitor.com/20200128-cia-chief-behind-soleimanis-assassination-killed-in-downed-plane-in-afghanistan/>
24. Michael Oren
25. <https://www.haaretz.com/israel-news/premium-as-israel-eyes-harsher-strikes-on-iran-targets-end-goal-remains-murky-1.8321284>
26. <https://www.nytimes.com/2020/03/21/world/middleeast/trump-iran-iraq-coronavirus-militas.html>
27. Robert O'Brien
28. Mark Esper
29. <https://www.aljazeera.com/ajimpact/imf-overcome-roadblocks-give-aid-iran-200416233604121.html>
30. <https://thegrayzone.com/2020/03/20/pompeo-netanyahu-war-iran-trump/>
31. <https://www.jns.org/opinion/iran-is-a-mess-which-creates-strategic-opportunities-for-israel/>
32. <https://www.poehm.com/en/list-corona-infected-countries-in-relation-to-population/>

فعال در زمینه روابط اسرائیل و امریکا، موسوم به «سندیکای اخبار یهودیان» می نویسد: ایران در بحران است و این فرصتی راهبردی برای اسرائیل ایجاد کرده است.^{۳۱}

این نوعی نهاد هاسبارا (تبلیغات اسرائیلی) به شمار می رود که معتقد است بحران بیماری در ایران بر مسائل قبلی آن شامل مشکلات مالی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی افزوده و موقعیت بی نظیری را برای اسرائیل و امریکا پدید آورده، زیرا حتی بسیاری از رهبران و نخبگان آن هم مبتلا شده اند. این نهاد می گوید ایران جامعه‌ای بسته است که اطلاعات حیاتی در مورد وجود بیماری کرونا را مخفی کرده و با پخش ویروس آن در جهان به همه آسیب زده، پس نباید برای آن دلسوزی کرد؛ البته روشن است که تبادلات و سفرها بین منشأ کرونا یعنی چین با کل دنیا بسیار بیشتر از ایران با سایر کشورهاست. به تازگی نیز معلوم شده که اولین موارد ابتلا در غرب، پیش از شناسایی کرونا در ایران بوده است. از سوی دیگر، سندیکای رسانه‌ای فوق می گوید ایران همچنان برنامه اتمی خود را با قوت ادامه می دهد، زیرا مانع بازرسی آژانس بین المللی انرژی اتمی از محل هایی شده است که موساد در سال ۲۰۱۸ به عنوان سایت های اتمی مخفی آن معرفی کرده بود. به قول این سندیکا، فرصت اسرائیل برای اقدام علیه یک ایران ضعیف، از چند موضوع ناشی می شود: بحران کرونا، نارضایتی اقتصادی در کشور و کاهش توانایی ایران در کمک به سوریه و لبنان و غزه؛ بنابراین، اسرائیل اکنون موقعیتی غیرمنتظره برای از کار انداختن برنامه اتمی ایران و حمله به حماس و حزب الله برای حداقل کردن تهدید علیه خود دارد؛ البته همان طور که دیدیم، بحث جنگ با ایران تحت شرایط کرونا، حتی در کاخ سفید نیز به نتیجه نرسید.

اسرائیل هم نمی تواند رؤیای جنگ با ایران را به تنهایی دنبال کند. به ویژه اینکه هم امریکا و هم اسرائیل، از نظر شیوع کرونا با توجه به جمعیت خود در مقایسه با ایران در شرایطی بدتر هستند.

جنگ با ایران را به تنهایی دنبال کند. به ویژه اینکه هم امریکا و هم اسرائیل، از نظر شیوع کرونا با توجه به جمعیت خود در مقایسه با ایران در شرایطی بدتر هستند.

افراد مبتلا در هر صد هزار نفر در این کشورها به ترتیب زیر است: امریکا ۲۶۴ نفر، اسرائیل ۱۶۳ نفر و ایران ۱۰۶ نفر.^{۳۲}

به علاوه اکثر مبتلایان کرونا در ایران شفا یافته اند. به هر حال در دورانی که بیشتر جهان بر مسائل بشردوستانه ناشی از بحران کرونا تمرکز دارد، هرگونه استفاده سیاسی و نظامی از این بحران، نوعی فرصت طلبی برای تسویه حساب و نقض فاحش حقوق بشر به شکلی حسابگرانه تلقی خواهد شد. ■

میلیارد دلار سهم دارد. صندوق می تواند بخشی از این سهام را به خریدار دیگری واگذار کند که در مقابلش ارز، مثلاً یورو بپردازد. سپس این ارز به یک حساب خارجی متعلق به بانک مرکزی ایران منتقل می شود. این نوع تبادل مستقیماً بین اعضای صندوق انجام می شود و نیازی به رأی گیری از اعضای دیگر مانند امریکا ندارد. سپس ایران می تواند از طریق کانالی مانند آنچه سوئیس برای معامله شرکت های خود با ایران برپا کرده، به خرید اقلام مورد نیاز برای مقابله با کرونا بپردازد. ایران می تواند بعداً بخشی از سهام یک کشور دیگر عضو صندوق را از همین طریق خریده و دوباره سهم خود را افزایش دهد.

ایران تاکنون راه هایی برای تأمین نیازهای ضروری خود پیدا کرده و بسیاری از مقامات اطلاعاتی امریکا معتقدند سیاست فشار حداکثری بر ایران به منظور فلج کردن اقتصاد و کشاندن ایران به میز مذاکره با شرایط امریکا (شرایط دوازده گانه پمپئو)، حتی با وجود بحران کرونا نتیجه لازم را نداشته، به ویژه اینکه خود امریکا نیز در بحران فرو رفته است.^{۳۰}

انتخابات امریکا در سال ۲۰۲۰ چه تأثیری بر رفتار اسرائیل در قبال ایران دارد؟

احتمال زیادی وجود دارد که ترامپ به دلیل عملکرد ضعیف خود در بحران کرونا، در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۲۰ شکست بخورد. اگر نظرسنجی های آینده نشان دهد که ترامپ واقعاً شکست خواهد خورد، ممکن است بار دیگر نتانیاهو با کمک رابط خود در کاخ سفید، یعنی پمپئو، سناریویی برای راه اندازی جنگ با ایران را دنبال کند، زیرا راضی کردن رئیس جمهور بعدی، یک پروژه جدید و دشوار برای اسرائیل خواهد بود. اسرائیل ممکن است در سال ۲۰۲۰ وفادارترین دولت امریکا در تاریخ خود را از دست بدهد و پس از آن حسرت بخورد که چرا از این فرصت برای حمله پیش دستانه به ایران با حمایت امریکا استفاده نکرد؛ اما فعلاً کرونا شرایط سیاسی، اقتصادی و اخلاقی جدیدی را در جهان پدید آورده که حتی لجاجت ترین جنگ طلب ها را به انفعال و چالش می کشد.

یکی از نقاط ضعفی که هواداران نتانیاهو در انتخابات اخیر درباره رقیبش گانتز مطرح می کردند این بود که او از ارضای نیاز فوری اسرائیل برای حمله به ایران، هراسی بیش از حد دارد. گویی یکی از شرایط نخست وزیری اسرائیل، جنگ با ایران در دوران باقی مانده از حکومت ترامپ است. طرفداران نتانیاهو معتقدند کرونا موقعیتی طلایی برای حمله به ایران است. مثلاً یک نهاد رسانه ای

” بحث جنگ با ایران تحت شرایط کرونا، حتی در کاخ سفید نیز به نتیجه نرسید. اسرائیل هم نمی تواند رؤیای جنگ با ایران را به تنهایی دنبال کند. به ویژه اینکه هم امریکا و هم اسرائیل، از نظر شیوع کرونا با توجه به جمعیت خود در مقایسه با ایران در شرایطی بدتر هستند

نقش «آب و غذا» در سقوط سرهنگ سرکش آفریقا



نقی آقالو

بخش اول: حباب آسیا و کشف جدید منابع آب

«حباب آسیا» به مجموعه کشورهای قد و نیم قد آسیایی از جمله ایران می‌گویند که منابع زیرزمینی آب را بی‌رحمانه با استفاده از موتورهای خشن، می‌کشند و می‌کنند. کارشناسان معتقدند، این حباب بالاخره می‌ترکد، اما زمان ترکیدن معلوم نیست. غارتگران آب‌ها در همه جای جهان پراکنده‌اند؛ در امریکای شمالی، مکزیک و امریکای جنوبی و آسیای مرکزی و خلیج فارس و خاور دور... ردپای مجرمان درنده‌خوی بلعنده ذخایر آب دیده می‌شود، اما مردمان آسیا به‌طور یقین بیشتر از سایر ملل دنیا در این فاجعه، نقش منفی به عهده دارند.

جدی‌ترین و بدترین این فجایع را باید در خاورمیانه جست‌وجو کرد حتی در فلسطین و نوار غزه. اما در آفریقای شمالی، دو کشور مصر و لیبی بیش از سایر کشورهای این قاره به دلایلی از جمله مسئله آب مورد توجه‌اند.

در اواسط سال ۱۹۵۳، شرکت‌های بزرگ جوینده نفت جهان در حال جست‌وجوی میادین جدید در جنوب لیبی بودند که به کشف جدیدی در مرزهای چهار کشور، نائیل آمدند؛ به‌جای نفت، ذخایر عظیمی از آب به حجم تخمینی حدود ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ کیلومتر مکعب!

به گزارش کارشناسان، بخش زیادی از این آب، ۴۰ تا ۱۲ هزار سال قبل، یعنی در پایان دوره موسوم به عصر یخبندان در آن منطقه ذخیره شده‌اند. کلنل جاه‌طلب و سرکش لیبی که بر ثروت هنگفت ناشی از صادرات نفت تکیه زده بود، نمی‌توانست

از این منبع افسانه‌ای و ارزشمند، چشم‌پوشد. کشاورزان این کشور بی‌آب بودند، اما گویا هنوز کارد به استخوانشان نرسیده بود و بنابراین از طرح انتقال و کوچ به سمت کویر سر باز زدند و سرهنگ بلندپرواز آفریقا، اراده آن کرد تا آب را به آنان برساند. در اکتبر ۱۹۸۳ کنگره عمومی خلق لیبی تحت

نظر معمر قذافی، آغاز اجرای عملیات «پروژه بزرگ انتقال آب» را تصویب کرد که عنوان «النهر الصناعی العظیم» داشت، در قالب این طرح، آب کویرهای جنوب و جنوب شرقی لیبی را باید به مناطق شمالی و شمال غربی این کشور، می‌رساندند؛ حجمی برابر با ۵/۶ میلیون مترمکعب در روز. سرهنگ قذافی به این طرح بزرگ می‌بالید و همیشه از آن به‌عنوان «هشتمین عجایب جهان» نام می‌برد. این منابع عظیم فسیلی در حقیقت، ذخیره خارق‌العاده‌ای بود از آب شیرین در محدوده جنوب لیبی و مشترک با کشورهای چاد، مصر و سودان.

در اقدامی مشترک از سوی سه ارگان بین‌المللی - آژانس انرژی اتمی، برنامه توسعه سازمان ملل و بانک جهانی - و با همکاری دولت‌های چهار کشور مذکور، مطالعات برای اکتشاف و بهره‌برداری و انتقال ذخایر مذکور آغاز شد. در گزارشی آمد: این منبع، دارای بزرگ‌تری سیستم آب فسیلی دنیاست که در برخی موارد، تنها منبع آینده آب برای تأمین نیازهای فزاینده چهار کشور یادشده خواهد بود.

بخش دوم: آغاز تنش‌ها و رویارویی هولناک!

شاید امریکایی‌ها فکرش را هم نمی‌کردند حمله جنگنده‌های این کشور به مقر سکونت قذافی در سال ۱۹۸۶ به انفجار هواپیمای مسافربری امریکا در سال ۱۹۸۸ بر فراز منطقه لاکربی اسکاتلند توسط لیبی بینجامد، اما این حادثه اتفاق افتاد و در پی آن ۲۸۰ امریکایی کشته شدند.

حسنین هیکل، روزنامه‌نگار نامی مصری، روزی قذافی را عامل قدرت‌های غربی خوانده بود، اما اکنون این عامل، علیه غربی‌ها سر به طغیان گذاشته بود. برخی می‌گفتند عامل سرکش شدن عناصر نامطلوبی چون قذافی، دسترسی نامحدود به درآمد هنگفت نفت است.

هنری کیسینجر زمانی گفته بود: «نفت در حال حاضر بسیار باارزش‌تر از آن است که به عرب‌ها سپرده شود.» و البته سرهنگ، یک عرب مسلمان آفریقایی بود، اما نه به‌اندازه حکام ثروت‌اندوز عربستان و کشورهای

”
سرهنگ قذافی به این طرح بزرگ می‌بالید و همیشه از آن به‌عنوان «هشتمین عجایب جهان» نام می‌برد. این منابع عظیم فسیلی در حقیقت، ذخیره خارق‌العاده‌ای بود از آب شیرین در محدوده جنوب لیبی و مشترک با کشورهای چاد، مصر و سودان

حوزه خلیج فارس.

پس از سرنگونی دیکتاتور عراق در ۲۰۰۳، قذافی چرخش ۱۸۰ درجه‌ای به سمت غرب پیدا کرد و در یک اقدام غیرمنتظره بر سر تحویل یا انهدام تأسیسات هسته‌ای و سلاح‌های پیشرفته خود به ارزش ده‌ها میلیارد دلار که از شوروی سابق و چین خریده بود به معامله و گفت‌وگو نشست. برای به دست آوردن دل‌غریبان، اما این اقدامات کافی نبود؟ بنابراین،



رودخانه عظیم ساخت بشر!

خارجی نداشت، ولی از پشتوانه و ذخیره ۱۵۰ میلیارد دلاری برخوردار بود و در همه موارد فوق، نقش قذافی بارز بوده. بر اساس همان گزارش‌ها، پروژه سرهنگ برای توسعه توأمان لیبی و آفریقا، این موارد بودند: بیش از ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری برای طرح‌های توسعه در قاره آفریقا؛ اعطای ده‌ها میلیون دلار برای نجات بانک توسعه آفریقا و صندوق کمک‌های مالی این قاره مفلوک؛

کاهش قدرت شرکت‌های چندملیتی در آفریقا و خنثی کردن عملیات این شرکت‌ها در اقتصاد و سیاست این قاره؛ تلاش برای برقراری یک واحد پول آفریقایی جایگزین فرانک فرانسه؛ و بالاخره، اختصاص ۳۰ میلیارد دلار برای ساخت یک سیستم آبرسانی و آبیاری و رودخانه مصنوعی به طول بیش از ۳ هزار کیلومتر.

عملیات «نهر العظیم» قذافی با توجه به دلارهای فراوان نفتی، با تأسیس «سازمان رودخانه مصنوعی عظیم» به فرمان سرهنگ در سال ۱۹۸۳ آغاز شد. در فاز اول

این طرح، حدود ۱۳۰۰ حلقه چاه تا عمق ۵۰۰ متری در بیابان حفر شد. گفته می‌شد تا سال ۲۰۰۸ دولت لیبی، حدود ۵/۶ میلیارد دلار برای اجرای آن هزینه کرده بود.

یک گزارش دیگر می‌گوید: سرهنگ قذافی تا سال ۲۰۱۱ برای اجرای طرحی که بعدها رودخانه

بخش سوم: «رودخانه بزرگ ساخت بشر»!

۹۰ درصد مملکت یک میلیون و ۷۶۰ هزار کیلومترمربعی لیبی را بیابان و صحرای لم‌بزرع تشکیل داده است. همین‌طور حدود ۹۰ درصد جمعیت حدود ۷ میلیون نفری این کشور در نوار ساحلی مدیترانه در سرزمینی به وسعت تقریبی ۲۰۰ هزار کیلومترمربع زندگی می‌کنند. بخش عمده‌ای از همین مردم را ساکنان طرابلس و بنغازی تشکیل می‌دهند.

این کشور دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفتی آفریقا با حجمی معادل ۴۳ میلیارد مترمکعب است. درآمد نفت چون دیگر کشورهای نفت‌خیز خلیج‌فارس و خاورمیانه، دستان دیکتاتور لیبی را برای خریدها، گشاده‌دستی و حیف‌ومیل و در آخر کار هم سرمایه‌گذاری، باز گذاشته بود.

شاید عجیب باشد، اما گفته می‌شود در سال‌های پایانی حکومت قذافی، ۲۵ درصد لیبیایی‌ها، دارای مدرک فوق‌لیسانس و دکترا بوده‌اند. به دلیل وجود همین اقلیت تحصیلکرده و پرتوقع،

رهبر پر ادعای لیبی در مقاطعی مجبور و ملزم به انجام کارها و پروژه‌های آینده‌دار بود. بر اساس گزارش‌ها، بخشی از درآمد فروش نفت این کشور، سالانه به حساب بانکی شهروندان واریز می‌شد و آموزش و درمان نیز کاملاً رایگان بود. لیبی هیچ‌گونه بدهی

پرداخت ۲۰ میلیارد دلار نیز بابت غرامت ناشی از انفجار دو هواپیمای ایرفرانس و پان‌امریکن به آمریکا و فرانسه، ضمیمه آن کرد.

پایه‌های حکومت سرهنگ لرزیده بود و بنابراین به‌طور پنهانی با لابی صهیونیست‌ها در آمریکا رابطه برقرار کرد به امید آنکه پس از خود، قدرت‌یابی پسرش -سیف الاسلام- را تضمین کرده باشد.

به گزارش رسانه‌ها، مردم لیبی به سیاست‌های سازشکارانه و دوپهلوی رهبرشان در قبال غرب معترض شدند، اما غربیان نیز خود را طرفدار مردم این کشور جا زدند.

برخی تحلیلگران گفتند: دشمن چشم طمع انداخته و برای به چنگ آوردن ثروت لیبی و تسلط بر چاه‌های نفت و دلارهای انباشته، لحظه‌شماری می‌کند.

رژیم دیکتاتور ۴۲ ساله و پوشالی سرهنگ معمر قذافی بر اثر قیام مردم لیبی و البته با حمایت و مداخله نظامی خارجی پس از نبردی خونین و شش‌ماهه فروریخت.

آری! آنچه درباره برخی رفتارهای ابلهانه و غیرطبیعی و عملکرد سراسر اشتباه و خطا و سیاست‌های تشنج‌زای مرد جاه‌طلب لیبی گفته شده تا حدود زیادی صحیح است، اما این آدم بالاخره اقداماتی هم در کارنامه خود دارد که نمی‌توان نادیده گرفت.

برخی نیازهای حیاتی جامعه خود را چون تأمین آب و انتقال آن به شهرها و آبادی‌های لیبی تشخیص داده و میلیاردها دلار نیز در راه اجرای پروژه‌ها، سرمایه‌گذاری کرده است. به علت برخی اصلاحات و کمک‌های انسان دوستانه‌اش در آفریقا، حتی قرار بود او را رئیس اتحادیه آفریقا کنند. این سخن نباید به مفهوم همدردی با دیکتاتور لیبی تلقی شود، اما آن‌سوی ماجرا را نباید هرگز فراموش کرد. دیوانگی‌ها، جنگ‌افروزی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، جنایت‌ها و آزمندی بی‌حدوحصر شرکت‌های چندملیتی و دولت‌های متجاوز چون فرانسه و آمریکا را که پس از قذافی موفق به غارت دارایی و ذخایر عظیم ملت لیبی شدند، نباید و نمی‌توان از یاد برد.

یک نمونه آن، تأسیسات و تجهیزات و سرمایه‌گذاری ده‌ها میلیارد دلاری بود که قذافی برای ساخت آبریزهای با عنوان «رودخانه بزرگ ساخت بشر» اختصاص داده و میلیون‌ها انسان بی‌آب‌و‌غذا را به زندگی امیدوار کرده بود.

این تجهیزات و امکانات نیز به دست همان شرکت‌ها افتاد و دولت‌های متجاوز نیز پشت تصویر تیره و تاریک رهبر نابخرد لیبی پس از مرگش، پنهان شدند.

اینکه او چه کرده بود و عاقبت آن رودخانه به کجا انجامید، موضوع اصلی بخش سوم مقاله است.

»

آری! آنچه درباره برخی رفتارهای ابلهانه و غیرطبیعی و عملکرد سراسر اشتباه و خطا و سیاست‌های تشنج‌زای مرد جاه‌طلب لیبی گفته شده تا حدود زیادی صحیح است، اما این آدم بالاخره اقداماتی هم در کارنامه خود دارد که نمی‌توان نادیده گرفت



بزرگ ساخت بشر نام‌گذاری شد با مشاورت شخصی به نام کنل (بشیر الصالح)، ۲۷ میلیارد دلار هزینه کرد. در این طرح ابتدا حجم آبی معادل ۵/۶ میلیون مترمکعب در روز از چاه‌ها به کمک موتورپمپ‌های نیرومند مکیده و سپس وارد لوله‌هایی به قطر ۴ متر می‌شود.

طول خط لوله با ارقام متفاوت بین ۲۸۰۰ تا ۳۲۰۰ کیلومتر اعلام شده. قرار بود آب بلعیده و پمپ‌اشده به لوله‌ها به بخش بزرگی از جمعیت ۷ میلیون نفری این کشور که اکثراً در شهرهای بنغازی، تریپولی و سرت زندگی می‌کردند رسانده شود.

بر اساس گزارشی، وقتی فاز پنجم و نهایی پروژه تکمیل شد، طول لوله‌های این شبکه به ۴ هزار کیلومتر رسیده بود.

فاز یک این طرح رؤیایی در سال ۱۹۹۶ به تریپولی رسید، اما فازهای سوم و چهارم هرگز به پایان راه نرسیدند و کشتی طرح عظیم حدود ۳۰ میلیارد دلاری انتقال آب، به گل نشست.

در سال ۲۰۱۱ ناتو، شبکه لوله‌های این رودخانه عظیم را در نزدیکی «برگا» بمباران کرد. کارخانه تولید لوله نیز از این بمباران، صدمه فراوان دید و سرانجام با مرگ خفت‌بار و فجیع قذافی در سال ۲۰۱۱، این پروژه عجیب، ناتمام رها شد.

بدین ترتیب، سرنوشت این پروژه در حاله‌ای از ابهام فرورفت و امید ۷۰ درصد از جمعیتی که به آب این رودخانه دل‌بسته بودند، به یأس تبدیل شد.

بخش چهارم: رؤیایا و سرزمین سوخته!

بمباران تأسیسات گران‌بهای رودخانه مصنوعی لیبی توسط جنگنده‌های ناتو بر اساس بهانه‌ای زیرکانه بود. ناتو ادعا کرده بود از این کارخانه به‌عنوان انبار مهمات نظامی استفاده می‌شده و راکت‌های مهاجم از اینجا شلیک می‌شدند.

«فرد پی‌یرس» نویسنده کتاب خواندنی وقتی رودخانه‌ها می‌خشکند، در کتابش آورده: نیویورک‌تایمز و گاردین در سال ۱۹۹۷ در مقالاتی اعلام کردند، لوله‌های قطور برای جابه‌جایی

تانک‌های جنگی لیبی ساخته شده و قذافی قصد داشته از این طریق به خاک کشورهای همسایه، دست‌درازی کند. آنان همچنین ادعا کردند، بمب‌های شیمیایی و بیولوژیک در این لوله‌ها پنهان شده‌اند. به گفته «عبدالباری عطوان»،

نویسنده و تحلیلگر مشهور عرب، سرنگونی قذافی پنج منفعت برای غرب داشته:

سیطره بر نفت لیبی و به‌کارگیری عواید آن در خدمت فرانسه و انگلیس؛

جلوگیری از گسترش نفوذ قذافی در قاره سیاه؛

تضمین ادامه نفوذ فرانسه در شمال آفریقا؛

تأکید بر قدرت نظامی فرانسه در همین قاره؛

تقویت محبوبیت سارکوزی در فرانسه و برنده شدن در انتخابات بعدی ریاست‌جمهوری.

اما مهم‌تر از همه این‌ها، ذخایر کلان طلا و نقره لیبی بود که قذافی آن‌ها را جمع کرده (۱۴۳ تن طلا و ۱۵۰ تن نقره). این حجم عظیم دلار و طلا و نقره، پشتوانه‌ای بود برای ایجاد پول واحد آفریقایی و در نتیجه سقوط فرانک فرانسه در آفریقا.

سیلویو برلوسکونی نیز همین اعتراف را کرده و فرانسه و انگلستان را عامل سرنگونی قذافی خوانده.

امریکا و فرانسه نگران آن بودند که سرهنگ خودخواه در سال ۲۰۰۹ به ریاست اتحادیه آفریقا برگزیده شود. کسی که با لغو چند قرارداد بزرگ به ارزش ده‌ها میلیارد دلار، نفوذ شرکت‌های چندملیتی را در قاره کاهش داده بود.

بعدها، انتشار ایمیل‌های منسوب به هیلاری کلینتون از اسرار بیشتری از سقوط

قذافی پرده برداشت. بر اساس آن ایمیل‌ها، اهداف سرنگونی سرهنگ، این‌ها بودند: کنترل بر نفت لیبی؛

تضمین حفظ نفوذ و قدرت نظامی فرانسه؛ بهبود وجهه سارکوزی در فرانسه؛

جلوگیری از گسترش نفوذ قذافی در کشورهای فرانسوی‌زبان آفریقا.

یک روزنامه فرانسوی در این باره نوشت: دستگاه اطلاعاتی فرانسه پس از آنکه از تصمیم قذافی برای ایجاد دینار طلای لیبی اطلاع یافت، تصمیم به آغاز حمله علیه وی گرفت. بدین ترتیب، صدها میلیارد دلار از ذخایر مالی، ارزی و طلای لیبی، در فرآیند پیچیده و بی‌رحمانه، ناپدید شد و به غارت رفت. بر اساس گزارش‌ها، در یک مورد ویژه پس از سقوط و به گفته وزیر سابق نفت لیبی، حدود ۲۵۰ میلیارد دلار از سرمایه‌های این کشور در زمان سیف‌الاسلام به خارج انتقال یافت.

بدون تردید در چنین وضعیتی که همه آمل بر باد رفته و هست و نیست غارت شده، وخامت اوضاع و ناامنی و فقر و فلاکت روزبه‌روز در این کشور کویری و نگون‌بخت افزایش داشته است. شاید اگر مردم دوباره به زمان عقب برگردند، دیکتاتوری رهبر خیره‌سرشان را با تمام ظلم‌ها و خطاها، تحمل کنند و به دخالت نیروهای نظامی خارجی ترجیح دهند.

دخالتی که آنان را به خاک سیاه نشانده و جز ناامنی و فقر و بدبختی، ارمغانی برای مردم نداشته است.

قبلاً گفته‌ام و اکنون جا دارد در پایان مقاله، این نکته را تکرار کنم:

مردم معمولاً در اوضاع آشفته و بی‌ثبات، نوکر حاکم معزول‌اند؛ یعنی، پس از تغییر و جابه‌جایی در قدرت و حکومت به دلیل افزایش مشکلات اقتصادی می‌گویند، «خدا پدر فلانی را بیامرزد»، اما وقتی در برخی کشورها، تعداد عزل‌ها، جابه‌جایی‌ها و تغییر رؤسای دولت از تعداد انگشتان دو دست تجاوز کند، آنگاه گفته می‌شود «همه‌شان سر و ته یک کرباس‌اند»؛ و این «همه» شامل حاکمان و ثباتان در مقام‌ها و سایر دولتمردان هم می‌شود. ■

پی‌نوشت:

- Lockerbie
- berga

بدون تردید در چنین وضعیتی که همه آمل بر باد رفته و هست و نیست غارت شده، وخامت اوضاع و ناامنی و فقر و فلاکت روزبه‌روز در این کشور کویری و نگون‌بخت افزایش داشته است. شاید اگر مردم دوباره به زمان عقب برگردند، دیکتاتوری رهبر خیره‌سرشان را با تمام ظلم‌ها و خطاها، تحمل کنند و به دخالت نیروهای نظامی خارجی ترجیح دهند

ویروس کووید ۱۹ و کمک به ملی گرایان

میشائیل تومن^۱

برگردان: رسول اژنبان



اگرچه بحران کرونا موضوعی بین‌المللی است، اما مقابله با آن این‌طور نیست. موقعی که ویروس از بین رفت، تساهل و مردم‌سالاری (لیبرال دموکراسی) یک بازسازی را پشت سر خواهد گذاشت.

از موقعی که دولت‌های اروپایی به دلیل بحران ویروس کووید ۱۹ مرزهای خود را بسته‌اند، خطر فروپاشی اتحادیه اروپا ناشی از فراگیر شدن موج ملی‌گرایی اعضای آن را به وحشت انداخته است. در واقع این ملی‌گرایان هستند که صحنه‌گردان بستن مرزها، ممانعت از عبور و مرور آزاد و برقراری شرایط اضطراری شده‌اند. اروپا تقسیم شده است. در حالی که از یک طرف بیمارستان‌های ایتالیا لبریز شده است، پذیرایی در رستوران‌های استکهلم برقرار است. به نظر می‌رسد از اولین هفته ظهور ویروس هرکسی به تنهایی برای بقای خود مبارزه می‌کند.

آیا کرونا متحد ملی‌گرایان و انزواطلب‌هاست؟ البته به این سادگی هم نیست، چون در عین حال مرز تحمل کشورهای ملی‌گرایان درگیر هم آشکار شده است. مثلاً ایتالیا کمک‌های اتحادیه اروپا را دریافت می‌کند. نشان می‌دهد، که مردم در واقع بیشتر به مردم‌سالاری می‌اندیشند تا به ملی‌گرایی. در ایتالیا محبوبیت حزب سوسیال‌دمکرات‌های حاکم بیشتر شده است، در هلند لیبرال‌های محافظه‌کار، در آلمان دموکرات‌مسیحی و سوسیال‌مسیحی CDU/CSU (م. محافظه‌کاران) تقویت شده‌اند و در نظرسنجی فورزا^۲ آمار حزب راست آلترناتیو AfD به ۹ درصد کاهش یافته است.

تسهیلات و آزادی‌های مدنی محدود می‌شوند

خبر خوب این است، که بحران کرونا در حال حاضر ملی‌گرایی را تقویت نکرده، اما خبر بد اینکه روش‌های به کار گرفته شده در مبارزه با ویروس کرونا عملکرد ملی‌گرایان را آسان‌تر خواهد کرد. تابوهای زیادی را خواهد شکست. این بحران دامنه فعالیت سیاسی ملی‌گرایی را به‌طور زیاد گسترش خواهد داد، که هرگز آن را تصور نمی‌کردند.

اول، محدودیت برای آزادی‌های بیان و حق تردد آزاد در تمام منطقه شینگن: پایان موقت مسافرت‌ها و بستن مرزها می‌تواند مقدمه‌ای باشند برای ملی‌گرایان باتجربه جهت بازگشت مجدد به قدرت. محدودیت برای مسافرت خارجی‌ها به بعضی کشور

هم یک نشانه بدی است. حتی قبل از بروز کرونا هم توزیع پناه‌جویان بین کشورهای اتحادیه اروپا مشکل بوده است. با بروز کرونا ابعاد آن قابل تصور نیست.

دوم، محدودیت‌های آزادی‌های مدنی: محدودیت تماس‌ها و جلوگیری از تردد آزاد چیزی است که با تصورات ملی‌گراها همخوانی دارد؛ اما کسی نمی‌داند که آیا این به آسانی ممکن است و چگونه مردم با آن برخورد خواهند کرد. افزون بر این‌ها از دست رفتن داده‌ها حفاظت‌شده و اطلاعات تلفن‌های همراه مردم. البته موارد بیشتری به ذهن ملی‌گرایان هم خواهد رسید. مثلاً نخست‌وزیر بلغارستان، ویکتور اوربان، بحران کرونا را بهانه کرده تا مردم‌سالاری را دور زده، آزادی‌ها را محدود کرده، پارلمان و قوه قضائیه را تضعیف کند.

سوم، پایان جامعه جهانی: ملی‌گرایان تصور می‌کنند، که روزهای شبکه‌های منفور جهانی را می‌توانند از میان بردارند... و این تصادفی نبود که دونالد ترامپ در اواسط مارس هم‌زمان با اعلام ممنوعیت سفر اروپایی‌ها دستور توقف ارسال کالاها را هم داده است. اگرچه بعداً آن را حذف کرد، اما اساس ایدئولوژی او (امریکای اول) بر این پایه بنا نهاده شده است. رئیس نهاد بنیاد اقتصاد ملی کاخ سفید پتر ناورو در اثر بحران کرونا نظریه خود را تأیید شده می‌داند: «که امریکا در شرایط اضطراری تنها می‌ماند».

تجارت محافظه‌کار، انحصارطلبان و مخالفان جهانی‌سازی از چپ و راست، امنیتی‌های تندرو همه‌اها به دلایل متفاوت خواهان پایان تجارت آزاد جهانی و آزادی تردد هستند. پس نه فقط بدین خاطر به برنامه سنگینی برای رونق اقتصاد نیاز است. همه آن چیزهایی را که ملی‌گرایان به حذف آن تمایل دارند، شرایطش فراهم است. چقدر این شرایط عمیق و دامنه‌دار است، بستگی به طول مدت محدودیت آزادی‌ها دارد. به همین دلیل مردم‌سالاری لیبرال که نعمت مرزهای آزاد را ارزانی داشته است، به یک بازسازی تلخی احتیاج دارد. چیزی که فقط با پول به دست نمی‌آید. از هم‌اکنون بسیاری از کشورها و اتحادیه کشورها به نوسازی و تحکیم آزادی‌ها احتیاج دارند، تا اینکه دشمنان آزادی‌ها نتوانند به‌عنوان برنده از این بحران بیرون بیایند. ■

منبع: Die Zeit

تاریخ: ۲۰۲۰/۳/۲۷

پی‌نوشت:

۱. Michael Thumann

۲. Forsa

چشم انداز خوانندگان

جناب آقای مهندس لطف‌الله میثمی سلمه الله تعالی
با سلام و آرزوی سلامت و موفقیت روزافزون.

من شماره‌های مجله بسیار پر بار و مفید «چشم انداز» را که تحت اشراف و مدیریت جنابعالی است، شماره به شماره با دقت تمام مطالعه می‌کنم. در میان مجلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی از جهت محتوا و تازگی مطالب به نظر من بیشترین امتیاز را دارد. مصاحبه‌های این مجله با اهل نظر در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یکی از وجوه امتیاز این مجله است. تحلیل‌های شخص شما که بسیار واقع بینانه است از ارجح و اعتبار بالایی برخوردار است. من قبل از هر چیز تحلیل‌های شما سپس مقالات فرهنگی به‌ویژه نگاه‌های قرآنی و در پایان دیگر مطالب مفید این مجله را می‌خوانم.

اکنون به‌طور خلاصه امتیازات این مجله وزین را بیان می‌کنم:

- ۱- نگاه باز سیاسی.
- ۲- دوری از انحصارطلبی فکری و پرهیز از جزم‌اندیشی.
- ۳- تنوع و گوناگونی مطالب.
- ۴- معرفی شخصیت‌های گوناگون در قالب عرضه گفت‌وگو و مقالاتشان همراه با تصاویر آنان.
- ۵- نگاه باز نسبت به دیدگاه‌های گوناگون در مسائل قرآنی و گاه ارائه برداشت‌های جدید از قرآن کریم.
- ۶- برای من بیشترین امتیاز مجله شما در جامعیت مطالب آن است.
- ۷- درج دیدگاه‌ها و سلاقی گوناگون به‌ویژه نقدهای خوانندگان در صفحات پایانی مجله.

امیدوارم بخشی هم تحت عنوان «تازه‌های نشر» در معرفی بهترین آثار چاپ‌شده در موضوعات گوناگون در این مجله پر بار و برگتان افزوده شود. منظورم معرفی کتاب‌های مفید و درجه یک در مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی به‌ویژه قرآنی (اعم از تفاسیر جدید و ترجمه‌ها) و مقالات ادبی (به‌ویژه تاریخ ادبیات زبان فارسی و معرفی ادیبان و شاعران هر قرن) کوشش بیشتری به عمل آید.

برای جنابعالی و تک‌تک دست‌اندرکاران مجله چشم‌انداز آرزوی توفیق روزافزون دارم.

در پایان از افراد خیر و فرهنگ دوست تقاضا می‌کنم که با کمک‌های مالی خویش به این مجله رونق بیشتری بخشند و زمینه جذب جوانان صاحب قلم را در حوزه‌های گوناگون برای درج مقالات آنان در این اثر ارجمند فراهم سازند.

قم - حوزه علمی
محمدعلی کوشا
اسفندماه ۱۳

سلام بر جناب مهندس میثمی عزیز،
سال نو بر شما مبارک!

امیدوارم سال ۱۳۹۹ آخر قرن شمسی مقدمه عصر تازه‌ای در وطن ما باشد و نخبگان دست بازتری در پیشنهاد و بیان عقاید و اداره کشور پیدا کنند که سخت به آن نیازمندیم.

چشم‌انداز ایران انصافاً دانشنامه‌ای از مسائل ایران است و یکی از بهترین تریبون‌های روشنفکران ملی که به اعتلای ایران می‌اندیشند.

یک سؤال دارم: آیا در مورد سوسیالیسم در ایران و سوسیالیست‌های ایرانی و جریان‌های چپ ملی در ایران کارهایی در مجله منتشر کرده‌اید؟ اگر پاسخ مثبت باشد ممنون می‌شوم راهنمایی کنید تا به آن مقالات دست یابم. چون در مجموع فکر می‌کنم در این زمینه کتاب و مقاله چندان منتشر نشده است جز آنچه درباره خلیل ملکی داریم؛ اما به‌طور خاص تحولات فکر سوسیالیسم ملّی و ایرانی در دهه ۴۰ و ۵۰ و همچنین در سال‌های بعد از انقلاب پیگیری نشده یا من نیافته و ندیده‌ام. به نظر من سوسیالیسم در دربار شاه هم تأثیر فراوانی داشته است که در انقلاب سفید و حزب رستاخیز متجلی است. راه‌های نفوذ این فکر در دربار به نظرم هنوز بحث نشده است.

در مورد انتشارات صمدیه هم فکر می‌کنم اگر سفارش آنلاین راه بیندازید دوستان خارج از کشور هم بتوانند خریداری کنند و چه‌بسا کتاب‌های مورد علاقه چشم‌انداز ایران را هم از طریق صمدیه سفارش دهند؛ یعنی در کنار کتاب‌های انتشارات صمدیه کتاب‌های منتخب تحریریه چشم‌انداز ایران را هم بتوانید از طریق همین پایگاه آنلاین بفروشید و به نوعی مرکز خرید کتاب‌های «مسائل ایران» باشید.

شادکامی و کامیابی شما و دوستان را آرزو دارم.

نوروزتان پیروز!
با مهر و دوستاری،
مهدی جامی

پاسخ: در چشم‌انداز ایران تاکنون از عناصر ملی که در واقع ملت ایران را قبل از هر فلسفه‌ای شناخته‌اند اما راه حل سعادت را سوسیالیسم می‌دانند زیاد صحبت شده است از عناصری مانند زنده‌یاد مصطفی شجاعیان، شهدای سياهکل، خسرو پارسا و ...

کتاب نامه یک سرباز به قلم مصطفی شجاعیان را نشر صمدیه به چاپ رسانده و اشعار او هم در دست چاپ است. مهندس سحابی خود از سوسیالیسم دموکراتیک دفاع می‌کرد و ملی-مذهبی‌ها بیشتر در این راستا هستند. در ویژه‌نامه مرحوم طالقانی آقای دکتر محمد مهدی جعفری به نقل از طالقانی گفت آن‌هایی که راه عدالت را می‌پیمایند آن‌ها هم در خط انبیا هستند و به همین دلیل امثال طالقانی و طاهر احمدزاده که این اعتقاد را تقویت می‌کردند با نامهربانی مواجه شدند. قبل از اینکه ساندرز در ۲۰۱۶ دیدگاه‌های خود را

که به سوسیالیسم نزدیک بود مطرح کند ما کتابی را از انگلیسی به فارسی ترجمه و منتشر کردیم به نام چشم‌انداز زندگی در یک امریکای سوسیالیست (*imagine living in a socialist America*) که به زودی تجدید چاپ خواهد شد.

دوست عزیز و فاضل مبارز آقای لطف‌الله میثمی

با سلام و عرض ارادت و سپاسگزاری از زحمات حضرتعالی و دوستان چشم‌انداز که بی‌وقفه به خدمات ملی و صادقانه خود استمرار می‌دهند. اردت‌مند درباره خاطره‌نویسی مقالاتی نوشته‌ام و در آن‌ها تأکید کرده‌ام که یک خاطره‌نویس صادق باید به گفته مرحوم استادان دکتر غلامحسین صدیقی «موقفیت‌ها را بگوید و همه حقیقت را بگوید». با در نظر گرفتن این اصل، بسیاری از کتاب‌های خاطرات که در صد سال اخیر نوشته شده، اعتبار علمی و کامل ندارند. شرح زندگانی من، از مرحوم عبدالله مستوفی، خاطرات و تألمات از شادروان دکتر محمد مصدق و چند کتاب دیگر از این نوع واقعاً جنبه استثنایی دارند. دوست عزیزمان دکتر احمد غضنفرپور، که خاطرات خود را از پاریس می‌نویسد بر پایه چند شماره که در نشریه شریفه چشم‌انداز ایران خواندم، به نوعی وقایع‌نگاری صادقانه است که اندکی هم شرایط زمان به‌ناچار در تحریر آن‌ها دخالت داشته است.

خوانندگان آن مقاله‌های ارزنده به‌خوبی متوجه می‌شوند که تا چه اندازه خودخواهی‌ها، خودپیش‌اندازی‌ها و خودنمایی‌ها همراه با خامی‌ها و تعصب‌ها، جمع دوستان پاریسی را در واقعیت‌ها دور ساخته و تا چه اندازه، آرمان‌ها و باورها در خفا و تاریکی «معدوم» گشته‌اند. رفتارهای کار به دوستان انجمن‌های متعدد دانشجویی و تغییراتی که در چهل سال اخیر از آن‌ها دیده شده، به‌خوبی روشن می‌سازد چه کسانی چه راه‌هایی را برگزیدند و چه کسانی بودند که پیوند نگسستند و سختی‌ها و مشقات را تحمل کردند و بر همان راه هستند که بودند و در همان راه هم خواهند بود. آقای دکتر غضنفرپور آگاهی‌های بسیار دارند (همچنین همسر مرحوم ایشان سودابه سدیقی که اگر همه آن‌ها را با تحلیل‌های دقیق بین فرمایند، بخشی از تاریخ انقلاب روشن‌تر خواهد شد). امید است مقاله‌های ایشان با همان «روش‌های علمی» انتشار یابند و دیگران هم خاطرات خود را بر آن سیاق به نگارش درآورند تا «حقیقت» گفته شود و «همه حقیقت» گفته شود.

مطلب دیگری که می‌خواستم به عرض برسانم، درباره مقاله‌های آقای محمد احمدی مربوط به فلسطین است که به باور من بسیار ابتکاری است و تعصب و جانبداری متعصبانه در آن‌ها دیده نمی‌شود. به‌طور عینی و دقیق خوانندگان را در جریان حق‌طلبی و مبارزات مردم فلسطین قرار می‌دهد و برای این منظور از سندهای خارجی و اسرائیلی هم استفاده می‌شود. هرچند در آوردن نام‌ها (اشخاص و کسان) به علت تبدیل آن‌ها از عبری به انگلیسی و از انگلیسی به فارسی و دور بودن از منابع عربی اصیل گاه اشکالاتی به چشم می‌خورد. چه خوب است که مجموعه آن مقاله‌ها، بعدها به‌صورت کتابی معتبر در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد تا آگاهی‌های انسجام‌یافته‌ای برای خوانندگان فراهم آید.

در پایان یک بار دیگر کوشش‌های فرهنگی و اجتماعی شما را ستایش می‌کنم و پیروزی جنابعالی و دوستان را که پیروزی همه استقلال‌طلبان و آزادیخواهان و شیفتگان عدالت است از باری تعالی جل‌جلاله خواستارم.

ناصر تکمیل همایون - ۹ اردیبهشت ماه «کروناپی» ۱۳۹۹

در حاشیه خاطراتی از دکتر غضنفر پور چند نکته را متذکر می‌شوم: آقای دکتر احمد غضنفرپور با نوشتن خاطراتی از دوران انقلاب و رفتن حضرت امام به پاریس و ساکن شدن در منزل ایشان و مخالفت‌ها و منیت‌ها که هر گروهی برای خود راهی و مسیری و تفکری داشتند، تجدید خاطره‌هایی شد.

در جریان همه انقلاب‌های دنیا همین نظرات متفاوت و اندیشه‌های گوناگون

وجود دارد، همه فکر می‌کنند، آنچه آن‌ها می‌گویند، اصل واقعیت است و دیگران اشتباه می‌کنند، در صورتی که گاهی مشخص می‌شود: «کای بیخبران راه نه آن است» و نه این، همه جناح‌هایی که در خارج کشور انقلابی بودند و اندیشه‌های امام خمینی را دنبال می‌کردند در یک جهت نبودند، ولی نمی‌توان به کسی تهمت زد که نظری سوء داشته است، مثل داستان مثنوی: گروهی که فیلی را در تاریکی توصیف می‌کردند، هرکدام دست به اندام فیلی می‌زدند، فکر می‌کردند که فیلی مانند ستون است یا مثل بادبز است و یا خرطوم است، وقتی روز شد و خورشید طلوع کرد، همه متفق شدند که فیلی چگونه است و انقلاب را چگونه شناختند؟ اگر امام از عراق مستقیم به ایران بازمی‌گشتند، سرنوشت به گونه‌ای دیگر رگم می‌خورد و اگر به کویت رفته بودند و از آنجا آمده بودند باز هم داستان چیز دیگری می‌شد، یاران اروپائی و انجمن‌های اسلامی اروپا و امریکا هرکدام در پیروزی انقلاب برای خود سهمی قائل بودند، بلکه سهم عمده را از آن خود می‌دانستند که همراه امام به ایران آمده بودند، همه با هم حاشیه داشتند، امام هم متوجه شده بودند و چون به ایران آمدند می‌خواستند، تلاش‌های روحانیون، رنج‌های زندان رفته‌ها، راهپیمایی توده‌ها را نادیده بگیرند و حرکت مردم را نشانی از تلاش‌های خود و گروهشان می‌دانستند، در ایران همان ابتدا جلساتی جداگانه با شادروان دکتر ابراهیم یزدی، دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر، دکتر سلامتیان و حتی صادق قطب‌زاده داشتیم، همه عاشق ایران و انقلاب و امام بودند، ولی نمی‌توانستند با هم کنار بیایند، به خاطر سال‌ها دوری از ایران. از مردم ایران و روحانیت مبارز و کارآمد هم شناختی نداشتند، بدین ترتیب نمی‌توانستند با هم کنار آیند و روزبه‌روز اختلافات درونی بیشتر و بیشتر می‌شد، آقای موسوی بجنوردی، استاندار وقت اصفهان، می‌خواست پیامی شبانه از صدا و سیما شهر پخش کند، گفته شده بود که تعطیل است، با اسلحه کلت، قفل در استادیوم را شکست و پیام لازم را پخش کرد. قطب‌زاده شکایت به نزد من آورد که بدین وسیله ما را تضعیف کرده و ما دیگر چگونه می‌توانیم این سازمان را اداره کنیم؟ تنها باید حرف کسانی را بشنویم که هفت تیری در دست دارند و آنوقت هم، همه مسلح بودند، همه هم مدعی و خود را صاحب انقلاب، همه هم خون داده و طلبکار بودند، جنگ جناح‌ها بود و کمیته‌ها، کسی نبود که به مدعیان انقلاب سروسامان و جهت دهد. دستگیری‌ها و مصادره اموال را کنترل کند، سازمان مجاهدین خلق، سازمان فدائیان خلق، مجاهدین انقلاب اسلامی و... هرکسی گوشه لحاف ملا را گرفته و می‌کشید و چه بسیار دل‌سوختگانی که می‌خواستند نظمی ایجاد کنند و امکان‌پذیر نمی‌شد، لااقل قدیم‌ها، یکی لحاف را برد و سر و صدا خوابید، ولی پس از پیروزی یک لحاف کافی نبود! مرحوم شهید بهشتی و دوستانشان با تشکیل حزبی فراگیر خواستند که درستش کنند، بدتر شد، عوامل نفوذی به درون حزب راه یافتند، بر اساس دعوای دوران مصدق در سال ۱۳۳۲، خواستند با ملی‌گراها و ملی‌مذهبی‌ها بجنگند و مرحوم حسن آیت، مخالفت‌های آن روزها را پیش کشید که جان خود و دیگران را روی آن گذاشت و وسیله شهادت چهره‌های شایسته‌ای در حزب جمهوری شد، بالاخره امام آن حزب را منحل کردند و عده‌ای در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸، سفارت امریکا را اشغال کردند و اول دردرسرها شد و تا امروز همچنان پیامدهای آن ادامه دارد و معلوم نیست تا کی؟

و این‌ها در اثر اختلافاتی بود که انقلابیون خارجی و داخلی پدید آوردند و با اپدیدی داخلی مخلوط کردند و مانع توسعه و ترقی و تعالی مملکت شدند. بی‌مناسبت نیست خدمت جناب دکتر غضنفرپور گفته شود که از اختلافات خارجی و استقرار امام در منزل مسکونی رنجیده خاطر نشوید که همه اختلافات و کشتارها، چنددستگی‌ها و انزواها و زندان‌ها به خاطر ناهماهنگی و بزرگ‌منشی، روحیه وحدت و گذشت و فداکاری و کوتاه آمدن است، دیدیم که حاکمیت دولت موقت را که منتخب حضرت امام بود تحمل نکردند، نگذاشتند که دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر به اتمام برسد، و با فضاحت او را برداشتند و به دنبال آن، انفجارها، و کشتارها و خونریزی‌ها و ترور امثال دکتر بهشتی، محمد منتظری، رجائی، باهنر و صدها نفر دیگر...

تا به امروز که استقراری حاصل شده و صاحب ریش و دستاری در برابر حرم حضرت معصومه (س) فریاد مرگ بر مسئولان سر دهد و دیگران برای گران شدن بنزین و آیا این شعارها ارزش داشت که قطره خونی به زمین ریخته شود؟ جناب دکتر بنویسید که ما را در حال و هوای سال ۱۳۵۷ و شور انقلابی قرار دهید و می‌خواهم به عرض برسانم که: «به هر کجا روی آسمان همین رنگ است» و مهم آن است که ما رنگ نگیریم.

فضل الله صلواتی قرنطینه خانگی اصفهان ۱۳۹۹/۱/۵

نقد عملکرد رسانه‌های خارج از کشور در بحران کرونا

کرونا تأثیرات وسیعی در جهان گذاشت، به حدی که صحبت از جهان پیش از کرونا و جهان پساکروناست. این امر در مورد ایران و پخش خبر نیز اتفاق افتاد.

پیدایش کرونا در ایران و نوع برخورد اپوزیسیون و جامعه تحت تأثیر آن نیز سؤالات بسیاری را برانگیخت. از جمله آیا واقعاً اخبار پخش شده درست است یا میدانی است برای سوءاستفاده از آن. دو عامل در شکل‌دهی این شرایط نقش اساسی داشت: یک بی‌اعتمادی مردم به حکومت، در نتیجه پنهان‌کاری‌ها و سرکوب‌ها برای پنهان‌نگه داشتن حقایق خطاهایش، گناهی که سال‌های سال ادامه داشته، و ذهن جامعه را شدیداً نسبت به حکومت معشوش و بدگمان کرده است. دوم فعالیت گسترده رسانه‌هایی که از طریق عربستان سعودی و متحدانش اسرائیل و آمریکا تأمین می‌شوند، تا هر چه می‌توانند با اخبار دروغ و مشکوک و تیرهایی که با متن خبر نمی‌خوانند، جامعه را فریب دهند و ذهن مردم را نسبت به حکومت تیره و بدبین کنند.

نمونه‌ای چند به‌عنوان شاهد در ذیل می‌آید. شواهدی که در اول که هر شونده‌ای می‌شنید اقدامات دولت با این موارد را به‌شدت محکوم می‌کرد، و بر آن می‌شد که نه تنها حکومت کاملاً نالایق است تنها پس از آنکه اطلاعات دیگر کشورهای پیشرفته و قدرتمند به گوش مردم ایران رسید، متوجه شدند یا کل خبر نادرست و مغرضانه است، یا به دلیل پیچیدگی و ناشناخته بودن این ویروس، حتی کشورهای پیشرفته نیز بر خطا رفته‌اند؛ و حتی در مواردی ایران به‌مراتب از آنان بهتر هم عمل کرده است

پنهان‌کاری و دروغ‌گویی حکومت: درست است که حکومت تا روزها خطر کرونا را جدی نگرفت و آمار مبتلایان و کشته‌شدگان را درست اعلام نکرد، که در نتیجه آن بیماری به‌سرعت گسترش یافت. رسانه‌های مزدور چنان بر این آتش دمیدند که دودش آسمان همه جامعه را پوشاند، و دیگر هیچ‌کس چیزی نمی‌دید جز توطئه و سو نیت از سوی حکومتی که حاضر است با هر هزینه‌ای از جیب ملت بر سر قدرت بماند؛ اما طولی نکشید که معلوم شد آمریکا و انگلستان و ایتالیا و فرانسه و بسیار از کشورهای دیگر همین خطا را کرده‌اند و در حقیقت تمام آن‌ها چون حکومت ایران از عملکرد این پدیده ناشناخته و خطرناک بی‌اطلاع بودند.

گور دسته‌جمعی: این رسانه‌ها مرتب تصاویری چاپ می‌کردند که گفته می‌شد توسط ماهواره‌ها عکس‌برداری شده‌اند. تصاویر به شکل نا روشنی نشان می‌داد دولت برای پنهان کردن جنایت حاصل از غفلت، در حیاط یک بیمارستان چاله‌های بزرگی را کنده، و اجساد قربانیان را در آن ریخته است. اینان آگاهانه از لغت «گور دسته‌جمعی» استفاده می‌کردند تا خاطره تلخ و وحشتناک کشتار دهه ۶۰ را زنده کنند. مردم به خروش آمده از دیدن این عکس‌ها از خود نمی‌پرسیدند آخر مگر در آن بیمارستان کادر درمانی، خدمه و مریض وجود نداشتند. آیا همه اینان شرف و حیثیت را فراموش کرده و با مشاهده این عمل شرم‌آور سخنی به اعتراض نگفتند. دیری نگذشت که مردم شاهد گورهای دسته‌جمعی در بسیاری از کشورهای غربی، به‌خصوص شهر نیویورک، شدند و متوجه شدند این امر نه از سر بی‌اخلاقی و بی‌شرافتی، بلکه در اثر زیادی تعداد کشته‌شدگان این ویروس است.

کمبود ماسک و مواد ضد عفونی‌کننده: این کمبود را چنان بزرگ نشان دادند که گویی تنها ایران است که با حکومت نالایقش مردم را از امکانات پزشکی محروم کرده است. هر روز مصاحبه‌ای پخش می‌کردند که چه طور نه مردم، که کادرهای درمانی، هم در اثر نداشتن ماسک مریض و کشته می‌شوند؛ اما چند هفته بعد معلوم شد این مشکل در حد وسیع‌تری در آمریکا و تقریباً تمام کشورهای اروپا وجود دارد تا بدان جا که کشورها سفارش‌های پزشکی یکدیگر را در فرودگاه‌ها به سرقت می‌برند و یا کشورهایی چون آلمان که وضع بهتری دارند مانع صدور این وسایل به کشورهای همسایه‌شان می‌شوند.

فشار مؤمنان برای رفتن به زیارتگاه‌ها: این را چنان بزرگ کردند که گویی این حماقت مخصوص ایران است، و ایرانیان خرافی‌ترین مردمان هستند، و دولت هم در گسترش آن سهم دارد؛ اما بعد معلوم شد که این پدیده نیز جهانی است. از جمله مقامات شهر نثاورلثان در اوج کرونا تصمیم گرفتند، بزرگ‌ترین فستیوالشان را که میلیون دلار برایشان درآمد داشت لغو نکنند. یا ایتالیای سخت‌گرفتار جنگال این ویروس خطرناک، مسابقه فوتبال پر تماشاگرش را برگزار کند. در آمریکا و اسرائیل مذهبیون برای رفتن به کلیسا و کینسه حتی با پلیس درگیر شدند (۱)

برگشت بر سر کار: باز همان منفی‌خوانی‌های سنگین و مصاحبه پشت مصاحبه با کسانی که بیشترشان هیچ‌گونه تخصصی در این مورد نداشتند. یک فعال اجتماعی و سیاسی که حداکثر چند مقاله در این مورد خوانده است ولی با قاطعیتی که در متخصصین امراض واگیر دیده نمی‌شود حکم صادر می‌کند که بله حکومت ایران فکر جان ملتش نیست و حاضر است دو میلیون مردم کشورش را بکشد تا از تنگنای اقتصادی‌ای نجات یابد که هر آن ممکن است حکومت را سرنگون کند. کم‌کم با رسیدن اخبار جهان مردم متوجه شدند قرنطینه مورد قبول همگان نیست. حتی دانشمندانی که آن را توصیه می‌کنند، در مورد سرعت و زمان برداشت آن اتفاق نظر ندارند. ضمن آنکه ملاحظاتی اقتصادی و روانی و بسیاری از مسائل دیگر هم صدور هر حکمی در این مورد را بسیار پیچیده‌تر از آنی می‌کند که غیرمتخصصان مصاحبه‌کننده اعلام می‌کنند.

چشم‌پوشی از بیان مثبت‌ها: این منفی‌خوانی‌ها، که بسیاری از آن‌ها توسط رسانه‌های مزدور تولید می‌شوند و با امکانات وسیع آنان پخش می‌شوند، قادر به ذهن‌شویی بخش وسیعی از جامعه می‌شوند. حتی وطن‌دوستانی که هیچ نیت سوئی در بیان و پخش آن دروغ‌ها در شبکه‌های مردمی و یا ارسال آن‌ها به حلقه دوستانشان ندارند. نمونه‌ای چند از سکوت، یا سعی در انحراف کشیدن موارد مثبت را ذکر کنم

بسیج ۳۰۰ هزار گروه داوطلب جهادی و بسیجی: برای مراجعه به خانه‌ها و یافتن مبتلایان و ارسال آن‌ها به مراکز درمانی. خدمت‌بزرگی که مردم محروم شهرها، و به‌ویژه روستائیان محروم از دسترسی به درمانگاه‌ها را نجات می‌دهد امتیازی که شاید هیچ کشوری در دنیا ندارد، و این دستاورد انقلاب است.

فراوانی وسایل پیشگیری و درمان: ایران از معدود کشورهایی بود که به‌زودی از کمبود ماسک و مواد ضد عفونی نجات پیدا کرد، و حتی شروع به صادر کردن آن‌ها شد و این حاصل کار داوطلبانه مردم بود. همین بسیجی‌ها و جهادی‌ها و داوطلبان در مساجد نیز سهمی بزرگی در تولید ماسک‌ها و توزیع آن‌ها و مواد ضد عفونی داشتند. کمتر کشوری در جهان است که هر دو هفته یک بار داوطلبان ماسک و مواد ضد عفونی در خانه‌ها و کپراهای مردم تا دورترین و محروم‌ترین نقاط کشور ببرند.

درحالی که بسیاری از کشورهای ثروتمند و پیشرفته غرب، به دلیل کمبود امکانات اعلام کردند به‌جز مریض‌های کرونایی، تنها مریض‌هایی را می‌پذیرند که جان آنان در خطر باشد. ایران نه تنها مجبور به این‌گزینش سخت و بی‌رحمانه نشد، بلکه اعلام کرد که در پاره‌ای از بیمارستان‌ها تخت خالی هم دارد.

قدردانی از کادرهای درمانی: در این مورد هم با وجود آن همه فداکاری و کارایی شگفت‌انگیز کادر درمانی ایران، تنها زمانی این رسانه‌ها صحبت از قدردانی کادرهای درمانی کردند که این کار ارزنده در غرب رسانه‌ای شد.

این به ظاهر خبرگزاری‌ها چون به دستور دولتی عمل می‌کنند که بودجه آنان را تأمین می‌کنند، لذا نه تنها موفقیت‌های ایران را نمی‌گویند بلکه سعی می‌کنند تا آنجا که می‌توانند به ایران ضربه بزنند، حتی اگر این ضربه جان مردم را به خطر بیندازد. از جمله بر طبق سندی که مقامات رسمی دولت کره جنوبی انتشار دادند رسانه اینترنتی، زمانی که متوجه می‌شود ایران مقداری وسایل پزشکی برای مقابله با کرونا به آن کشور سفارش داده و معامله تأیید شده است به سراغ تولیدکنندگان آن رفته و هشدار داده که ایران زیر تحریم امریکاست، و اگر این محصولات ارسال شود امریکا آن شرکت‌ها را جریمه سنگین می‌کند.

این رسانه به دو سؤال باید پاسخ بدهد: یک، در کجای دنیا یک رسانه دست به چنین کارهایی می‌زند. دوم اگر آن گونه که مرتباً اعلام می‌کنید همه تلاش شما در راه کمک به مردم ایران است، آیا جلوگیری از رساندن کالاهای درمانی خدمت به مردم ایران است یا دشمنی آشکار با آنان

کلام آخر: این روزها همان رسانه‌ها مرتب می‌گویند حکومت ایران چنان با سیاست امریکاستیزی خود منافع ایران را نادیده می‌انگارد، که حتی در بحران کرونا، به جای آنکه پیشنهاد انسان دوستانه امریکا را فرصتی برای برقراری رابطه کند، این دست به دوستی دراز شده را با کمال لجاجت رد می‌کند. درحالی که آقای ترامپ رسماً و با تبلیغات وسیع اعلام کرده تنها کافی است ایران تقاضای کمک کند تا ما بلافاصله از سر انسان‌دوستی برای نجات مردم ایران خدمات درمانی به آن کشور بفرستیم. ادعایی که چنان بی‌منطق و تبلیغاتی است که بیشتر به یک لطیفه خنده‌دار می‌ماند تا یک پیشنهاد جدی؛ زیرا امریکا خود آن چنان درمانده است که همه ایالات مرتباً اعلام می‌کنند ما در همه زمینه‌ها برای پیشگیری و درمان کمبود بسیار داریم و بنده خود دو هفته‌ای است که به هر طریق ممکن به دنبال خرید ماسک هستم و پیدا نمی‌کنم و من ساکن یک شهرک دورافتاده نیستم بلکه در پایتخت این کشور زندگی می‌کنم از آن سوی در ایران نیروهای داوطلب هر دو هفته یک بار به خانه‌ها می‌روند تا ماسک و مواد ضدعفونی را رایگان به آنان بدهند و این شامل دورترین روستاهای کشور هم می‌شود.

محمد برقی

در شماره ۱۲۰ نشریه چشم‌انداز ایران مقاله‌ای تحت عنوان «خوزستان، محرومیت و توسعه ناموزون» در گفت‌وگویی با احسان هوشمند به چاپ رسید که مهدی درویشی طی نامه‌ای ایراداتی به مقاله وارد دانسته که به شرح زیر است:

در نشریه شماره ۱۲۰ در گفت‌وگو با احسان هوشمند مطالبی در خصوص منطقه ویژه اقتصادی پتروشیمی، شهرک گاما و جاده مواصلاتی ذکر شد که درست نبوده و قابل تصحیح است:

۱- اکثر شرکت‌های پتروشیمی در منطقه بندر امام خمینی وارد شده‌اند.

۲- شهرک گاما در محدوده بندر امام خمینی است.
۳- اتوبان خلیج فارس از تهران به بندر امام خمینی ختم می‌شود.

پاسخ احسان هوشمند:

نامه ارسال شده از سوی آقای درویشی درست است یعنی همه این مناطق جز بندر امام خمینی هستند اما مطلب بنده نیز درست است چون بندر امام خمینی یک بخش است و جزو شهرستان ماهشهر، از این رو بنده در مصاحبه این مناطق را به درستی جزو شهرستان ماهشهر آورده‌ام. سال‌هاست میان گروهی از شهروندان در ماهشهر و بندر امام خمینی بر سر تقسیمات کشوری و جدا شدن بندر امام خمینی از ماهشهر و شکل‌گیری یک شهرستان مستقل تحت عنوان بندر امام خمینی اختلاف بروز کرده است. با شماره داده شده آقای درویشی تماس گرفتم تا توضیحاتم را عرض کنم که بی‌پاسخ ماند. در هر حال مجله نباید وارد منازعات تقسیمات کشوری شود.

جناب آقای مهندس میثمی!

با عرض سلام نشریه چشم‌انداز نشریه خوبی است اگر از کارشناسان و متخصصان بخواهید در موارد زیر مطالبی تحقیقی پژوهشی در چندین شماره پی‌درپی در نشریه عرضه کنند نشریه فوق‌العاده است فوق‌العاده‌تر می‌شود. جناب آقای عشایری و جناب آقای غنی و شما مطالب خوبی عرضه می‌کنید که اگر ادامه بدهید خوانندگان نشریه بیشتر بهره‌مند می‌شوند. مواردی که در بالا ذکر آن رفت به شرح ذیل است: ۱- ایران مال؛ ۲- نداری؛ ۳- بیکاری؛ ۴- نیروی جوان آماده خدمت؛ ۵- نیروی جوان تحصیل‌کرده و متخصص مهاجرت کرده؛ ۶- سرمایه‌های مالی مهاجرت کرده؛ ۵- چگونگی ایجاد کار؛ و ۶- چگونگی ایجاد انگیزه در برگشت نیروهای انسانی و مالی. پایدار باشید.

ارادتمند شما شکور

گوشه‌ای از فعالیت‌های بنیاد رشد در راستای کمک به آسیب‌دیدگان بحران کرونا

یکی از فعالیت‌های اصلی خیریه بنیاد رشد در بحران فعلی آموزش مجازی برای دانش‌آموزان نیازمند در مناطق محروم است. در این طرح علاوه بر برگزاری کلاس‌های آنلاین برای درک بیشتر و بهتر مطالب، فیلم‌های آموزشی هم به‌عنوان مکمل برای حل تمرین و توضیحات بیشتر برای دانش‌آموزان در نظر گرفته شده است. این بنیاد علی‌رغم فعالیت‌های مدرسه‌سازی و آموزشی و با توجه به بیکاری بسیاری از هم‌وطنان عزیز اقدام به فعالیت‌های عام‌المنفعه دیگر نیز نموده است: مانند کمپین تأمین تجهیزات بیمارستانی شامل دستگاه‌های تنفسی، لباس، بسته‌های بهداشتی و مواد ضدعفونی برای مقابله با بیکاری کرونا و همین‌طور پوشش تأمین بسته‌های غذایی برای خانواده‌های نیازمند آسیب‌دیده با عنوان «سفره‌هایی به وسعت مهربانی» که اقدام به تأمین هزار بسته غذایی نموده که در مرحله اول برای ماه رمضان و در صورت تداوم شرایط کنونی به‌صورت ماهیانه تا پایان سال ادامه خواهد داد. ■



خانواده‌های محترم محمدی گرگانی، دردکشان، فاضل میبیدی، رئیس دانا، یادگار آزادی، تقوایی،

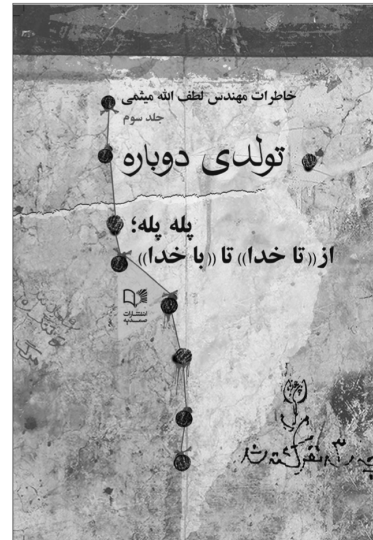
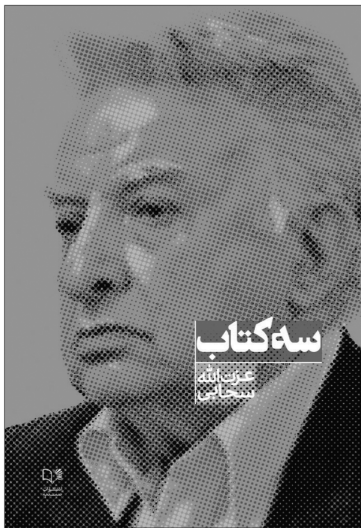
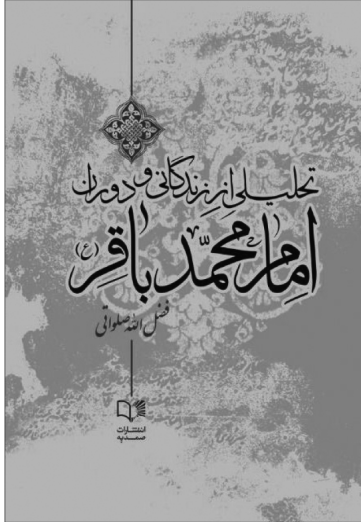
منتظری و کاظم پور اردبیلی، ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران





انتشارات
صمدیه



فروش تلفنی: ۶۶۹۳۶۷۵
شرکت پخش: پیام امروز ۶۶۴۹۱۸۸۷

شهر کتاب هفت حوض: ۷۷۹۲۰۴۰۰
اختران: ۶۶۴۱۱۴۲۹
شهر کتاب مرکزی: ۸۴۰۸۲۸۸
چاپخش: ۶۶۴۰۴۱۱۰
مولی: ۶۶۴۰۹۲۴۳
کتاب لارستان: ۸۸۸۹۹۳۶۵

کانال تلگرام: @samadiyeh58